عمل صالح

الموسوم بہ

شاہ جہان نامہ

جلد سوم

تصنیف محمد صالح کنبو

ترتیب و تحشیہ: دکتر غلام یزدانی

ترمیم و تصحیح: دکتر وحید قریشی

مجلس ترقی ادب

۲- کلب روڈ- لاہور

عملِ صالح

الموسوم بہ

شاہ جہان نامہ

جلد سوم

تصنیف محمد صالح کنبو

ترتیب و تحشیہ: دکتر غلام یزدانی

ترمیم و تصحیح: دکتر وحید قریشی

مجلسِ ترقی ادب

۲۔ کلب روڈ۔ لاہور

طبع دوم : فروری ۱۹۷۲ ع

تعداد : ۱۱۰۰

ناشر : پروفیسر حمید احمد خاں
ناظم مجلس ترقیٔ ادب ، لاہور

مطبع : زرین آرٹ پریس ، ٦١ ریلوے روڈ ، لاہور

طابع : محمد زرین خاں

قیمت

عمل صالح

☆

جلد سوم

☆

فہرست مضامین

عنوان — صفحہ

عنوان صفحه

عنوان	صفحه

عنوان — صفحه

عنوان صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحہ

عنوان	صفحه

عنوان | صفحہ

☆ ☆ ☆

شروع سال بیست و یکم جلوس میمنت مانوس

روز شنبه غرهٔ جمادی الثانی سنه هزار و پنجاه و هفت آغاز سال بیست و یکم از جلوس میمنت مانوس پیرایهٔ مسرت و شادمانی بروزگار داده چون با روز عید گلابی موافق افتاده بود بنابر رعایت رسم این روز شاهزادهای والا قدر و امرای عظام اوانی مرصع و زرین پُر از گلاب درخور حالت و منزلت از نظر اشرف گذرانیدند - مرادکام صفوی بخدمت قوربیگی و طاهر خان ولد محمد اشرف پسر اسلام خان باضافهٔ منصب سرافرازی یافتند - بعرض مقدس رسید که لشکر اوزبکیه که در نبرد بلخ راه فرار پیموده آوارهٔ دشت ادبار گشته بودند اراده دارند که ببدخشان رفته دستبردی نمایند - لاجرم شاهزاده محمد مراد بخش را پنجم ماه مذکور بمرحمت خلعت با نادری و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین میناکار و طلا نوازش نموده بدانجانب رخصت فرمودند - لهراسپ خان را بمنصب سه هزاری ذات دو هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه و اسپ با زین نقره و هر یک از شمس‌الدین ولد مختار خان و سید عالم و روح الله ولد یوسف محمد خان تاشکندی و نذیر بیگ سلدوز و سید محمد[1] و قباد خان بعنایت اسپ سربلند گشته همراه آن والا گهر رخصت گردیدند - و عبدالله ولد سعید خان بهادر ظفر جنگ که از جانب پدر بنظم بهکر میپرداخت از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار سرافراز گردید -

پانزدهم بادشاه فلک جاه بسیر خیابان و دوانیدن اسپان خاصه تشریف فرمودند - همین روز بمنزل شاه شجاع نزول اشرف ارزانی داشته از جمله پیشکش آن والا گهر سه لک و بیست هزار روپیه جواهر و مرصع آلات و فیل و اقمشه و دیگر ظرایف بنگاله گرفتند - خدیو کرم گستر بآن والا گهر سرپیچ یک قطعهٔ لعل و دو دانهٔ مروارید و قدری مرصع آلات بقیمت یک لک روپیه و اسپ عربی نژاد ظفر نام با زین میناکار و بهر دو پسر نیک اختر آن نیر اوج خلافت سلطان زین الدین محمد و سلطان بلند اختر دو تسبیح مروارید و دو طرهٔ مرصع مرحمت فرمودند - سیادت خان

۱- در نسخه حیدر آباد امجد رقم شده -

برادر اسلام خان بمنصب دو ہزاری ہفت صد سوار و افتخار خان بمنصب دو ہزاری پانصد سوار و صوفی بہادر بمنصب ہزاری ہزار سوار سربلندی یافتند ۔

چون از واقعهٔ بلخ و بدخشان معلوم اشرف گشت که اوزبکان فسخ ارادهٔ تاخت بدخشان نموده اند شاہزاده محمد مراد بخش حسب الحکم مقدس از چاریکار مراجعت نموده استلام رکن و مقام کعبهٔ آمال و امانی بجا آوردند ۔ حکم شد لهراسپ خان دویست اسپ بواسطهٔ احدیان و سرب و باروت بنورالحسن تهانه دار غوری رسانیده برگردد ۔ نوزدہم شاہزاده مراد بخش بعنایت خلعت و سرپیچ یک قطعهٔ زمرد و دو دانهٔ مروارید و تفویض حراست کشمیر سرافرازی یافته رخصت آنصوب گردید ۔

بیست و یکم بپادشاہزادهٔ عالی مقدار محمد اورنگ زیب بہادر خلعت خاصه با نادری و چہار اسپ با زین طلا و بامیرالامرا خلعت و دو اسپ با زین طلا و بہرکدام از بہادر خان و رستم خان خلعت خاصه با زین زرین و بشاد خان خلعت و اسپ با زین مطلا از روی عنایت ارسال داشتند ۔ و خدمت قلعداریٔ کابل از تغیر شیورام کور بعهدهٔ شاد خان مقرر نموده حکم فرمودند که تا آمدن از میمنه ملتفت خان بحراست آن پردازد ۔ و بیست و سوم سید ہدایت الله قادری که پدرش سید احمد قادری در عهد حضرت جنت مکانی بصدارت کلٔی ہندوستان سرافرازی داشت بخدمت صدارت از انتقال برگزیدهٔ دودمان نجابت و اجلال سید جلال مرحوم مغفور و اضافهٔ پانصدی و دویست سوار فرق عزت برافراخت ۔ چون پرستار خاص اکبرآبادی محل را عارضهٔ طاری گردید و بمداوای تقرب خان صحت یافت از اصل و اضافه بمنصب سه ہزاری چار صد سوار برنواختند ۔

پناه آوردن نذر محمد خان بآستان دولت نشان بارگاه خلافت و باز مرحمت فرمودن ملک بلخ و بدخشان از روی فضل و احسان بخان مذکور

چون از ذره تا خورشید و ماه تا ماہی بپرتو عدل و احسان خدیو زمین و زمان در موطن روح و راحت اند و ذات کامل صفات آن وسیلهٔ ارزاق کائنات پیوسته در حصول این ماده مانند وجود حضرت واجب الوجود بالذات اقتضای عموم و

شمول عطا میکند و در باب احسان از فیض سحاب دست نیسان مثال عیان نشان همواره در ایصال انواع مواهب بالطبع بهانه جو میباشد مکنون خاطر ملکوت ناظر آن بود که بعون عنایت الہی مملکت ماوراءالنہر از خس و خاشاک فتنه کیشان پاک و صاف ساخته و بنظم و نسق آن دیار از قرار واقع پرداخته از کمال عنایت و مہربانی و پایه شناسی و مرتبه دانی باز به نذر محمد خان مرحمت فرمایند چنانچه از مضامین نامہای گرامی که بجانب خان مذکور صورت ارسال یافته این معنی مستفاد میگردد ۔ ولیکن چون خانرا ادبار دریافته و دولت ازو رو برتافته بود بنابر بی طالعی و بی نصیبی رو از قبلهٔ آمال گردانیده قدم در وادیٔ ناکامی نہاد ۔ و آشفته رائی و خام طمعی که لازمهٔ تناول مغیرات است اضافهٔ علت شده بمصلحت چندی از نافرسودگان روزگار مرحله پیمای ایران شد ۔ چون شجرهٔ امالش در آن سرزمین بجز ناکامی بری نداد و تردد و تکاپوئی بی محاصل نفعی نه بخشید لاجرم باز به بلخ مراجعت نموده خواست که در یکی از قلاع ولایت بلخ توقف نموده به تحصیل اسباب جمعیت و تهیهٔ لشکر پرداخته پر و بال شکسته را درست نماید ۔ چنانچه بمددگاریٔ کفش قلماق وغیره قلعه میمنه را محاصره نموده قلعه را مرکزوار به پرکار احاطه تنگ فضا ساخت ۔ و در یورش از کشش و کوشش بہادران موکب سعادت سرہا به تیغ و تنہا بزخم داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت نموده رخت اقامت به بیلچراغ کشید ۔ و آنرا ماوا و منزل رفع حوادث روزگار اندیشیده منتظر خبر فتح و شکست عبدالعزیز خان وغیره پسرانش که با کل لشکر ماوراءالنہر به بادشاہزادهٔ والا گہر محمد اورنگ زیب بہادر مقابل شده سعی و کوشش از اندازه گذرانیده بودند نشست ۔ از آنجا که اغلب اوقات قلت عدد علت غلبه میگردد در آخر امر بمدد تائید الہی شاہزاده مظفر و منصور شده اعدا مغلوب و مخذول راه فرار سر کردند ۔ چون از ہمه جانب نومید مطلق شده از کرده نادم و پشیمان گردید لاجرم بحسب مصلحت دید خرد که در امثال این وقتہای نازک از پا افتادگانرا دستگیری مینماید ندامت و خجالت را عذر نادانیٔ خود نموده مکتوبی مشعر بر اظہار اطاعت و توسل بذیل عاطفت خدیو زمان بشاہزاده نوشته خواہش ملاقات آن والا جناب را در ضمن مطالب ضراعت آمیز رافت آموز ظاہر ساخت شاہزاده والا گہر بمقتضای به اندیشی و سعادت منشی عرضداشتی مشتمل بر حقیقت مذکور با نامهٔ نذر محمد خان بدرگاه عالم پناه ارسال داشته التماس ترحم بر حال او

نمودند - از آنجا که ذات ملایک صفات حضرت ظل سبحانی بالذات اقتضای عفو تقصیرات و فروگذاشت زلات دارد و اغماض لازمهٔ سرشت قدسی طینت آنحضرت است کردهای خان مذکور را نا کرده انگاشته متوقعات او را بقبول تلقی نموده حکم فرمودند که اگر نذر محمد خان ببادشاهزادهٔ والا گهر ملاقات نماید بلخ و بدخشان را باو داده آن والا گهر لشکر ظفر اثر را از اطراف طلب داشته روانهٔ حضور پرنور شوند - و عمدهٔ موجبات مراجعت نفاق و بیدلیٔ امرا شد و نیز بسبب شدت ضیق تعیش که از قلت غله و کثرت عسرت و فرط وقوع بلای قحط و غلا ناشی شده بود و وفور رغبت بادشاهزادهای والا تبار و امرای نامدار به تنعمات و مستلذات سرزمین دل نشین هندوستان که لم یخلق مثلها فی البلاد در شان اوست و تفرج مکانهای ارم آئین فردوس تزئین که از کمال آبادانی و جمعیت همگی بیوت و منازل معائنه چون قصور هفت حدقه بمردم نشینی مشهور و از متاع عین مالامال و معمور است و فرط تنفر سوار و پیاده از اقامت توقف این مملکت و دوام تردد بتعاقب اوزبکان تاخت آور که در آن بوم و بر و دشت و در از عمارات علامات نگذاشته و آبادانی را از بنیاد برانداخته عالم بر چغد و بوم گلستان ساخته بودند مجال توقف محال دانسته بی اختیار بدادن بلخ راضی گشتند -

معاودت موکب همایون از کابل بدارالسلطنت لاهور و از آنجا بمستقر الخلافهٔ اکبرآباد

چون خاطر اشرف از سیر تنزهات کابل فارغ گشته از هیچ راه به هیچ رو در آن سرزمین حالت منتظره نماند بسمت قرار گاه خلافت بیدرنگ آهنگ فرموده سلخ رجب از بتخاک گذشته منزل نمودند و شاهزاده محمد شجاع را بعنایت خلعت با نادری سرافراز نموده حکم فرمودند که هرگاه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر داخل سرحد کابل شوند آن والا گهر عازم درگاه والا گردد - دهم باغ نیمله که در سال گذشته مشتملبر سه دست عمارت اساس یافته بود درینولا باتمام رسیده از نزول اشرف صفا و طراوت تازه یافته بباغ فرح افزا موسوم گردید- چهارم باغ صفا که بنا نهادهٔ حضرت فردوس مکانی است از یمن قدم مبارک طراوت بی اندازه پذیرفته از فروغ چراغان شب برات که بر کنار نهر آن بترتیب چیده بودند رشک مشرق ماه منیر گشت -

انار این ہر دو باغ صفا و وفا کہ برنگینی و شادابی مشہور آفاق است بکمال رسیدہ حلاوت پیرای ذایقۂ خاص و عام شد ۔ سعید خان را کہ از بلخ رسید سعادت ملازمت حاصل نمودہ بود بگوناگون مراحم و عواطف تسلی نمودہ بعنایت صوبۂ بہار پایہ رفعت قدرش بمراتب درجات مقدار بخت والا رسانیدند ۔ و یک لک روپیہ مطالبۂ سرکار خاصہ کہ بر ذمۂ خانزاد خان و لطف اللہ خان بود بخشیدہ در وقت رخصت بعنایت خلعت خاصہ و دو اسپ بساز طلا مختص و سربلند فرمودند ۔ و خلیل اللہ خان را بدستور سابق بمنصب چار ہزاری سوار و فوجداری و جاگیر میوات از تغیر شاہ بیگ خان معزز ساختہ حکم فرمودند کہ ملازمت نمودہ از لاہور روانہ خدمت مرجوعہ گردد ۔ روز دیگر ارسلان بیگ و میر عزیز کہ اولین فتح نامۂ بلخ نزد والئی ایران و دویمین عنایت نامہ بہ نذر محمد خان بردہ بودند بدرگاہ معلیٰ رسیدہ دولت کورنش اندوختند ۔ رای تودرمل دیوان و امین و فوجدار سہرند و سرکار دیپالپور و جالندھر و سلطانپور کہ پنجاہ لک روپیہ ہر سالہ حاصل این خالصات است چون بمعاملات خاطرخواہ پرداختہ بود غائبانہ بخطاب راجگی و منصب دو ہزاری دو ہزار سوار از اصل و اضافہ سرافراز ساختند ۔

بیست و ششم ظاہر پشاور را مخیم سرادقات جاہ و جلال گردانیدند ۔ سوم رمضان براہ پلی کہ از کشتیہا بر آب نیلاب بستہ بودند عبور نمودہ خارج حصار اتک مرکز اعلام منصور گردانیدند ۔ درین تاریخ فہرست مجموعۂ دولت و اقبال شاہزادہ سعادت پژوہ محمد دارا شکوہ با پسر خجستہ سیر سلیمان شکوہ کہ از لاہور باستقبال آمدہ بودند شرف ملازمت حاصل نمودہ ہزار مہر نذر گذرانیدند ۔ و بعنایت یک قطعہ الماس کہ صد رتی وزن و یک لک روپیہ قیمت داشت و اسپی از نسل عنتر موسوم بپادشاہ پسند کہ پانزدہ ہزار روپیہ قیمت ابتیاع شدہ بود با زین طلا سر بلند گردانیدند ۔ عبد اللہ بیگ نبیرۂ شکور بی اتالیق امام قلی خان بیاوریٔ طالع بیدار بعزم بندگئی درگاہ جہان پناہ از عبدالعزیز خان جدا شدہ بوسیلۂ سفارش بادشاہزادہ عالی فطرت فلک جاہ محمد اورنگ زیب بہادر شرف ملازمت دریافتہ بعنایت خنجر مرصع و منصب ہزاری چار صد سوار و اسپ با زین نقرہ و پانزدہ ہزار روپیہ نقد کامیاب گشت ۔

بیستم از پل سفاین کہ بر دریای بہت ترتیب دادہ بودند گذشتہ جریدہ بشکار

قمرغه کنار[١] تشریف برده بیست و چهار بز کوهی و بیست و پنج قوچ و چهار چکاره از آن میان چهارده به تفنگ خاصه و نه راس از تفنگ شاهزاده صید گشته باقی را زنده گرفته مراجعت فرمودند ـ لهراسپ خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و فراست خان بخدمت نظارت و منصب هزار و پانصدی چهار صد سوار از انتقال فیروز خان که در رهتاس پیمانهٔ حیات برآموده بود سرافرازی یافتند ـ سید احمد سعید که از زر خیرات سرکار جهان مدار متاع یک لک و پنجاه هزار روپیه باب عرب حسب الحکم اشرف بحرمین شریفین برده در آنجا بده بیست که سه لک روپیه باشد فروخته بارباب استحقاق بر دو مکان که همیشه از فیض افضال بادشاه غریب نواز کرم گستر بهره یاب اند قسمت نموده برگشته بود از دریافت ملازمت لازم البرکت و استلام رکن و مقام آستانهٔ قبله انام سعادت اندوز دین و دنیا گردید ـ

بیست و ششم از دریای چناب گذشته سلخ ماه در عمارت حافظ آباد و سوم شوال مبارک فال در جهانگیر آباد تشریف ارزانی فرمودند ـ درین منزل خسرو سلطان و ملا علاء الملک میر سامان که در لاهور برای سرانجام بعضی مهام مانده بودند و ظفر خان و مسیح الزمان از کشمیر آمده شرف کورنش دریافتند ـ سید حسن سفیر عادلخان و میر فصیح حاجب قطب الملک تقبیل عتبه علیه نموده هر کدام پنج فیل از آن میان یکی بساز طلا و چهار با ساز نقره برخی مرصع آلات که هر دو بعنوان پیشکش ارسال داشته بودند از نظر فیض اثر گذرانیده سید حسن بانعام خلعت و یک مهر و یک روپیهٔ دو صد تولگی و میر فصیح بمرحمت خلعت معزز گردیدند ـ خسرو سلطان بعنایت یک فیل با ساز نقره و ملا علاء الملک بمنصب دو هزاری چهار صد سوار از اصل و اضافه مفتخر و مباهی گشتند ـ پنجم شوال بدولت و اقبال داخل عمارت دارالسلطنت لاهور که باعتبار نزهت و صفا و خوشی و دلکشئی آب و هوا از سایر عمارات روی زمین امتیاز دارد گشته نوزدهم ماه مذکور بصوب مستقرالخلافت اکبر آباد نهضت فرمودند ـ منزل اول در باغ فیض بخش و فرح بخش قرار یافته آن مکان سعادت نشان به میامن آثار قدوم همایون طراوت دیگر یافته در فیض بخشی و روح پروری نمونهٔ ارم برین و بهشت روی زمین گردید ـ

١ـ قلمی ''بکساله'' (و ـ ق) ـ

سید حسن لختی از اشیای نفیسهٔ بیجاپور و میر فصیح امتعهٔ گولکنده بعنوان پیشکش گذرانیده اولین را بانعام نه هزار روپیه و دومین را بمرحمت هشت هزار روپیه سرفراز ساختند ـ و قباد ولد اسد خان کابلی را بعنایت خلعت و خدمت قوش بیگی و خطاب خانی و حکیم فتح الله را بمنصب هزاری صد سوار کامیاب نمودند ـ

بیست و چهارم براه کانو واهن که صیدگاه مقرریست متوجه اکبر آباد گشته غرهٔ ذیقعده آن سرزمین را مرکز رایات عالیات ساختند ـ سوم ماه مذکور از واقعه دکن بعرض اشرف رسید که اسلام خان صوبه‌دار از کمال قابلیت و سعادت سندی و مزاجدانی بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و مرتبهٔ والای وزارت رسیده الیوم بصوبه داری دکن سرفرازی داشت بمقتضای قضا برحمت حق پیوست و خبر فوت او موجب تحیر و تاسف تمام گشت ـ بادشاه قدردان بازماندهای او را بموجب ذیل سرفراز ساختند ـ برادرش سعادت خان به منصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و خدمت قلعداری دولت آباد بآئین پیشین و محمد اشرف نخستین پسر او بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و محمد صفی پسر دومین بمنصب هزار و پانصدی چار صد سوار و محمد شریف پسر سومین بمنصب پانصدی دو صد سوار و غیاث الدین پسر چارمین بمنصب پانصدی صد سوار از اصل و اضافه و عبدالرحیم و عبدالرحمٰن دو پسر خورد سال بمنصب درخور سربلند ساخته اندوختهٔ خان مرحوم بورثه مرحمت فرمودند ـ و به شاهنواز خان صوبه دار مالوه حکم شد که تا رسیدن صوبه دار بمحافظت آن ملک پردازد ـ

تتمهٔ احوال بلخ و بدخشان و مرحمت نمودن این دو ملک به نذر محمد خان

چون نذر محمد خان در بیلچراغ اقامت نموده چندانکه کوشید و اندیشها اندیشید سودمند نیفتاده خواهش او بجای نرسید لاجرم التجا بدرگاه عالم پناه که مقر و مفر جهانیان و مرجع و مجمع عالمیانست آورده خصوصیات احوال خویش خصوص آوارگی و بیچارگئی سفر ایران در طی مکتوبات نوشته نزد شاهزاده فرستاد و استدعای عطای بلخ و آمدن طاهر خان برای حصول جمعیت خاطر نمود ـ لاجرم شاهزادهٔ والا گهر نوزدهم جمادی الثانی سنه بیست و یکم جلوس مبارک طاهر خان

را با عطاء الله بخشئی خود نزد او فرستاده و فرستادها را ارشاد نمودند که دریافت مطالب و مآرب او نموده و خاطرش از پراگندگی جمع نموده مکتوب بقلم آرند ـ خان مذکور بعد از رسیدن فرستادها و نامه ظاهر ساخت که قلعهٔ میمنه را اگر اولیای دولت بتصرف من دهند وابستگان و اسباب و اموال در آنجا گذاشته روانهٔ بلخ میشوم ـ شاهزاده بعد از آگهی جواب دادند که اگرچه در جنب عطای بادشاه فلک جاه این التماس معلوم ـ هرگاه بلخ و بدخشان بایشان تکلف نموده آید مرحمت قلعهٔ میمنه نیز ضمیمهٔ عطای دیگر خواهد گشت اما پیش از آمدن بلخ این مطلب قابل ذکر نیست ـ خان مذکور ازین معنی رنجیده در آمدن متامل گشته ظاهر ساخت اگر دادن بلخ البته پیشنهاد همت والا میبود در دادن قلعهٔ میمنه ایستادگی نمی نمودند ـ هر چند طاهر خان خاطر نشان او ساخت و کلمات دانش پسند بر زبان آورد از بس توهم قبول نکرده محمد قلی کلباد را که از نوکران معتمد او بود برای تشیید مبانئی معاهده همراه عطاء الله فرستاد ـ شاهزاده بعد از رسیدن آنها عهد نامه موافق خواهش مرقوم قلم مرحمت رقم گردانیده با مکتوب استمالت آمیز مرسول داشتند ـ نذر محمد خان از بیلچراغ کوچ نموده بسبب خوف و هراس بآهستگی قطع مسافت نموده بهر جا که می رسید بی ضرورت چند روز توقف نموده قدم پیش نمیگذاشت ـ شاهزادهٔ والا مرتبت شانزدهم بهادر خان را با لشکری که در بلخ بود تعین نمودند که برسم استقبال بشبرغان رفته اگر نذر محمد خان را عزم آمدن اینجا مصمم باشد معزز و مکرم همراه آورده همه جا در تمهید مبانئی احترام و اکرام او کوشش نماید و الا بدستور سابق از روی دلیری تمام بی تحاشی برزم پرداخته آنچنان آوارهٔ وادی فرار و سرگشتهٔ راه ادبار گرداند که دیگر پای جرأت از حد گلیم کوتاه خویش فراپیش ننهد ـ بهادر خان چون بآن سمت روانه گردید نذر محمد خان و طایفهٔ قلماقیه که راتق و فاتق مهمات او بودند در مضیق تحیر و تفکر افتادند و صریح ظاهر کردند که ما را تاب صدمهٔ عساکر منصوره نیست ـ نذر محمد خان در قلق و اضطراب افتاده کفش قلماق را که سردار طایفهٔ قلماقیه بود روانه نمود که اول به بهادر خان ملاقات نموده او را بلطایف الحیل برگرداند بعد آن مکتوبی که برای ملاقات بشاهزاده نوشته شده بگذراند ـ فرستادهٔ مذکور در شبرغان بهادر خان را طلبیده ظاهر ساخت که بسبب نا دادن قلعهٔ میمنه خاطر خان ازیشان جمع نیست الحال اگر شبرغان را بخان خالی نموده بدهند ستورانرا آسایش داده و بنه و بار آنجا گذاشته متوجه ملاقات

شاہزاده میشود - اگر رعایت قدردانی و مہربانی درمیان این ملتمس بدرجۂ قبول موصول نشود خان مذکور بی شبہ از جای کہ رسیده مراجعت نموده بہر جا کہ مناسب داند خواہد رفت - بہادر خان بنابر رفع دغدغہ و تفرقۂ خاطر خان عزیمت و ارادۂ او را پیش دید نظر عاقبت بین و پیش نہاد ہمت بلند نہمت ساختہ بمقتضای صلاح وقت قلعۂ شبرغان را خالی کرده بکفش قلماق سپرد و خود کوچ نموده نواحئی پل خطیب را مرکز دایرۂ دولت یعنی لشکر ظفر اثر گردانید - کفش قلماق خاطر از شبرغان جمع کرده بہ ملازمت شاہزاده شتافت و نامہ کہ تاریخ آمدن خود دوم ماه رمضان مقرر نموده فرستاده بود گذرانید - شاہزاده کفش قلماق را خلعت و شصت ہزار شاہی از سرکار بادشاہی داده رخصت نمودند و خود بارادۂ استقبال از بلخ متوجہ پیش گشتہ در نواحئی فیض آباد دایره فرسودند -

درین اثناء نوشتۂ نذر محمد خان رسید کہ اگرچہ وعدۂ ملاقات در نزدیکئی پل خطیب بود اما این معنی را موجب تصدیعۂ ایشان اندیشیده ملاقات را در نواحئی شہر قرار داد - و امید کہ آن والا جاه بشہر مراجعت فرموده ہرگاه انفاذ عزیمت قریب‌الوقوع گردد در نزدیکئی شہر ہرجا مناسب دانند از ملاقات مسرور سازند - روز چہارم رمضان کہ ساعت ملاقات نذر محمد خان بود خبر رسید کہ آمدن خود بنا بر مرضی کہ برو طاری شده موقوف داشتہ قاسم سلطان نبیرۂ خود را با کفش قلماق و جمعی دیگر فرستاده معذرت کوتاہئی خود خواست - حسب الامر شاہزادۂ والا قدر نوباوۂ بوستان خلافت سلطان محمد با بہادر خان تا یک کروه استقبال نموده نزد بادشاہزاده آوردند - آن والا جاه قاسم مذکور را از روی عاطفت در آغوش عنایت آورده نزدیک بمسند خود نشاندند - و بعد از رخصت او باامیرالامرا بہادر خان و راجہ جی سنگھ وغیره بطریق کنگاش ظاہر ساختند کہ با وجود گرانئی غلہ و ویرانئی ملک و قرب موسم زمستان درین محال مجال توقف محال است - لاجرم غلہ رو بگرانی نہاده چنانچہ منی بده روپیہ رسیده و کاه و ہیمہ مطلق نایاب است - و سامان موسم زمستان ننموده درین ملک ماندن بغایت دشوار و حکم اقدس صادر شده کہ بعد از آمدن نذر محمد خان بلخ و بدخشان را باو بگذارند و او بعذر مرض متمسک گشتہ نبیرۂ خود را فرستاده صلاح دولتخواہان چیست - ہمہ متفق شده معروض داشتند کہ تا رسیدن جواب برف راہہا را مسدود ساختہ فرصت عبور از کتل ہندو کوه نمی دہد - در آن صورت نہ سامان ماندن و نہ طاقت کوچ نمودن -

بر مردم سخت مشکل میشود - لاجرم شاہزادہ حارسان قلعجات نواحئی بلخ را بحضور طلبیده ازین جهت که اوزبک و المانان بسیار در آن نواحی متفرق شده ہر جا جماعتی قلیل می دیدند بیدرنگ بر آنها می تاختند - راجه جی سنگھ را برای آوردن سعادت خان بترمذ فرستاده خواستند که بهادر خان را بمدد رستم خان تعین نمایند - درین اثناء عرضداشت رستم خان رسید که بنده با جمعیت خود متوجه میمنه گردیده که شاد خان را ہمراه گرفته براه سان چاریک روانهٔ کابل میشوم - پانزدہم رمضان شاہزادہ از فیض آباد مراجعت نموده در جائگای متصل شهر منزل اختیار نمودند - و آن ملک را بنذر محمد خان داده قلعهٔ بلخ را به قاسم و کفش قلماق سپرده ہنگام وداع یک قبضه خنجر مرصع و یک راس اسپ با یراق طلا و پنجاه ہزار روپیه از سرکار والا بقاسم سلطان و پنجاه ہزار من غله که به نرخ آن وقت پنج لک روپیه ارزش داشت سوای غلات ذخیرۂ قلاع دیگر به نذر محمد خان عطا فرموده حواله او نمودند - اگر نذر محمد خان خود می آمد مطابق حکم معلی بادشاہزادۂ عالی قدر چهار لک روپیه از سرکار والا و یک لک روپیه از خود تکلیف نموده او را از سامان و لوازم ملک داری مستغنی میساختند -

راجه جی سنگھ با سعادت خان آمده درین منزل ملازمت نمود - از آغاز تسخیر آن ملک تا تاریخ مراجعت بادشاہزادہ دو کرور روپیه در وجه مواجب سپاه و دو کرور روپیه بر سرانجام ضروریات این یساق صرف گشته - در ہمه رزمها جمعی کثیر از طرفین به تخصیص در جنگ ہفت شبانروزی شش ہزار سوار اوزبک و پنج ہزار سوار بندہای بادشاہی بکار آمدند - بالجمله چهاردہم رمضان بادشاہزادہ توزک و ترتیب افواج بروشی شاہان و دستور نمایان که دستور العمل اعیان سلطنت جمیع احیانرا شاید بدین ترتیب که امیرالامرا برانغار و راجه جی سنگھ جرانغار و بهادر خان چنداول و معتمد خان با مردم توپخانه و پرتھی راج راتھور ہراول مقرر نموده روانهٔ کابل گشتند - شانزدہم از تنگئی عرشک گزشته فرود آمدند و بهادر خان بجهت تنگئی راه و عبور لشکر تا سه روز در دہنهٔ آن تنگناہا توقف نموده ہر روز جمعی را برای محافظت عملهٔ اردو که برای آوردن ہیمه و کاه در صحرا متفرق می شدند میفرستاد - ہژدہم رمضان که نوبت کمهی شمشیر خان و خوشحال بیگ و دیگر کاشغریان بود طبقهٔ خیره سر المان و اوزبک از کوتاه نظری و خود سری قریب پنج ہزار سوار این جماعت را قلیل پنداشته نصف آن جماعت

شمشیر خان را بمیان گرفته نصف دیگر بر فراز پشتها بر آمده ایستادند - دلیران عرصهٔ پیکار حملهٔ ایشانرا وقعی ننهاده بیمحابا بزد و خورد در آمده یکّه تازی و جلواندازی بجا آوردند - درین اثناء بهادر خان مطلع شده همین که بسوی ایشان روانه گشت بمجرد نمودار شدن نشان خان مذکور مانند مشتی خس و پشتهٔ خاشاک که از پیش صدمهٔ سیلاب با شتاب تمام راهی شود یکسر تا بفوج کلان خود گریزان گشتند و اکثری راهگرای وادیٔ دارالبوار شدند - و جمعی ازین طرف نیز زخمی گردیده دیگران بسلامت بمنزل رسیدند -

بیست و پنجم غوری مضرب خیام دولت گشت - در اثناء راه افواج اوزبکیه از دو طرف نمودار گشته رفته رفته پیشتر آمدن گرفتند - فی الحال امیر الامرا بافواج جرانغار و جمیع ترکش بندان جلو انداخته آن کم فرصتان را از پیش برداشت و فوج دیگر را که از فراخئی میدان اندیشه ناک گشته قدم پیش نمیگذاشتند معتمد خان میر آتش با برقندازان متوجه گشته باندک دستبازی جمعی را قتیل و بعضی را جریح ساخته براه فرار انداخت - چون حکم شده بود که غوری و کهمرد را داخل ممالک محروسه دانسته قلعدار آن را بحال دارند و نورالحسن قلعدار غوری توفیق اقامت نیافته ابا نمود - لاجرم بادشاهزاده دو روز در آنجا مقام نموده ده لک روپیه سرکار والا و قورخانه که در آنجا بود همراه گرفته محافظت آن به نورالحسن قلعدار غوری و ذوالقدر خان مقرر نمودند -

بیست و نهم براه خواجه زید راهی گشته چون منزل آن روز بر کنار سرخاب مقرر شده بود بنابر تنگئی راه و بیم دست انداز اوزبک امیرالامرا را برای حراست جمعی از لشکریان که از عقب می آمدند بر فراز تنگناها گذاشتند - چون میان امیرالامرا و بهادر خان ساقهٔ کل لشکر زیاده از دو کروه فاصله بود در اثنای راه اسباب بسیاری از لشکریان را هزاره و اوزبک بتاراج برده جمعی کثیر بر خزانه ریختند - و تا در آمد شب ذوالقدر خان و نورالحسن در ستیز و آویز بوده آخر بمدد امیرالامرا مخالفان به بدترین روشی راه گریز سپردند - غرهٔ شوال کوچ نموده بناهر طی عقبات دشوار گذار و تنگئی راه کتل که از غایت ارتفاع و طول مانند راه صراط بباریکی و تندی زبان زد بود مقرر نمودند که بهادر خان و راجه جی سنگه تا عبور تمام لشکر بر کنار سرخاب توقف نمایند - دوم و سوم شوال که مردم بجهت تنگئی مسلک کتل که زالی سر راه بر رستم دستان میتواند گرفت تنگ آمده از کمرهای کوه

چار چشمه بالا برآمده بودند مردم بسیار و دواب بیشمار از کمال اضطرار و اضطراب غلطیده راه عالم بالا سر کردند - چهام بپای کتل هندو کوه رسیده مقرر نمودند که نخست بادشاهزاده از کتل عبور نمایند بعد از آن امیرالامرا پس ازو خزانه و قور خانه و توپخانه بادشاهی و کارخانجات شاهزاده و بعد آن راجه جی سنگه چنداول کارخانجات مذکور و پس از گذشتن همگی اردو بهادر خان بگذرد - و هنگام عبور شاهزاده اگرچه شورش در هوا نبود اما چون برف افتاده یخ بسته بود مردم بتصدیع تمام گذشتند - ششم بادشاهزاده والا گهر بغوربند و هفتم بچاریکار رسیده هشتم داخل کابل شدند - و امیرالامرا که از عقب می آمد چون بر کتل منزل نمود نصف شب برف بارش درآمده خان مذکور را تصدیع بسیار داد - و راجه جی سنگه با همراهان وقتی که از چار چشمه گذشت برف شروع در بارش کرده تا دو روز دیگر در راه و تا گذشتن از کتل سه شبانروز دیگر در بارش بوده برطرف شد - ذوالقدر خان با خزانه از ملاحظهٔ آنکه مبادا کثرت برف راه را مسدود سازد روانه شده وقتی که بکتل بر آمد بارش بجای رسیده که اکثر شتران خزانه زیاده از نصف جا بجا افتاده از حرکت باز ماندند - هر چند ذوالقدر خان سعی نمود از کتل نتوانست گذشت - و تمامی همراهان او از سوار و پیاده از شدت سرما پراگنده شده با چندی در عین بارش برف بمحافظت خزانه پرداختند - فردای آن قدری از خزانه بر شترانی که توانائی تردد داشتند با جمعی از سواران پیش از خود روانهٔ غوربند ساخت و خود با چندی هفت شبانه روز بر فراز هندو کوه با آنکه سحاب طوفان بار از کار خود فارغ نبوده از فرط برف و یخ و خوف دمه مردم را مشرف بر هلاک داشت و قلت آذوقه و انتظار رسیدن بهادر خان سربار تصدیعات دیگر شده بود گذرانید - و کیفیت حال بهادر خان برین منوال که چون بکتل تنگ شهر که بفاصله دو منزل از هندو کوه واقعست و نشیب دشوار نورد دارد و از بارش برف بغایت محال گذار شده بود معهٰذا هزارهای تنگ چشم بآرزوی ربودن مال مردم هجوم نموده در هر ساعت بر اردو میریختند و خان مذکور به حملهای متواتر جمعی را قتیل و جریح می ساخت باز از شوخ چشمی باز نمی آمدند رسید تمامی مردم را بسلامت از گریوهای دشوار عبور و تنگناهای صعب‌المرور گذرانید - و یک روز پائین کتل توقف نمود و همگی پس ماندها را پیشتر از خود راهی ساخت - و باوجود راه کم بنا بر شدت برف و دمه اکثری از لشکریان شب بر فراز کتل گذرانیده مردم و دواب بسیار هلاک شدند - چنانچه از آغاز مرور لشکر تا انجام ده هزار

جاندار قریب بنصف آدم تتمه فیل و اسپ و شتر وغیره ضایع شده فراوان اسباب در زیر برف ماند - وقتی که خان مذکور بر سر کتل رسید و حال ذوالقدر خان با خزانه بدین منوال دید باخلاص خان و روپسنگه راتهور و گوکل داس سیسودیه و مهیش داس راتهور و چندی دیگر شب همانجا توقف نموده سحرگاهان از شتران خود هر قدر یافت اسباب انداخته خزانه بار نموده تتمه بر اسپان و شتران لشکریان قسمت نمود - و همین که راهی ساخت جمعی از هزاره جمعیت خان مذکور بچشم کم دیده خواستند که برای بردن زر دستبردی نمایند - سردار شهامت شعار لوای تهور بر افراخته و چهره از غضب بر افروخته جمعی کثیر را طعمهٔ تیغ و تیر ساخت و بقیة السیف را براه فرار انداخته خزانه و اردو بسلامت گذرانیده بیست و دوم شوال بکابل رسید -

اکنون باز بوقایع حضور می پردازد - ششم ذی قعده از کانو واهن روانهٔ پیش گشتند و بعد از طی سه منزل عارضهٔ تب بر مزاج نوباوهٔ بوستان سلطنت شاهزاده مهر شکوه پسر دوم بادشاهزادهٔ عالمیان محمد دارا شکوه طاری شد - هر چند اطبای پای تخت خون بزلو گرفته باقسام معالجه پرداختند چون خواست الٰهی بامری دیگر تعلق گرفته بود چاره گریٔ چاره گران آن کارگری بظهور نیاورد - و بنا بر مقتضای تقدیر قضیهٔ ملال افزای آن نو گل گلشن اقبال که همگی اوقات حیاتش چار سال نه ماه و پنج روز بود نهم ذی قعده رو نموده کوه کوه غبار اندوه سراپای خاطر مبارک گرفت - و بجهت تسلئی خاطر والدین آن مسافر عالم بقا با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت بمنزل آن بیدار بخت تشریف برده باب نصایح اطفای نایرهٔ اندوه فرموده روز دیگر نعش آن نو گل زینت افزای گلشن ارم بآئین پسندیده روانهٔ لاهور نموده مقرر ساختند که در باغ والده‌اش مدفون سازند - یازدهم از آن منزل کوچ به کوچ متوجه شده هژدهم بسهرند و بیست و یکم بباغ انباله ورود سعادت نمودند - بیرم دیو سیسودیه که پیش ازین نوکر رانا بود دولت استلام سدهٔ سنیه دریافته به عنایت خلعت و اسپ و منصب هشت صدی چهار صد سوار سر بلند گردید - و او برادر سجان سنگه سیسودیه است که از دیر باز به بندگئی این آستان فلک نشان مفتخر است - و اینان پسر سورج مل دومین پور رانا امر سنگه اند - بیست و چهارم از یک منزل کرنال اردو را با جعفر خان و ملا علاء الملک میر سامان براه راست رخصت نموده خود همعنان نشاط‌اندوزی با جمعی از مقربان و عمله براه

کنار نهر شکار کنان متوجه شدند ـ و بعد از فراغ شکار سوم ذی حجه داخل نورگده شده فردای آن بسیر عمارات شاهجهان آباد پرداخته تصرفات شایان و نمایان که بخاطر مبارک رسید خاطر نشان مکرمت خان و معماران نموده حکم فرمودند که تا مراجعت لشکر جاه و جلال از اکبر آباد و رسیدن بیست و چهارم ربیع الاول که ساعت ورود اشرف درین دولتخانه است این عمارات دلکش باید که با زیب و زینت تمام باتمام رسد ـ و بنا بر مزید تاکید عاقل خان و آقا یوسف را نیز در اهتمام شریک مکرمت خان نمودند ـ و خود بدولت و اقبال براه دریا کشتی سوار همعنان دولت و اقبال متوجه دارالخلافهٔ اکبر آباد گشته پانزدهم ذیحجه به پرتو قدوم فرخنده ساعت سعادت پیرای آنجا را فروغ آمود فیض ساختند ـ

جشن وزن مبارک شمسی

روز مبارک دوشنبه بیست و چهارم ذی‌حجه سنه یک هزار و پنجاه و هفت جشن وزن مبارک شمسی آغاز سال پنجاه و هفتم از عمر ابد طراز بادشاه فلک جاه بآراستگی ترتیب یافته در ساعت مسعود برسم معهود آن روح مجسم خود را بجواهر و طلا و نقره و دیگر اشیاء برسخته مادهٔ آسودگئی فقرا و محتاجان را مهیا و آماده ساخت و تهیدستان گیتی را راس المال رفاهیت عطا نمود ـ و فیل خرد کلان گوش که شایسته خان از گجرات ارسالداشته بود از نظر اشرف گذشت ـ معزالملک بخدمت متصدی گری بندر سورت و کنبایت و چتر بهوج که پیشتر دیوان اسلام خان بود بدیوانیٔ مالوه سرافرازی یافتند ـ غرهٔ محرم رستم خان و محمد زمان طهرانی و بختیار خان و چندی دیگر که از شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر رخصت گرفته روانهٔ درگاه جهان پناه شده بودند بادراک سعادت سجده درگاه والا سرمایهٔ اعتبار ابدی و افتخار سرمدی اندوختند ـ و چون بعرض اشرف رسید که جانباز خان فوجدار مندسور بزخم یکی از متمردان که خان مذکور وطن او را تاخته زنش را اسیر ساخته بود رخت هستی بربست بختیار خان را بعنایت خلعت و جاگیرداریٔ آنجا سر افراز ساخته رخصت فرمودند ـ دوم صفر شاهزاده محمد شجاع با سلطان زین الدین نخستین پسر خود از کابل آمده سعادت ملازمت اشرف دریافتند ـ و دو فیل با ساز نقره برخی از اشیای دیگر بعنوان پیشکش و هزار مهر بطریق نذر گذرانیده بعنایت صوبهٔ بنگاله بار دیگر سرافرازی یافتند ـ و اعتقاد خان را حکم شد که روانه حضور گردد ـ

کیفیت ارسال قندیل مرصع بروضهٔ متبرکهٔ حضرت سرور کاینات صلی الله علیه وسلم

عاطفت سرمدیٔ حضرت ایزدی شامل حال سعادتمندی میباشد و این عطیهٔ ربانی و لطیفهٔ آسانی در حق برگزیدهٔ عنایت الهی نزول مییابد که پیوسته آرزومند طواف قبلهٔ صوری و معنوی آعنی محراب درگاه جهان ملاذ گیتی پناه حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و اصحابه بوده از همه سو روی امید بدین والا جناب داشته باشد ـ منت مر خدایرا که این سعادت ارجمند و دولت بی گزند نصیب حضرت ظل سبحانی صاحبقرانی بوجه احسن گشته بمزیت نمایان ممتاز جاوید دارد ـ و هر چند بحسب ظاهر بجهت تمشیت امور فرمانروائی و سرانجام نظام مصالح کارخانهٔ عالم حصول دولت زیارت میسر نیست اما باعتبار باطن پیوسته همه وقت فیضیاب سعادت حضور فایض النور بوده دل و جانرا فدای نام مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم دارند ـ ازجمله درین ایام هنگام دیدن جواهر قطعه الماس نادری گرانمایه بوزن صد رتی بابت پیشکش قطب‌الملک بنظر انور درآمد که از خیرگی فروغ آن نظر دقیقه شناس اهل خبرت را در قیاس قیمت آن مقیاسی درست اساس بدست نمی آمد بنابرین از روی تخمین بهای آن گوهر بی بها مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه قرار یافت ـ خدیو هفت کشور بمقتضای صدق اعتقاد و درستی ارادت آنرا نذر روضهٔ مطهرهٔ مکرمهٔ حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم نموده این دست آویز متین را وسیلهٔ استدعای مطالب و استجابت مقاصد از درگاه حضرت واهب العطایا ساختند ـ و از جمله تحف اطراف واکناف هفت کشور شمامهٔ عنبرین بوزن هفت صد تولچه بقیمت ده هزار روپیه که در سرکار خاصه شریفه بود بحسب اتفاق قندیلی شکل افتاده امر فرمودند که زرگران جادو اثر و مینا کاران هنرور آنرا بطلای مشبک در گرفته و بر اطراف آن نقشهای بدیع و بوتهای دلکش پرگل در غایت دقت و نزاکت طرح افگنده بجواهر ثمینه مرصع نموده بعنوانی آن الماس گرانمایه را در آن نصب کنند که حسن صنعتش هوش از اهل نظر ربوده رواج صنعت چرخ مرصع کار را در نظرها بی موقع سازد ـ چون بموجب فرموده بصرف مبلغ سه لک و پنجاه هزار روپیه آن کارنامهٔ رنگین صنعت آفرین صورت

اتمام یافته بگل مهدی موسوم گردید حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که سید احمد سعید که پیش ازین خیرات بحرمین شریفین برده بعد از فروختن ده بیست نفع گرفته بفقرا قسمت نموده بود باز بتقدیم این خدمت سعادت دوجهانی حاصل نماید ـ و بدستور سابق یک لک و شصت هزار روپیه متاع به عرب از متصدیان گجرات گرفته بآئین سفر پیشین بده بیست فروخته یک لک به شریف مکه و تتمه درمکه معظمه و مدینه منوره بسکنهٔ آنجا و دیگر محتاجان و مسکینان آن هر دو مکان سعادت نشان قسمت نماید و از روی کمال بنده نوازی او را از روزیانه داری برآورده بمنصب پانصدی ذات و انعام دوازده هزار روپیه سربلند ساخته بیست و سوم محرم رخصت فرمودند ـ

غرهٔ صفر شاهزادهٔ والا گهر محمد شاه شجاع بهادر را بعنایت خلعت خاصه با نادری و طره مرصع و سر پیچ یک قطعه لعل و دو دانه مروارید و متکای مرصع الماس که قیمت همه یک لک روپیه بود و صد اسپ از آن میان دو با زین مرصع و طلا معزز و مفتخر ساخته به صوبه داریٔ بنگاله رخصت ساختند ـ و بسلطان زین الدین پسر کلان آن کامگار جیغهٔ مرصع و تسبیح مروارید و اسپ با زین طلا میناکار و بسلطان بلند اختر دوم پسر آنوالا گهر جیغهٔ مرصع و تسبیح مروارید عطا فرموده بهمراهیٔ بادشاهزاده دستوری دادند ـ بمیر صمصام الدوله ولد مرتضی خان خلف میر جمال الدین حسین انجو خدمت دیوانی و بقاضی طاهر آصف خانی خدمت خانسامانئی آن عالی نسبت والا تبار مرحمت نموده هنگام رخصت بهرکدام اسپ و خلعت عنایت فرمودند ـ

هژدهم راج کنور پسر جانشین رانا جگت سنگه که بجهت ادای تهنیت فتح بلخ و بدخشان روانهٔ درگاه آسمان جاه شده بود از زمین بوس درگاه والا و سجده گزاریٔ آستان فلک نشان ناصیهٔ بخت را فروغ دولت داد ـ و عرضداشت رانا با پیشکش از نظر اشرف گذرانیده بمرحمت خلعت و تسبیح لعل و مروارید فرق عزت برافراخت ـ چون بعرض رسید که ذوالقدر خان حارس غزنین و ناظم هر دو بنگش از تعیناتیان ملک عدم گشته سعادت خان نبیرهٔ زین خان کوکه را بجای او مقرر نمودند ـ راجه جسونت سنگه را از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری ذات و سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز ساختند ـ خواجه عیسیٰ و خواجه موسیٰ پسران خواجه

طیب که از بلخ بکابل و از آنجا همراه پدر بدرگاه آمده بودند بعنایت خلعت و ده هزار روپیه سرافراز گردیدند ـ

نوروز عالم افروز

درین هنگام سعادت فرجام که آوازهٔ شادمانی آویزهٔ گوش روزگار گشته بیست و پنجم شهر صفر نیّراعظم به برج حمل انتقال نموده و دشت و صحرا بگل و سبزه بیاراست ـ بادشاه عالم پناه بر سریر دولت جلوس فرموده داد کامرانی دادند و امرای عظام و دیگر بندها را باضافهٔ نمایان سرافراز ساختند ـ نخست راجه جسونت سنگه را باضافهٔ پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سربلند گردانیدند ـ و شاهزاده مراد بخش را بجهت ضبط ممالک دکن از کشمیر بحضور اشرف طلب داشته حسین بیگ خان خویش امیرالامرا را بخطاب خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عنایت علم و فیل و اسپ و صوبه‌داری کشمیر مفتخر و مباهی ساختند ـ و معتمد خان را بخلعت و اضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزاری هزار سوار برنواخته از تغیر موسی الیه آخته بیگی و خواجه عنایت الله خسرپورهٔ عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را بخدمت توزک سر بلند ساختند - اگرچه از بهادر خان دریساق بلخ ترددات نمایان و خدمت شایان بتقدیم رسیده بود لیکن چون بسبب اظهار بعضی مردم خاطر نشان اشرف شد که در تعاقب نذر محمد خان و سدد سعید خان در وقت غلبهٔ اوزبک اغماض عین نموده لاجرم سرکار کالپی و قنوج که در تیول او بود و دوازده ماهه حاصل داشت تغیر نموده عوض سی لک روپیه مطالبه سرکار متعلق بخالصه شریفه گردانیدند ـ و جلال برادر او را بعنایت خلعت و منصب هزاری هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل و فوجداری آنجا مفتخر و معزز ساخته بهادر خان را بغایت آزرده دل ساختند ـ

درین تاریخ جانب درشن وقت مجرای مردم فیلی مست بر راجه مدن سنگه بهدوریه حمله آورده یکی از همراهان او را بضرب خرطوم افگنده بزیر دندان آورد ـ راجه از فرط تهور و جرأت بقوت تمام جمدهر برو زد و بسر دادن چرخی و بان راجه با آن نوکر سلامت ماند و بانعام پنجاه هزار روپیه از جمله دو لک روپیه پیشکش راجگی سربلندی یافت ـ حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که بادشاهزاده والاتبار

عالی مقدار محمد اورنگ زیب بهادر که از بلخ مراجعت نموده بر کنار دریای بهت بموجب امر جلیل القدر توقف داشتند بلدهٔ ملتان را در جاگیر خود دانسته از همان راه بدانجا شتابند - و باقی طلب خود را که مطابق درماههٔ هر ساله سی لک روپیه می شود نقد از خزانهٔ ملتان میگرفته باشند - چون ساعت ورود موکب مسعود بدارالخلافه شاهجهان آباد نزدیک رسیده بود دوازدهم ربیع‌الاول موافق هژدهم فروردی ماه روز مبارک دوشنبه از اکبر آباد کوچ فرموده متوجه آنصوب با صواب شدند - و راج کنور پسر رانا را بانعام خلعت و دو اسپ با ساز طلا و مطلا و یک زنجیر فیل مفتخر ساخته رخصت فرمودند - محمد ابراهیم و ذوالفقار خان هر دو را رخصت نمودند و از راه عنایت به ذوالفقار خان علم مصحوب او ارسال‌داشتند -

گذارش بنای حصار گردون آثار و عمارت عالی اساس شاهجهان آباد و کیفیت آبادیٔ آن شهر و جریان نهر کوثر اثر

حکمت بالغهٔ حضرت علی الاطلاق جل برهانه و جلت حجته هرگاه از راه رعایت عباد و بلاد اقتضای برگزیدن دودمان دولتی از سایر خانوادهای دیگر سلاطین روی زمین نماید و خداوندان آن دولت خداداد را از جمیع ارباب دول بکمال جاه و جلال امتیاز بخشد هر آینه منسوبات و متعلقات و لوازم مایحتاج آن دولت را اگرچه از امور مستحسنه صوری باشد که وجود آن در نظام جملگی چندان ضروری نبود از بایست دیگر دودمان دولتها امتیاز تمام و نمایش نمایان دهد فکیف امری که باعث مزید شان و شوکت و افزایش شکوه و زینت آن دولت گردد که درین ماده سنت سنیه آنحضرت علیه بر مجاریٔ این منهج جاری گشته که در باب عطای ناگزیر وقت زیاده بر قدر کفایت عنایت مبذول دارد - چه ظاهر است که ازدیاد امثال این امور در واقع موجب وفور اعتبار ملوکست در انظار و باعث افزایش وقعت و وقار در قلوب - درین صورت نفاذ اوامر و نواهی و اجرای احکام و حدود الٰهی که علت غائی سلطنت و بادشاهیست بهمه جهت پیشتر رو میدهد - چنانچه برین دعوی بدیهه عقل شاهد است و نظیر این معنی از حضرت سلیمان علی نبینا و علیه الصلٰوة و السلام در کتاب مرویست که آن سرور در مجالس حکم بر سریر زرین مکلل

بنوادر جواہر جلوس می فرمودند کہ در کمال عظمت و رفعت و زیب و زینت ترتیب یافتہ بود و بر پایہا و اطراف آن جانوران مہیب از دست شیران قوی ہیکل درشت چنگال و امثال آن در کمال ہیبت و شہامت صورت و درستی ہیئت ساختہ بودند چنانچہ بعنوان حیل محرکۂ ریاضیہ باندک جنبشی در حرکت آمدندی و آوازہای سہمگین ہولناک از جوف ایشان برآمدی - و ہم چنین مرغان عظیم‌الجثہ از سیم و زر بر سر آن سریر نصب نمودہ بودند کہ چون بدستور صنعت مذکور ببال افشانی در آمدندی انواع خوشبویہا بر تارک مبارک آنحضرت نثار کردندی - و از مشاہدۂ این صور غریبہ ارباب جنایات و انکار حقوق را وحشت و دہشت تمام دست دادہ بحق و صدق اقرار نمودندی - بنابرین مقدمۂ مسلمہ چون حضرت آفریدگار عالم جل سلطانہ این دولت ابد پیوند را از سایر دول مزید ارجمندی دادہ اصحاب آنرا از جمیع اشباہ ایشان بکمال عظمت و شوکت و رفعت و عزت و وفور جاہ و حشمت و فسحت دستگاہ مملکت برگزیدہ چنانچہ عشر عشیر مواہبی کہ بآن سرور عطا نمودہ بدیگر سران ندادہ - ازین رہگذر کہ اہل ہفت کشور بسوی ایشان رو براہ نمودہ و این درگاہ را کہ نمونۂ درگاہ احدیت است چنانچہ صالح و طالح و مسلمان و کافر ہمگی از آن بہرہ‌ور اند ، حوالتگاہ حوایج مردم کردہ برات روزیٔ ہمگنانرا برین دولت نوشتہ - لاجرم ہمہ چیز این دولت را فراخور لایق حال آن وسیلۂ ارزاق خلایق آفریدہ مرکز دولت و منشای سلطنت آن والا دودمان را کہ عبارت از لاہور و اکبرآباد است درخور وسعت دستگاہ حشمت و کشادگی بحرین کف نیسان آسای ایشان فسحت ساحت محیط بخشیدہ و ہر دو مرجع خلایق و قبلۂ برآمد حاجات و وجہ توجہ اہل شش جہت را فراخور بازگشت عالمیان از جمیع جہات و وجوہ دستگاہ گنجائی دادہ وسیع گردانیدہ - در جمعیت و جامعیت و معموری و کثرت خلایق و عمارات عالیہ و امثال آن از آنچہ مدن را در کار روزگار است و تمدن را از آن ناگزیر ہمگی بر وجہ اتم و اکمل درین دو مصر جامع یافتہ میشود بمرتبۂ کہ ہزار مصر و شام در ہر گوشۂ این ہر دو گم گشتہ و ہزاران قسطنطنیۂ عظمیٰ و رومیہ کبریٰ در سر ہر کوی شان سرگشتہ - لیکن چون از بعضی وجوہ نقص الکمال بہر دو شہر عظمت بہر برخوردہ ، اول آنکہ در مبانئی اکبرآباد کہ بر ساحل دریای جون است شکست و آبکند و نشیب و فراز بسیار وقوع دارد چنانچہ درمیان شہر نیز جابجا واقع شدہ باعث ناہمواریٔ

آن گشته و ہم چنین دارالسلطنت لاہور ازین جهت که یک مرتبه اساس نیافته و رفته رفته بنیاد پذیرفته لاجرم آنچنان که باید و شاید بطرح مرغوب نیفتاده ـ دیگر آنکه ظاہر دروازہای قلاع ہر دوجا که دولتسرای سعادت و سایر کارخانجات بیوتات سرکار خاصه در داخل آن سمت وقوع دارد بسیار کم فضا و تنگ ساحت است چنانچه جلوخانه که بی نهایت درکار است اساس نیافته و بدین سبب از کثرت آمد و شد مردم افواج بادشاہی و تابینان امرای عظام در اوقات ملازمت و ہجوم فیل و اسپ بسیار خصوص در عیدہا و جشنها بضعفا آزار و اضرار بسیار میرسد ـ سوای این از تنگ میدانیٔ کوی و برزن و بازار و شوارع خاص و عام عموم آینده و رونده بنا بر ہجوم خلایق بیشمار زحمت و تشویش بسیار می یابند ـ لهذا بخاطر مبارک آوردند که بعنوانی که عامهٔ عالمیان از توجه آن حضرت توسیع فراغ من جمیع الوجوه یافته در عهد راحت مهد آن حضرت از ہیچ راه ضیق احوال خاصه در طریق عیش معاش که خاصیت نیت آنحضرت است ندارند بهمین دستور ازین تنگی و کمی نیز که از رہگذرہا ناشی شده خلاص گشته ہرکدام بوضع و طرز موافق مرضیٔ خود عمارتی اساس نهاده لذت زندگی یابند ـ و بر طبق این عزیمت نافذ امر ارفع عالم سطیع آن بانیٔ مبانیٔ جهانگیری و جهانبانی توقیع صدور یافت که مهندسان اصطرلاب شناس و اقلیدس نظر مابین این دو شهر عظیم‌الشان قطعهٔ زمینی دلنشین بهشت نشان که بخوبیٔ اعتدال آب و ہوا متصف و مراتب کمیت و کیفیت محسنات آن از توصیف خرد افزون باشد بهم رسانیده قلعهٔ والا بنیاد که بحسب ہیئت نمونهٔ سبع شداد باشد مشتملبر عمارات بدیع و نشیمنهای وسیع بوضع غریب اساس نهند ـ چون معماران ہندسه پرداز و بنایان سحر طراز در ظاہر دارالملک دہلی متصل نورگڈه مشرف بر دریای جون قطعه زمینی بدیع آئین :

نظم

بر لب آب جون فیض سرشت
که بهشتش بود نمونهٔ زشت

خاکش از خرمی نشاط‌افزای
دلکش و جانفزا و دیده کشای

جایگاہی کز اعتدال ہوا
یافت رنجور چند سالہ دوا
مردہ را آب زندگانی دہ
پیر فرتوت را جوانی دہ

برای این کار ہم رسانیدہ بعرض مقدس رسانیدند ۔ حسب الامر قضا نفاذ خدیو دادگر عمارت گر معمورۂ ہفت کشور کہ بعد از مرمت نزہتستان دلہای صاحبدلان و صفا کدۂ خاطر اولی‌الالباب پیوستہ در پی آبادیٔ عالم خاک و آب اند بعد از پنج ساعت از شب جمعہ بیست و پنجم ذی حجہ مطابق نہم اردی بہشت سال دوازدہم از جلوس اقدس مطابق یک ہزار و چہل و ہشت ہجری [۱۰۴۸] در زمان محمود و آوان مسعود استاد احمد سرآمد معماران نادرہ‌کار بسرکاری غیرت خان صوبہ دار آنجا و صاحب اہتمام این کار مطابق طرحی بدیع و نقشی تازہ کہ بہ ہیچ وجہ نظیر آن در شش جہت دنیا بنظر نظارگیان در نیامدہ بود رنگ ریختہ بیلداران بحفر بنیاد آن پرداختند و پس از پنج ساعت و دوازدہ دقیقہ نجومی از شب جمعہ نہم محرم سال ہزار و چہل و نہ ہجری مطابق سوم اردی‌بہشت اساس عمارات نو آئین در آن سرزمین فیض آگین کہ از کمال نزہت خدا آفرین رشک فرمای بہشت برین و سوادش ہمہ حساب خال جبین سراسر متنزہات روی زمین است نہادند ۔ و ہرجا ارباب ہنرہای متعارفہ و اصحاب بدایع و صنایع غریبہ از سنگتراش و پرچین ساز و منبت کار و نجار و معمار صاحب سلیقہ ماہر در ممالک محروسہ بود بحکم اشرف حاضر گشتہ مشغول کار گشتند ۔ و ہرکدام برغم دیگر دعوی تفرد در فن خویشتن نمودہ لطف سعی بجای رسانیدہ بودند کہ در برابر حسن نمود کارشان کارنامۂ ارژنگ و نگارخانۂ چین و فرنگ مانند نقش آب نہ نمود داشت نہ بود ۔ و نہری کہ سلطان فیروز شاہ در ایام سلطنت از پرگنۂ خضرآباد تا سفیدون کہ شکارگاہ مقرری او بود سی کروہ آوردہ پس از رحلت او بمرور ایام از جریان باز ماندہ و در عہد حضرت عرش آشیانی شہاب الدین خان صوبہ دار دہلی نہر مذکور را مرمت نمودہ جاری ساختہ بود چون روزگار او سپری شد دیگری بہ تعمیر و ترمیم آن نپرداخت ، حسب الحکم اشرف از منبع تا شاہجہان آباد بلند و پست آنرا ہموار و کنارہای آنرا متین و استوار ساختہ تا سفیدون کہ سی کروہ است در نہر قدیم و از آنجا نہری

تازه حفر نموده بپای عمارت رسانیدند ـ از تاریخ بنا تا پانزدہم جمادی الاول سال مذکور چار ماه و دو روز در عمل غیرت خان بتاکید. تمام کنده و لختی مصالح جمع شده بعضی جا اساس ہم بر آمد و بعد از تعین شدن او بصوبہ‌داری ٔ تتہ در مدت دو سال و یک ماه و پانزده روز عمل صوبہ‌داری الله ویردی خان اساس قلعہ از جانب دریا دوازده ذراع برافراختہ گشت ـ و پس ازو در عمل مکرمت خان بتاکید و اہتمام او در سال بیستم جلوس مبارک بانجام رسید ـ چون کیفیت اتمام آن در کابل معروض حجاب بارگاه سلیمانی گشت حکم معلی بشرف نفاذ پیوست کہ رازدانان انجم و افلاک ساعتی مسعود کہ سعود آسمانی سعادت دوجہانی از آن کسب نماید بجہت نزول اشرف در آن عمارت مسرت افزا کہ در ہفت کشور ربع مسکون بل ہر دو کون چون بانی ٔ خود ثانی ندارد برگزیده بعرض مقدس رسانند ـ اخترشناسان کامل نظر بدقت فکر بیست و چہارم ربیع‌الاول مطابق بیستم فروردی ماه سال ہزار و پنجاه و ہشت ہجری اختیار نموده گوش زد عاکفان پایہ ٔ سریر سلیمانی نمودند ـ چون وقت وسیع بود لاجرم از کابل باکبرآباد تشریف فرموده در دوازدہم ربیع‌الاول مذکور روانہ ٔ شاہجہان آباد گشتند ـ

حقیقت قلعه و عمارات مرکز محیط دولت یعنی دارالخلافۂ شاهجهان آباد

زبان خامہ ٔ توصیف چگونہ تعہد تعریف آن نماید و صفحہ ٔ صحیفہ ٔ انشا باوجود تنگ‌روئی بچہ رو ضمان تضمین ستایش آن گردد کہ فسحت ساحت ممتنع المساحتش با فراخنای عالم امکان دم از برابری میزند و رفعت‌پایہ ٔ قوی سایہ عرش‌سایہ اش سر بمساوات سبع شداد سماوات فرو نمی آرد ـ زمین از استحکام قوایمش‌ہمدوش ساق عرش برین گشتہ و پایہ ٔ رفعتش از برکت این بنای متین از کرسی ٔ آسمان ہشتمین گذشتہ ـ بروج گردون عروج البرز آثارش شرفہ غرفہ از علو کنگرۂ این نہم منظره درگزرانیده ـ آثار خاکریزش کہ مانند کرۂ خاک از سہ طرف محاط آبست بنیاد بنا بقعر بحر محیط رسانیده ـ بوارق انوار صفای دیوارش از ظہور مہر انور اظہر و مراتب شہرت رفعتش از لیالی و ایام شہور و اعوام اشہر :

نظم

اساس متینش درین خاکدان
پود کنگر کشتیٔ آسمان
قوی دل بود عالم خاک ازو
نشان میدہد غور ادراک ازو
جہان کہن راست بر وی نظر
چو پیری کہ او را بود یک پسر
شد از رفعت شان سپہر دگر
بود آفتابش شہ بحر و بر
محیط کرم پادشاہ جہان
جہان بخش ثانیٔ صاحبقران
شہ عدل کیش و ملایک خصال
سلیمان جلال و فلاطون کمال

بیغائلۂ تکلف از مبدای بنیاد این طلسم‌آباد تا افراختن این نوع قلعۂ عالی اساس کہ سر کنگرۂ رفعتش تا بہ پیشطاق ایوان کیوان برابر افتادہ و حوض اندیشۂ شناور بغور عمق خندقش پی نبردہ در خواب و خیال ہم ہیچ بادشاہ فلک جاہ را دست ندادہ ، بلکہ تا ہنگام طی قطع این نطع دو رنگ و برچیدن مہرہای سپید و سیاہ ہیچ صاحب اقتداری را ساختن این نوع عمارات کہ تا بقای زمین و آسمان اندراس بقواعد آن مرصاد میسر نخواہد آمد - بالفرض والتقدیر اگر دیگر فرمان روایان صاحب تدبیر بمساعدت وقت و یاوریٔ بخت مراتب جاہ و اقتدار و دولت و اعتبار بہم رسانیدہ بناہای مرتفع و عمارات عالی از روی زمین تا آسمان برافرازند و صد کاخ ملون منقش را برابر ایوان کیوان بسازند اما این فطرت بلند و دانش ارجمند و کمال عقل و جدت فہم و کثرت فراست و حدس صایب و تمیز تمام و سلیقۂ درست در احداث ابنیۂ عالیہ و عمارات رفیعہ و منازل و نشیمن‌ہای غریب و باغات و بساتین دلپسند نظر فریب و اجرای انہار و اغراس اشجار و مزید تکلف و تصرف در جمیع امور تورہ و توزک بادشاہی و رسم و آئین فرمانروائی کہ خاصہ این مظہر اتم قدرت الٰہی است و ہیچ یکی از سلاطین روی زمین پی بدان نبردہ ، در دنیا دیگری را میسر

نیامده - و چگونه میسر میآید که بحکم قسمت حوالتکده روز نخست ابداع این بدایع که رہن وقت بوده روزیٔ بندگان آن خدیو روزگار شده و چیزی که در انتظام سلسلهٔ نظام جهان و طریق عیش و معاش جهانیان درکار باشد و بکار آید در پردهٔ غیب نمانده که بعرصهٔ ظهور نیامده - چنانچه بمحض اهتمام آنحضرت کار تصرف و تکلف در امثال این مهام بمقامی که رسیدن بفروتر پایه از آن مافوق تصور خرد است رسیده - و ترقی در امور بمکانی که غایت مراتب امکانست کشیده سرزمین دلنشین ہندوستان در زمان آنحضرت رفته رفته گلستان روی زمین آمده و عهد عافیت مهدش موسم بهار روزگار بلکه سن شباب لیل و نهار گشته - درین صورت ازین عالم صاحب فطرتی بلند اقبال و ازین دست مجددی دانش سگال خال خال بر روی کار آمده رونق‌افزای عالم صورت میگردد بلکه باعتقاد ارباب دانش و بینش چنین خلقتی والا فطرت مادر ایام نزاده و نمیزاید - مجملاً این حصار گردون‌آثار که از مبداء تاریخ بنیاد تا ہشت سال بکمال جد و جهد بسرحد اتمام رسیده و تا آن غایت مبلغ پنجاه لک روپیه در مصارف بنای آن و موازی این مبلغ در مخارج عمارات عالیه داخل قلعهٔ مبارک بخرج رفته مشتملست بر چهار دروازه و دو دریچه و بیست و یک برج از آنجمله ہفت مدور و چهارده مثمن و محیط چار دیوارش که مثمن بغدادیست ہزار گز طول و شش صد ذراع عرض و بیست و پنج گز ارتفاع تا شرفات از خاکریز دارد - فسحتش شش لک ذراع و دورش سه ہزار و سه صد ذراع - و تمام باره و بروج گردون عروج آن رفیع‌العماد از اوج تا حضیض و از کنگرہا تا خاکریز از سنگ سرخ تراشیده اساس یافته - خاراتراشان دقیقه اندیش فرہاد فن بدان مثابه در تنگ درزیٔ الواح آن دقت بکار برده اند که در ناخن فکر تیز توصیف آن بند نمیشود - لهذا کلیم طور معنی طالبا درین مقام که بالغز اندیشهٔ غور پیشه است چندان ایستادگی که درخور این مقام باشد بجا نیاورده آنجا که میگوید :

نظم

نه بینی بدیوارش از سنگ درز
که چسپان بود صحبت تنگ درز

در آئینهٔ سنگ خارا تراش
چو خورشید حسن ہنر کرده فاش
ز بنیاد تا کنگر از خاره سنگ
تراشیده گوئی ز یکپاره سنگ
متانت سرشت و صفا گستر است
ہم آئینه ہم سدّ اسکندر است
بدینسان بنای فلک احتشام
شد از سنگ یکرنگ گلگون تمام

و ہمگی عمارات دولتخانهٔ والا از برج شمالی و باغ ارم مثال حیات‌بخش و شاه محل آرامگاه مقدس و برج معروف ببرج طلا و امتیاز محل و دیگر عمارات قرینهٔ آن و خوابگاه نواب قدسیه القاب زبدهٔ مقدسات دوران اسوهٔ طاہرات زمان بیگم صاحب و دیگر پردگیان حریم حرمت در یک رسته به ترتیب واقع شده از طرف مشرق بارتفاع دوازده ذراع مشرف بر آب و صحرا و از جانب مغرب بر باغ و باغچهای مسرت افزا و انہار و تالاب فیض پیرا سراپا از سنگ مرمر صاف شفاف بنیاد پذیرفته ازارهٔ ہر کدام باحجار رنگین پرچین کار و سقف و جدار ہر یک در غایت زیب و زینت بنوعی مطلا و منقش و رنگین ساخته شده که مراتب کمیت و کیفیت محسنات آن از پایهٔ توصیف خرد گذشته - و ہریک در خاطر پسندی و دلنشینی از روضهٔ رضوان و غرفهٔ قصور جنان نشان میدہد - و از ہمه رہگزرہا خاصه از فیض بخشیٔ جا و فرح افزائی فضا و فسحت ساحت و اضافهٔ روح و راحت و صفای نظر و حسن منظر بہشتیست بر روی زمین بلکه رو کش بہشت برین بنظر در آمده - رخشانی و درخشانی لاله زار سہیل آثار نقش و نگارش آب و رنگ جگر گوشهٔ بدخشان و قرة العین عدن از یاد میبرد - خاصه منظر آئینه نگار که پا لغز انظار افلاکیانست چه جای خاکیان بنور و صور گونا گون قلم بطلان بر نقش و نگار کارگاه بوقلمون کشیده و از عکس رنگ آمیزیٔ گلهای حدیقهٔ روبرو رشک فرمای اطلس سادهٔ کارخانهٔ چرخ برین گشته - نوعی چہره افروز حسن و جمال است که خورشید کیمیا گر ہر صبح برای کسب فروغ بر در ہر لوحش حلقه میزند و ہر لحظه در رنگ متخیلهٔ سخنور صد رنگ صورت سراپا معنی بجلوه در آورده تماشای حیرت افزایش بی مبالغه ارباب معنی را پابند صورت می سازد - معہذا نہر کوثر اثر که بحسب فرمودهٔ فرمان فرمای

انس و جان بنهر بهشت زبان زد اہل روزگار ست مانند شاه جوی مجره از اواسط ہر یک روانست و حاق وسط جمیع عمارات مجرای آبحیوان ساخته ـ حوضهای پیش و اندرون ہر نشیمن فردوس موطن بصورت آبشار و فواره ریزان و جوشان بی تکلف آب سیاب سان آن گوئی جدولیست از سیم خام که بر الواح سنگ رخام غلطان است و یا مانند سریان عین‌الحیٰوة روح طبعی بمجاری شریان در کالبد روح روان ـ و در پیش ہر نشیمن ارم مانند باغچه درنہایت طراوت و دلپسندی که سر تا سر سرزمین بهشت آئین آن جوش سبزهٔ تر روکش سپهر اخضر گشته معاینهٔ فردوس برین در نظر تماشائی جلوه گر میگردد ـ و در ہر طرف از گرمیٔ ہنگامهٔ نشو و نما رونق بازار نشاط و انبساط و تقاضای تکلم لب اطفال غنچه و کودکان شگوفه صدای سرشار گل تا سرحد چار دیوار دولتخانهٔ فیض آثار میرسد ـ و قبل از آنکه مشاطهٔ باد بهاری بغازه کاریٔ عذار گل و تازه کاریٔ طرهٔ سنبل در آید از لطافت ہوای روح افزای این مسیحا کدہای دولت سرا شاہدان تازه رخسار ازہار و انوار و نونہالان گل و کلاله مویان سنبل چهره افروز حسن ادا میشوند ـ و پیش از رسیدن موسم فروردی و اردی بهشت درین وطن گاه نشو و نما که ہمانا مسقط‌الراس قوت نامیه است نازنینان سیمبر شگوفه سیراب و تر سر از منظرهٔ شاخ بدر آورده خندان و شگفته چشمک میزنند ـ لطف دیگر آنکه جابجا درین حدایق فردوس زیب و ایوانهای خاطر فریب حیاض مطبوع در کمال دلکشائی و آبشارہای دلپذیر بینظیر در نہایت خوشنمائی مانند لوح بلورین سینهٔ سیمبران عرض نہر گشته بائینی جلوه افروز حسن ظهور است که در جنب ہر یک از آن حوض دلکشا و آبشار که باعتبار لطافت روانی و سلاست جریانی طلسمی است دیده فریب نظر بند و تفرجگاه عجبی است اعجاب پیوند ـ صد چشمهٔ آب حیوان بلکه جمیع عیون روضهٔ رضوان بگرد رفته و موج آب و تاب ہر یک ازآن مرأت شاہد صنع ربانی و پرتو نور بخشیٔ آن بدایع مخترعات یزدانی از کمال اوج خوبی گذشته آئینهٔ آفتاب را از صبح روشن جبین رونما گرفته ـ و متصل این مکانهای فردوس نشان ایوان غسلخانه بفسحت ساحت و فرح افزائی فضا بعنوانی زینت بخش عالم صورت گشته ـ و در برابر آن حامی بغایت آب و تاب ہوش‌ربای نظارگیان گردیده که تا غایت در ہیچ قرنی از قرون شبیه این ہر دو عمارت بی قرین ہیچ بیننده در زیر چرخ برین ندیده ـ و نظیر آن قصر فردوس نشان و حام صفا پرور

بادشاه جهان در ہفت کشور ربع مسکون موجود نشده بنظر روزگار درنیامده ـ نه تنها من برینم که فردوس اعلی و عرش اقدس نیز بر این اند ـ چه معجز رقمان ہندوستان در تزئین سقف زرین ایوان غسلخانه که بطریق بندہای دلکشای خاطر پسند فرنگی و گرہای خوش طرح رومی سراسر بصرف نه لک روپیه بانجام رسیده ـ و بر جدار فیض آثارش بجای تصویر صورت آنگونه نگارش معنی بکار برده اند که اگر مانی تصور آن نمودی ہمانا مانند صورت دیوار بیہوش ماندی ـ و جادو رقمان عراق در نقش و نگار پرچین کاری بالای راه دیوار حمام عالی مقام بدانسان نزاکت و لطافت پرداخته بر روی کار آورده اند که بهزاد شبیه آن اگر در خاطر نقش بستی تا آن استادیها باعتراف شاگردیٔ شان قلم از کف افگندی و گوش گرفتی ـ چنانچه دستان‌سرای بستانسرای کلام صاحب طبع سلیم طالب کلیم در وصف این ایوانچه نیکو گفته :

نظم

زہی عرش بنیاد دولت اساس
چو خورشید در آسمان روشناس
صفایت بر افلاک پرتو فشان
ازین نور روشن سواد جهان
در آئینه عکست اگر جا کند
ز دیدار خوبان تبرا کند
زمین فرش راه تمنای تو
فلک می زند سر ز سودای تو
بنقش تو چون کلک تصویر رفت
نه رنگ از گلستان کشمیر رفت
بکان شفق رنگ دیگر نماند
طلا در صدفهای اختر نماند
ہمه رنگہا را نثار تو کرد
فلک ماند خود یک صدف لاجورد
پر آوازهٔ خوبیت روم و چین
سرای شہنشاه باید چنین

شه کشور عدل شاه جهان
جهان بخش ثانی صاحبقران

گل شمع بزمش سواد سپهر
ز دود بخورش فلک سبز چهر

دیگر باغ ارم مثال حیات بخش که بحسن نمود رستهای خیابان و اقسام گلهای ایوان و انواع درختان سبز و خورم و شاداب رشک صفوف سروستان جنان و چشم و چراغ زمین و زمان است ـ و همه جا در مجاری انهار روان بخش آن روضهٔ رضوان آبها روان و چشمه سارهای جوشان بلطافتی که میان آن و چشمهٔ حیوان فرق از انسانست تا حیوان و از روی زمین تا آسمان ـ اگرچه سابقاً نیز انگارهٔ نگارش توصیف آن مقام از کوتاه دستئی بیان و سستئی بنان نیمکاره ماند آکنون نیز بعلت قلت سرمایهٔ سخنوری در همان پایه مانده دو کلمه شکسته بسته بطریق اجمال مرقوم قلم نیاز میگردد ـ نو آئین باغی که موج سبزهٔ نوخیزش از سر طوفان گل گذشته معنی لفظ سبز ته گلگون بخود تفسیر میکند ـ و هر برگ سرخوش دلکشش که بتحریک جنبش نسیمی از خواب بر میخیزد خواب مخمل را به بیخودی تعبیر مینماید ـ سبزهٔ نورسته همانا خط سبزیست بر رخ گلرخان تازه دمیده یا صفحات مصحف صنع است از قلم غبار بخط مصنف مرقوم گردیده ـ در هر گلزمین بل سر تا سر روی زمین دلنشینش چندانکه نور نظر کار کند نهالهای پر گل بدیع صورت چون گلدسته بهم پیوسته نوعی بار آورده که جز گل چیزی منظور نمیشود ـ و در هر چمن توده توده خرمن سنبل رونق شکن کاکل خم اندر خم و گیسوی شکن در شکن نازنینان گلبدن بر روی هم افتاده ـ و در هر طرف انواع درختان میوه‌دار سبز بنحوی سر در سر یکدیگر برکشیده که هیچ جا آسمان بنظر در نمیآید ـ عرض و طول خیابانش که چون خیابان عمر دراز خوش آینده و مانند سن شباب طرب فزاینده است بنحوی مطلوب ارباب تفرج افتاده که از ته دل نمیخواهند که آن نمودار کوچهٔ عمر خضر هرگز بسرآید و آن مهبط انوار فیض نامتناهی تا ابد بپایان انجامد ـ و چگونه چنین نباشد که در جای دیگر بر روی زمین چنین مکان ارم قرین که از افراط جوش سبزه و گل و وفور لاله و سنبل و اظلال اشجار سدره نشان طوبلی مثال و سیلان انهار سلسبیل آثار از مرغزار خیابان ریاض رضوان دل نشین تر مینماید بنظر سیاحان بحر و بر در نیامده ـ و فروغ اقبال

بی منتهای مبدأ فیض بر ساحت قبول آن گلشن خدا آفرین زیاده از درجات فرض وہمی و احتمال عقلی تافته مثل آن بہشتی مقام ایزد تعالیٰ در زیر آسمان نیافریده چنانچه مشاہده شاہد و عیان دلیل بیانست :

نظم

بقدر سیر این گلشن نظر کو
بہشتی اینچنین جای دگر کو
ز ہر برگش گلستانی نمایان
چو از آئینه عکس خوبرویان
بود نشو و نما اینجا روانرا
بہار دیگر است این بوستانرا
درین گلشن ز جوش سبزه و گل
نمی آید بگوش آواز بلبل
ارم در پشت دیوارش نشسته
خجل چون عندلیب پر شکسته

یکی از جمله حجتہای کامله بر اثبات خوبیہای این نقش بدیع فاعل مختار کثرت جریان انہار و وفور آبشارہای فیض آثار است که از وقوع رستهٔ اشجار ہر کنار خیابان بی مبالغه نمودار جنات تجری من تحتہاالانہار از آن آشکار گشته ـ آب خوشگوار ہر یک از غدیر و آبگیر آب تسنیم و کوثر برده و از تصور سلاست آب نہرش جوی شراب بدہن آورده ـ خاصه حوضی بطول و عرض شصت در شصت در وسطش چون آئینه آفتاب بامواج نور چہره افروز ظہور گشته بہمه حساب اول دلایل واضحه بر اظہار قدرت جہان آفرین است ـ و از عکس رنگ آمیزی گلہای اطراف رشک فرمای نگارخانهٔ چین بل روکش اطلس پر نقش و نگار کارخانهٔ چرخ برین ـ آب خورشید حبابش بسکه چون لعل خوبان میراب فیض حلاوت است زکوٰة عذوبت بدجله و فرات میدہد ـ و قطره قطره زلالش باعتبار صفا و لطافت بل بہمه حساب بر چشمه‌سار زندگی تفوق میجوید ـ فوارہای درون که بعدد چہل و نه از نقره ساخته شده چون سحاب رحمت ایزدی بریزش مروارید غلطان ہوش از سر

رازدانان سواد و بیاض ربوده - و صد و دوازده فوارهٔ دور که مایل بحوض نصب گشته پنداری چندین ہلال بجہت دفع عین‌الکمال گرد چشمهٔ آفتاب طلوع نموده - در ہر چہار خیابان اطراف که ہر کدام از سنگ یک رنگ سرخ بعرض بیست گز باتمام رسیده نهری چون جدول نور به پہنائی شش ذراع مشتملبر سی فوارهٔ درافشان در وسط آن بلطافتی روانست که چراغ چراغان نهر مجره از پرتو آن نوریاب جاودانست - و از ذره تا خورشید و ماه تا ماہی فریفته و شیفتهٔ تماشای آن - چپ و راست این حدیقهٔ ارم آئین که ہمانا قطعه ایست از فردوس برین دو دست عمارت دلنشین بغایت دلپسند و نظر فریب است از بس طراز صور گونا گون و نقش بوقلمون چون عرش مینا کار بلقیس با سریر زمردنگار سلیمان بآئینی صورت اساس یافته که بهمه معنی وقوع نظیر آن در عالم امکان صورت پذیر نیست - و نهر آبی در محاذیٔ آن جاری گشته از دست انفاس روح‌الامین احیای اموات در طی شکن آستین دارد - و در حیاض وسط ہر دو عمارت که چشمهٔ حیوان بچشم حسرت در آن نگرانست بنهایت خوبی در جوش آمده از کنار چبوتره بارتفاع یک و نیم گز بصورت آبشارها در پائین حوض ریزان - و در طاقهای زیر آن روزانه گلدانهای سیمین و زرین پر از گلهای طلا و شبها شمع کافوری در زیر نقاب آب مانند ستاره در پردهٔ تنک سحاب با معنی گلوسوز در چمن سخن شاداب بحسنی جلوه افروز ظهور میگردد که بی اختیار رحیل ابنای سبیل را بدل باقامت جاوید می سازد - و موج آب و تابش دست تطاول بر چشمهٔ مهر و قصیدهٔ مرصع کهکشان دراز نموده حسن تفرجش پردهٔ طاقت بر مست و مستور میدرد :

نظم

نگه را فروغش دہد آن صفا
که چون باز گردد سوی دیدها

ازو دیدهٔ مهر تابان شود
خطوط شعاعیش مژگان شود

فروغش دہد گر بآئینه آب
برد دست از پنجهٔ آفتاب

نهان جمله پیداست از آب و تاب
صفا گشته غماز او چون حباب

دیگر تمامی طبقه شرقی سمت باغ که موافق طول باغ بعرض بیست و شش ذراع و ارتفاع یک و نیم ذراع محتوی بر سه دست عمارت مشرف بر دریای جون واقع شده همگی و تمامی از سنگ مرمر صاف و شفاف بر آمده بصفای درون و بیرون صبح را شرمنده آب و تاب خود دارد ـ و بلطافت آب و هوا و دلنشینیٔ جا و خوشیٔ منظر هر لحظه باعث اعجاب دیده‌وران شده نظر را واله و شیفتهٔ خود میسازد ـ وفور صفا و جلای سقف و جدار هر یک که چون آئینه چهره‌نمای مراد است مانند لوح بلورین سینهٔ سیمبران والا نظرانرا حیران نظاره دارد ـ قطع نظر از تکلف و ساختگی سقف و جدار این هر سه مکان را که زینت بخش صفحهٔ روزگار است نقاشان نادره کار که از نزاکت طرز و تازگی روش قلمرو حسن صنعت ملک کلک ایشانست باصناف ریاحین و ازهار و انواع گل و گلزار نگارین ساخته لطف صنعت خود را آن مرتبه داده اند که هر نقش دلکش آن رقم نسخ بر خط یاقوت لعل بتان کشیده ـ و آن کارنامهٔ رنگین صنعت آفرین که سر جمله از توصیفش بمیانجیٔ بیان و بنان دست بهم ندهد بدرستیٔ نقش و نگار رونق شکن بازار سپهر مینائی گردیده :

نظم

صفای خلد فرش آستانش
گرفته دلکشائی درمیانش

در و دیوارش از تصویر گلزار
درو باید نشستن رو بدیوار

سه جانب گلشن و در پیش دریاست
که هر موجش خم زلف فرح زاست

بنام ایزد نهری سلسبیل نژاد گوهر نهاد که رشک طولش مانند امتداد خط محور کشیده دجله دجله سرشک خون از دیده سرچشمهٔ فرات و جیحون کشاده و در برابر عرض عریضش نیل مصر چون نیلاب سند بآن مایه طول همانا از دست انگشت نیل

که از برای دفع گزند عین‌الکمالش بر روی صفحهٔ زمین کشیده ـ و در وسط عمارت میانه حوضی کم عمق ته نما بطرح بدیع و هندسهٔ غریب در نهایت صفا و زینت بطرح گره بندی مرتب ساخته در سر هر بند سوراخی گذاشته اند که آب زندگی از آن میجوشد ـ و فوارهای جوشان که تفرج آنها بغایت طرب افزا و فرح انگیز است در آن نصب نموده مانند انگشت فروزان شمع جنان زینت بخش عمارات ساخته اند که خود در دریافت کیفیت آن حیران میگردد ـ و جداول نور بهر چهار طرف از آن چشمهٔ خورشید برآمده بحوض یک لخت سنگ مرمر که حاشیه‌اش بنقش و نگار پرچین پر آذین است بصورت آبشار از عالم بلور صاف میریزد و از اطراف حوض سرشار گشته داخل نهر پائین میگردد ـ و سنگ این حوض که از غرایب روزگار است از کان مکرانه برآمده بحکم اشرف حوضی مربع چار در چار بعمق یک و نیم گز صورت گرفت ـ و از آنجا بشاهجهان‌آباد که صد کروه بادشاهی است بصد منصوبهٔ جرثقیل رسیده در آن مکان نصب گردید ـ اگرچه حوضهای مطبوع در دولتخانهٔ والا بسیار است اما این حوض که خاراتراشان فرهاد پیشه بنوک تیشهٔ فولاد مثلش در سالهای دراز نتوانند انگیخت لطف دیگر دارد ـ چون در هر مکان دلنشین از نشیمنهای نزهت آفرین مشکوی دولت از آب نهر بهشت مذکور آبشاری و حوضی دلفریب ترتیب یافته مکرر بستایش آن دو حوض کلان که در گلشن ارم آئین امتیاز محل مانند ظهورجان در سایر اشیا و آفتاب در وسط‌السماء بنا بر صفای نظر وحسن منظر بدستور حوض حیات بخش باحسن وجوه صورت نما است بهمه جهت پرداختن و سخن در وصف طول و عرض آن بر زبان آوردن هر فرض ایجاز بدور و دراز می کشد لاجرم بهمین قدر مذکور که عمارات مسطور بر تمام بستانسراهای فیض آثار که باعث آرایش صفحهٔ جهان و آسایش جهانیان است و شاید آن نوع نزهت کدهای کشاده فضای طرب افزای بروی زمین موجود نباشد بلکه سخن در بهشت میرود بچندین درجه تفوق دارد ـ اول آنکه امتیاز محل که بزرگ ترین عمارات دولتخانهٔ والا است بطول پنجاه و عرض بیست و شش ذراع در کمال تکلف و تزئین و نهایت خوشنمائی نقش و نگار و رفعت پایه پای تفوق بر کرسیٔ مثمن سپهر هشتم نهاده بحسن آب و رنگ روکش قصور و منازل بهشت موعود است بلکه بهمه حساب رشک سرابستان ارم معهود در آن واقع شده کلاه و طرهٔ طارم و گلشنهایش همه طلا اندود است ـ دوم آنکه هریک جانب آن جهروکهٔ درشن که مشرق طلوع آفتاب روی زمین صاحبقران

ثانی سعادت قرین است و مشرف بر دریای جون و جانب دومش جهروکهٔ خاص و عام قرینه ساخته شده اکتفا می نماید ـ و مزیتهای دیگر را از حوصلهٔ قدرت خود بیرون دانسته سخن از ستایش خاص و عام و بازار مسقف و آبادیٔ شهر درمیان می آرد ـ صورت بنیاد این نسخهٔ سبع شداد و دیوانکدهٔ عدل و داد که رو کش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروانست برین نمط است که غربیٔ امتیاز محل ایوانیست مشرف بر باغچهٔ عمارت مذکور از سنگ سرخ ساخته بسنگ مهتابی سفید نموده شده از مهره کشیٔ معماران جادو کار چون آئینهٔ صبح جلا پذیرفته و چون سرمنزل دیده نور و صفا و دلکشائی را در بر گرفته ـ متصل سقف آن جهروکهٔ خاص و عام که سجده جای عالمیان و محل انجاح حاجات جهانیان است ، سراپا از سنگ ِ مرمر بنگله مانند بطول چهار و عرض سه مبنی بر چار ستون و عقب آن بنگله طاقیست بدرازی هفت و پهنائی دو و نیم ذراع بسنگهایٔ رنگارنگ پرچین نموده از تیزدستیٔ نقاشان بدایع نگار به گونا گون نقش ِ بدیع آن مایه زیب و زینت یافته که ترنج سیمین ماه و شمسهٔ زرین سپهر در پیشش رنگی از آب و تاب ندارد ـ و نظارگی را تفرج آن از تماشای رنگ آمیزیٔ صنعت ِ گلشن بهار مستغنی میسازد ـ و در سه ضلع آن محجری از زر ناب نصب شده گوئی خطوط شعاعیٔ آفتاب بر روی هم پیچیده ـ هر اول روز این مکان سعادت نشان از جلوس اورنگ نشین سریر اقبال داغ دل منازل قمر بل غیرت افزای شرف خانهٔ مهر انور میگردد ـ و از پرتو نوربخشیٔ طلوع آنحضرت در برابر مطلع خورشید دوکانچهٔ عالم آرائی می کشاید ـ و در پیش آن بارگاه رفعت پناه مشتملبر چهل ستون که هر یک از آن قایمهٔ کوه بیستون بل قاعدهٔ هفت طارم لاجوردی و ستون این نه رواق لیلگون میتواند شد بطول بیست و هفت و عرض بیست و چهار در کمال رفعت اساس یافته ـ و زیب و زینت سقف و جدارش که بنقوش گوناگون مصور است کارنامهٔ مانی را از رتبه انداخته ـ از سه طرفش محجری از سیم ِ ناب بقد آدم متوسط و خارج ایوان ساختی در کمال وسعت بطول یک صد و چار و عرض شصت از فضای محوطهٔ خاص و عام جدا کرده بر سه جانب آن کٹہرہ از سنگ سرخ کشیده بیافتهای مزین گردانیده اند ـ و بیرون آن صحنی چون دل و دست کریمان کشاده و مانند باطن بیدار درونان بنور سعادت آماده بطول دویست و چهار و عرض یک صد و شصت ذراع ترتیب داده بر دورش ایوانهای دل نشین بدیع آئین ساخته از زحمت بارش سحاب و آسیب تابش مردم را فارغ البال گردانیده

اند ـ از جملهٔ سه دروازهٔ آن دروازهٔ جانب غرب که این هفت طبقه لاجوردی خرگاه در جنب رفعتش نمودی ندارد و این کارگاه بیستون در برابرش جز رنگ خجالت رنگی بر رو ندارد ـ و بیرون آن دروازه برای جلوخانه چوکی بطول دو صد و عرض یک صد و چهل سراسر مشتمل بر ایوان و حجرهای خاطر پسند و سه دروازه جانب شمال و جنوب و غرب که از دروازهٔ شمالیٔ قلعه تا دروازهٔ جنوب دو رسته حجرهای نو آئین و ایوانهای دلنشین بعرض چهل ذراع درکمال استحکام و استواری بنحوی که وقوف بر آن باعث ایستادگی عقل میشود برای اصطبل و دیگر کارخانجات صورت اتمام یافته ـ نهر بهشت از وسطش جاریست ـ و از جانب غرب تا دروازهٔ قلعه بازاری مسقف دو طبقه به نهایت زیبائی بعینه از عالم مراتب حدقه در کمال صفا و نور و مردم نشینی مامور مانند رستهٔ خیابان فردوس کشیده ـ و حجرهای صفا آفرینش مانند خانهای چشم دیوار بدیوار و در بدر در هم اساس یافته همه جا دوکانهای مردم نشین مالا مال از متاع عین معائنه چون چشم و ابرو بیکدیگر پیوسته ـ و در اطراف مبصران تیز نظر مانند صفوف مژگان متصل بهم صف بسته همانا در روی زمین نظیر و عدیل ندارد ـ و آن شاهد زیبا اندام با زیب و زینت تمام از نهانخانهٔ غیب درین صورت بعالم شهود جلوه گر گردیده از آن طور چشم صاحب نظران را گرسنهٔ چشم نظارهٔ خود دارد که اندیشهٔ دقیقه رس اولی الابصار ادنیٰ پایهٔ کمیت و کیفیت و زیب و زینتش را اصلا بجا نمی آرد ـ این نوع عمارت بازار مسقف که مردم هندوستان اصلا ندیده بودند اختراع تازه ایست که بیمن توجه و عمارتگریٔ یگانهٔ خدیو هفت کشور بر روی کار آمده :

نظم

گلش را چو بگرفت بنّا در آب
نماند آب در چشمهٔ آفتاب

تماشائی این خجسته مقام
برد رشک بر چشم احول مدام

خدایش چنان دلبری داده است
که سایه ازو دور نیا فتاده است

نزفت است از حجرہایش نشاط
چو صورت که شد بافتہ در بساط

بہر خانہ یک شہر عیش و سرور
چسان یافت جا چشم بد باد دور

چنان دامن دل کشد سوی خویش
که باد از فضایش نرفتست پیش

و پیش ہر کدام دروازۂ قلعہ متصل بازار مذکور و دروازۂ جانب اکبرآباد دو تمثال فیل پایہ دار کہ بہان کلانی کہ فرد اعظم این نوع باشد ساختہ ، آنچنان صورت درست و ہیئت تمام معانی برآوردہ اند کہ نظیر ہر یک از آن چہار نقش بدیع بی نظر در ذہن صور انگیز چہ جای خارج اذہان صورت پذیر وقوع نتواند شد ـ بی مبالغۂ تکلف و شائبہ تصلف صورت نگاران خارا شکن و سنگتراشان فرہاد فن این کشور کہ بنوک تیشۂ فولاد ہزار گونہ نقش و نگار شیرین از دل سنگ بر می آرند کہ ہریک شور از جان و صورت بیجان شبدیز بل از دخمۂ فرہاد و پرویز بر می انگیزد ـ و باعجاز تیز دستیٔ صنعت آن گونہ موجِ رطوبت از لوح سنگ خارا برآوردہ بتموج در می آرند کہ شعلۂ رشک آن دمار از جان موج پرند خارا و دود از دل آب حیوان برآورد ـ در برآوردن این حصار فلک کردار و عمارات بدیع آثار و تمثال فیلہای پایہ دار آن نوع صنعت و لطف تیشۂ خود بکار بردہ اند کہ بعد از ملاحظہ بنظر ہیچ خردمندی را باور نمی آید کہ این گونہ بنیانی غریب کار بشر تواند بود ـ چہ صفا و جلای در و دیوار ہر یک از عمارات بمرتبہ ایست کہ باوجود آنکہ نظارگی آنجا بنا بر حیرت تماشا از پای تا سر نظر بند میشود اما ہیچ جا پای نظر بند نمی شود ـ و جز بانیٔ کہن دار دنیا دیگری بر حسن صنعت آن اطلاع ندارد ـ الحق خرد برین معنی گواہی میدہد و راہ احتمال می کشاید کہ این کارنامۂ روزگار بدرستی شبیہ و تصویر کردۂ نقاش صنع بل نگار کردۂ نقشبند اختراع و فرد اول کار صنایع نقشہای بدیع ابداع است ـ آری کردۂ معلول فعل علت العلل است و بالآخر سائر آثار اثر اول الاول ـ چہ باتفاق کلمۂ عقلا سر رشتۂ وجود و ایجاد بدو می پیوندد و ہمہ را بدہ آن دہندۂ بی مشیت میرود لا موجد سوی اللہ و لا مؤثر فی الوجود الا اللہ ـ

و جانب راست و چپ قلعه بر کنار دریا سایر شاهزادهای بلند اختر کامگار و امرای نامدار عمارات وسیع و بدیع و نشیمنهای غریب اساس نهاده اند - و از ابنیهٔ عالیهٔ این مصر اعظم چندین بنا ازین عالم است که از بیست لک تا یک لک صرف مخارج آن شده - و کمتر ازین خود از آن بیشتر است که اگر بالفرض عقود انگشتان در حساب آن بفرساید تعداد اعدادش تا روز شمار دست بهم دهد - اهالی و موالیِ شهر از احادالناس تا اکابر و اعالی درخور مراتب احوال و کثرت و قلت اموال بناهای عالی موافق خواهش طبیعت خود ساخته اند در غایت زینت و فسحت ساحت - چنانچه در صحن هر یک جای شهری خالیست و هر طبقه عمارات هنوز شش مرتبه و هفت مرتبه مانند طبقات حدقه بر روی یکدگر اساس یافته همه شهر نشان و مردم نشین بدین اعتبار - اگر این سوادِ اعظم را ازین رو نیز بمنزلهٔ حدقهٔ عالم دانند شبه در وضوح آن نخواهد بود - و بر دور قلعه باغات و سرابستانها طرح شده که همانا همگی آب حسن نمود ابنیهٔ عالیهٔ بغداد که بر ساحل دجله بنیاد یافته برده - و خوشی و دلکشائیِ نهر بصره را که یکی از جنات اربعهٔ دنیاست بباد فتنه و فنا برداده - چه میگویم سخن در جنات عدن است که انهار عسل مصفا و عیون لبن سادج از مجاریٔ تحت آن جاریست - مگر نظر برعایت جانب رضوان و ملاحظهٔ خاطر نازنین حور عین نزهت این ریاض و عذوبت آبش به برابریٔ روضهٔ دارالسلام و عین ماء معین تن در دهد - در مراتب آبادانیٔ این فسحت آباد بی پایان که بسیط معمورهٔ ربع مسکون در برابر آن بساط همسری نتواند چید - چه مایه بسط سخن توان داد که وفور معموریٔ آن بمرتبه ایست که در سر تا سر آن شهر در هر کوی و برزن چندانکه نظر کار کند رستهٔ بازاری چون خیابان باغ بهشت کشیده و مانند دل و دست کریمان فراخ میدان و کشاده بنظر در می آید - خاصه اسواق عظیمه مثل بازار جانب اکبر آباد و بازار طرف دارالسلطنت لاهور که بعرض چهل گز زینت افزای شهر گشته و نهر بهشت در سر تا سر وسط آن جریان پذیرفته - در هر طرف معاملان خوش معامله در دوکانهای پر مال و خواسته نشسته اند و در دوکان ناراستی بسته و ابواب دارالفتح حسن سودا و صدق قول و وفای عهد و درستیٔ نیت کشاده - و از چار سو مشتریان سرمایه دار را بدانچه دل طلبیده و خواطر خواسته صلا داده - چنانچه وفور نفایس و امتعهٔ هفت کشور و نوادر و جواهر

عدن و معدن بحدیست کہ پس افگندۂ دریا و کان بخرید متاع یک دوکان بس نیاید و دفینۂ گنج شایگان چہ جای خزینۂ قوی مایگان بسودای یک معاملہ وفا ننماید ۔

نظم

خیابانہای بازارش دل افروز
درو ہر روز روزِ عید و نوروز

ببازارش ز خوبان گل اندام
شگفتہ گلبنی بینی بہر گام

بہر دکّان کہ افتادست راہت
پی سودا بجا ماندہ نگاہت

برون آید اگر باشد خریدار
ز یک دکان او صد کاروان بار

بدکانہا فتادہ بر سر ہم
متاع شیر مرغ و جان آدم

بدست پیر افتد رایگانی
ز دکانہاش کالای جوانی

بجای دارو از دکان عطار
توان صحت خریدن بہر بیمار

این راستہ بازار فیض آثار دو رویہ سمت لاہور بعرض چہل ذراع و طول یک ہزار و پانصد و بیست گز مشتمل بر ہزار و پانصد و شصت حجرہ و ایوان بدین دستور واقع شدہ ۔ از آغاز بازار تا چوک ہشتاد در ہشتاد کوتوالی چبوترہ چہار صد و ہشتاد گز و از آنجا تا چوک دیگر کہ صد در صد است بطرز مثمن بغدادی بہمین قدر طول و عرض ۔ و جانب شمالیٔ این چوک سرای نو آئین دو سقفہ بطول و عرض یک صد و ہشتاد و شش مشتمل بر نود حجرہ و چہار برج و پیش ہر حجرہ ایوانی و پیش ایوانہا چبوترہ سراسر بعرض پنج ذراع حسب الامر شاہزادۂ جہان و جہانیان بیگم صاحب اساس یافتہ ۔ یک درش جانب بازار و در دیگر جانب حدیقۂ لطف طراز موسوم بہ صاحب آباد بطول نہ صد و ہشتاد و دو ذراع و عرض دو صد و

چهل و دو ذراع مشتمل بر عمارتهای دلفریب و آبشارهای دلآویز و حیاض و فوارهای جوشان در کمال پاکیزگی و صفا و نهایت فیض بخشی آب و هوا و جانب ضلع جنوبی بازار مذکور حمامی بغایت مطبوع دلپسند بطول شصت و عرض بیست گز با ایوانها و نشمین ها در کمال نزهت و صفا که آن هم بفرمان ملکهٔ زمان صورت اتمام یافته بجهت احراز مثوبات اخروی وقف گشته - و ازین سرا و چوک تا سرا و چوک مسجد پرستار خلیفهٔ الهی بی‌بی فتح پوری محل پانصد و شصت گز طول بازار واقع شده - طول مسجد مذکور چهل و پنج و عرض سی و پنج در وسطش گنبدی از بیرون کاشی کاری و از اندرون بسنگ سرخ زینت یافته و هر دو جانب گنبد ایوان در ایوان هر یک سه چشمه روی کار و کرسی و ازارهٔ سنگ سرخ سربسر منبت و فرش نیز از سنگ مذکور و در دو کنج دو مناره چون دعای مستجاب رو بآسمان نهاده بارتفاع سی و پنج گز - و در پیشش چبوتره با محجر سنگ سرخ بطول چهل و پنج و بعرض سی و پنج پائین آن حوض نوآئین شانزده در چهارده که آبش از نهر بهشت واقع شده - و بر دور مسجد سرای بدیع مبنی بر شصت و نه حجره و چهار برج و بدستور سراهای دیگر در پیش ایوانها سراسر چبوتره بعرض سه و صحن این سرای صد در صد گز است - و هم چنین بازار جانب اکبرآباد بطول هزار و پنجاه و عرض سی گز در نهایت پاکیزگی و صفا واقع شده مشتملبر هشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان - و در آغاز بازار محاذیٔ دروازهٔ قلعه جانب جنوب مسجد عالی بنام عصمت پناهی بی‌بی اکبرآبادی سر بفلک کشیده - عمارتش بطول شصت و سه و عرض هفده و نیم گز بادشاهی محتوی بر هفت خانه گنبدی سقف از آن میان چهار مسطح و سه خانه گنبد دار باتمام رسیده - نقوش سورهٔ فجر از سنگ سیاه تراشیده بر دو بازو و پیشانیٔ پیش طاقش که از سنگ مرمر است پرچین نموده اند - و دو منارهٔ رفیع مقدار در دو کنج شرقی سر بفلک الافلاک برافراخته - و فرشش تمامی بسنگ سرخ بطرح جای نماز بسنگ سیاه پرچین نموده از راه درون و بیرون از سنگ سرخ منبت کار برآمده - چبوترهٔ صحنش بدرازیٔ شصت و سه و عرض پنجاه و هفت و ارتفاع سه و نیم گز با محجر سنگ مذکور ساخته شده - پائین آن جانب مشرق حوضی دوازده در دوازده از آب نهر بهشت لبریز گشته در نهر اطراف می ریزد - و بر اطرافش سرای کشاده فضا بطول صد و پنجاه و چهار گز و عرض صد و چار

و پیش ہر حجرہ ایوانی و پیش ایوانہا سراسر چبوترہ بعرض چہار گز بنا یافتہ۔ دروازۂ والایش کہ از درون و بیرون بسنگ سرخ پیشانیش از سنگ مرمر ساختہ بالای آن کتابہ از سنگ سیاہ پرچین کردہ اند و در پیش آن چوکی زیبا بطول یک صد و شصت و عرض شصت ذراع و روبرو حمامی در کمال آب و تاب از سنگ سرخ بنا نمودہ از نہر بہشت آب درو جاری ساختہ اند۔ تمامی عمارات مسجد مذکور اواخر رمضان المبارک در سال ہزار و شصت بصرف یک لک و پنجاہ ہزار روپیہ باتمام رسیدہ۔

سیاحان جہان گرد و سالکان گیتی نورد کہ مانند باد خشک و تر پیمودہ اند و چون آب بر نشیب و فراز گردیدہ ہمگی باتفاق کلمہ قایل اند کہ در زیر چرخ برین شہری بدین پایہ فسحت و مصری باین مایہ جمعیت و جامعیت بنا نیافتہ۔ و فی الحقیقت درین وادی بر طریق صدق و صواب سلوک نمودہ مسلک حقیقت پیمودہ اند چہ آنچہ مدینہ را درکار و تمدن را از وجود آن ناچار است ہمگی بر وجہ اتم و اکمل درین مصر جامع یافتہ میشود۔ و سایر امصار و بلاد و جمیع اصقاع و اقطار درین مرتبہ فسحت ساحت و روح و راحت و این درجہ امن و امان نیست و اگر بمثل این باشد آن نیست کہ در ہمہ باب بدان مثل میزنند۔ آنرا چہ حد کہ دم از مماثلت حدود این منبع عدل و جود زند۔ و شام کہ چون صبح دوم بدلکشائی و عالم آرائی شہرۂ ایام است مانند روز روشن است کہ نسبت این مشرق خورشید دولت بیکران بدان نسبت صبح و شام ہست۔ و قسطنطنیۂ عظمیٰ و ہم چنین رومیہ کبریٰ کہ فتح آن علامت قرب قیامت بلکہ از اشراط ساعت است کجا و این شہر عظیم بل کشور اکبر و اقلیم اعظم کجا۔ چہ باوجود این مرتبہ فسحت و کثرت کہ دمبدم در ساحت آن بسبب غلغلہ و غریو مردم کہ یاد از نفخ صور میدہد ہمانا شور محشر و غوغای روز نشور برپاست و ہر ساعت از سر نو قیامتی کبریٰ قائم ہمانا بمقتضای حسن عہد و خیر نیت این بادشاہ صافی طویت در نہایت مرتبہ امنیت است۔ و مدینۃ السلام بغداد کہ پانصد و نہ سال دارالخلافۂ خلفای بنی عباسیہ بودہ درین مدت متمادی ہر یک در فزونیٔ عمارت آن سی کوشیدند قطع نظر از وجوہ دیگر نمودہ در فسحت عرصہ بآن نمی رسد۔ چنانچہ استاد سخندان و دستور سخنوری مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفر نامہ آوردہ کہ دور آن معمورہ

در عین معموری از طرفین دجله دو فرسنگ بوده که از روی تخمین شش کروه رسمی باشد و محیط دارالخلافهٔ شاهجهان آباد پنج فرسخ است که ده کروه بادشاهی و و پانزده رسمی باشد :

نظم

نیارد کرد دورانش مساحت
که آخر میشود در وی مساحت

سواد او گرفته صفحهٔ ارض
نه طول از منتهاش آگاه و نی عرض

چو خور بیرون شود از ملک گردون
رود شب درمیان زین شهر بیرون

تعالی الله اگر مصر ست در شام
بود یک کوچهٔ این محشر عام

چنین شهری بعالم کس ندیده
که در وی هفت اقلیم آرمیده

چه شهری بوستانی نورسیده
بناها سروهای قد کشیده

عماراتش همه هم قامت هم
همه آئینه واری صورت هم

همه چون خانهای چشم پرکار
بروی هم چو چین طرهٔ یار

برفعت گرچه رشک آسمانست
ولی خاک ره شاه جهانست

شکوهش را نمی دانم چه کم بود
که دولتخانه هم بر شانش افزود

اساس یافتن مسجد جامع و احداث آن بنای خیر حسب الحکم خدیو عالم و خاقان اعظم بر کوهچه که در وسط شهر دارالخلافهٔ شاهجهان آباد واقع است

چون احداث بناهای خیر نافع ترین خیرات جاریه است خصوص ایداع معابد و مساجد بحکم نصوص و احکام سنت موجب تاسیس بنیاد ایمان و باعث بنیان قصور و منازل دارالجنان است چنانچه کریمه انما یعمر مساجد الله الا من آمن بالله والیوم الآخر تشبید مبانئی این تمهید می نماید ـ لا جرم حضرت گیتی ستانی بانئی مبانئی جهانبانی در هر بقعه از بقاع فسحت آباد هندوستان که بمصداق ارض الله واسعة است جای که بنای ابنیهٔ خیر نباشد امر اعلی باحداث آن صادر فرموده کارگزاران فرمان بردار بکمتر مدتی آنرا باتمام می رسانیدند ـ و بنابرین چون در مصر جامع نو آباد یعنی دارالخلافهٔ شاه جهان آباد که تا قیام قیامت بعدل و داد آن حضرت آباد باد اگرچه مساجد فراوان بکمال فر و شان و بقاع خیر بیکران اساس یافته اما مسجد جامعی که از متانت بنیان در خور رفعت شان و علو مکان عمارات عالیهٔ این شهر عظیم الشان آسمان نشان باشد تا غایت اساس نیافته بود رای جهان آرای اقتضای بنای مسجد عالی بنیان رفیع العماد نمود که فسحت چار دیوارش زیاده بر مساحت ساحت سبع شداد بود و رصانت چرخ چنبری با متانت اساسش دم از برابری نیاورد ـ لا جرم دهم شوال سال هزار و شصت هجری مهندسان اعجاز طراز و معماران هندسه پرداز در حضور علامی سعد الله خان و فاضل خان خانسامان بر کوهچهٔ جانب غرب سمت قلعه که بفاصلهٔ هزار گز واقع است در ساعتی سعید موافق ارشاد اشرف رنگ ریخته آن بنیاد خیر را بر وفق مراد اساس نهادند ـ تا اتمام این مکان فیض نشان هر روز پنج هزار کس از بناء و سنگتراش و پرچین کار و منبت کار و نقاش و حکاک و بیلدار و دیگر عمله و فعله چه از سکان دارالخلافه و چه از اطراف و اکناف ممالک که بحکم اشرف جمع آمده بودند بکار می پرداختند ـ با اینهمه مزد و مدد و تاکید و اهتمام سعد الله خان و خلیل الله خان آن قبلهٔ برکات زمان مشتملبر سه گنبد عالی اساس بطول نود و عرض سی و دو ذراع از سنگ سرخ بکرمک و مرمر صفا و پرچین سنگ سیاه و صحن با صفا سراسر بفرش سنگ سرخ و عرض یک صد و بیست

و شش ذراع در مدت شش سال بصرف ده لک روپیه صورت اتمام پذیرفته زینت
افزای خطهٔ خاک گردید - بنام ایزد نوآئین مسجدی فردوس زینت بهشت زیب
آبرو بخش عالم آب و خاک گشته که از مبدای آفرینش تا الی غایت بآن آرایش
صفا و پیرایش جلا در چشم فلک هزار چشم در نیامده و پیوسته نور نظر والا گهران
بجهت تماشا فرش ساحت آن موطن سعادت است - و فرخنده اساسی درخور فسحت
همت و قدر قدرت بادشاه سلیمان منزلت بر روی کار آمده که مرکز خاک از یمن
تجلیاتش روکش محیط افلاک گشته همواره ناصیهٔ پاکان وقف سجود آن مورد برکات
است و درون و بیرونش از سنگ مرمر سیمگون برنگ صفحهٔ عارض خوبان بآن مایه
صفا پیرایهٔ دلبری گرفته که دیدها از دیدنش واله گشته و فراوان چشم بتار نگاه
در هر کنج و طاقش آویخته - و پرچین خطهای سیاه در فاصلهٔ الواح سفید معاینه چون
تار طرهای شکن در شکن نیکوان پیوند علاقهٔ یک جهان جان از تن گسیخته -
پیشتاق والایش که از غایت سرافرازی درجهٔ گردون را دقیقه شمرده آنچنان بلطافت
برآمده که خردوران بالغ نظر را باوجود عمر نوح هزار یک از شمار خوبیهای آن
دست بهم ندهد - و محرابهای هفتگانه‌اش هر یک بحسن و خوبی چون محراب ابروی
نیکوان دلفریبی را بر طاق بلند نهاده آنگونه بنقوش متنوعه منبت است که عشر عشیر
حق توصیفش بیاوریٔ خامه و نامه میسر نیاید - کعبه چون از رشکش سیاه نپوشد که
در جنب پرتو والایش و شعشعهٔ جلای گیتی افروزش بخیهٔ تیره روزیٔ صبح صادق
بروی روز افتاده و بیت المعمور چسان با پایهٔ نردبانش هم پایه تواند شد که
مقصوره اش چون نورستان باطن خدابینان و صفوتکدهٔ قلوب خلوت نشینان داد
ضیاگستری داده - دقایق عظمت قدر و مقدار منارهایش که هر یک از آن قایمهٔ هفت
طارم لاجوردی و ستون رواق نیلگون زبرجدیست چگونه به بیان آید که فکر محیط
ارتفاع و خواص مزایای آن نمی تواند شد - و خامهٔ خودکام بچه عنوان متکفل
سرجمله از خوبیهای و شرافت این شریف مکان تواند شد که جز قلم قدرت صورت
آفرین هیچ یک از عهدهٔ تحریر آن نمی تواند برآمد - الحق چگونه تصور این معنی
توان نمود که فسحت ساحت ممتنع المساحتش که با فراخنای عالم امکان دم از
برابری میزند بطور فضای طور مهبط تجلیات انوار ظهور است - و آن بنیاد متانت
نهاد که رفعت پایهٔ قوی مایهٔ عرش مایه اش که سر بمساوات سبع شداد سماوات
فرو نمی آرد از فرط تقدس بنا و تنزه عرصهٔ فنا همانا ساختهٔ ید صنع معمار عمارت

بیت المعمور است بی تصنع از مشاہدۂ آن شاہد کمال قدرت صنع آفرین کہ از الواح سنگ خارای گلگون بر قلۂ کوہی رفعت نہاد بنیاد پذیرفتہ اندیشۂ ارباب خبرت رہین حیرت میگردد کہ باوجود آنکہ کوہ تاب برداشت شکوہ آن ندارد چگونہ بر فراز کوہسار اساس یافتہ و با آنکہ خرق فلک از اطوار ظاہر خرد دور است رفعت آستانش چسان سر از جیب آسمان برآوردہ ۔ در وسطش حوضی مالا مال از آب زندگانی چون چشمۂ نور بتازگی آبرو بخش کہن طارم چرخ کبود گردیدہ بلطافتی موجزن است کہ عین الحیٰوۃ خضر مراتب جان بخشی ازو کسب می نماید ۔ و آن رشک ماء معین و روضۂ حورعین کہ چشم از دیدنش آب می یابد بصورتی پردہ از رخ کشادہ کہ چشمۂ خورشید از فیض سرشارش توقع دریوزہ دارد ۔ و چہ گویم از وصف ایوانہای دور آن نمودار بیت المعمور کہ بدان مرتبہ بوفور صفا و نور آمادہ است کہ از ہر یک آن انوار سفیدۂ صبح صادق فروغ ظہور دارد ۔ و معتکفان زوایای آن مشرق انوار ظہور را از بس فروغ و بہور سقف و جدار تحقیق وقت نماز مغرب بدشواری دست میدہد ۔ آیات بینات قرآنی و کلمات سراسر معانی بر پیشانیٔ ایوانہای آن سر منزل وفود طلایع نور بہ پرچین کاریٔ سنگ سیاہ بلطفی مرتسم گشتہ کہ از غایت متانت و دیر پائی آن معنی تشبیہی کالنقش فی الحجر از روی حقیقت در آن صورت بستہ ۔ و از تمامی تناسب دوایر و مدات و کرسیٔ حروف الخط نصف العلم برکرسی نشاندہ ۔ بی مبالغہ از درستیٔ روش رواج و رونق بازار قطعۂ ملا میر علی درست درہم شکستہ ۔ در ہر ضلع چہارگانہ بیرون مسجد چوکیست نوآئین و حجرہای دلنشین و در دو کنج جنوبی و شمالی آن دارالشفا و مدرسہ بکمال پاکیزگی و صفا صورت ترتیب یافتہ ۔ و از فیض نزہتش سراسر فضا چون روی دلبران پیرایۂ آرایش پذیرفتہ :

قطعہ

من نگویم کعبہ لیکن این قدر گویم کہ ہست
جبہۂ اوتاد وقف سجدۂ این آستان

پرتو انوار او چون عالم افروزی کند
صبح را گردد نفس انگشت حیرت در دہان

مسجه ار این است میزیبد امامش جبرئیل
خلوت روحانیان را شمع باید بی دخان

دست استاد قضا تا از رخامش ساخته
روسفیدیٔ ابد آماده گشت از بهر کان

نیست در وی حاصل اوقات اہلِ طاعتش
جز دعای ثانیٔ صاحبقران شاه جهان

در بنای خیر این سعی که دارد ہمتش
حاصل کان جمله خواہد گشت آخر صرف کان

تا ہمیشه قبلهٔ اسلام سمت کعبه است
قبله گاه آرزو بادا جنابش جاودان

مسجدش کان کعبهٔ ثانیست تاریخش بود
قبلهٔ حاجات آمد مسجد شاه جهان

نزول اشرف حضرت حاجبقران ثانی در حصار فلک آثار دارالخلافهٔ شاهجهان آباد و تزئین پذیرفتن جشن عشرت و کامرانی و دیگر خصوصیات

درین ہنگام سعادت فرجام که ہنگام ہنگامهٔ خرمی و بہروزی عالم و موسم سرافرازی و فیروزیٔ عالمیانست آوازهٔ آبادی شهر فیض بهر شاہجہان آباد و اتمام عمارات عالیهٔ بهشت نشان سامعه افروز گیتی گشته ابواب نشاط بر روی انبساط جهانیان مفتوح دارد و خاصیت وقت و مقتضای روزگار جهان را لبریز خرمی نموده خرد و بزرگ را صلای عشرت میدہد رای جهان آرای بادشاه دین و دنیا پناه بنا بر لازمهٔ مقام اقتضای آرایش جشن عالم افروز عشرت مدام و سرانجام اسباب مسرت خاص و عام کرده امر قضا نشان در باب آذین مجلس فردوس تزئین بحلیهٔ نفاذ آراستگی یافت و رسائی سواد احسان و سوايد انعام خدیو کون و مکان جهانی را امیدوار حصول کام خاطر نموده گیتی را رو کش گلستان ساخت - سامان طرازان کارخانهٔ سلطنت و کارپردازان امور دولت اول در و دیوار مشکوی عزت و غسلخانه را به پرتو آرایش جشن خسروانی بر آئین مهر گیتی افروز نور اندود و صفا آمود نموده روی زمین

بارگاه عظمت پناه را به بساط مصور رنگارنگ و قالی پشم مثالی که موافق هر نشیمن بکمال لطافت و پاکیزگی در کشمیر صورت انجام یافته بود روپوش ساخته غیرت نگارخانهٔ چین ساختند ـ و از جلای طلا و نقره و فروغ در و گوهر محفل بهشت آئین رشک فرمای انوار مهر انوار و غیرت بزم رنگین چرخ اخضر گردانیده رضوان را فریفتهٔ تماشای آن نمودند ـ بعد آن سقف و جدار آن شگفته گلزار یعنی ایوان خاص و عام را بانواع نوادر اقمشهٔ هر دیار که از غایت نزاکت و لطافت همانا تار و پودش از اندیشهٔ دقیق نازک خیالان فراهم شده بود زینت افروز ساخته بر در جمیع حجرها و ایوانها پردهای مخمل زردوزی رومی و فرنگی و پرند چینی و ختائی آویختند ـ و اسپک دلبادل را که از تنگی دستگاه معنی آسمان دهمین بلکه نمونهٔ عرش برین میتوان خواند بطول هفتاد و عرض چهل و پنج ذراع که در مدت مدید بصرف یک لک روپیه در کارخانهٔ احمدآباد سرانجام پذیرفته بر چهار ستون نقره بارتفاع بیست و دو گز و دور دو گز و ربعی ایستاده شده سه هزار و دویست گز زمین را احاطه نموده و هزار کس را در سایه‌اش جا میشود بسعیٔ سه هزار فراش چابکدست برپا نمودند ـ و بر دور آن ابر رحمت شامیانهای مخمل زربفت با ستونهای سیمین و زرین کشیده در اطرافش محجر نقره نصب نمودند ـ و در سایهٔ اسپک خرگاهای عالی که در شبکهای آن نقره بجای چوب بکار رفته بود ایستاده کرده به پوششهای مخمل زربفت و کلابتون دوزی و دیبای گجراتی و ایرانی آراستند ـ و جابجا چترها مرصع به جواهر گرانمایه و مزین بسلسلهای لآلی آبدار و علاقهای در شاهوار برافراشته روکش قبهٔ فلک ثوابت و مرسلهٔ مجره و عقد ثریا و نثره ساختند ـ و چندین جا تخت های مرصع و سریرهای زرین گذاشته در وسط ایوان رفیع‌المکان تختگاهی مربع ساخته دور آنرا به محجر طلا آرایش دادند ـ و بر روی آن همایون اورنگ گوهر آگین که تاب و رنگ جواهر چشم مهر انور بل چشم و چراغ سپهر اخضر است و وصف رفعت پایهٔ گرانمایه اش سخن را باز بر کرسی نشانده بلکه والائی پلهٔ مقدارش مقدار و قدر سخن را از پایهٔ کرسی در گذرانیده موجب سیرچشمی ارباب هنر گشته پایهٔ رفعت آن بر کرسی اورنگ نهم نهادند ـ و شامیانه که جابجای آن جای تحریر بر اطراف بوتها و گلهای مطرز بتار مروارید غلطان آبدار دوخته بودند با مسلسل گوهر شاهوار گرانمایه و چهار ستون طلای ناب که سربندهای آن بجواهر ثمینه آبدار مرصع بود بر فراز آن برافراختند ـ لوحش الله از آن بزم رنگین که ادنی مراتبش

از بی نیازیٔ توصیف بسخن سازیٔ تعریف نمی سازد ـ و تعالی الله از آن انجمن نوآئین که شمهٔ از صفای درون و بیرونش که مانند ظاهر آئینه و باطن صافی گهران از کدورت مبرا است به تحریر و تقریر راست نمی آید ـ و چون ساعت مسعود برای نزول همایون بآن مرکز محیط دولت و اقبال و جلوس فرخندهٔ آن نایب مناب نیراعظم و قرة العین صاحبقران معظم روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول سال بیست و یکم جلوس والا مطابق هزار و پنجاه و هشت هجری قرار یافته بود لاجرم کوکبهٔ اقبال شاهجهان بشان و شوکت آسمانی قرین دولت و سعادت جاودانی از گذر خواجه خضر براه دریا متوجه دارالخلافه گشته همه راه بر سبیل معهود از نثار فرق فرقدسای خدیو اعظم ملک الملوک عالم از دو سو دست زرافشان شاهزادهٔ سپهر جاه خورشید شان محمد داراشکوه آفتاب سان ادیم روی زمین را در سیم و زر گرفت ـ و بتازگی نثارچینان نیاز آئین از آز و آرزو بی‌نیاز گشته عالمی ذخیره اندوز استغنای ابد گشت ـ تا آنکه از میامن ورود مسعود قلعهٔ شاهجهان آباد که ابدالاباد از پرتو فیض نزول موکب اقبال بادشاه هفت کشور آباد خواهد بود معاینه مانند صفوتکدهٔ باطن روشن دلان صفای مهر انور پذیرفت ـ و از سر نو زمین قلعهٔ همایون بنای آسمان آسا گشته دولتخانهٔ والا تارک تفاخر از کون و مکان برافراخت ـ نخست، بارگاه چهل ستون که از آرایش جشن بهشت آئین شده بود بفیض خاص نزول اسعد اختصاص یافته چون دیدهٔ مردم موجب بصیرت صاحب بصر از نور مردمک نظر به پیرایهٔ زر و زیور و گوهر آرایش پذیر گشته در عین زینت و زیب دل پسند و نظر فریب آمده از فر جلوس همایون زیور انواع سعادت و شرف پذیرفت ـ آن مظهر فیض ربانی ظل ظلیل جناب سبحانی از روی سپاس و ستایش دو دست حق پرست به بخشش و بخشایش برکشودند و بنابر اقامت مراسم معهوده که پیوسته کامرانی را در صورت کام بخشی بجای می آرند عمل نموده عوام و خواص را بر مراد خاطر کامیاب و شاد کام فرمودند ـ شاهزادهای والا گهر نیکو محضر و اعیان امرای عظام با ملاء اعلیٰ و ملایک کرام موافقت نموده به تهنیت این بزم نشاط پرداخته مراسم مبارکباد و ظایف زمین بوس و تسلیم بجا آوردند و بعنایت بی نهایت بادشاهانه فایز گشته بمنتهای مطلب رسیدند ـ خروش کورکهٔ دولت و اقبال و نوازش شادیانهٔ کامرانی و شادمانی و جلوه طرازی اسپان تازی نژاد با ساخت مرصع و ستام زر و خراش فیلان تنومند

کوه نهاد مزین به پوشش های دیبای زرکار چینی و پرند سیم باف رومی و ساز طلا و رنگ افروزی بیارق گوناگون و هم چنین سایر لوازم این مقام که بحلیهٔ حسن توزک و زینت مزید آرایش پذیرفته بود غلغله در گنبد دوار انداخته عالمی را در حیرت داشت - و سپهر آبگون چون دیدهٔ مردم عینک دار با چهار چشم والهٔ نظاره گشته سده مروارید اخترانرا نثار آن می ساخت :

ابیات

یکی بزم رنگین شد آراسته
مهیا درو آنچه دل خواسته

چو خلوتکده غنچه دیوار و در
ز یاقوت خشتی و خشتی ز زر

چه محفل که آرایش بوستان
شگفته چو روی دل دوستان

نماید ز بام و درش آفتاب
همه روز دریوزهٔ آب و تاب

روایح اقسام بخورات طیبه و نفحات انواع خوشبوها از سطح خاک اغبر تا اقصای فضای فلک قمر معطر نموده زمین را گوی عنبر گردانیده - و بوی ارگجه از بسیاریٔ مشک تتاری کرهٔ ارض را نافهٔ آهوی ختن ساخته و از عوالم خاک هوا گرفته بمشام معتکفان صوامع سبع افلاک رسیده - و بعد از انجام این انجمن فرخنده بنابر ساعت سعادت ابواب این موہبت کبریٰ بر روی غسلخانه و همگی عمارات سپهر بنیان کشاده در و دیوار همه را از پرتو حضور فرخنده آذین نور بستند - و از آنجا فروغ مقدم مبارک بر حریم حرم خلافت ارزانی داشته در مشکوی دولت جاودانی بر اورنگ عشرت اندوزی و کامرانی قرار گرفته بکام خاطر عاطر همت بر بسط بساط انبساط و کسب طرب و نشاط گماشتند - زیب و زینت نشیمن های عالی و لطف آرایش منازل فردوس مشاکل و جوشش آب از حوضهای فواره دار طلا در نهایت خوشنمائی و خاطر پسندی و جریان آب و طراوت چمنهای دلفریب که سبزه و گلهای هر یک پنداری فراش صنعت بهمدستیٔ ید قدرت بساطی

دلکش از پرنیان منقش ملون گسترده و جلوهٔ شاہدان سبز فام ریاحین با چہرهٔ چون گونہ گل آبدار و طرهٔ سنبل تابدار بر کاخ شاخ و حجلہ گاہ باغ و سرود طرازی و نشید سرائی نغمہ پردازان گلستان و مرغولہ سازی باغ و بستان و وجد و سماع چنار و عرعر بدستک زنی و بال افشانی سرو و صنوبر و نوای دلکشای رامشگران و سرود سرایان و سماع نازنین شاہدان ہندی نژاد و فرشہای الوان و بساطہای نادره موافق ہر مکان و مجمر و عودسوزہای طلا و گونا گون طیب و سایر اسباب سور و سرور و حسن نمود ہزاران حور نژاد کہ در ہر طرف پری وار در پرواز حسن و جلوهٔ ناز بودند و از نہانی کرشمۂ چشہان نیم مست و تبسم گونہ غنچہای خندان کہ عقول خردمندانرا دیوانہ می ساخت معاینۂ بہشت برین بلکہ ہزار بارہ بہتر از ریاض بہشت بہشت در نظرہا جلوهٔ ظہور گرفتہ صورت معنی این بیت امیر خسرو در چشم اولی الابصار نمودار گردید و امعان نظر در آن ہوش از سر سرخوش و مخمور ربوده از ذره تا خورشید و از ماه تا ماہی باقرار این معنی گواہی میداد :

بیت

اگر فردوس بر روی زمین است
ہمین است و ہمین است و ہمین است

ارباب انصاف نیکو می شناسند و خردمندان بہتر میدانند کہ قطع از اغراقات شاعری و مبالغات سخنوری بحکم قطعی میتوان گفت کہ این خیر جاری و فیض سرشار از خیر محض جل شانہ کہ بیمن توجہ بادشاه عالم پناه نصیب ابنای آدم گشتہ ہمانا بہشتی است بر روی زمین کہ بی میانجیٔ قیام قیامت و غوغای رستخیز و شور و شر صور در دنیا بادنٰی و اعلیٰ رسیده ـ و تماشای این بقعۂ ارم آئین کہ دل نشین تر از فردوس برین است از آرزوی سیر و گلگشت خلد موعود مستغنی گردانیده ـ امید کہ تا دار دنیا و دیر گیتی را بقاست و زمین و آسمان بعدل پا برجا و برپا ارکان بقای آن مانند بقای ارکان عدل این دودمان دیرپا ثابت و برقرار و جاوید پیوند و پایدار باد ـ

چون درین مقام خامۂ غرایب نگار از راه تبعیت بمعرض بیان کیفیت احداث و سبب بنیاد آن فیض آباد درآمده بنابرین در توصیف و تعریف این خلد برین جای

ادای حق مقام نیافت لاجرم ذکر خصوصیات آنرا موقوف بوقت دیگر گذاشته باز بدین آئین بر سر سررشتهٔ سخن می آید و مجملی از عواطف که نسبت بشاهزادهای والا مقام و ارکان دولت و امرای عظام در آن روز بظهور آمده می پردازد بدین تفصیل بملکهٔ معظمه بیگم صاحب چهار لک روپیه و شاهزاده محمد دارا شکوه خلعت خاصه با نادری و جمدهر مرصع با پهولکتاره و اضافهٔ ده هزاری ذات از اصل و اضافه بمنصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار از آنجمله ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و فیل با ساز نقره و دو لک روپیه نقد مرحمت شد و شاهزادهٔ سلیمان شکوه از اصل و اضافه بروزیانهٔ پانصد روپیه و شاهزاده سپهر شکوه باضافهٔ یک صد روپیه معزز گردیدند ـ و سعد الله خان را بعنایت خلعت و نادری و منصب هفت هزاری ذات هفت هزار سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و راجه جسونت سنگه را بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و راجه بیتهلداس را بخلعت خاصه و منصب پنج هزاری ذات و چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای فیل سرافراز ساخته و در جایزهٔ اتمام عمارات دارالخلافهٔ مذکور هزاری هزار سوار در منصب مکرمت خان که چهار هزاری چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود افزودند و راجه جی سنگه و رستم خان و جعفر خان میر بخشی و ملا علاء الملک میر سامان و الله ویردی خان و نجابت خان و خلیل الله خان و میرزا نوذر صفوی وغیره صد نفر را خلعت بوم طلا و بوم نقره مرحمت نموده مقرر فرمودند که تا نوروز این جشن والا زینت افزای روزگار باشد و هر روز صد خلعت بصد نفر از بندهای درگاه داده باشند ـ حیات خان بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و معتمد خان میر آتش بمنصب دو هزار و پانصد و هزار سوار و تقرب خان بمنصب سه هزاری پانصد و هزار سوار و ملا علاء الملک میر سامان بمنصب دو هزاری پانصد سوار و دیگر بندها که تفصیل آنها بطول می انجامد سرافراز گردیدند ـ

جشن وزن قمری

روز یکشنبه دوم ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و هشت هجری که اختتام مجلس جشن اتمام عمارات والا و آغاز جشن شروع سال پنجاه و نهم مبارک قمری بود باز از سر نو محفل جشن مذکور حسن ترتیب یافته بانواع زیب و زیور و

پیرایهٔ زر و گوہر زینت افروز گشت ـ مجموع مراسم این روز مبارک بوقوع پیوسته از وزن معہود آن منبع احسان و جود با نقود خزینهٔ بحر و کان آرزوی دیرینهٔ عدن و معدن در آن فرخنده انجمن بظہور آمد ـ درین روز خجسته بمہین گوہر بحر خلافت تسبیح لآلیٔ متالی (متلالی ؟) که قیمت آن شصت ہزار روپیه بود عنایت نموده دو ہزار سوار شاہزاده مراد بخش را دو اسپه سه اسپه گردانیدند ـ

از عرضداشت امیر الامرا علی مردان خان بعرض مقدس رسید که عبد العزیز خان والیٔ بخارا باقی نور را با بسیاری از ماوراء النہر بر سر نذر محمد خان تعین نموده بلخ را در قبل دارد ـ بادشاه والا جاه بمقتضای مصلحت وقت دو اسپ با زین طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل بامیرالامرا فرستاده راجه بیتہلداس و نظر بہادر خویشگی را با جمعی کثیر از بندگان کلان منصب و ریزه درین روز بعنایت اسپ و خلعت سرافراز ساخته روانهٔ کابل نمودند ـ حکم شد که بہادر خان و قلیج خان و رستم خان از جاگیرہای خود با سپاه رزمخواه زود خود را بصوبهٔ مذکور برسانند ـ مکند سنگھ ولد مادھو سنگھ ہادا بعد فوت پدر از وطن آمده سعادت ملازمت اندوخت و بخلعت و منصب دو ہزاری ذات و ہزار و پانصد سوار و عطای وطن سر برافراخت ـ فاخر ولد باقر خان که چندی بسبب تقصیر بی منصب و جاگیر بود بخدمت اوزک و عصای مرصع و منصب سابق سرافرازی یافت ـ غرهٔ جمادی‌الاول جان نثار خان که بعنوان حجابت بایران رفته بود آمده ملازمت نمود و بمنصب دو ہزاری ذات و ہفت صد سوار و خدمت اخته بیگی سرافرازی یافت ـ رای رایان که در بنارس زاویه نشین بود باز دولت بندگی دریافته بخدمت دیوانی دکن و حافظ ناصر صاحب مدار و صدرالصدور سید جلال بخدمت دیوانی احمد آباد سربلند و مباہی گردیدند ـ

آغاز سال بیست و دوم از جلوس اقدس

غرهٔ جمادی‌الثانی سال ہزار و پنجاه و ہشت سال فرخ فال بیست و دوم شروع شده مژدهٔ کامیابی بخلایق داد ـ چہاردہم شاہزاده مراد بخش از کشمیر آمده ملازمت نمود ـ چون شایسته خان صوبه دار احمد آباد باوجود تنخواه منصب پنج ہزاری پنجہزار سوار دو اسپه سه اسپه و مبلغ پنج لک روپیه در وجه علوفه سه ہزار سوار

سه بندی به تنبیه و تادیب متمردان آنجا از قرار واقع نتوانست پرداخت لاجرم صوبهٔ مذکور بشاهزادهٔ والا گهر محمد داراشکوه مرحمت نموده از اضافهٔ ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گردانیدند ـ و باقی بیگ را که هزاری چار صد سوار منصب داخلی آن والا شان داشت بخلعت و حراست آن صوبه از جانب آن بیدار بخت و منصب دو هزاری ذات پانصد سوار و خطاب غیرت خان و عنایت اسپ و فیل نوازش نموده رخصت فرمودند ـ و ضبط صوبهٔ مالوه از تغیر شاهنواز خان به شایسته خان مقرر نموده صوبهٔ دکن بوالا اختر عالی نسب شاهزاده مراد بخش عطا نموده در وقت رخصت بعنایت خلعت خاصه و تسبیح مروارید مباهی ساخته شاهنواز خان را که بعد از فوت اسلام خان بصیانت ولایت دکن معین گشته بود اتالیق آن کامگار گردانیدند ـ و پانزدهم شاهزاده شاه شجاع بهادر را بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و مرحمت صوبهٔ اودیسه از تغیر معتقد خان بر کام خاطر فیروز ساختند ـ جمشید بعنایت خلعت و کوتوالیٔ دارالخلافه سر افتخار برافراخت ـ و نظم صوبهٔ اوده از تغیر میرزا خان باعتقاد خان که از بنگاله می آمد تفویض یافت ـ و الله ویردی خان بجاگیر او که گورکهپور بود مرخص شد ـ

انهاض الویهٔ جهان پیما به شکار سفیدون و رسیدن خبر آمدن والیٔ ایران به قندهار

درین ایام که دارالخلافهٔ شاهجهان آباد از پرتو اقامت موکب مسعود بهمه جهت مجمع بهجت و سرور و منبع نشاط و سور بود هوای سیر و شکار سفیدون از جاذبهٔ شوق افزا دامن کشان آمده محرک ارادهٔ آنحضرت گردید ـ لهٰذا سلخ شعبان بدانصوب نهضت فرموده چهارم رمضان المبارک بعمارت خاص شکار که از دارالخلافه شش و نیم کروه است نزول نموده هفت روز در آن مکان بشکار نیله پرداخته متوجه پیش گردیدند ـ بهادر خان که از دارالسلطنت لاهور روانهٔ کابل شده بود بحکم معلی معاودت نموده بصوبه داریٔ ملتان سرافرازی یافت ـ و از آنرو که در فصل ربیع بی‌جاگیر بود حکم شد که طلب او را در مطالبه مجرا دهند ـ سید احمد سعید که در محرم نخستین سال بجهت رسانیدن قندیل مرصع بروضهٔ منورهٔ حضرت رسالت پناه دستوری یافته بود بسبب تباه شدن جهاز بسورت معاودت نموده حسب الحکم

اشرف قندیل را در سورت گذاشته بحضور آمده سعادت ملازمت دریافت - ہفدہم از نواحئی سفیدون معاودت نموده بیست و چهارم بخاص شکار تشریف ارزانی فرمودند - درین مکان از عرضداشت خواص خان قلعدار قندهار و عزت خان حارس بست بعرض مقدس رسید که شاه عباس والئ ایران چهارم ربیع الاول سنه ہزار و پنجاه و ہشت از صفاہان بر آمده در چمن بسطام ییلاق نموده درینولا از آنجا روانه شده ہفتم شعبان به مشهد مقدس رسیده متواتر خبر میرسد که با لشکر گران سنگ بآہنگ تسخیر قلعهٔ قندهار متوجه گشته - و برسم و آئین آن دیار در خراسان توجیه تفنگچی و بیلدار نموده برای سرانجام غله بفراه و سیستان و محال دیگر مردم فرستاده در انسداد طرق و مسالک این صوب سعی و اہتمام تمام دارد - و چون دانسته که در زمستان بسبب کثرت برف تردد از راه کابل و ملتان متعذر است اراده دارد که در دی و آذر بمحاصره پردازد - و شاه قلی ولد مقصود بیگ ناظر را با نامه بر سبیل استعجال روانهٔ درگاه عالم پناه نموده و او بیستم شعبان به قندهار رسیده زیاده از سه روز توقف ننموده روانهٔ حضور پرنور گشته - حضرت ظل سبحانی حکم فرمودند که ارباب تنجیم ساعتی برای انتهاض الویهٔ فلک فرسا اختیار نموده بعرض مقدس رسانند - و فرامین مطاعه بامرا و منصبدارانی که نامزد این مهم شده و در تیول خود اقامت داشتند شرف صدور یافت که بسرعت ہرچه تمام تر روانهٔ درگاه گردند - و بشاہزادهٔ کلان فرمودند که به قاضی افضل که از جانب آن والا گہر بحراست دارالسلطنت لاہور می‌پردازد بر نگارند که شاه قلی فرستادهٔ ایران را در لاہور نگاہداشته نگذارد که متوجه درگاه گردد - چون خواص خان به علی مردان خان نوشته بود که برای ضبط قلعهٔ قندهار لشکری و خزانه برای مواجب دیگر درکار است خان مذکور نور الحسن بخشئ احدیان و چندی دیگر از منصبداران را با دو ہزار سوار و پنج لک روپیه از سرکار والا فرستاده کیفیت این واقعه معروضداشت -

دوم شوال بفراوان بہروزی دولت و اقبال داخل شاہجهان آباد گشته ہر کدام از قباد خان و طاہر خان را بمنصب دو ہزاری ہشتصد سوار از اصل و اضافه سرافراز فرمودند - بیستم بعرض رسید که رشید خان حارس تلنگانه و قزلباش خان قلعدار احمدنگر راہگرای سفر آخرت گشتند - خدمت تلنگانه بہادی داد خان برادر رشید خان و منصب دو ہزاری دو ہزار سوار و قلعداری احمد نگر بایرج ولد او و منصب ہزار و پانصدی پانصد سوار و خطاب خانی عطا نموده دیگر پسران و برادران ہر دو

سردار مرحوم را موافق حالت و استعداد منصب و اضافه مرحمت نمودند - چون بعرض مقدس رسید که راجه کنور سین کشتواری رخت ہستی بر بست مہانسنگھ پسر او را به جانشینیٔ پدر و منصب ہشت صدی چار صد سوار و خطاب راجگی سربلند گردانیدند و کشتوار در تیول او مرحمت شد -

انتہاض رایات عالیات بصوب پنجاب و رسیدن خبر محاصرهٔ قندهار

چون درین ایام خبر آمدن والیٔ ایران بقندهار متواتر بسمع والا رسید لاجرم بنابر مصلحت جہانبانی بدارالسلطنت لاہور تشریف فرمودن لازم دانسته سوم ذیقعده سنه ہزار و پنجاه و ہشت بعد از دوپہر ماہچهٔ رایت ظفر آیت بسعادت سعد اکبر و طلعت مہر انور از افق دارالخلافهٔ شاہجہان آباد طلوع میمنت نموده بسمت مرکز محیط سلطنت لاہور ارتفاع گرای گردید - درین روز برکت اندوز شہسوار عالم امکان دولتخانهٔ زین را بر سعادت دایمیٔ اورنگ گوہر نگین فوقیت داده از راه کنار دریا تا خضر آباد و از آنجا تا سرہند بشکار چرز پرداختند و سوم ذی حجه از دریای ستلج و ہفتم از آب بیاه عبور نمودند - درین وقت از عرضداشت قلعدار زمینداور بمسامع جاه و جلال رسید که قبچاق خان از راه خواجه اوچین داخل سرحد زمینداور گشته ہفدہم ذی قعده وارد قندهار گردید - خلعت و خنجر مرصع از حضور اشرف و پنجاه ہزار روپیه از خزانهٔ قندهار باو مرحمت فرموده منشور طاب بتاکید تمام صادر فرمودند - سومی الیه در وقت برآمدن از اندخود داخل بندگان درگاه گردیده بود چون چند منزل در نوردید کدخدایان الوس و اویماق از عقب رسیده ظاہر کردند که ہمه دل از متابعت اوزبکیه برداشته رضامند به بندگیٔ درگاه عالم پناه ایم و بجہت سرانجام اسباب سفر فی‌الجمله توقف ضرور است - رستم خان پنج ہزار روپیه باو بطریق مدد خرج داده رخصت نمود - او زمستان را در چار حد که بحدود قندهار پیوسته است گذرانیده بعد از انقضای زمستان براه قندهار متوجه درگاه گشت - و از راه کار طلبی و شجاعت به قلعدار ظاہر ساخت که چون خبر آمدن والیٔ ایران به قندهار متحقق است میخواہم مصدر خدمتی گردیده بعد از انجام کار روانهٔ حضور اشرف شوم - قلعدار از کمال بزدلی و بی جگری این معنی را بسیار غنیمت دانسته اورا با خود نگاہداشت -

راو ستر سال از وطن و رستم خان و قلیج خان و راجه بیتهلداس از کابل به پرتو زمین بوس سدهٔ سدره مرتبه پیشانیٔ بخت را سعادت جاودانی دادند ـ

یازدهم ذی حجه باغ فیض بخش دوازدهم دولتخانهٔ لاهور از ورود موکب مسعود قبلهٔ مقبلان چون باطن زنده دلان مهبط انوار ظهور گردید ـ و چهاردهم خواجه خان ولد اورنگ خواجه سفیر نذر محمد خان بنابر دریافت سعادت ملازمت بمنتهای مطلب رسیده نامهٔ خان و دو تقوز و دو اسپ از جانب خود پیشکش گذرانید ـ و بنظر التفات بادشاهی مختص گردیده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد رعایت یافت ـ و ابوالمعالی پسر مرزا والی را که در ماندو در گذشته بود بمنصب هزاری چار صد سوار سرافراز فرمودند ـ

روز سه شنبه دوازدهم محرم سال هزار و پنجاه و نه هجری محفل جشن وزن شمسی و شروع سال پنجاه و هشتم از عمر ابد قرین بادشاه زمین و زمان انعقاد یافت ـ برسم هر سال سایر رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد دهی و کام بخشی بظهور پیوست ـ از تابینان بادشاهزادهٔ والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه گردانیده منصب آن والا جاه از اصل و اضافه پانزده هزاری دوازده هزار سوار هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر نمودند ـ از جمله عنایاتی که در آن روز نسبت بامرای عظام و اعیان دولت وقوع یافت بدین تفصیل است ـ سعدالله خان هفت هزاری هفت هزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه و باقی چهار هزار برآوردی و هر کدام از راجه جسونت سنگه و جی سنگه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو هزار دو اسپه سه اسپه و راجه بیتهلداس بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و میرزا نوذر بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و راجه رایسنگه بمنصب چار هزاری دو هزار و پانصد سوار و نظر بهادر خویشگی بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و معتمد خان میر آتش بخطاب قاسم خان و منصب سه هزاری دو هزار سوار و هر یک از اخلاص خان و سید محمود ولد خان دوران بمنصب دو هزار و پانصدی و دویست سوار و روپسنگه و رام سنگه راتهوران بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار و قباد خان بمنصب دو هزاری هزار سوار و طاهر خان بمنصب دو هزاری هشتصد سوار از اصل و اضافه سرافراز گشتند ـ و ازین کمتر جمعی که باضافه سر بلندی یافتند تفصیل اسامئی شان موجب طول عبارت دانسته به تحریر آن نپرداخت ـ

چون بادشاهزاده مراد بخش از اسلوب رای رایان اظهار نارضامندی نموده بود او را بحضور اقدس طلب نموده از تغیر او دیوانئی ہر چهار صوبهٔ دکن بدستور پیش بدیانت خان مفوض ساختند ـ چون بعرض مقدس رسید که اعظم خان بعد ازطی مراحل هفتاد و شش سال از سنین عمر راهگرای وادئ آخرت شد ملتفت خان پسر کلانش را بمنصب ہزار و پانصدی ہزار سوار و میر خلیل را ہزاری ہفت صد سوار و میر اسحٰق را بمنصب نه صدی پانصد سوار نوازش فرموده خدمت فوجداری جونپور به معتقد خان از انتقال خان مذکور مرحمت فرمودند ـ

برآمدن قلعهٔ قندهار از تصرف اولیای دولت و فرستادن بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر و جملة الملکی سعد الله خان و نبرد نمودن رستم خان و قلیج خان با سرداران قزلباش و فتح یافتن اینها و هزیمت قزلباشان

اگرچه بعد از نهضت رایات عالیات بصوب دارالسلطنت لاہور از دارالخلافهٔ شاہجهان آباد مقرر آن نموده بودند که داخل لاہور نشده بدولت و اقبال متوجه کابل گردند و لشکر ظفر اثر را بمدد قلعدار قندهار تعین فرمایند اما چون قضا از حیّز امکان بیرون و از حوصلهٔ مکنت انسان افزون است آمدن والئی ایران در موسم زمستان بجهت کمیابئی کاه و غله محال دانسته بموجب کنگاش ہواخواہان رفتن کابل در عین زمستان و برودت ہوا موقوف داشته عزیمت نهضت آنصوب در اوایل بهار قرار دادند ـ تا آنکه دوازدہم محرم الحرام سنه ہزار و پنجاه و نه ہجری عرضداشت قلعدار قندهار رسیده که دہم ذی حجه دارای ایران بپای قلعهٔ قندهار رسیده ظاہر آنرا بسیاہئی سپاه چون باطن تیرهٔ مخالفان فروگرفت بندهٔ فدوی جابجا مردم کار آزموده را بنگاہداشت مداخل و مخارج بازداشته دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیقظ و مراسم سعی و تردد خود را مقصر نمی دارد ـ مکنون ضمیر فیض پذیر آن بود که چون بمقتضای جهل جوانی با کمال خیرگی دلیرانه بر قندهار آمده بعد از شنیدن خبر تعین افواج ظفر طراز توقف بر حرکت اولیا دانسته قلعه مفتوح شود یا

نه شود البته هنگامه آرای نبرد خواهد گردید ـ اتفاقاً پس از تسخیر قلعه اصلاً او راضی باین معنی نشده تا مشهد مقدس هیچ جا پای ثبات استوار ننمود ـ حضرت ظل سبحانی شاهزادهٔ بخت بیدار فیروزی نصیب محمد اورنگ زیب بهادر را با سعد الله خان و دیگر امرای نامور که اسامئی شان در ذیل این صحیفه ثبت است با پنجاه هزار سوار جرار رخصت نموده بتاکید تمام فرمودند که متصدیان مهات سلطانی بامرا و منصبداران جاگیردار که درین یساق تعین شده اند سر سواری صد روپیه که سر هزار سوار یک لک روپیه میشود از خزانهٔ عامره بعنوان مساعدت و بجمعی که نقد تنخواه می‌یابند سه ماهه پیشگی بدهند تا از رهگذر خرج این سفر تصدیعه نکشند ـ و هم چنین با احدیان برقنداز و تیر انداز که پنجهزار سوار بودند سه ماهه که هفت لک و پنجاه هزار روپیه می شود پیشگی مرحمت شد ـ وقت رخصت بسعد الله خان خلعت خاصه با نادری و جمدهر مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل و به بهادر خان و راجه جسونت سنگه و قلیج خان و رستم خان و راجه بیتهلداس خلعت خاصه و جمدهر مرصع و اسپ با ساز طلا و به نجابت خان و سردار خان و میرزا نوذر صفوی و راجه رایسنگه و راو سترسال و لهراسپ خان و نظر بهادر و میراز مراد کام خلعت و اسپ با زین مطلا و بقاسم خان و اخلاص خان و روپسنگه و رام سنگه و سید فیروز خان و قباد خان و طاهر خان و افتخار خان و رتن راتهور و سجانسنگه و حاجی محمد یار و شفیع الله میر توزک و قطب الدین و ارجن کور و محسن خان و سید محمد و بیرم دیو سیسودیه خلعت و اسپ با زین نقره عنایت فرموده و جمعی را بخلعت و اسپ و بعضی را بخلعت سرافراز نموده برنواختنه آنچه لازمهٔ تاکید و ارشاد بود بتقدیم رسانیدند ـ و به بادشاهزادهٔ والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر که بهمین تاریخ از ملتان براه بهیره روانه شده بودند خلعت خاصه و سربند لعل گران‌بها دو مروارید و جمدهر و شمشیر خاصه و دو اسپ با ساز طلای میناکار و ماده فیل با یراق نقره مصحوب سعد الله خان فرستاده حکم نمودند که لشکر ظفر اثر از راه بنگش بالا و پائین متوجه کابل شده از آنجا براه غزنین روانهٔ قندهار گردد ـ بخشی گری این جنود نصرت آمود به ملتفت خان و واقعه نویسی به محمد اشرف ولد اسلام خان مقرر فرمودند ـ

بهمن یار ولد آصف خان خانخانان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه صد

سوار و خطاب خانه زاد خان و عنایت الله ولد ظفر خان بمنصب ہزاری و صد سوار مفتخر گشتند ـ و خواجه خان سفیر نذر محمد خان بمرحمت خلعت و اسپ با زین نقره و انعام بیگ رسول عبد الله خان حاکم کاشغر را بعنایت خلعت و خنجر مطلا و پنجہزار روپیه برنواخته رخصت مراجعت دادند ـ و بیست و یکم پیشخانهٔ والا بصوب کابل برآورده غره ربیع الاول بعد از انقضای یک پہر و شش گھری ہمعنان عز و جلال از دارالسلطنت لاہور متوجه کابل گشته بآئین پیشین قاضی افضل را بصیانت صوبهٔ پنجاب و سید شیر زمان و سید منور پسران سید خانجہان را بحراست ارک دارالسلطنت لاہور مقرر نموده سوم به جہانگیر آباد و دوازدہم از آب چناب عبور نمودند ـ و در وقت کوچ از جہانگیر آباد گرز برداری که فرامین مطاعه بشاہزاده و سعد الله خان برده بود رسیده به جعفر خان میر بخشی ظاہر نمود که وقت برگشتن بندهٔ درگاه نوشتهٔ سعادت خان از غزنین به سعد الله خان باین مضمون رسید که از زبانئی دو نوکر قبچاق خان که از لشکر والئی ایران فرار نموده وارد غزنین شده بودند چنین ظاہر شد که خواص خان برگشته بخت قلعهٔ قندہار بوالئی ایران بازگذاشته سایر قلاع متعلقهٔ آن ولایت بتصرف او درآمد ـ تفصیل این سانحه برین نمط است که دارای ایران بیست و دوم شوال به ہرات رسیده ده روز توقف نمود و از آنجا در پانزده روز بفراه آمد و نه روز در آنجا ماند و از فراه محراب خان که ہنگام آمدن قلعهٔ قندہار بتصرف اولیای دولت قلعدار بست بود با ملک نصرت حاکم سیستان و بیرام علی خان حاکم نیشاپور و حسین قلی خان حاکم ہرات با ہشت ہزار سوار بمحاصرهٔ قلعهٔ بست و سارو خان را با روشن قلی لربیگی وغیره پنج ہزار سوار برای تسخیر زمینداور تعین نموده خود کوچ به کوچ متوجه قندہار شده دہم ذی حجه در باغ گنج علی خان نزول نمود ـ و گروہی انبوه از سوار و پیاده کار آزموده جرار را تعین نمود که دو برج را که قلیج خان از روی دور بینی بالای کوه چہل زینه که از آنجا توپ و تفنگ بدرون قلعه میرسد ساخته و قلعدار ناآزموده کار از سراسیمه سری و بی تدبیری باستحکام آن نپرداخته بود بتصرف خود درآورده شروع در انداختن توپ و تفنگ نمایند ـ و دو جانب ملچار قرار داده از جانب ماسوری دروازه بعہدهٔ مرتضیٰ قلی خان سپه سالار و از طرف دروازهٔ بابا ولی باہتمام مرتضیٰ قلی خان قورچی باشی مقرر ساخت ـ از اندرون قلعدار نابکار دروازهٔ پہلوان درویش سرخ و

دروازهٔ خواجه خضر براجه امرسنگه بدگوجر و دروازهٔ ویس قرن را بشادی اوزبک و دروازهٔ بابا ولی بتابینان خود سپرده و از برج کنج جانب درویش مجنون تا برج خاکستر به کاکر خان و چندی از تفنگچیان باز گذاشته محافظت ملچارهای مابین ماسوری و خضری دروازه بنور الحسن بخشیٔ احدیان حواله نمود ـ و باوجود استحکام چار دیوار استوار قندهار که بمراتب از حصون حصینه بیش بود و بی نقب و ملچار و پرانیدن برج و دیوار بغایت متعذر بود خبرداری همه جا و ارک بر ذمهٔ خود گرفت ـ چون والیٔ ایران خود بجانب دروازهٔ بابا ولی بود مردم این ضلع سعی فراوان بکار برده رفته رفته ملچار را پیش آوردند ـ بعضی از محافظان قلعه شجاعت ذاتی را کار فرموده بضرب بادلیج و زنبورک و ضربزن مرد افگن روی آن تباه روی را نگاهداشته اکثر از مردم غنیم خصوص کلب علی خان حاکم فراه سردار کلان را از راه کوچهٔ تنگ تفنگ روانهٔ عدم آباد ساختند ـ تا آنکه غرهٔ محرم سه توپ بزرگ که هر کدام قریب یک من گوله میخورد از عقب رسیده دو توپ را محاذیٔ دروازهٔ بابا ولی و یکی را روبروی دروازهٔ ماسوره بردند ـ و دمدمها برآورده سر پنجهٔ سعی بداروگیر و بازوی نیرو به کشش و کوشش بر کشادند ـ و ازین جهت که دیوار حصار متین بود و بدان توپ کار نمی کرد هر روز چندین مرتبه آتش داده کنگرها را که در پناه آن تفنگ از بالای قلعه سر می دادند زده می انداختند ـ و شب هنگام درونیان باز بمرمت شرفات پرداخته روزانه باز مردم غنیم بضرب توپها کنگرهای مذکور مسمار می ساختند و بدین آئین بمدد توپها خود را بکنار خندق رسانیده جمعی از دلیری از خندق گذشته و زیر دیوار شیر حاجی جا کردند ـ قلعدار نقبی از اندرون تا دیوار شیر حاجی رسانیده لختی از قوی بازوانرا بدفع قزلباشان از آن راه بفرستاد ـ آنها بمجرد رسیدن از روی کمال شجاعت چندین تن را بخاک هلاک انداخته باقی را زخمی و شکسته برگردانیدند ـ قزلباشان به تنبیه و تاکید والیٔ ایران دهم ماه محرم الحرام و پانزدهم ماه مذکور از چوب و جوالهای خاک اکثر جا پل بسته از خندق عبور نمودند ـ و در زیر دیوار شیرحاجی ملچار قرار داده شروع در کندن نقب و دیگر مواد قلعه گیری کردند قلعدار پائین دیوار قلعه و شیر حاجی خندقی عریض کنده هر نقبی که می یافت آنرا خراب نموده آنچه یافته نمی شد و مردم غنیم از آن به خندق بر می آمدند و سرها به تیغ بران و تنها بزخم نمایان داده بی نیل مدعا و فوز

مراد مراجعت مینمودند ـ و مردمی را که در نقب پنهان بوده برای برآمدن وقت و قابو میخواستند از سر دادن بانهای دنباله شکسته در آن میان به غضب الٰهی سوخته روانه بئس المصیر می ساختند ـ تا آنکه بیست و سوم محرم والیٔ ایران با قزلباشان کار دیده رزم آزموده جانب دروازهٔ بابا ولی خود آمده ایستاد و لشکریان خود را بگرمیٔ عتاب و تندیٔ خطاب سرگرم ساخته بتوزک و ترتیب سپاه توجه مبذول داشت و فرمود که ازین طرف و از جانب دروازهٔ ماسور حمله آورده یورش نمایند ـ در آن حال بندهای بادشاهی بتائید اقبال بی زوال و عون و صون حضرت ذوالجلال همت کارگر بر دفع آنها گماشته تا سه پهر روز بانواع مواجهه و مدافعه روی آن تباه اندیشان تیره‌رای نگاهداشتند ـ و مردم غنیم از هر سو مالشی بسزا یافته چون دیدند که کاری پیش نمی رود آخر سرد دل و مرده خاطر باز گشتند ـ و ازین روز باران بشدت شروع شد که محاصران و محصوران را فرصت انداختن توپ و تفنگ نمیداد و مردم غنیم در پناه شیر حاجی در آمده پنهانی جا بجا دیوار می‌شگافتند و گاه دیوار انداخته قصد در آمد مینمودند و از جانب اولیای دولت بعنایت الٰهی غلبه مشاهده نموده مخذول و منکوب باز میگشتند ـ مجملاً تا دوم صفر توپ و تفنگ از شدت باران از کار باز مانده مدار جنگ بر انداختن حقه و تیر و سنگ بود ـ هرگاه مخالفان دلیری نموده بشیر حاجی درآمده باعث تفرقهٔ خاطر و شغل قلب دلاوران می شدند درونیان همت کارکشا بر دفع آنها گماشته زده زده بیرون می‌آوردند ـ آخرکار جمعی از متحصنان پست همت و سست عقیده دیده و دانسته از روی اضطرار پنهانی در مصالحت زده مادهٔ یورش غنیم آماده ساختند ـ و ابواب آشتی کشاده بمصلحت دید شادی اوزبک بی غیرت نمک حرام قبچاق خان را که بخواهش دریافت سعادت ملازمت از ماوراء النهر بقندهار رسیده میخواست مصدر خدمات شود از راه بردند ـ و جمعی دیگر از منصبداران و احدیان و تفنگچیان از راه طغیان و عصیان حق نمک درگاه را فراموش ساخته و فرومایگی و بداصلی ظاهر نموده بقلعدار گفتند که بسبب کثرت بارش برف و انسداد طرق و مسالک رسیدن کومک متعذر بل متعسر است و از جد و جهد قزلباش نزدیک است که قلعه از دست رود و بعد از فتح نه ما را بجان امان است و نه فرزندانرا رہائی از بند ایرانیان ـ قلعدار ناآزموده‌کار آن جماعت باطل کوش حق ستیز را که سرگرم گریز بودند و جواب شان حواله به شمشیر تیز بود بدلاسا و استمالت پیش آمده بمواعظ پرداخت ـ لاجرم نصایح آن بی جگر بزدل نفعی نه بخشیده

جماعت مفسدان همه از ملچار برخاسته بخانهای خود رفتند ـ لاجرم دوم صفر لشکر غنیم از چند جا بشیر حاجی درآمده با گروهی از نوکران قلعدار وغیره در آویختند از هر طرف جمعی کثیر بقتل رسیدند ـ درین میان شادی وخیم العاقبت بقلعدار گفته فرستاد که محمد بیگ نامی از قبل والئی ایران آمده و رقمی چند بنام تو و نورالحسن و میرک حسن آورده ـ او میرک حسن را فرستاده که بر حقیقت کار آگاه شود ـ مومی الیه بدروازهٔ ویس رسیده دید که فرستاده را اندرون طلبیده قبچاق خان و شادی وغیره مغولان پیش او نشسته اند ـ میرک برگشته این حقیقت به قلعدار گفت ـ آن برگشته بخت بخشئی خود را فرستاده شادی خان را و قبچاق خان را نزد خود طلبیده گفت که فرستاده را بی اجازت من در قلعه در آوردن و باو صحبت داشتن برای چه بود ـ آنها در جواب گفتند که چون رقم و پیغام آورده بود نادیده گرداندن او از مصلحت دور دانسته اندرون طلبیده ایم ، لایق آنست که رقم گرفته و پیغام شنیده او را رخصت دهید ـ درین مقام که بجهت عبرت دیگران کشتن شادی لایق بود آن ذلیل جاوید بتغافل گذرانیده بلکه برخاسته همراه آن مردودان بدروازهٔ ویس رفت و با فرستاده ملاقات نموده رقمهای ناگرفتنی گرفت و پیغامهای ناشنیدنی شنید ـ فی الحقیقت سر رشتهٔ خویشتن داری از کف فروهشته همان زمان قلعه را از دست داد ـ بعد از شنیدن پیغام والئی ایران که آنچه به پردلخان و مردم بست گذشته بعنوانی که تیغ بیدریغ سرگزشت چندین تن از خون گرفتگان گشته بقیة السیف تن بقید گرفتاری داده بانواع بلا گرفتار آمدند بر خود و مردم دیگر نه پسندیده در مقام ستیز و آویز نباشد ـ آن بد اختر کم سعادت یکبارگی دست و پا گم کرده جواب داد که بعد از پنج روز از جانبین حرب و قتال نه باشد ـ

هفتم صفر علی قلی برادر رستم خان سابق سپه سالار والئ ایران در پای قلعه آمده بشادی گفته فرستاد که مرا برای جواب فرستاده اند ـ قلعدار نمک حرام باتفاق آن مقهور بدروازهٔ ویس علی قلی را طلبیده حقیقت پرسید ـ او گفت که صلاح حال و مآل شما در آنست که دست از ستیز و آویز باز داشته زیاده ازین ساعئ هلاک و ننگ ناموس نمود نباشید و درین راه نقد فرصت بخاک ریختن و خون سعی هدر نمودن مناسب ندانسته سررشتهٔ بهبود از دست ندهید ـ آن نابکار پریشان روزگار گفتگوهای بی موقع او را وقع و وقر نهاده و از سخنان سست و بی محل و گفتار های

ناهنجار فرستاده اسباب تفرقهٔ حواس و پریشانیٔ خاطر اندوخته خلل در رسوخ عزیمت همگنان انداخت ـ و عبداللطیف دیوان صوبه را همراه علی قلی داده امان نامه طلبید ـ فردای آن چون امان نامه که سجل تیره روزی و جریدهٔ وخامت مآل و خجالت و ندامت جاوید او بود رسید شادی بد عاقبت پیش از برآمدن قلعدار دروازهٔ ویس قرن را به قزلباش وا گذاشته خود با قبچاق خان نزد والیٔ ایران رفته در دنیا ملام و معاتب و در عقبیٰ معذب و معاقب گردید ـ هشتم صفر سایر منصبداران و احدیان و برقندازان امان گرفته از قلعه بیرون رفتند ـ و غیر ارک که قلعدار بامر سنگه و کاکر خان و تابینان خود در آنجا بود همه جا را غنیم بتصرف خود درآورد ـ اگر آن بی حمیت را بخت کارفرما و طالع رهنما میبود در قلعهٔ ارک که بر روی پشته اساس یافته در چار دیوار بالای کوه که در کمال متانت و حصانت و استحکام زبان زد روزگار است و لطایف الحیل قلعه گیری به هیچ وجه در آن کارگر نه بلکه تصور فتح آن در آئینهٔ خیال کمتر صورت بسته با تابینان خود برآمده تا رسیدن کومک کمر همت بر می بست و باوجود آذوقه و آب و علف مساعیٔ جمیله و فنون تدبیر بکار میبرد البته والیٔ ایران حق سعی تلف و ناچیز انگاشته نقد وقت بزیان نمی داد و ازین اراده باز آمده لاجرم ناکام مراجعت مینمود ـ اما آن واژون طالع از راه کافر نعمتی و کمال دون همتی پشت بدولت جاوید کرده چنان جای مستحکم را مفت از دست داد و از قلعه باسباب و توابع و لواحق برآمده بفاصلهٔ یک کروه از قندهار فرود آمد ـ و از بی‌غیرتی و نامردی پاس ناموس اسم و رسم که مردان جان در آن بازند و بی اندیشه مانند پلنگان صف شکن یک تنه رو بعرصهٔ کارزار می آرند لداشته از روی کافر نعمتی عار حرام نمکی تا قیامت بر خود پسندیده و برهنمائی بخت سیاه بل بدلالت غول ضلالت از راه برگشته بچاه ندامت و بدنامی با روز سیاه و حال تباه جای عذر خواهی و بهانهٔ شفاعت عذرخواهان نگذاشت ـ و یازدهم صفر بتکلف علی قلی خان و عیسیٰ خان برادرش و کاکر خان و نورالحسن وغیره رفته در باغ گنج علی خان والیٔ ایران را دید و بعد از ساعتی با همراهان مراجعت نموده با جهان جهان خجالت و شرمساری متوجه هندوستان شده با حواس متفرقه و خاطر پراگنده در دولت و سعادت جاوید بر روی خود بست ـ

هنگامی که شاه عباس ماضی قندهار را از عبدالعزیز خان گرفت ارکی داشت و چار دیوار حصار ـ بعد آن علی مردان خان قلعهٔ محکمی از گل و خشت بر کوه لکه

بنیاد نهاده هنوز باتمام نرسیده بود که بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد ـ از عمدهای دولت مثل خان دوران و قلیج خان و صفدر خان هر کدام آنچه در باب استواریٔ آن ناگزیر دانسته بعرض رسانیدند ـ حکم معلّی باهتمام آن صادر شده در مدت پنج سال بصرف پنج لک روپیه پنج حصار بغایت استوار یکی دور شهر دوم قلعهٔ دولت آباد سوم قلعه مندوی چهارم قلعهٔ ارک پنجم قلعهٔ فراز کوه صورت تمامیت پذیرفت ـ اگرچه از گل ساخته شده اما دیوارش بعرض ده گز و خندق عمیق ـ باوجود آذوقهٔ دو ساله و سامان قلعداری از همه جنس و حصانت حصار و متانت بنیاد و چهار هزار مرد شمشیر زن و کمانداز و سه هزار برقنداز و تلف شدن دواب قزلباش از فقدان آذوقه و علیق چارپایان مردم غنیم و رفتن دل و دست مخالفان از کار بسبب کشته شدن دو هزار سوار جرار و هر شب انداختن تیر با نوشته در قلعه باین مضمون که اهل قلعه دل از دست ندهند کومک نزدیک رسیده و لشکر قزلباش بجهت پایانیٔ غله بغایت مضطرب است بی مبالغه اگر زن بجای آن نامرد نمک حرام بیجگر کارفرما بودی البته تا پنج ماه پرنده را بر دور آن نمی گذاشت که پر زند ـ

اکنون کیفیتی قلعهٔ بست و زمینداور مرقوم قلم وقائع نگار میگردد ـ وقتی که محراب خان بیست و یکم ذی قعده به بست رسیده بمحاصرهٔ قلعهٔ مذکور پرداخت کشایش حصار جدید محال انگاشته کشایش قلعهٔ قدیم آسان تصور نمود و از کنار پل عاشقان تا آب هیرمند پنج ملچار قرار داد ـ پردل خان قلعه دار پای ثبات و قرار استوار نموده بباد حمله های مرد افگن خاک وجود نابود برخی از مخالفان را به صرصر فنا میداد و بضرب توپ و تفنگ چندی دیگر را آتش در خرمن حیات میزد ـ هفتم ذی حجه چون از طرف ملچار نصرت خان مخالفان بانداز شکستن بند خندق و سر دادن آب آن بدریای هیرمند کوچهٔ سلامت پیش برده کار نزدیک رسانیدند جمعی از نوکران پردل خان از دریچه بر ملچار غنیم ریخته باندک کشش و کوشش بر آنها غلبه نمودند و بقیة السیف را مغلوب و منکوب بوادیٔ فرار انداختند ـ و از ابتدای محاصره تا چهارم محرم که پنجاه و چهار روز باشد تردد نمایان از طرفین بظهور رسیده ششصد نفر قزلباش و سه صد نفر افغان از تابینان قلعدار که همگی ششصد نفر بود راهگرای وادیٔ عدم گردیدند ـ آخرکار قلعدار

به دل بستگیٔ حیات مستعار از سر نام و ناموس مردی در گذشته دیده و دانسته از راه اضطرار امان طلبیده محراب خان را دید ـ و او از جمله صد کس همراهان پردل خان جمعی را که در دادن یراق ایستادگی نمودند بقتل رسانید و پردل خان را با بقیه مردم و عیال و اطفال مقید ساخته نزد والیٔ ایران به قندهار فرستاد ـ

هفتم ذی حجه سارو خان تالش قلعهٔ زمینداور را محاصره نمود ـ سید اسدالله و سید باقر پسران سید بایزید بخاری با آنکه سوای برادران و تابینان خود پانصد تفنگچی سوار و پیاده از سرکار خاصه همراه داشتند باو پیغام دادند که این قلعه از توابع قندهار است ، بی‌کشایش آن تسخیر این فایده ندارد اگر قلعهٔ قندهار مفتوح میگردد بی جنگ و تردد این قلعه از شما است باید که تا آنوقت جنگ و جدل درمیان نیامده عبث مردم طرفین بکشتن نروند ـ ساروخان این معنی را مستحسن دانسته از تردد ملچار وغیره باز ایستاد و حقیقت بوالئی ایران نوشته چشم در راه جواب داشت تا آنکه کس والئی ایران رقم گرفتن قندهار و بست آورد ـ این بی همتان پاس حق مردی و مردانگی نداشته دل نهاد شهادت که زندگانئی جاوید عبارت از آنست نگشتند ـ و نیم جانی با کوه کوه گرانی و جهان جهان اندوه و نگرانی از میان بکران برده خود را به قندهار رسانیدند ـ چون بوالئی ایران خبر رسید و نیز فرامین مطاعه بنام قلعدار نابکار در باب زود رسیدن شاهزادهٔ کوه وقار نهنگ آهنگ و سعد الله خان با لشکر گران سنگ و فیلان بسیار و توپخانهٔ بیشمار عنقریب به قندهار بحس[1] مطالعه اش در آمد ازین رهگزر که دواب لشکر تمام زبون و ضایع شده اکثری از لشکریان بکار آمده بودند در خود نیروی مقابله و مجادله نیافته بیست و چهارم صفر کوچ به کوچ متوجه صفاهان گردید ـ و محراب خان را با ده هزار سوار قزلباش در قلعه گذاشته دوست علی اتکه را بمحافظت قلعهٔ بست بر گماشت ـ چون این حقیقت بعرض مقدس رسید فرمان عالی شان بنام شاهزاده و سعد الله خان شرف صدور یافت که اکنون که والئی قزلباش بعد از تسخیر قندهار و شنیدن خبر توجه عساکر جهانکشا مصلحت اقامت ندیده متوجه دیار خود گردید بسرعت هرچه تمامتر به قندهار رسیده در تسخیر قلعه مساعئی جمیله بکار برند ـ حقیقت لشکر ظفر اثر آنکه

۱ـ بجنس ـ قلمی (د ـ ق)

سعد الله خان بعد از رخصت چندی بسبب رسیدن امداد لشکر بتّانی کوچ نموده پس از پیوستن بازماندها به تعجیل روانه شده پانزدهم صفر از گذر آتشی[1] آب نیلاب عبور نموده در کوهات منزل گزید - و نواب قدسی القاب بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان محمد اورنگ زیب بهادر که از ملتان روانه شده بودند در همین ایام از آب گذشته به لشکر رسیدند و بسبب کثرت برف براه پشاور روانه شده بیست و یکم ربیع الثانی داخل کابل گردیدند - چون علف قابل چرانیدن در زراعتها نرسیده بود بحدیکه پنج سیر گندم و چار سیر کاه لیز روپیه را همین قدر بدست همه کس نمی افتاد بنابر تاکید اشرف پانزده روز توقف نموده روانهٔ قندهار گردیدند - و بعد از رسیدن غزنین معروض داشتند که غله درین جا روپیه را دو سیر و کاه مطلق نایاب است و ازین جا تا قندهار هیچ چیز بهم نمیرسد لاجرم کار بر سپاه بغایت تنگ شده در تردد اند - در جواب حکم معلّی صادر شد که این قسم امور را منظور نظر نساخته خواه نخواه متوجه مقصد گردند و فرصت از دست نداده ما را هم بکابل رسیده دانند - شاهزاده و سعد الله خان را بر طبق حکم معلّی مجال توقف نمانده از غله وغیره هرچه بهم رسیده در پانزده روز بدست آورده کوچ به کوچ روانهٔ پیش شدند - و هراول و قول و برانغار و جرانغار و طرح راست و چپ و چنداول افواج هفتگانه قرار داده وقتی که نزدیک بشهر صفا رسیدند ملک حسین پسر ملک مودود ابدالی از نزد محراب خان گریخته بوطن خود آمده بود بادشاهزادهٔ عالی قدر را ملازمت نموده بانعام خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد سرافراز گردید - چهاردهم شاهزاده با لشکر ظفر اثر نزدیک قندهار رسیده بفاصلهٔ نیم کروه از قلعه فرود آمدند - و سعد الله خان را در باغ گنج علی خان و راجه جی سنگه را در باغ دیگر خان مذکور و قلیچ خان را در باغ نظر ساختهٔ علی مردان خان اجازت نزول داده برابر دروازهٔ بابا ولی سه ملچار قرار دادند - یکی متصل دامن کوه چهل زینه باهتمام نجابت خان دوم به قاسم خان باکل توپخانه سوم به قلیچ خان با تمامی فوج جرانغار و مابین دروازه بابا ولی و خواجه ویس قرن رستم خان فرود آمده ملچار ساخت - و ملچار محاذیٔ دروازهٔ خضر بسعد الله خان و اهتمام ملچار آب دزد بملازمان سرکار عالی متعالی و ملچار جانب ماشوری دروازه به

۱- ریشی - قلمی - (د - ق) -

بهادر خان و لهراسپ خان قرار یافت - و هرجا ساختن ملچار درکار بود حسب الامر عالی مقرر گشت که هر کدام از امرا پیش برد خدمت خویش فرا پیش گیرد - پانزدهم وقت دوپهر راجه مان سنگه گوالیاری و بهاو سنگه و جگت سنگه بروج فراز چهل زینه خالی دیده با نشانهای خود دویدند و حسب الطلب آنها بخشی سعد الله خان نیز با جمعی از تابینان بمدد رسیده باتفاق حمله آور گشتند - محراب خان خبر یافته از راه دریچه ببالای کوه رسیده برج مذکور را ببرقنداز بسیار استوار ساخت - و از کثرت آلات آتشبازی تیر و تفنگ چون ژاله ببارش آورده حمله آورانرا مجال رسیدن تا بروج نداد - لاجرم هر دو سردار تا نیمه راه از ملاحظهٔ هلاک مردم ملچار قرار داده نشستند - و این جرأت بیجا پسند طبع شاهزادهٔ والا قدر نیفتاده امر فرمودند که بایستی مارا بر این اراده آگاه ساخته پیش قدم میگذاشتند اکنون باید که در انتظار فرصت بوده هرگاه وقت مساعدت نماید برجها را بتصرف خود در آورند - بیست و پنجم قلیج خان را با راو ستر سال و اله قلی خان و قباد خان و طاهر خان و خنجر خان وغیره هفت هزار سوار روانهٔ بست گردانیدند که غلات آن نواحی را بتصرف خود آورده باستمالت رعایای ستم دیده بپردازند - چهاردهم جمادی الثانی سعدالله خان در خدمت پادشاهزادهٔ جهان و جهانیان ظاهر ساخت که تا امروز از راه دلیری و خیره چشمی دروازهٔ خضر و ویس قرن نبسته و این معنی حمل بر سستی و بی تدبیریٔ لشکر ظفر اثر و دلیریٔ قلعدار گشته اراده دارم که در زمینی که قریب ملچار راجه بیتهلداس آب کمتر می آید فرود آیم و سعی نمایم که در اندک ایام کوچهٔ سلامت به قلعه برسد - روز دیگر اجازت یافته چون بدانجا روانه شد محصوران توپ بسیار انداخته اکثر مردم را ضایع گردانیدند - با آنکه هر روز توپچیان و برقندازان مانند سحاب توپ و تفنگ در بارش داشتند خان معزالیه دربارهٔ اسباب قلعه گیری همت رهنما و عزیمت کار فرما را کار فرموده باهتمام پیش برد نقب و ساختن کوچهٔ سلامت پرداخت - و بهمگی سپاه از راجپوت و مغل و سفید و سیاه بنوید افزایش مناصب و مراحم گونا گون گرمئی دل و نیروی بازو داده همگنان را سرگرم کار ساخت - و پس از چند روز که روزگار به تهیه اسباب پیش رفت کار گذشت و ملچارها قرار یافت و پیچ و خم کوچهای سلامت راست شده چهل ذراع فاصله تا خندق ماند محصوران از شام تا بام توپ و تفنگ انداخته در ویران کردن آن سعی وافر مینمودند و ماهتابیهای بسیار افروخته هر کرا میدیدند نشانهٔ تیر و تفنگ می ساختند - تا آنکه

شبی بهادران جانفشان از پناه کوچهٔ سلامت برآمده در پناه وقایهٔ حمایت الٰهی رو بخندق دویدند و گل و لای که قزلباشان از خندق برآورده بردند در پناه آن جاگرفته شروع در کارزار نمودند ـ و در همان شب کوچهٔ سلامت را شصت و دو گز کنده بکنارهٔ خندق رسانیدند ـ روز دیگر قاسم خان نیز کوچهٔ سلامت بخندق رسانیده شب هفدهم رجب کوچهٔ سلامت دیگر کنده محاذی دروازهٔ خواجه خضر بردند ـ و سوم شعبان شروع در خاکریزی نموده جوالهای پر خاک و سیبهای چوب گز در خندق انداخته بالای آن بچوب و نی پوشیدند و چندین نقب از جابجا سر کرده یکی را از آنجمله بخندق رسانیده آب سر دادند ـ قاسم خان نیز نقبی از زیر خندق شروع نموده به ته دیوار شیر حاجی رسانید ـ اگرچه جمیع بندها سعی و کوششی که زیاده از آن متصور نباشد بجا آورده در تقدیم مراسم جانفشانی کوتاهی ننمودند اما چون قزلباشان از مدت مدید بر سر قلعه داشتن و گرفتن با رومیان رد و بدل بسیار نموده درین علم مهارتی تام بهم رسانیده اند خاصه از بدست آوردن این قسم قلعه پر توپ و تفنگ و آذوقه و دیگر اسباب قلعداری استقامت دیگر پیدا کرده داد تردد میدادند ، چنانچه در یک روز بیست و پنج توپ بر کوچهٔ سلامت که بمنصب خندق رسیده بود برده ویران کردند ـ بنا بر آنکه اسباب قلعه گیری و مصالح یورش و مادهٔ محاصره علی الخصوص توپهای کلان مطلقاً آماده نبود و موسم زمستان تنگ رسیده ناچار حسب الاستصواب اولیای دولت صلاح وقت در آن دیدند که مراجعت به هندوستان نموده به فراغ خاطر مصالح پیش رفت کار مهیا ساخته بعد از انقضای ایام زمستان بسرانجام معامله پردازند ـ

درین اثناء از نوشتهٔ واقعه نویس فوج قلیج خان بمسامع علیه رسید که چون خان مذکور حسب الامر عالی با فوجی از بهادران موکب مسعود متوجه این ضلع گردید بموجب اشارهٔ محراب خان قلعدار قندهار حارسان بست وغیره رعایا را بجانب فراه و سیستان کوچانیده نشانی از آبادانی نگذاشتند خان مذکور طاهر خان را با هزار سوار خوش اسپه تعین نمود که تا نواح سیستان تاخته آنچه از دستش برآید تقصیر نکند ـ موسی الیه تا قلعهٔ حبشی[1] تاخته فراوان غله و غنایم دیگر آورد ـ

۱ـ خنشی ـ قلمی ـ (و ـ ق) ـ

و الله قلی و قباد خان نیز از قلیج خان رخصت گرفته با دو ہزار سوار تا لوراد و موسی قلعه تاخت نموده در طئ راه اکثری قرای آبادان را پی سپر ساختند - و جمعی را پی سپر و اکثری را اسیر و دستگیر گردانیده مواشیٔ بیشمار و آذوقه بسیار از آن محال و اہالئ حوالی و حواشئ آن به یغما برده وقتی که مراجعت نمودند نجف قلی میرآخورباشی و حاجی منوچهر برادر محراب خان که با جمعی از آنروی آب ہیرمند پیشتر آمده بودند سر راه گرفتند - الله قلی خان و قباد خان فرصت فراہم آوردن مردم که برای یغما و غارت شیرازۂ جمعیت از یکدگر گسسته ہاشان و پریشان شده بودند نیافته ناچار سرداران بذات خود نبردآرا گردیده آخر بسبب فزونی غلبهٔ غنیم ناکام عنان گردانیدند - و از منصبداران الکه بیگ خویش یلنگتوش و عبدالغفور قاقشال و حاجی گدا و چندی دیگر جان نثار گشتند - بعد از آنکه پیکار گزینان به قلیج خان پیوستند و کثرت قزلباشیه برو ظاہر شد بصوب ہیرمند کوچ نموده چهار کروہئ بست منزل گزید - درین وقت یک سوار بندوقچی باراده بندگئ درگاه از قلعهٔ بست برآمده قلیج خان را دید - و گفت که درین دو سه روز از گرشک نوشته بقلعه دار بست که دوست علی نام دارد رسیده که از جمله کومکی که والئ ایران به قندهار فرستاده پنج ہزار سوار بقلعهٔ گرشک رسیده ہر روز پی ہم می رسند - و قریب بشام آن روز جاسوسان نیز رسیده برگزاردند که سوای پنج ہزار فوجی کلان بسرکردگئ نظر علی خان نزدیک بگرشک آمده - قلیج خان بنا بر مصلحت وقت و قابو در خدمت شاہزادۂ والا گهر عرضداشت نموده خود بکوشک نخود رسید - و روز دیگر از آنجا کوچ نموده در جلگای موضع سنگ حصار بالا دوازده کروہئ قندهار منزل اختیار کرد - و مردم غنیم این خبر شنیده بگرشک رسیده بتهیهٔ مواد جنگ پرداختند -

دہم قلیج خان جاسوسی ہندوستانی در خدمت شاہزاده فرستاد - او گفت که در واقعهٔ قندهار قزلباشان مرا نوکر کرده ہمراه برده بودند - اکنون بعنوان جاسوسی فرستادند ، چون مدتی نوکر قلیج خان بودم پاس آن حق در نظر داشته نزد خان مذکور آمدم - حقیقت اینست که والئ ایران خود در ہرات است و نه ہزار سوار بسرداری نظر علی خان حاکم اردبیل در حوالئ کوشک نخود آمده یازده ہزار سوار دیگر باراده اتفاق فوج نظر علی خان ہمراه مرتضیٰ قلی خان قورچی باشی

نه کروهی این طرف آب هیرمند رسیده قصد آن دارند که باهم موافقت نموده دستبرد
باهل وفاق نمایند ـ اگر فوجی دیگر به مدد قلیج خان برسد صلاح دولت است ـ
لاجرم شاهزادهٔ والا گهر دوازدهم شعبان رستم خان را با سردار خان و نظر خویشگی
و راجه رایسنگه و راجه دیبی سنگه و سید فیروز خان و روپ سنگه راتهور و
افتخار خان وغیره هفت هزار سوار کار دیده جنگ آزموده فرستاده مترصد خبر بودند ـ
روز دیگر همین که رستم خان کوچ نموده سه کروهی قندهار منزل گزید قریب دو هزار
سوار غنیم در جلگای دو کروهی شهر که دواب تمام لشکر آنجا بود ریخته تا رسیدن
خبر تمام اسپان و شتران سپاهیان فراهم آورده جمعی کثیر از ساربانان و چاروا داران
را بقتل رسانیده برگشتند ـ رستم خان چون نزدیک بود با نظر بهادر و دیگر
سرداران سه چار کروه جلوریز تاخته خود را به غنیم رسانید ـ فوج غنیم تفنگچیان
را پیش داشته هنگامه آرای نبرد گردیده بزد و خورد درآمدند ـ خان سپاهی منش
ارادت کیش که سپاهی قرار داده بود در عین ریزش تفنگ با چندی از ارباب
مناصب و جوق از احدیان و تفنگچیان و دیگر مغولان نبردآزمای مردافگن و
راجپوتان تیغ آخته بهیئت مجموعی بر آن زیاده سران جلو انداخت ـ از آنجا که جنگ
تیغ و خنجر خاصهٔ سپاه هندوستان است و نبرد سپاه روم و فرنگ و قزلباش و اوزبک
به نیزه و تیر و تفنگ میباشد باندک دستبرد رو از ستیز و رخ از نبرد تافته
سر راست راهیٔ راه فرار گشتند ـ و همگی دواب و سپاه و مواشئی رعایا را جابجا گذاشته
جمعی بی سر و اکثری دستگیر گردیدند ـ بهادران لشکر ظفر اثر مظفر و منصور
شب هنگام مراجعت به مقر خویش نموده سرهای فسادکیشان با اسپ و اسباب و
شتران در خدمت پادشاهزادهٔ عالی مقدار ارسال داشتند ـ از تقریر گرفتاران چنین
معلوم شد که نظر علی خان حاکم اردبیل و علی قلی خان ضابط ماروچاق و ملک
نصرت خان سرگروه سیستان و نجف قلی میرآخور باشی وغیره با شش هزار سوار
بکوشک نخود رسیده اند و مرتضیٰ خان قورچی باشی و سیاوش خان قلر آقاسی و
پریداغ خان و بیرام خان که ما بر شمار آن آگاه نیستیم از عقب روانه شده بودند ـ
از جمله فوج اول با دو هزار سوار خوش اسپه برای تاراج دواب حوالئی لشکر
برآمده بودیم که با این بلا گرفتار و با اجل دو چار گشتیم ـ رستم خان بعد از
شکست مخالفان خیل موافقان را کوچ داده در حوالئی حصاربالا به قلیج خان
پیوست ـ و چون خبر فراهم آمدن غنیم به تحقیق رسید روز پنجشنبه بیست و چهارم

شعبان ہر دو سردار نصرت شعار پائین قلعۂ شاہ میر و سنگ حصار سہ کروہ راہ را نوشتہ منزلگاہ ساختند ـ و ہزار سوار بر چیدہ بر سبیل قراولی جدا ساختہ ہمراہ حسن قلی آغر فرستادند ـ اتفاقاً روز اول میان قراول پادشاہی و قراول قزلباش بقدر تلاشی واقع شدہ حسن قلی فیروز گردید و دو قزلباش را گرفتہ نزد رستم خان آورد ـ از زبان آنہا ظاہر شد کہ سی ہزار سوار قزلباش باخود قرار مقابلۂ موکب اقبال دادہ چہار کروہئی لشکر رسیدہ اند ـ ہر دو سردار شہامت و متانت شعار بجہت سرانجام بعضی ضروریات روز جمعہ در آنجا مقام نمودہ شنبہ بیست و ششم بادپایان آتشین لگام را گرم عنان ساختہ در منزل شاہ میر از گذر ارغنداب عبور نمودند ـ رستم خان بنا بر محافظت مردم لشکر کہ بجہت ہیمہ و کاہ در صحرا متفرق شدہ بودند سر راہ غنیم گرفتہ سوارہ مستعد مقاومت ایستاد ـ و قلیچ خان بجہت فرود آوردن مردم بہ ترتیب مشغول شد ـ درین اثناء خبر رسید کہ غنیم نمایان شدہ ـ رستم خان کہ آمادۂ پیکار بود لشکر مرتب ساختہ نظر بہادر خویشگی را با روپسنگھ ولد کشن سنگھ راتھور و رام سنگھ راتھور و علاول ترین و جبار قلی گکھر وغیرہ فوج پیش مقرر گردانید ـ قلیچ خان بمجرد شنیدن خبر مخاذیل با ہمراہان سوار شدہ بخان مذکور پیوست ـ ہر دو سردار جلادت آثار تکیہ بر عون و صون جناب الٰہی و کارسازی اقبال بی زوال حضرت خلافت پناہی کردہ باوجود قلت اولیا و کثرت اعدا فوج منصور را بہ توزک شایان ترتیب دادہ در برابر مخالفان باین دستور صف مصاف و یسال قتال آراستند ـ ہراول رستم خان نظر بہادر خویشگی با توپخانۂ خان مذکور و راجپوتان وغیرہ منصبداران و سردار خان و راجہ رایسنگھ و راجہ دیبی سنگھ وغیرہ در دست راست و سید احمد وغیرہ منصبداران دست چپ آن خان والا شان مقرر شدند ـ ہراول فوج قلیچ خان راو سترسال با دیگر راجپوتیہ و جمعی از مغولان در دست راست و شاد خان و اللہ قلی خان و طاہر خان و قباد خان و جمعی دیگر از مغولان در دست چپ خان مذکور جا گرفتند ـ و ہر کدام از ہر دو سردار فیروزی شعار باکمال استقلال در فوج قول بشکوہ کوہ پایدار بوقار تمام ایستادند ، تا آنکہ بعد از دوپہر و چہار گھری روز سہ شنبہ فوج ہراول و برانغار و جرانغار لشکر قزلباش نمودار شدہ فوج اول بہ نظر بہادر ہراول رستم خان و براو سترسال ہراول قلیچ خان و دومین بمیسرۂ قلیچ خان و سومین بمیمنۂ رستم خان در آویختہ بخیرہ چشمی و چیرہ دستی درآمدند ـ و از

سرمستئی بادهٔ غرور که رسائی این نشاء ہوش ربا با نشاء شراب در کاسهٔ تہی مغز شان سرشار افتاده بود در عرصهٔ مصافات دلیری را به نہایت مرتبهٔ دلاوری رسانیدند ۔ و نخست پیادگان لشکر ظفر اثر برسم معہود بهان اندازی آتش فنا در حیات آن خاکساران زده راه تردد بر ایشان بستند ۔ بعد از آن تفنگچیان قدر انداز از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژالهٔ آتشین بر آنها باران ساخته دروازهٔ ملک عدم بر روی غنیم کشادند ۔ در عین این حال که جنگ از ہر دو سو ترازو شده معامله بسرپنجه و زور بازو افتاده بود و کوششهای مردانه از ہر دو طرف رو نموده آئین حرب آنچه از سرحد احتمال و قوت تصور بیرون بود از ہر دو ظہور می نمود ۔ مرتضیٰ قلی خان سپه سالار با مردم بسیار از عقب رسیده بیکبار ہمه باتفاق از چهار جانب اسپ برانگیختند و دور دایرهٔ لشکر ظفر اثر را باحاطه پرکار قبل نقطه وار درمیان گرفته از ہر طرف آتش کین را اشتعال دادند ۔ با آنکه بر سر پله تردد یکه تازان قزلباشیه بادپایان را بجولان در آورده باوجود سنان بازی از معرکهٔ جان فشانی و سربازی جان بیرون نبرده سر می باختند اجل رسیدها سرگرمئی دیگر از مشاہدهٔ این خیال اندوخته خود را به مہلکه می انداختند :

ابیات

سواران تیغ برق افشان کشیده
ہزبران سو بسو دندان کشیده

ترنگ تیر و چاکا چاک شمشیر
دریده مغز پیل و زہرهٔ شیر

زره برہای از زہراب داده
زره پوشان کین را خواب داده

انجام کار تزلزل در بنای ثبات اکثر یلان فوج میمنهٔ راه یافته جمعی کثیر از گکهران آزرم دشمن زندگی دوست را پای قرار از جا رفت و از این معنی کار لشکر غنیم از خیرگی بچیره دستی کشیده عرصهٔ قرار و آرام بر اکثر مردم نہایت تنگ میدان گشت ۔ درین حال سردار شہامت آثار رستم خان چون دید که کار از خودداری گزشته ایستادن خلاف آئین سرداریست مانند اژدر دلیر از خشم بر خود

پیچیده با بهادران کار طلب ناموس جوی عنان به تیز جلوی سپرد - از جانب دیگر قلیج خان فیلان کوه شکن مصاف آزموده را پیش رو داده چون نهنگان مرد افگن خود را بر دریای لشکر اعدا زد و از هر جانب دیگر بهادران پردل کم هراس که از برابری شعلهٔ سرکش پای کم نمی آوردند خاطر به قلت عدد و عدت که در اکثر اوقات کریمهٔ کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیْلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیْرَةً بِاِذْنِ اللهِ موجب غلبه است جمع ساخته بر ایشان تاختند - و بکشاده پیشانی به پرخاشجوئی و کدین کشائی درآمده بنا بر آنکه بسبب تنگئی فضا کار از نیزه و تیر پیش نمی رفت کوتاه سلاح با دشمن پیکار پیش گرفتند - در آن گرمیٔ هنگامه که از این سوی دلیران مغول و راجپوت و افغان و از آن رو قزلباش و خراسانی و ترکمان از مردن ابا و محابا ننموده رخ بعرصهٔ کارزار داشتند و درمیانه کارزار رستمانه چهرهٔ وقوع نموده از طرفین داد شهامت میدادند - تفنگچیان درست انداز که از دست قضا در قدراندازی یدبیضا مینمودند و از شرارهٔ فتیلهٔ بندوق آتش فنا در خرمن بقای مخالفان زده بسی مردم را از راه کوچهٔ تنگ تفنگ روانهٔ فسحت آباد ساحت عدم گردانیدند - و آن چنان که سهام قضا با نشانهای دل نشین بجا میخورد - تیر و بندوق آنصاحب قبضها اکثر سرداران لشکر را از پا درآورده راه عبور بعسکر منصور کشادند - درین وقت هر دو سردار شهامت آثار سر پنجهٔ عدو بند بچیره دستی برکشاده چندان مراتب تیغ زنی و خصم افگنی بتقدیم رسانیدند که اکثر از آن نابکاران را در آن عرصه از اسپ پیاده نموده بیشتر خسته و کوفته بخانهٔ ممات فرستادند - و بگرمی شعلهٔ سرافراز که بر قلب خاشاک زند سرپنجهٔ قدرت بدشمن مالی و عدوبندی برکشوده بعنوانی آرزوی دل برآوردند که افواج غنیم از حملهٔ شیرانهٔ دلاوران خونخوار سلک انتظام و اجتماع خویش از هم گسسته مانند اختر بخت خویش راجع گشته باختیار هزیمت که در آن وقت غنیمت بود رخ از عرصهٔ پیکار برتافتند - سپاه نصرت دستگاه که از هنگام دوپهر روز تا هنگام فرو نشستن آفتاب معرکهٔ زد و خورد قایم داشته دیدهٔ امید بر انتظار کار نهاده بودند از ظهور آن فتح آسمانی استظهار دیگر یافته دنبال آن بدبختان شتافتند و سینه از کینهٔ دیرینهٔ آن بد اندیشان بکام دل پرداخته چندان تیغ تیز را بقتل آنها حکم نمودند که ظلمت شب بمیان جان ایشان درآمده زینهاری شب تاری گشتند - چون تعاقب دشمن در سیاهیٔ شب منافیٔ روش سپاهگریست از دنبال هزیمتیان عنان باز کشیده و اسپ و نیزه و یراق و اسلحه و عرابهٔ توپخانه و بیرق

بسیار گرفته شادی کنان و نقاره زنان ہم عنان فتح و ظفر بمخیم خود مراجعت نمودند ـ و یک پہر شب گذشته حقیقت این فتح نمایان که بمحض کارگری عنایت الٰہی و اعتضاد دولت بی زوال بادشاہی نصیب اولیای دولت قاہره شده بوده در خدمت شاہزادۂ عالی برنگاشته با سرہای معاندان و اسپ و اسباب که بدست افتاده بود ارسال داشتند ـ و بعد از دوپہر روز دیگر خود نیز با ہزاران نیکنامی و دوست کامی بمواکب اقبال بادشاہزادۂ عالم و عالمیان پیوسته مراسم مبارکباد فتح تازه بجا آوردند ـ آن زینت افزای اورنگ جہانبانی ادای حقوق جانسپاری و جانفشانیٔ ہمگنان باظہار نہایت عنایت و کمال مہربانی فرموده ہریک را جداگانه فراخور حال و کار موقع تحسین و آفرین بیشمار ساختند ـ و این فتح نمایان را عظیم‌تر از فتح قندہار دانسته تسخیر قلعه را در سال آینده قرار دادند و طبل رحیل کوفته حقیقت این فتح مبین و نایابیٔ علف دواب و تعسر بل تعذر علاج بدرگاه معلٰی معروض داشته کوچ بکوچ متوجه ہندوستان گشتند ـ اکنون خامۂ وقایع نگار به تحریر مقدمات حضور می پردازد ـ

جشن وزن مبارک قمری

روز پنجشنبه دوم ربیع‌الثانی سال ہزار و پنجاه و نه مطابق بیست و ہفتم فروردی ماه الٰہی جشن وزن مبارک قمری آغاز سال شصتم از عمر ابد پیوند بدستور معہود ترتیب یافته جمیع وظایف این روز بہجت افروز از داد و دہش و بخشش و بخشایش مراعات پذیر شد ـ پنجم از نیلاب عبور نموده از آنجا بچہار کوچ به پشاور نزول اجلال ارزانی فرمودند ـ شایسته خان از احمدآباد آمده سعادت ملازمت حاصل نمود و یک لک روپیه اقمشۂ آن دیار بعنوان پیشکش از نظر انور گذرانیده بانعام خلعت سرافرازی یافت ـ ابو سعید نبیرۂ اعتماد الدوله که سی ہزار روپیه سالیانه از خزانۂ روضۂ منوره می یافت حسب التماس بیگم صاحب بمنصب دو ہزاری ہشت صد سوار و فوجداری اجمیر از تغیر شاه علی رخسارۂ بخت سربلندی بر افروخته بسعادت رخصت سربرافراخت ـ

چون بعرض مقدس رسید که شاه بیگ استجلو که والئی ایران او را ہنگام معاودت از قندہار بآستان سعادت نشان برسم سفارت فرستاده بود بکابل رسیده یار حسین بیگ گرز بردار را فرستادند که او را بدرگاه معلٰی بیارد ـ چون در باغ فرح افزا

که در موضع نیمله بحکم خدیو دین و دنیا ترتیب یافته نزول اقبال واقع شد و خبر آمدن او بعرض مقدس رسید حکم گرفتن نامه و بار یافتن او بدرگاه معلیٰ شرف صدور پذیرفته به شایسته خان و جعفر خان فرمودند که او را طلبیده یک مجلس دریابند و حسب الامر اشرف بگویند که ما نظر بر رابطهٔ محبت قدیم که درمیان این دودمان سلطنت نشان و آن سلسلهٔ علیه که از دیرباز متحقق بود داشته از روی کمال اعتماد خدمتگاری را بمحافظت قلعهٔ قندهار برگماشته بودیم ، اگر برعکس این نشان خاطر می بود یکی از بندهای سپاهی منش رزم دیده پیکار آزموده که از عهدهٔ قلعداری و مدافعه و مقابلهٔ ایشان بواقعی میتوانست برآمد تعین میفرمودیم ـ اکنون که این حرکت بیجا ازیشان بوقوع آمده فرستادن ایلچی و نامه دور از آئین دانش و بینش است ـ شاه قلی نام ایلچئی سابق نیز بهمین سبب دولت بار نیافته ناکام برگردیده بود ، اکنون او را هم لازم است که بجلال آباد رفته چندی از ماندگئی راه بیاساید و بعد از ورود موکب معلیٰ در دارالملک کابل رخصت مراجعت خواهد یافت و نظر بر پریشانی حال او نموده ده هزار روپیه بطریق انعام مرحمت فرموده یار حسین را بمهمان داری و همراهی او مقرر نمودند ـ بادشاهزادهٔ باند اقبال که پیشتر روانه شده بودند در منزل بگرامی بامیرالامرا علی مردان خان صوبه دار کابل وغیره متصدیان آنجا رسیده دولت کورنش دریافتند ـ خان مذکور در همین مجلس بخلعت فاخره و نادریٔ زردوزی سرمایهٔ افتخار اندوخته بآداب معهوده پرداخت ـ روز دیگر دولتخانهٔ کابل از فیض مقدم بادشاه گیتی پناه صفا و طراوت تازه یافت ـ مراد بی ایلچئی نذر محمد خان با یادگار چولاق جبین ارادت از سجود آستان کیوان نشان بر افروخته در ضمن تقدیم کورنش و تسلیم از روی آداب نامهٔ خان مذکور گذرانیدند ـ و هر کدام بانعام خلعت و پنج هزار روپیه نقد نوازش یافته در مکانی مناسب حال حکم نزول یافتند ـ

بیست و هشتم سرهای سیونج بی و تردی علی قطغان و محمد بیگ قبچاق و کولی بیگ عم او و یوسف خواجه که سبحان قلی خان ولد نذر محمد خان اینها را بجزای اعمال سیئه رسانیده بود از بلخ بدرگاه والا رسید ـ گزارش این مقدمه برین نهج است که چون در وقت برگشتن نذر محمد خان از ایران تردی علی خان قطغان و اسد درمان و چندی دیگر سبحان قلی خان را برداشته نزد عبدالعزیز خان

برده بودند و خان مذکور چون پسری نداشت مقدم او را عزیز دانسته خطاب قلی خانی و ولایت حصار و بلخ باو داده همگی بلخیان را همراه داده بآنجا فرستاد - و وقتی که نذر محمد خان بیمن توجه جهانکشای خدیو جهان باز بر مسند خانیٔ بلخ متمکن گشته کار بدانجا کشید که نظم و نسق سرحدها فی‌الجمله بحالت اصلی گرائید - عبدالعزیز خان به سبحان قلی خان نوشت که نخست خلم را از تصرف کسان نذر محمد برآورده بعد از آن بر سر بلخ رود - خان مذکور از استماع این خبر کفش قلماق را فرستاده سبحان قلی خان را به تسلی و دلاسا نزد خود خواند و پس از رسیدن در ارک نزد خود نگاهداشت - باقی یوز که بفرمودهٔ عبدالعزیز خان بجهت گرد آوردن احشام الهان سه چهار ماه در ترمذ توقف داشت در اوایل بهار با سه چهار هزار سوار از آب جیحون گذشته دهم جمادی الاول سنه بیست و دوم جلوس اقدس بلخ را محاصره نمود - و ازین جهت که قلعه را اصالت خان بصرف یک لک روپیه مرمت نموده استحکام تمام داده بود هر روز جمعی از سوار و پیاده بیرون آمده ترددات نمایان بظهور می آوردند - و از طرفین اکثری مجروح و مقتول می گشتند و اثر فیروزی از هیچ جانب رو نمی نمود - لاجرم باقی یوز کاری نساخته بیستم شعبان ناکام مراجعت نمود و از قلعه بند شدن نذر محمد خان خلل کلی بجزئیات امور خلافت بتازگی راه یافته باعث برهم زدگی مردم شد - جمعی درین وقت از مردم نذر محمد خان مثل ابراهیم دربان و قاسم قطغان و بابا شیرین میرعدل و عاشور تابتی و عبدالباقی بکاول وغیره مشورت نموده بر آن آمدند که سبحان قلی خان را بخانی بردارند - و ابراهیم دربان نذر محمد خان را برین اندیشه مطلع گردانیده خان سبحان قلی را نزد خود طلبیده مقید گردانید - اوزبکان مذکور بارک درآمده بخان پیغام نمودند که درین ایام از وجود بی بود شما بهبود خلق متصور نیست ، بهتر اینست که رهگرای حجاز گشته مسند خانی را به سبحان قلی وا گزارید و نقاره و نفیر نواخته آوازهٔ دولت سبحان قلی خان را بلند ساخته گرم ستیز و آویز گشتند - خان گفته فرستاد که سبحان قلی را امشب بقتل رسانیدم ، الحال این سعیٔ بیجا برای چیست - و چون از شنیدن این خبر مردم متفرق شده سرداران دل از دست دادند ، نذر محمد خان جمعی غلامان و فدویان خود را که از پیشتر مسلح ساخته بود بیرون فرستاد و بکشتن و بستن آنجماعت امر نمود - از جملهٔ این مردم قاسم قطغان بدر رفته و بابا شیرین و عاشور قلی و عبدالباقی و خنجر قطغان گرفتار گشته قریب صد کس از

اوزبکان بکشتن رفتند و خان در چشم هر چهار کس میل کشیده و زبان بریده خانهای همه را تاراج نمود - و نذر محمد خان بعد از یک ماه دیگر سبحان قلی را با کفش قلماق فرستاد که حصار میمنه و قلعهٔ زعفران را از حارسان عبدالعزیز خان بگیرد - کفش قلماق با جمع قلیلی از خانزاده خان جدا شده پیش رفته با خوشی لبچاک که بطریق ایوار و شبگیر بموجب فرستاده عبدالعزیز خان بجهت کومک حارسان قلعه با دو هزار سوار رسیده بود روبرو شده بعد اندک زد و خورد تن باسیری داد - خانزاده بعد از اطلاع این حقیقت خطبه بنام عبدالعزیز خان خوانده بمصلحت وقت خود را تابع او ساخت و خوشی کفش قلماق را تا دو کروهئ بخارا زنده برده در آنجا باغوای سیونج بی وغیره که عبدالعزیز خان نزد سبحان قلی بارادهٔ تسخیر بلخ فرستاده بود کشته سر او را نزد خان مذکور برد - سبحان قلی بعد از پیوستن این جماعت دو روز بجهت سرانجام امور ضروری رخصت توقف خواسته سوم روز اینها را ببهانهٔ ضیافت بخیمهٔ خود طلبیده و طایفهٔ را که از نوکران خود در کمین داشت اشارهٔ کشتن آنها نمود - و سرهای پنج سردار که سیونج بی و تردی علی و محمد بیگ قبچاق و کولی بیگ عمش و سید عطابی باشند بریده نزد پدر فرستاده اظهار یکرنگی نمود - خان مذکور بنا بر ارادت و اخلاص سرها مصحوب دوست بیگ بدرگاه فرستاده اظهار یکرنگی نمود - آرنده بانعام خلعت و دو هزار روپیه سرافرازی یافت -

آغاز سال بیست و سوم جلوس مبارک

لله الحمد و المنة که روز دوشنبه غره جمادی الثانی موافق بیست و سوم خورداد سال یک هزار و پنجاه و نهم هجری سال فرخ فال بیست و سوم از جلوس مبارک شروع شده ابواب نشاط بر روی روزگار مفتوح ساخت - و توجه جهان نواز بادشاه فلک جاه بپرداخت احوال و مرمت ظاهر و باطن بندها مبذول گشته همگنانرا مسرور و مبتهج گردانید - چون قبل ازین ولایت بلخ و بدخشان اضافهٔ ممالک محروسه گشته بمقتضای گردش روزگار نذر محمد خان را روز بد پیش آمده فرزندان و متعلقانش به هندوستان آمدند ، درینولا که بادشاه دریا دل از روی مروت و راه احسان آن ولایت را باز بخان معز الیه عطا فرمودند و بمدد لطف والا بر مسند حکومت آنجا متمکن گشت استدعا و اظهار طلب فرزندان و متعلقان نمود -

اعلی حضرت خلافت منزلت از مروت فطری و لطف جبلی اسباب سفر از سواری و بار برداری آماده نموده نخست عبدالرحمن سلطان را بعنایت خلعت و خنجر و جیغهٔ مرصع و دو اسپ خاصه با زین طلا و سی هزار روپیه نقد معزز ساخته به بلخ رخصت فرمودند ـ و گرامی اختر برج خلافت بادشاهزاده محمد دارا شکوه که بحکم معلی به تربیت او می پرداختند بیست هزار روپیه نقد و جواهر و طلا آلات و اقمشه با دو دانهٔ مروارید سوای آن که در مدت دو سال و ده ماه که او سعادت اندوز حضور پرنور بود رعایتها و نوازشها یافته محتاج بشرح و بیان نیست ـ و چون نذر محمد خان التماس مدد خرچ نموده بود صد هزار روپیه سابق که از خزانهٔ کابل مرحمت شده بود و صد هزار روپیه دیگر درینولا همراه عبد الرحمن سلطان فرستادند ـ ازین جهت که نذر محمد خان را استطاعت دادن جلدوی قتل سیونج بی وغیره بسبحان قلی نبود خدیو جهان یک قبضه شمشیر مرصع و پنجاه هزار روپیه برای او مرحمت نمودند ـ و غرهٔ رجب سال مذکور زنان و دختران نذر محمد خان که از لاهور بکابل رسیده بودند نهایت گرمی و مهربانی در بارهٔ هر یک بظهور آورده سوای مبلغ سه لک روپیه نقد و جنس که در مدت اقامت هندوستان رعایت پذیر شده بود مبلغی گرانمند دیگر از نقد و جنس و زیور عطا فرموده کامیاب و خوشدل به بلخ روانه نمودند ـ و بیادگار فرستادهٔ نذر محمد خان که همراه عبد الرحمن رخصت شده بود خلعت و خنجر مرصع و پنج هزار روپیه و همین قدر به محمد مراد فرستادهٔ دوم خان مذکور عنایت نموده غازی بیگ دیوان مغول کابل و ناد علی داروغهٔ عدالت را بانعام خلعت و اسپ بر نواخته همراه دادند که بتاکید و احتیاط تمام این جماعت را بخان رسانیده مراجعت نمایند ـ خسرو سلطان و بهرام سلطان دو پسر کلان نذر محمد خان دل از تنعمات و مستلذات هندوستان جنت نشان برنگرفته راضیٔ رفتن بلخ نشدند و بمواجب درخور سرافرازی یافته لذت زندگانی حاصل نمودند ـ

هشتم رجب سنه هزار و پنجاه و نه هجری از واقعهٔ لشکر قندهار بعرض مقدس رسید که بهادر خان افغان بعلت ضیق النفس آهنگ صوبه داریٔ ملک عدم نمود ـ خدیو قدردان دلاور پسر کلان او را بمنصب هزاری پانصد سوار و شش پسر خرد او را بمناصب مناسب سر بلند گردانیدند ـ درین ایام عاقل خان بفجاء در گذشت ـ خلیل الله خان را که بحراست ارک کابل می پرداخت بخشیٔ دوم گردانیدند و بهرام ولد صادق خان بخدمت توزک و عطای خلعت و عصای طلا ممتاز گردید ـ و جمشید

بداروغگئی نقارخانه و خطاب نوبت خان و قایم بیگ از تغیر او بکوتوالیٔ اردوی معلی سربلند گشت ـ و جعفر ولد الله ویردی خان را از تغیر میر صالح قراول بیگی گردانیدند ـ

شانزدہم شاه ویردی ایلچیٔ ایران را جعفر خان بمنزل خود طلبیده مجلس ملوکانه ترتیب داد ـ و بعد از تکلف ده ہزار روپیه نقد و رخصت ایران داده بدو گفت که دارای ایران بعد از استماع خبر تعین افواج نصرت امتزاج که کمر ہمت بجنگ صف بسته بودند استقامت نورزیده روانهٔ ہرات گردید لاجرم لشکر ظفر اثر بمحاصرهٔ قلعه قندهار پرداخته آنچه از تردداد ایشان بروی کار آمده معلوم شریف شده باشد ـ ملا سلطان علی و ملا سلطان محمد برادران ملا شاه بدخشی که با قبیله خود از بدخشان آمده بودند بانعام چهار ہزار روپیه و ہشت لک روپیه بطریق مدد معاش از صوبهٔ کشمیر کامیاب گشته رخصت کشمیر یافتند که با ملا شاه بگذرانند ـ

قلعهٔ ارک کابل که سراسر از سنگ و آہک در مدت دو سال بصرف دو لک روپیه باہتمام غازی بیگ و قلعهٔ گلی در کمال استحکام بعرض پنج گز و ارتفاع ہشت گز که ہمگی دورش شش ہزار و شش صد گز بود و بر گرد شهر کابل باہتمام تابینان امیرالامرا صورت تمامیت یافته ، پسند نظر فیض اثر افتاد و چهل ہزار روپیه دیگر برای مرمت قلعهٔ غزنین و سی ہزار روپیه بجهت بنای قلعه چاریکار مرحمت فرمودند ـ شاہزادهٔ کلان را تا رسیدن لشکر از قندهار حکم اقامت در شهر کابل داده سلخ شعبان بدولت و اقبال متوجه ہندوستان گردیدند ـ سوم رمضان در ہمین منزل مژدهٔ فیروزیٔ لشکر ظفر اثر و خبر شکست افواج قزلباش بمسامع جاه و جلال رسیده خاطر اشرف را مسرت آمود ساخت ـ خدیو کشورستان بعد از ادای سپاس الٰهی در جلدوی خدمت بموجب تفصیل ذیل شاہزاده و بندہای دیگر را باضافهٔ نمایان سرافراز فرمودند ـ پادشاہزادهٔ مؤید و منصور بختیار محمد اورنگ زیب بهادر بانعام خلعت و اضافهٔ دو ہزار سوار دو اسپه و سه اسپه و جملة الملکی سعد الله خان بہمین دستور و رستم خان بخطاب بهادر فیروز جنگ و اضافهٔ سه ہزار سوار دو اسپه و سه اسپه بمنصب پنج ہزاری پنج ہزار سوار دو اسپه و سه اسپه و قلیج خان بخلعت خاصه و اضافهٔ دو ہزار سوار دو اسپه و سه اسپه بمنصب پنج ہزاری پنج ہزار سوار چهار ہزار دو اسپه و سه اسپه و صوبه داریٔ کابل سربلند گردیدند ـ راجه رای سنگھ بمنصب پنج ہزاری دو ہزار و پانصد سوار و راو ستر سال بمنصب چار ہزاری چار ہزار سوار و نظر بهادر

خویشگی نیز بمنصب مذکور و شاد خان بمنصب سه ہزاری دو ہزار و پانصد سوار و عنایت علم و نقاره و ہر یکی از رای سنگھ و روپ سنگھ را بمنصب دو ہزاری ہزار و دویست سوار و عبد الرحیم و اله قلی و طاہر خان و قباد خان بمنصب دو ہزار و پانصدی ہزار سوار و افتخار خان بمنصب دو ہزاری دو ہزار سوار و ہریکی از علاول ترین و جمال خان لوحانی بمنصب ہزار و پانصدی ہشت صد سوار و ہر کدام از خوشحال کاشغری و محسن خان بمنصب ہزار و پانصدی ہفت صد سوار و ہر یک از سید محمد بمنصب ہزار و پانصدی و نه صد سوار و خنجر خان بمنصب ہزاری ہزار سوار و جبار قلی گکھر بمنصب ہزاری نه صد سوار و ہر کدام از حسین قلی آغر و چتر بھوج چوہان بمنصب ہزاری نه صد سوار و ہریکی از عبدالله بیگ و گوردھن راتھور بمنصب ہزار و پانصدی پانصد سوار از اصل و اضافه نوازش پذیرفته به نہایت مرتبۂ سرافرازی رسیدند ـ و تا دویست سوار منصبدار که پایۂ آنها از ہزاری کمتر بود و احدیان و برقندازان و پیادہای باندار باضافۂ منصب و فزونئی علوفه در خور حال مرحمت پذیر گشته کامیاب مطلب گشتند ـ

آنچه از مردم راست تقریر بی غرض که از آن طرف آمده بودند ظاہر شد اینست که عدد لشکر غنیم زیاده از سی ہزار سوار بود و سرداران بموجب تفصیل ذیل مرتضیٰ قلی خان سپه سالار و مرتضیٰ خان قورچی باشی و سیاوش خان قلر آقاسی و پیر بداغ خان حاکم تبریز و سارو خان تالش و نظر علی خان حاکم اردبیل و ابراہیم خان حاکم گنجه و علی قلی خان حاکم مارو چاق و آقا خان مقدم و بیرام خان حاکم نیشاپور و اوتار خان حاکم کرک و ملک نصرت خان حاکم سیستان و جمشید خان حاکم سمنان و عباس قلی خان حاکم کنکر و نجف قلی خان میر آخور باشی و حسن سلطان حاکم جام و علی خان حاکم الہان و منوچہر سلطان حاکم امل و جوان شیر و شاه ویردی سلطان حاکم خواف و کلب علی خان حاکم ساوه و ولی خان سلطان و ارسلان سلطان حاکم عباسیه و محمد سلطان حاکم آقچه و مہدی قلی خان و محمد جان سلطان و بابا خان و سلطان ارکاو و صفی قلی و نوذر سلطان و روشن سلطان و حسن سلطان و بسیاری از یوزباشیان در معرکه حاضر بودند ـ چنانچه از کوه کوشک نخود تا کنار ارغنداب که بیش از دو کروه است فوج فوج صف بسته ایستاده بودند ـ و بنابر عربدۂ جہالت و بدمستی و وفور نخوت و غرور طعامی که میر آخور باشی برای مرتضیٰ قلی خان سپه سالار

مهیا نموده بود میل ننموده تناول آن بعد از فتح قرار داد - غافل از آنکه حکم تقدیر بصورت دیگر تعلق پذیر شده غیرت الٰهی کار خود میکند -

چون بعرض اشرف رسید که بواسطهٔ ناسازگاری که میان شاهزاده مراد بخش و شاهنواز خان بهم رسیده معاملات دکن صورت درستی بر نمی کند فرمان طلب بنام پادشاهزاده عز ورود یافته خدمت هر چهار صوبه بعمدة الملک شایسته خان و نظم مالوه به شاهنواز خان از تغیر خان مذکور مرحمت شد - راو کرن قلعدار دولت آباد را از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سرافراز ساختند - نهم رمضان باغ فرح افزا به نزول اقدس طراوت تازه یافت - درین منزل تقرب خان که علاج کوفت پرستار خاص پادشاهی اکبر آبادی محل بوجه احسن نموده بود بانعام خلعت و منصب سه هزاری ذات و شش صد سوار از اصل و اضافه و اسپ با زین طلا و هزار مهر نقد پیرایهٔ عزت و سرمایهٔ افتخار اندوخت -

غازی بیگ دیوان کابل و ناد علی بیگ که از پیشگاه خلافت برای رسانیدن اطفال و عیال نذر محمد خان به بلخ رفته بودند مراجعت نموده دولت زمین بوس درگاه حاصل نمودند - بیست و سوم در باغ ظفر پشاور نزول اجلال ارزانی فرموده بیست و ششم از آب اتک در گذشته بیست و نهم باغ حسن ابدال را که قایم مقام گلستان ارم است از برکت قدم کمال طراوت و صفا بخشیدند - نهم شوال از آب بهت و دوازدهم از آب چناب عبره نمودند - هژدهم از وصول غبار موکب جاه و جلال دارالسلطنت لاهور نقد مراد دیرینه در بر و کنار خود یافت -

چون بعرض مقدس رسید که زبردست خان فوجدار سیوستان باجل طبیعی در گذشت نورالحسن را بجای او تعین فرمودند - جملة الملکی سعدالله خان از کابل در هشت روز بدرگاه جهان پناه رسیده پذیرای سعادت ملازمت شد - ششم ذی قعده شاهزادهٔ بلند اقبال با سلیمان شکوه خلف خود که در کابل حسب الحکم توقف نموده بودند از ادراک دولت حضور چهره بنور اعتبار تازه بر افروختند - سید مصطفٰی حاجب بیجاپور و شهسوار سفیر سبحان قلی خان بشرف زمین بوس درگاه رسیده عرایض هر دو با پیشکش از نظر انور گذرانیدند -

پانزدهم ذی حجه تاج خلافت را گرامی در پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر و پادشاهزاده سلطان محمد از یساق قندهار رسیده بعد از ادای آداب معهودهٔ ملازمت اشرف بعنایت خلعت خاصه و اسپ کوه شکوه نام با ساز طلا میناکار و فیل با یراق

نقره مفتخر و مباہی گردیدند ۔ و رستم خان و راجه جی سنگھ و راجه بیتھل داس و نجابت خان و سردار خان و راو ستر سال و نظر بہادر خویشگی و میرزا نوذر صفوی و لهراسپ خان و قاسم خان و دیگر بندہای پادشاہی که در رکاب آن گرامی اختر اوج دولت و اقبال آمده بودند از سعادت اندوزیٔ زمین بوس درگاه والا بر کام خاطر فیروزی یافتند ۔ رستم خان یازده توپ خورد و نشانهای سرداران قزلباش که در وقت ظفر یافتن بر غنیم گرفته بود از نظر اقدس گذرانید ۔ چون مصدر ترددات نمایان و خدمات پسندیده شده بود بتازگی مشمول انواع عواطف گشته بمنصب شش ہزاری پنج ہزار سوار دو اسپه سه اسپه و عنایت خلعت خاصه و جیغهٔ مرصع و اسپ با زین زرین و فیل با یراق نقره و ماده فیل عز و اکرام یافت ۔ و قلیج خان را که در کابل مانده بود بارسال خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل معزز گردانیدند ۔ و ہر یک از سردار خان و راجه رایسنگھ و راو ستر سال و نظر بہادر خویشگی را بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و اسپ و فیل و ہرکدام از طاہر خان و قباد خان بعنایت خلعت و اسپ و حسین قلی آغر را بخطاب خانی و عطای خلعت و شمشیر باساز طلا و ماده فیل بر کام خاطر فیروز ساختند ۔ و ملا علاءالملک میر سامان که بزیور فضایل انسانی آراسته و در علم معقول و منقول و ہندسه و ریاضی مہارتی تمام داشت بخطاب فاضل خان و سید محمود ولد خان دوران را بخطاب نصیری خان و شفیع الله میر توزک را بخطاب تربیت خان نامور و بلند آوازه ساخته دومین را بمنصب دو ہزاری دو ہزار سوار عز امتیاز بخشیدند ۔

چون از روی واقعهٔ دارالخلافهٔ شاہجہان آباد بعرض اشرف رسید که مکرمت خان صوبه دار آنجا نقد عمر عزیز و گوہر وقت گرانمایه صرف اتمام عمارات آنجا نموده آخر کار بنا بر سزاولی متقاضیان اجل بجہت ادای محاسبه رجوع به دیوانکدهٔ عالم بالا کرد جعفر خان که بمنصب پنج ہزاری پنج ہزار سوار سربلند بود باضافهٔ ہزار سوار دو اسپه سه اسپه بصوبه داری دارالخلافه و انعام خلعت و اسپ با ساز طلا نہایت مراتب کامگاری یافته مرخص آن صوب گشت ۔ و خلیل الله خان بمرحمت خدمت بخشی گری از تغیر جعفر خان و سیادت خان برادر اسلام خان بخدمت بخشی گری دوم و منصب سه ہزاری ہزار سوار امتیاز پذیر گردیدند ۔

سابق نظم صوبهٔ ملتان به بادشاہزاده والا گہر محمد اورنگ زیب بہادر تعلق داشت دربنولا صوبه داری تته و سرکار بهکر و سیوستان نیز مرحمت شده خلعت

خاصه و تسبیح زمرد و لختی جواہر و مرصع آلات مرحمت نموده دستوری دادند۔ بسلطان محمد سرہندی از یک قطعۂ لعل و دو دانۂ مروارید و به سلطان محمد معظم پسر دیگر تسبیح مروارید مرحمت فرمودند ۔ محمد صفی پسر اسلام خان را به بیجاپور نزد عادل خان فرستاده مصحوب او تشریف خاصه و سرپیچ مشتمل بر لعل و مروارید و زمرد قیمتی بخان معز الیه مرحمت فرمودند ۔ شہسوار ایلچی سبحان قلی خان بانعام ہفت ہزار نقد و اسپ بازین نقره سربلندی یافته رخصت مراجعت یافت ۔ درین ایام بعرض اشرف رسید که پیمانۂ حیات میرزا حسن ولد میرزا رستم لبریز گردید ۔ و علی مردان خان از کابل آمده باستیلام عتبۂ والا کامیاب گردید ۔

ارتفاعِ یافتن راياتِ عاليات بصوبِ دارالخلافه

روز جمعه دوازدہم ذی حجه ماہچۂ رایات ظفر آیات بعد از انقضای یک پہر و سه گهری از دارالسلطنت لاہور بسمت دارالخلافۂ شاہجہان آباد ارتفاع گرای گردید ۔ روز اول باغ فیض بخش از ورود موکب اشرف طراوت ارم یافته ہفدہم از آب بیاه و بیست و یکم از آب ستلج عبور فرمودند ۔ بعد از رسیدن انباله فاضل خان میر سامان را با کارخانجات براه راست روانه نموده خود بدولت و اقبال از راه دریا شکارکنان متوجه گشتند ۔ یازدہم محرم سنه یک ہزار و شصت ہجری کشتی سوار بدولت خانۂ شاہجہان آباد رسیده بعد از دوپہر عمارات والا را از نزول اشرف آسمان پایه گردانیدند ۔

جشن وزن شمسی

بیستم ماه مذکور انجمن جشن وزن مبارک شمسی صورت تزئین یافته آن ذات مقدس را بزر سنجیده دامن امید عالمی بجواہر و مروارید آموده ضعیف حالان گسسته امید را قوی دلیٔ جاوید بخشیدند ۔ بعلی مردان خان امیرالامرا که از لاہور آمده سعادت ملازمت اشرف دریافته بود و بجملة الملکی سعدالله خان دو فیل با یراق نقره مرحمت فرمودند ۔ پیشکش شاہزاده مراد بخش از جواہر و مرصع آلات و پانزده فیل نر و ماده و شمامۂ عنبر بوزن چهار صد تولچه از نظر اشرف گذشته از جمله متاع یک لک و پنجاه ہزار روپیه شرف پذیرائی یافت ۔ بیست و پنجم آن والا گهر

عالی نسب بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و دو اسپ خاصه با زین و صاحب صوبگئی کابل و اضافهٔ ہزار سوار بمنصب دوازده ہزاری ده ہزار سوار دو اسپه سه اسپه مختص گشته مشمول کمال عواطف رخصت آن صوب یافت ـ

درین تاریخ بعرض اقدس رسید که اله یار خان ولد افتخار خان در بنگاله رخت ہستی بربست ـ و اعتقاد خان که از بہرایچ روانه شده باکبرآباد رسیده بود ، از تعیناتیان ملک عدم گردید ـ و محسن خان پسر حاجی منصور بسبب شرب مدام چون حیات باده سر در سر آن کرد ـ و سید قلی ایشک آقاسی باشی نذر محمد خان از بلخ و میرگل از بدخشان آمده خود را بدریافت سعادت ملازمت رسانیدند ـ از پیشگاه نوازش خاقانی اولین بمنصب ہشت صدی چار صد سوار و خلعت و خنجر طلا و اسپ و پنج ہزار روپیه و دومین بمنصب پانصدی دویست سوار و عنایت خلعت و خنجر طلا و سه ہزار روپیه نقد اختصاص پزیرفته داخل بندگان درگاه گشتند ـ مہین اختر سمای دولت و اقبال بادشاہزاده محمد داراشکوه که بیست و پنجم محرم الحرام از لاہور روانه شده بودند ، با سلطان سلیمان شکوه و سپہر شکوه سعادت قدمبوس مبارک دریافته ہزار مہر نذر گذرانیدند ـ خسرو و بہرام و خواجه طیب و خواجه عبدالوہاب و چندی دیگر که در رکاب آن والا گہر آمده بودند ، بسعادت کورنش رسیدند ـ

تزئین یافتن بزم نوروز اول در دارالخلافه

چون بعد از اتمام دارالخلافهٔ شاہجہان آباد و نزول اشرف اقدس در آن مکان سعادت نشان نخستین نوروز جہان افروز نوید خرمی بگوش جہانیان رسانیده مشاطهٔ بہار رسوم غازه کاریٔ عذار لاله و گل را تازه کرد و باد نوروزی آبی بروی عالم خاک آورده در احیای اموات معجزہای عیسوی آشکارا نمود رای عالم آرای برای نفع رسانیٔ خلایق اقتضای جشنی عظیم و بزمی نوآئین نموده متصدیان مہمات دولت را بجہت تہیهٔ مواد سور و سرور مامور ساخت ـ فرمان والا شان بطلب اکثر امرا که در جاگیر و مواطن بودند بشرف صدور پیوسته ہنگامهٔ عیش و نشاط بتازگی رونق و گرمئی دیگر یافت ـ کارپردازان امور سلطنت صحن بارگاه عرش اشتباه را در پرند زرتار و پرنیان طلاکار گرفته آرایش فضای باغ و بستان و تزئین زمین و زمانرا بسرکاری موسم بہار و کارگزاری قوای نامیه تفویض نمودند ـ از جلای نقره و طلا

و فروغ در و گوہر روی زمین محفل بهشت آئین بل رشک فرمای سپهر انور و غیرت افزای بزم رنگین سپهر اخضر گشته تهیهٔ مواد بهجت و سرور حیرت افزای عالمیان گشت ـ و از برکت جلوس میمنت مانوس شاہنشاه زمان بر تخت مرصع و آرایش جشن نوروزی و پیرایش بزم فرخی و فیروزی زمین چون آسمان صفاپرور و نورانی گردیده خاطرہای غنچه شده مانند گابن سوری گل گل شگفت ـ مجموع امرای عظام و ارباب مناصب والا و اعیان و اکابر و اعالی و اہالیٔ دارالخلافه که بنا بر ادای تهنیت و مبارکباد قدوم اقدس آمده بودند ، درین انجمن خاص بار عام یافته بنوازش گوناگون اختصاص پزیرفتند ـ و بنا بر خواہش طبع فیاض که ہمواره در باب ایصال نفع بعموم خلایق بهانه جو است ، دست زر افشان چون ابر ببارش زر داده غنی و فقیر را از خوان احسان بهره ور و زله بر گردانیدند ـ

ہم درین انجمن والا مهین شاہزادۂ بلند اقبال از عنایت تشریف خاص با نادری و جمدهر مرصّع بالماس و یاقوت گرانبها و زر کمر مرصع ـ و سلطان سلیمان شکوه خلف آن والا گوہر بمرحمت خلعت و خنجر مرصع با پهولکتاره اعظام یافته بانعام چهار لک روپیه سمت اکرام پذیرفتند ـ بعد آن علی مردان خان امیرالامرا و سعد الله خان بعطای خلعتهای خاصه از اطلس که در کارخانهٔ والا بکمال لطافت و پاکیزگی طلا دوزی نموده بودند بعز افتخار تارک برافراختند ـ چون بعد از رحلت خان بلند مکان آصف نشان منتهای مراتب امرای عظیم الشان این دولت ابد پیوند هفت ہزاری هفت ہزار سوار دو اسپه سه اسپه و انعام کرور دام که مجموع دوازده کرور دام باشد قرار یافته بود سعدالله خان را بانعام کرور دام مختص ساخته مطابق دوازده ماہه تنخواہش دوازده کرور دام مقرر فرموده باین پایهٔ والا رسانیدند ـ دیگر امرای عظام مثل راجه جی سنگه و جسونت سنگه و رستم خان بهادر فیروز جنگ و جعفر خان و خلیل الله خان و فاضل خان بمرحمت خلعتهای فاخره سرافرازی یافته تا شرف آفتاب ہر روز مجمعی از بندہا خلعتهای والا عنایت میشد ، چنانچه ہزار کس از مردم کلان منصب بعطای تشریف والا قامت افتخار برافراخته پیرایهٔ عزت در بر گرفتند ـ

پرگنهٔ پانی پت که یک کرور دام جمع موافق دو نیم لک روپیه حاصل دارد در وجه انعام اسوهٔ طاہرات زمان قدوهٔ مقدسات دوران بادشاہزادهٔ عالمیان بیگم صاحب مرحمت فرمودند ـ و ہر کدام از دو پرستار خاص پادشاہی که بفزونیٔ قرب

منزلت عز امتیاز دارند یک لک روپیه انعام فرموده دیگر مخدرات سرادق دولت را در خور پایه و منزلت بعطای نقد و جنس نوازش فرمودند ـ درین ایام سعادت فرجام از جمله پیشکش شاهزادهٔ بلند اقبال و بیگم صاحب وغیره جنس شانزده لک روپیه که بدفعات در محفل معلی از نظر انور گذشته بود بموجب تفصیل ذیل درجهٔ پذیرائی یافت ـ از بیگم صاحب جواهر و مرصع آلات یک لک روپیه و از شاهزادهٔ کلان دو نیم لک روپیه و از علی مردان خان دو نیم لک و از سعدالله خان سه و نیم لک روپیه و تتمه از دیگران ـ

حیات خان بمنصب سه هزاری هزار و دویست سوار و نصیری خان بمنصب سه هزاری هشت صد سوار و هرکدام از میرزا سلطان و فیض الله ولد زاهد خان بمنصب دو هزاری پانصد سوار ، هر کدام از سید علی پسر سید جلال و سید هدایت الله صدر بمنصب دو هزاری دو صد و پنجاه سوار و میرک شیخ بمنصب هزار و پانصدی صد سوار و میر صمصام الدوله بمنصب هزاری دویست سوار و بسیاری از منصبداران و خانه زادان و احدیان و برقندازان بفزونیٔ منصب و علوفه و روزیانه و هر یک از میر جعفر داروغهٔ داغ و میرصالح داروغهٔ کتابخانه و پورن مل بندیله بانعام ماده فیل و مکند بخدمت فوجداری و امینیٔ قنوج از تغیر دلیر خان و رگهناتهه پیشدست جملة الملکی سعد الله خان بخطاب رای و عطای قلمدان طلا سربلند گشتند ، و ایلچیان نذر محمد خان و عادل خان بیجاپوری بانعام بیست هزار روپیه ـ و کلاونتان بعطای سه هزار ـ و فتحا مصنف بمرحمت دو هزار روپیه کامیاب گردیدند ـ

روز سه شنبه سوم ربیع الثانی سال هزار و شصت فرخنده بزم وزن مبارک آغاز سال شصت و یکم انعقاد یافته زینت بر زینت افزود و این جشن در جشن گلگونهٔ کامرانی و غازهٔ رخسارهٔ شادمانی گشته جیب و دامن عالمی چون گریبان غنچهٔ گل سوری از زر سرخ بر آمود ـ بهر یکی از مسیح الزمان و آتش قلماق پنج هزار و بعبدالحمید پادشاه نامه نویس چار هزار و بحکیم حاذق سه هزار روپیه مرحمت گشته تا یک سال پیشکش روز پنجشنبه در انعام طاهر خان مقرر شد ـ علی مردان خان امیر الامرا را دوباره بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهولکتاره و اسپ با زین زرین سر بلند ساخته رخصت کشمیر ، و رستم خان بهادر را به سنبهل ، و راجه جی سنگهه را بوطن خود دستوری دادند ـ

چون میواتیان فساد پیشه از فرط زیاده سری و نافرمانبری خار راه مترددین مابین اکبر آباد و دارالخلافهٔ شاهجهان آباد بودند و پرگنات و قریات از تعدی آنها رو بویرانی نهاده بود ، تمامی محال وطن آن مفسدان بطریق وطن در تیول کیرت سنگه دومین پسر راجه جی سنگه که بتازگی بمنصب هشت صدی سوار سرافرازی یافته بود ، مرحمت نموده در قلع و قمع آن گروه واجب الدفع حکم جهان مطاع بتاکید و مبالغه صادر فرمودند ـ حسب الامر جلیل القدر راجه جی سنگه با تمام مردم خود جمله محال وطن آن ملعونان را باحاطهٔ پرکار قبل نقطه وار درمیان گرفته گروهی انبوه را بدارالبوار راهی نموده بقیة السیف را آواره باطراف و جوانب گردانید ـ و هر جا نام و نشانی از آن قوم یافت از بیخ و بن برکنده بجای آن مردم خود را آباد ساخت ـ آتش قلماق را بعنایت خلعت و شمشیر و سپر یراق طلا مینا کار و انعام پنج هزار روپیه نقد سرافراز فرموده رخصت مراجعت بلخ دادند ـ

شروع سال بیست و چهارم جلوس مبارک

للهالحمد و المنة سال بیست و چهارم جلوس مبارک روز چهار شنبه غرهٔ جمادی الثانی سنه هزار و شصت بفرخی و فیروزی شروع شده جهانیان را مژدهٔ کامرانی داد ـ چون قبل ازین نامهٔ نذر محمد خان مشتمل بر کیفیت مهربانی و قدردانیٔ بادشاه دریا نوال و شکر عنایات آن برگزیدهٔ ایزد متعال و مشعر بر تشتت خاطر و پریشانیٔ احوال و التماس مزید مرحمت و التفات رسیده ، موجب مزید توجه آن حضرت گشته بود ، درینولا بمقتضای مکارم اخلاق و کرایم اشفاق سیادت مآب خواجه قاسم را بعنوان سفارت نزد خان مذکور فرستاده مبلغ صد هزار روپیه از قسم جواهر و مرصع آلات با نامه متضمن از لوازم خلت و اتحاد و ده هزار روپیه بعبدالرحمن پسر خرد خان مذکور ارسال داشتند ـ سیادت خان بخشیٔ دوم باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و حراست قلعهٔ اکبر آباد از تغیر باقی خان سرافرازی یافته روانهٔ آن صوب شد ـ ختکه بی سفیر نذر محمد خان نامه مشتملبر امداد و معاونت آورده گذرانید و بدولت دریافت ملازمت سرافرازی یافته بانعام خلعت و چهار هزار روپیه نقد کامیاب شد ـ

چون خدمت ضبط ولایت چورا گده از سردار خان از قرار واقع بتقدیم نرسید

خاقان جهان راجه بهار سنگهه را باضافهٔ هزاری ذات بمنصب چار هزاری سه هزاری سوار دو اسپه سرافراز گردانیده چوراگده در جاگیرش مرحمت نمودند - شیخ عبدالصمد عمودی که رتق و فتق مهمات شریف محسن بدو متعلق بود و قبل ازین از جانب او بعنوان سفارت آمده بانعام عام بادشاه بنده نواز بهرهٔ وافی برداشته معاودت بمکه معظمه نموده بود درینولا برهنمونیٔ بخت بیدار روی امید بدرگاه گیتی پناه آورده هژدهم رجب از سجود آستان ملائک پاسبان ناصیه افروز طالع گردید و بمنصب هفت صدی صد سوار و انعام خلعت و ده هزار روپیه بلند پایگی یافته داخل بندهای درگاه شد -

بیست و یکم از واقعهٔ میوات بعرض رسید که راجه جی سنگهه با چهار هزار سوار و شش هزار تفنگچی و تبردار بمیوات آمده خانمان میواتیان را سوخته و خراب ساخته و جمعی کثیر متمردان را که جز قطع طریق و قتل مترددین کاری نداشتند بی سر و پی سپر کرده عیال و اطفال آن بدسگالان را اسیر و دستگیر نموده بقیة السیف را مستاصل مطلق گردانید - خدیو قدردان بنده نواز از جمله منصب راجه را که پنج هزاری پنج هزار سوار سه هزار دو اسپه بود هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه ساخته پرگنهٔ چال کلیانه بجمع هشتاد لکه دام بجاگیرش و خدمت فوطه داریٔ آن محال به کیرت سنگهه باضافهٔ منصب مرحمت نمودند -

غیرت خان که از قبل شاهزادهٔ بلند اقبال بضبط صوبهٔ گجرات و منصب دو هزاری هزار سوار داخلی سرافراز بود درینولا در سلک بندهای درگاه منسلک گشته باضافهٔ هزاری ذات و ارسال علم و طاهر خان و حیات خان نیز بعنایت علم راس‌المال مزید اعتبار و افتخار جاوید اندوختند - چهاردهم شعبان سال هزار و شصت مظهر فیض جلی میرسید علی ولد سید جلال مرحوم بخدمت داروغگیٔ کتابخانه و نقاش خانه از انتقال میر صالح خوشنویس که پنجم ماه مذکور سر بر خط اجل نهاده نقش حیاتش از صفحهٔ روزگار محو شده بود ، امتیاز یافت - و خدمت جواهر خانه از تغیر موسی الیه به محمد شریف ولد اسلام خان و خدمت بکاولی از تغیر بهرام به یحییٰ ولد سیف خان و خدمت داروغگیٔ زرگر خانه به بهرام مفوض شد -

شب چهاردهم بتماشای سفاین که بطرح غریب و نقش بدیع چراغان نموده هزاران هلال سفینه را رشک فرمای بدر منیر و جوئبار جون را از چراغان هر دو

طرف روکش نهر کهکشان بل جوی شیر ریاض رضوان ساخته بودند پرداخته بجره و سفاین را مهبط انوار حضور نمودند ـ پانزدهم بغرهٔ ناصیهٔ دولت و اقبال جمدهٔ مرصع بقیمت هشتاد هزار روپیه عنایت نموده تقرب خان را بمنصب سه هزاری هزار سوار از اصل و اضافه بلند پایه گردانیدند ـ فراست خان ناظر مشکوی دولت را بانعام خلعت و پانصد مهر سرافراز ساخته رخصت زیارت حرمین شریفین دادند ـ و بمتصدیان احمد آباد فرمان شد که متاع یک لک و پنجاه هزار روپیه بابت عرب که بعد از فروخت با منافع سه لک روپیه میشود همراه مومی الیه نموده حکم فرمودند که یک لک روپیه بشریف زید بن محسن برساند و یک لک روپیه بفضلا و صلحا و میر فرمان مکه و یک لک روپیه بفقرا و مساکین مدینه منوره قسمت نماید -

ششم ربیع الثانی سال بیست و سوم جلوس مبارک در اثنای گزشتن اسپان معتاد از نظر اشرف چون رایضی اسپ را بجولان آورده همین که گرم عنان ساخت در آن وقت قاضی اسلم بمجرا می آمد از واهمه پایش بدر رفته بزمین افتاد و آسیبی سخت رسیده مدت چار ماه صاحب فراش بود و بعد یافتن صحت از پیشگاه خلافت برفتن زیارت حرمین شریفین و بردن متاع که مصحوب فراست خان فرستاده شد مکلف گردید ـ او از بی توفیقی قبول نکرده التماس رخصت کابل نمود ـ بادشاه حق آگاه اگرچه از قاضی این معنی را نه پسندیده او را محروم دولت صورت و معنی دانستند ، اما بنا بر مروت سیورغال کابل که ده هزار روپیه حاصل داشت بدستور سابق مسلم داشته قاضی خوشحال را که بحلیهٔ صلاح و تقوی آراسته و سابق خدمت قضای دارالخلافه داشت بعنایت خلعت و خدمت قضای عسکر ظفر اثر و منصب پانصدی ذات سرافراز نمودند ـ

چون سن مبارک از شصت تجاوز نموده مرخصات افطار به تحقیق پذیرفت و علما و فضلا از روی کتب فقه فتوی دادند که اگر کارفرمای زمانه بنا بر ضعف بدن افطار نمایند و فدیه بدهند جایز خواهد بود ـ لاجرم بر طبق تجویز ارباب شرع شریف عمل نموده مقرر ساختند که در هر رمضان شصت هزار روپیه بفقرا و مساکین و محتاجان بعنوان فدیه بدهند و هر شب سالاران خوان نعمت بساط نوال گسترده اقسام طعام و انواع شیرینی و فواکه و خوشبو درمیان آورده همگنان را بتناول نعمتهای

خاص صلای عام میداده باشند - غرۂ شوال پادشاه دیندار بجہت ادای دوگانۂ عید بمسجد منظور نظر خلیفۂ الہی پرستار خاص بادشاہی بی‌بی اکبر آبادی محل تشریف فرموده از زر نثار جیب و دامن فقرا را پر نمودند -

سوم ماه مذکور پیشکش پادشاہزاده شاه شجاع بہادر از نفایس بنگالہ وغیره بقیمت یک لک و پنجاه ہزار روپیہ از نظر اشرف گذشتہ منظور نظر فیض اثر شد - جان نثار خان عرف یادگار بیگ میر توزک بمرحمت خلعت و منصب دو ہزاری ہشت صد سوار و خدمت بخشی گرئ دوم از تغیر شادی خان سربلندی یافتہ ، سید بہادر از تغیرش بخدمت میر توزک بلند پایگی یافت - دوازدہم بپادشاہزاده محمد شجاع پاندان مرصع با شمشیر خاصہ زر فشان و دو اسپ بساز طلا مینا کار و اقسام پارچہ ارسال یافتہ سید سلطان ملازم شاه بلند اقبال را بعنایت خلعت و منصب ہزار و پانصدی دویست سوار بحراست صوبۂ پنجاب از قبل آن والا جناب سرافراز گردانیدند - شانزدہم بہتر خان کلاونت را کہ ابراہیم عادل خان از دنائت طبع و قصور فہم دختر برادر خرد بعقدش داده و ازو فرزندان بوجود آمده بانعام چہار صد مہر نواختند -

روز شنبہ ہژدہم نونہال بوستان دولت سلطان سپہر شکوه را کہ شش سال شمسی از سنین عمرش منقضی شده بود در حضور اقدس وزن نموده ہم سنگش بفقرا و مساکین قسمت نمودند و بآن والا گہر سر پیچ لعل قیمتی عطا نموده از اصل و اضافہ چہار صد روپیہ روزیانہ و پانصد روپیہ روزیانۂ سلطان سلیمان شکوه مقرر فرمودند - مرتضی خان بسبب کبر سن و ضعف قویٰ از منصب برطرف گشتہ بسالیانۂ بیست لک دام داخل دعا گویان شد - چون بعرض مقدس رسید کہ باغی کہ عصمت پناه اکبر آبادی محل نزدیک سرای باولی بفاصلۂ دونیم کروه از قلعہ شاه جہان آباد بنا نہاده بود باتمام رسیده بفیض نزول اشرف طراوت دیگر بخشیده رونق بر رونق افزودند - آن پرستار خاص ہژده خوان زر و سیم نثار مقدم مبارک نموده سرافرازی بیقیاس اندوخت - این باغ نوآئین کہ فضای فرح افزایش بہوا داری فیض از ارم گرفتہ و زمین دلنشینش بفرش سبزه و گل گوہر خویشتن را بر رخ فلک ثوابت کشیده نمونۂ باغ فیض بخش و فرح بخش لاہور و کشمیر است - بہان طول و عرض حیاض و انہار و خیابان و چمن بنا یافتہ محیط لطایف و بدایع گوناگونست و چون دلی بی غم خوش

و خرم و مانند نزہت آباد فراغ خاطر داغ دل گلشن جنان ، مجملاً آن منظور نظر بترتیب مرتبهای عالیه مربع سه صد گز در سه صد گز بنا یافته زمین در مرتبهٔ بالا قریب بسه گز از سطح مرتبه پائین بلند است و مشتمل بر منازل دلنشین ـ و در ہر مرتبه که سه صد گز طول دارد نہری بعرض ہشت گز در وسط حقیقیٔ آن جاریست و آب نہر مذکور در ہر عمارت بعرض دو گز و بعضی جا کم و بیش سایر و دایر گشته در حوضها بصورت آبشار میریزد ـ و حوضهای کلان و فوارہای درفشان قطار اندر قطار و ہروج و عمارت ہر دو باغ کلان لاہور و کشمیر مانند است ، سوای حوضی که در مرتبهٔ دوم بطول بیست و دو و عرض ہژده گز و ہر چہار طرفش ایوان ہای نو آئین و بر دو ضلع آن دو چوکهنڈی واقع شده مانا به حوض مچھی بھون ـ و حوضی دیگر مثمن که قطرش چہل گز است و ہر ضلعش ہفده گز و بیست و یک فواره دارد بعینه نمونه شاه آباد ـ از حوض مرتبهٔ دوم ہمان نہر بعرض ہفت گز تا خیابان پیش جاری شده و بر دور ایوانها جریان یافته بحوض مثمن داخل می شود و از آن برآمده بجانب ضلع شمالیٔ این باغ میرود و از آن پس از مرتبهٔ باغ سوم گذشته در تالابی که بطول دو صد و چہل و پنج و عرض یک صد و شصت گز بیرون باغ مرتب گشته داخل میشود ـ مجملاً در عرض چہار سال بصرف دو لک روپیه صورت تمامیت پذیرفت ـ سرای باولی که خام بود نیز از زر سرکار عصمت پناه بی‌بی اکبر آبادی محل خاص مشتملبر ہفتاد حجره و ایوان بگچ و ریخته حسن انجام یافت ـ ملا شفیعای یزدی نہم ذی حجه از بساط بوس انجمن حضور پرنور بر کام خاطر فیروزی یافته بعنایت خلعت و انعام سه ہزار روپیه نقد و منصب ہزاری صد سوار معزز و مفتخر گردید ـ مومی الیه بعد از تحصیل علوم متداولهٔ عقلیه و نقلیه برای تحصیل روزیٔ حلال مبلغی از سوداگران بعنوان مضاربت گرفته به ہندوستان بہشت نشان که ماوای ناز و نعیم راتبه داران زمان و زمین است چندی در اردوی معلیٰ بسر برد و پس از معاودت موکب نصرت از کابل بصوب ہندوستان بقصد مراجعت ایران بسورت رفته چون طالعش رو به بلندی داشت مراتب دانش و استعداد او معروض اشرف گشته فرمان طلب او بنام متصدیان آنجا شرف صدور یافت ـ

چون بعد از سپری شدن ایام راول منوہر رامچندر برادر زادهٔ او که شایستهٔ

جانشینی نبود بی حکم اقدس بجای او نشست و روپسنگھ راتھور سبل سنگھ خویش راول را که منوہر خواہش جانشینی نموده بود بدرگاه والا فرستاد و عرضداشتی مصحوب او متضمن التماس مرحمت قلعۂ جیسلمیر و خطاب راول برای او ارسال داشت بمراحم پادشاہانه مومی الیه را بانجاح ملتمسات مذکور سر افراز ساختند ۔ سوم ذی قعده از عرض داشت سبل سنگھ بعرض مقدس رسید که چون او بقلعۂ جیسلمیر رفت اکثر مردم آنجا باو گرویدند و قلعه بتصرف او در آمد و رامچندر بی ستیز و آویز رو بفرار نهاد ۔ دو فیل که سبل سنگھ زمیندار ساتلمیر ارسال داشته بود از نظر انور گذشت ۔ حضرت خاقانی پرگنۂ ساتلمیر را با قلعۂ آن که براول منوہر بھاتی زمیندار جیسلمیر متعلق بود ، بعد از در گذشتن او در تیول راجه جسونت سنگھ مرحمت فرمودند ۔ بیست و ہشتم از مضمون عرض داشت راجه بمسامع حقائق مجامع رسید که قلعۂ مذکور بمحاصرۂ نه روز مفتوح گشت و پرتاب بھاتی در قلعه با گروہی که بود ، بقتل آمد ۔

دہم ذی حجه بجهت ادای نماز عیدالضحیٰ بمسجد عصمت پناه بی بی اکبرآبادی تشریف برده بعد از مراجعت سنت قربان به تقدیم رسانیدند ۔ درین روز بشاہزاده بیدار بخت داراشکوه خلعت خاصه و یک قطعه لعل و دو لک روپیه نقد بجهت انجام حویلئ شاہجهان آباد که سابق نیز دو لک روپیه برای ساختن آن داده بودند ، مرحمت فرمودند ۔ بیست و نہم منشور عاطفت نشور با خلعت خاصه و سرپیچ مرصع که قیمت مجموع ہشتاد ہزار روپیه بود با فیل کوه شکوه نام باساز نقره و ماده فیل و فیلی خرد بعادل خان حاکم بیجاپور مصحوب فتح الله خان فرستادند ۔

چون از عرضداشت متصدی بندر سورت بعرض مقدس رسید که سلطان محمد خان فرمان فرمای روم سید محی‌الدین نامی را بعنوان سفارت با نامه فرستاده وارد سورت گردیده از پیشگاه خلافت فرمان و خلعت بسید محی‌الدین مصحوب خواجه روشن گرزدار بنام متصدیان مهمات صوبجات دیگر حکم معلیٰ بشرف صدور پیوست که ہر کدام بموجب ذیل بایلچئ مذکور بدہند ۔ متصدئ بندر سورت ده ہزار روپیه از خزانۂ عامره و ملتفت خان صوبه دار برہانپور ده ہزار و میرزا خان ناظم مهمات ماندو ده ہزار و شاہنواز خان صوبه دار مالوه ده ہزار روپیه و خلیل الله خان در شاہجهان آباد ده ہزار روپیه ۔

درین ایام چون خاطر اشرف متوجه شکار لیله بود در ہشت روز پنجاه نیله بتفنگ خاصه شکار شد - محمد صالح خوافی مشرف توپخانه بخدمت کوتوالی از تغیر قائم بیگ سرافراز گردید - نوزدہم پادشاہزادۂ والا قدر محمد اورنگ زیب بہادر حسب الطلب اشرف از ملتان رسیده سعادت اندوز ملازمت اقدس گشته بعنایت خلعت خاصه سربلندی یافتند -

جشن وزن شمسی

بیست و ششم محرم الحرام سنه یک ہزار و شصت و یک مطابق بیست و نہم دی ماه روز پنجشنبه مجلس آغاز سال شصتم از عمر جاوید طراز و جشن وزن شمسی وزن مبارک در ایوان رفیع مکان شاه محل آئین یافته انجمنی بہشت انعقاد بزیب و زینت تمام آراستند و عالمی از فیض احسان پادشاه دریا دل کامیاب گشته سرمایۂ سیرچشمی اندوخت - پیشکش شاہزادۂ والا گہر اورنگ زیب بہادر قدری جواہر و دوازده اسپ و چہل و پنج استر و پانصد شتر از نظر انور گذشته آن والا گہر بانعام یک لک روپیه سرافرازی یافت - ذوالفقار خان باضافۂ منصب پانصد سوار بمنصب دو ہزاری دو ہزار سوار و محمد ابراہیم پسرش از اصل و اضافه بمنصب ہزاری ششصد سوار فرق مباہات بر افراختند -

توجه اشرف بگلگشت کشمیر جنت نظیر

چون در موسم برسات گذشته بسبب عدم بارش باران ہوای دارالخلافه بغایت گرم گشت لاجرم سعادت نصیبۂ بقعۂ کامل نصاب کشمیر محرک ارادۂ آنحضرت آمده عزم آن سمت سمت جزم پزیرفت - چنانچه غرۂ ربیع الاول سال ہزار و شصت و یک طلیعۂ افواج بحر امواج موکب منصور بجانب مذکور متوجه شده در آغر آباد نزول اجلال فرموده اول شاہزادۂ عالی مرتبت محمد اورنگ زیب بہادر را بعنایت خلعت خاصه و دو اسپ با ساز طلا عز امتیاز بخشیده بملتان و ثانیاً جعفر خان را از اصل و اضافه بمنصب پنج ہزاری پنج ہزار سوار دو اسپه سه اسپه و عنایت خلعت و اسپ با زین زرین و فیل از حلقۂ خاصه و صوبه داریٔ تته از تغیر سعید خان بہادر ظفر جنگ مباہی گردانیده رخصت آنصوب فرمودند - و نامدار پسر خان مذکور را از اصل و اضافه

بمنصب ہزاری ششصد سوار سربلند گردانیدند ـ خلیل الله خان را بمنصب چار ہزاری چار ہزار سوار و صوبہ داری شاہجہان آباد مختص ساختند ـ و لہراسپ خان را از اصل و اضافہ بمنصب ہزاری سہ ہزار سوار و خدمت میر بخشی از تغیر خلیل الله خان بر نواختہ ـ سلطان حسین ولد اصالت خان را بفوجداری میان دوآب و محمد شریف ولد اسلام خان را بخدمت بخشی‌گری و واقعہ نویسی دارالخلافہ سرافراز گردانیدند ـ فیض الله ولد زاہد خان کوکہ بخطاب خانی سر افرازی یافت ـ

روز دیگر کوچ در کوچ ازین منزل متوجہ پیشتر شده از نزدیکی سرہند شاه بلند اقبال را رخصت لاہور دادند - شانزدہم دولتخانہ سرہند را از نزول اشرف رشک ارم ساختہ از آنجا بسہ کوچ بکنار آب ستلج رسیده بیست و پنجم از دریای بیاه بر کشتی عبور نمودند ـ غره ربیع الثانی بباغ فیض بخش دارالسلطنت لاہور نزول اجلال فرموده آن مکان فردوس زیب را از فر مقدم ہمایون رشک فرمای بہشت برین گردانیدند ـ شاه بلند اقبال با نونہال بوستان دولت سلطان سلیمان شکوه و خسرو سلطان ولد نذر محمد خان و مغل خان حاکم معزول تتہ سعادت ملازمت دریافتہ مشمول توجہات والا گردیدند ـ دوم عابد خواجہ کہ در ایام تفرقہ نذر محمد خان او را نقیب گردانیده بود باستیلام سدهٔ سپہر مرتبہ رسیده نہ اسپ در پیشکش گذرانید و بعنایت خلعت و منصب ہزاری صد و پنجاه سوار و انعام چہار ہزار روپیہ سر بلند شده داخل بندہای درگاه گردید ـ چہارم ہمعنان دولت و اقبال از باغ مذکور بدولت خانہ لاہور تشریف فرمودند ـ

جشن وزن قمری

پنجم ماه مذکور روز دوشنبہ محفل وزن مبارک قمری آغاز سال شصت و دوم از سنین عمر مبارک ترتیب داده باشارهٔ سرانگشت جود جہانی از ارباب نیاز را بر مراد خاطر فیروز نمودند و بایمای گوشہ ابروی عطا برای عالمی سرمایہ استغنا آماده ساختند ـ حیات خان را بمنصب سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار و سید سلطان ملازم شاه بلند اقبال را بمنصب دو ہزاری چار صد سوار و خطاب صلابت خان و تربیت خان را بمنصب ہزار و پانصدی ہشتصد سوار و ملا شفیعای یزدی را بمنصب ہزار و پانصدی صد سوار و حسین قلی آغر را بمنصب ہزاری ہشتصد سوار و اسد الله

ولد شیر خواجه را بمنصب ہزاری پانصد سوار و ناظر خان را بمنصب ہزاری دو صد سوار از اصل و اضافه مفتخر و مباہی گردانیدند ـ و غیرت خان را که از قبل شاہزادۂ کلان بنظم صوبۂ گجرات می پرداخت بمنصب سه ہزاری ہزار و پانصد سوار و شیخ عبدالکریم تهانیسری را بعد از تغیر دیوانیٔ اکبر آباد بخدمت وکالت گرامی اختر اوج دولت و اقبال و منصب داخلیٔ ہزاری صد و پنجاه سوار و شیخ موسیٰ گیلانی را بخدمت دیوانیٔ کابل و مرحمت ماده فیل سربلند و معزز نمودند ـ به بدیع الزمان امین لختی محال خاصه صوبۂ پنجاب و سید محمد محمود کروریٔ بتاله وغیره ماده فیل مرحمت شد ـ

پانزدہم بمنزل خلف دودمان عز و جلال شاه بلند اقبال شرف نزول ارزانی فرموده از جمله نثار و پیشکش یک لک روپیه را متاع گرفتند ـ از جمله پیشکش سعد الله خان نیز جواہر و اقمشۂ یک لک روپیه بشرف پذیرائی رسید ـ پیشکش روز یکشنبه تا یک سال به ملا شفیعای یزدی مرحمت فرمودند ـ لهراسپ خان میر بخشی را تا رسیدن سعید خان بهادر ظفر جنگ از تته بجهت نظم مہمات و پرداخت معاملات صوبۂ کابل رخصت فرمودند ـ کب اندر سنیاسی که در تالیف دھرپد و تصنیفات ہندی سلیقۂ درست و مہارت تام دارد بدرگاه عالم پناه رسیده رخصت بار یافت و تصنیفاتش پسند خاطر مبارک افتاده بخلعت و انعام دو ہزار روپیه مباہی گشته سر عزت باوج فلک برافراخت ـ

چون حقیقت پریشانیٔ مغولان تالان زدۂ الہان بیدین و بی ایمان بعرض مقدس رسید چهل ہزار روپیه عنایت نموده حکم فرمودند که سید ہدایت الله صدر و میرک شیخ و مظفر حسین بخشیٔ احدیان و سید بهادر میر توزک به بینوایان و دل شکستگان بلخ و بدخشان قسمت نمایند ـ و از واقعۂ بنگاله بعرض مقدس رسید که بندر ہجلی را با قلعۂ حاکم نشین ملازمان پادشاہزاده عالی تبار شاه شجاع بسرکردگی خان بیگ که از قبل آن والا گهر بحراست صوبۂ اودیسه می پرداخت از تصرف زمیندار آنجا برآورده ضمیمۂ ممالک محروسه گردانیدند ـ منصب خان بیگ مذکور از اصل و اضافه ہزاری ہفت صد سوار قرار یافت ـ

بنابر آنکه ساعت کوچ والابصوب کشمیر بیست و چهارم جمادی‌الثانی مقرر شده بود ، پانزدہم ماه مذکور امیرالامرا بعنایت خلعت خاصه و کمر خنجر سربلند گشته

بجهت ساختن راه پیشتر روانه شده ـ عبدالرحمٰن سلطان که در آغاز سال بیست و سوم جلوس مبارک غرهٔ جمادی‌الثانی رخصت یافته بود نذر محمد خان را ملازمت نموده بنا بر مصلحت وقت بحکومت و امانت ولایت غوری که سابق محافظت آن بعهدهٔ حبیب درمن بود از جانب خان مذکور رخصت یافت ـ درین اثنا سبحان قلی خان قابو یافته با جماعت کثیر از اوزبک و المان بر سر بلخ آمده کار بر نذر محمد خان تنگ ساخت ـ ناگزیر خان معز الیه به عبدالرحمٰن نوشت که از راه برگشته بمدد پدر رسد ـ او بعد از اطلاع بر حقیقت حال و ابا و امتناع قلعدار غوری بر جناح استعجال روانهٔ بلخ گشته بمحاربهٔ ابراهیم ایبک که سر راه بر او گرفته بود پرداخت و جنگ سخت درمیان آمده ابراهیم مقتول گردید ـ در اثنای این حال قلماقان که با سبحان قلی متفق بودند از چهار جانب رسیده هنگامهٔ آویز و ستیز گرم ساختند ـ عبدالرحمٰن سلطان بنا بر قلت جمعیت تاب مقاومت نیاورده رو به هزیمت نهاد و از نامساعدیٔ طالع بعد از طی دو منزل گرفتار شده در زندان سبحان قلی خان افتاد ـ چون نقش چنین نشست و صورت هلاک خود را در آئینهٔ معاینه مشاهده نمود نگاهبانرا امیدوار نوازش پادشاهی نموده بلطایف الحیل باتفاق آنها روانهٔ درگاه گردید ـ شانزدهم بدریافت ملازمت اشرف رسیده ، زندگی از سر نو یافت و بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و منصب چار هزاری ذات پانصد سوار و اسپ با زین زرین و ماده فیل و بیست هزار روپیه نقد سر بلند گشته از انعام عام پادشاه عالم پناه همراهانش نیز بمنتهای آرزو رسیدند ـ

سعد الله خان بهادر ظفر جنگ از صوبهٔ بهار بزمین بوس حضور رسیده ، بعد از مرحمت خلعت و اسپ با زین زرین و فیل خاصه و خدمت صوبه‌داری کابل ، چهارم رجب روانهٔ آن صوب شد ـ و مظفر حسین را از اصل و اضافه بمنصب هزاری چار صد سوار و خدمت بخشی گری و داروغگیٔ توپخانهٔ صوبهٔ کابل معزز ساخته به سمین اختر فلک جهانبانی پالکی که هفتاد هزار روپیه قیمت داشت عنایت نمودند ـ مرشد قلی را بخشی‌گری و ناد علی را بخدمت قلعداری و محمد صالح را بکوتوالیٔ لاهور بر نواخته آخر روز بیست و نهم جمادی الثانی باراده‌ٔ سیر کشمیر از دارالسلطنت لاهور کوچ نموده آن روی آب راوی در خیمه و خرگاه نزول اجلال ارزانی فرمودند ـ بحکمت حکیم کامل قدرت که فاعل مختار است درین سال اول برسات باران کمتر بارید و از

افراط حرارت زراعتها رو به پختگی نهاد و آخر باران رحمت الٰهی شروع در بارش نموده تا چهار ماه بشدت تمام در اطراف و اکناف بارید - چنانچه دریاها طغیانی نموده آب بهت تا هفت روز محیط قصبهٔ بهیره بوده مردم را نزدیک به هلاک رسانید - و بعد از انتظار بسیار تنزل نموده کافه انام را از قید اضطراب رهائی داد -

آغاز سال بیست و پنجم از جلوس مبارک

روز یکشنبه غرهٔ جمادی الثانی سنه یک هزار و شصت و یک موافق سی و یکم اردی بهشت ماه الٰهی آغاز سال فرخنده فال بیست و پنجم جلوس میمنت مانوس از کنار رودبار راوی کوچ فرموده فروغ ناصیهٔ دولت و اقبال پادشاهزاده بلند اقبال را بعنایت خلعت خاصه و سرپیچ گران بها از لآلی و زمرد که اکثر اوقات بر فرق همایون می بستند ، سر بلند ساخته با سلطان سلیمان شکوه دستوری معاودت لاهور دادند - بعد از ورود بساحل آب چناب کشتیها را با یکدیگر پیوسته پل بستند و بآسانیٔ تمام از آن راه کشاده گذشتند - پادشاهزاده مراد بخش از کابل آمده شرف اندوز ملازمت گردید و بعنایت خلعت خاصه و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و صاحب صوبگیٔ مالوه مشمول عواطف گشته دستوری یافت -

چون اوایل برسات از امساک و اواخر از افراط باران بمزروعات خالصه شریفهٔ صوبهٔ پنجاب که حاصلش قریب بچهل کرور دام نزدیک بصد لک روپیه است آفت رسیده بود ، سعدالله خان را بجهت تشخیص معاملات پنجاب و استمالت رعایا درین جا گذاشته بسه کوچ به بهنبر و از آن مکان در عرض پنج روز به تهنه نزول نموده پانزدهم در لدهی پنوچ نزول اشرف فرمودند - و شانزدهم پنج و نیم کروه راه پیموده اعتقاد آباد را بقدوم اشرف مورد برکات گردانیدند - از بسیاری نشیب و فراز و ناهمواری و تنگیٔ راه اعلیٰ حضرت به تصدیع تمام یک پهر روز مانده بمنزل رسیدند و ملکهٔ دوران باهل محل پادشاهی وقت شام وارد گشتند - هفدهم از کتل حیدر آباد که از سر کتل تا پا برف بود و بعضی جا یک گز و بعضی جا کمتر ارتفاع داشت ، آنرا لکدکوب نموده همه جا زینه بریده بودند عبور نموده در لدهی حیدر آباد که از منزل گذشته دو کروه بود نزول اجلال فرمودند - هژدهم باوری و نوزدهم بدیوی و بیستم باره مولا مخیم سرادق دولت و اقبال گشت - و از آنجا بیست و

یکم بر کشتی که امیرالامرا قبه و ستونش از طلای ناب و غلافش از زربفت ترتیب داده و دیگر سفاین سرکار خاصه که در کمال زیب و زینت ساخته شده بود سایر خدمهٔ محل سوار شده با هزاران شادمانی متوجه شهر گشتند ـ و جا بجا خرامان و تفرج کنان مرحله پیما گردیده شب در سرادق عظمت که بر ساحل دریا نزدیک لولی پور برپا شده بود گذرانیدند ـ بیست و دوم در نور باغ که بر ساحل رودبار بهت در آغاز درآمد شهر بکمال زیبائی و زینت احداث پذیرفته نزول فرمودند ـ بیست و سوم روز مبارک دو شنبه ساحت دولتخانهٔ سپهر انشانهٔ کشمیر را از پرتو ورود مسعود غیرت افزای طارم چارم گردانیدند ـ بیست و ششم منزل امیرالامرا بیمن مقدم خاقان بنده نواز مورد برکات و مصدر سعادت گردید ـ خان معزالیه بشکر این مرحمت والا از جواهر و اقسام اقمشهٔ نفیسهٔ کشمیر بقیمت یک لک و بیست هزار روپیه گذرانیده سر تفاخر از اوج فلک در گذرانید ـ دوم رجب سعد الله خان که در وزیر آباد چندی بجهت تنقیح معاملات پنجاب مانده بود آمده ملازمت نمود ـ محمد صفی پسر اسلام خان که به بیجاپور نزدیک عادلخان رفته بود ، آمده ملازمت نمود ـ و پیشکش بادشاهی که از نقد و جنس و افیال چهل لک روپیه بود و بجهت بادشاهزادهٔ جهانیان بیگم صاحب از نقد و جنس پنج لک روپیه و برای مهین اختر برج خلافت نقد و جنس و افیال بقیمت پانزده لک روپیه آورده بود بعرض اقدس رسانید ـ کنور رام سنگهه ولد راجه رام سنگهه باضافهٔ پانصد بمنصب هزار سوار مفتخر گردید ـ

چون حقائق آگاه "ملا" شاه بدخشی از مریدان قدوة المحققین میان میر بدیدن پادشاه معارف آگاه آمده فیض صحبت دریافت چهارم این ماه بادشاه درویش نواز بمسجدی که از سرکار ملکهٔ زمان پادشاهزادهٔ جهان بیگم صاحب برای عبادتگاه او بصرف چهل هزار روپیه و عمارات اطرافش بجهت بودن فقرا در کمال صفا و پاکیزگی بمبلغ بیست هزار روپیه صورت اتمام یافته بود ، تشریف فرمودند ـ آن خلوت گزین زاویهٔ تجرید بدولت مجالست رسیده از سخنان بلند حقایق و معارف بهرهٔ وافی اندوخت ـ دهم دویست اشرفی بشیخ یحیی گیلانی مرحمت فرمودند ـ و فوجداری پنوج و کاشال و دمیال بجبار قلی گکهر مقرر ساختند ـ دوازدهم آدم خان ولد علی تبتی و محمد مراد برادر زادهٔ او را بعنایت خلعت سرافراز ساخته با علیم بیگ و نعیم بیگ پسران سلیم بیگ کاشغری که ضامن آدم و محمد مراد شده بودند با گروهی از زمینداران کشمیر

رخصت فرمودند که به تبت رفته میرزا تبتی را که برهنمونیٔ ادبار رو از بندگی تافته مستاصل سازند و ولایت تبت بتصرف درآورده بضبط و ربط مهمات آنجا پردازند ـ

مُلاّ فروغی شاعر که در نکته سنجی طبع موزون دارد ، مثنوی در تعریف شاهجهان آباد از نظر اشرف گذرانیده بانعام هزار روپیه عز امتیاز اندوخت ـ میرزا خان نبیرۂ عبدالرحیم خانخانان بخدمت قلعداری احمد نگر از انتقال احمد خان نیازی و ملتفت خان خلف اعظم خان بخدمت دیوانیٔ خاندیس و برادرش مغل خان بصوبه داریٔ تته سربلند گردیدند ـ شب یازدهم که لیلة البرات بود مبالغ مقرر به نیازمندان و محتاجان کشمیر قسمت فرموده با پردگیان شبستان دولت بتماشای چراغان بساتین دل و اطراف آن و تفرج سفاین که بروش غریب روشن شده بود پرداختند ـ هژدهم بسیر تالاب صفا پور که گلگشت آن قطعهٔ دلنشین و تفرج عیون ماه معین یاد از خوشی و دلکشیٔ ارم میدهد بر کشتی تشریف فرمودند ـ شب هنگام تماشای چراغان بر کوهچهٔ آن روی آب که ملازمان ملکهٔ دوران نموده بودند فرمودند ـ روز دیگر کشتی سوار بشهر معاودت فرموده ـ بیست و هفتم چون از عرضداشت آدم خان تبتی بعرض مقدس رسید که میرزائی نابکار با توابع راه فرار سرکرده و تبت بتصرف بندهای درگاه آمده او را از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار سر افراز ساخته ولایت تبت که هشتاد لک دام جمع دارد در جاگیر او و برادرانش بطریق وطن مرحمت نمودند و بکمپ اندر ماده فیل و هزار روپیه نقد مرحمت شد ـ

مراجعت از کشمیر بدارالسلطنت لاهور

چون اواخر بهار بسبب فزونیٔ بارش و طغیانیٔ آب ریاض و حدایق اطراف و وسط دل بی صفا و رونق گردیده باغ دولتخانه که پایان جهروکه واقع است از کثرت درآمد آب از طراوت افتاده و اشجارش خشک گردید و مقارن این بادتند بوزش درآمده درخت بسیار از سفیدار و چنار بر زمین انداخت و سیرگاهای کشمیر از صفا و پاکیزگی و نزهت و تر و تازگی بیگانهٔ مطلق گشت از غایت بیدماغی مکرر بر زبان قدسی ترجمان گذشت که آمدن کشمیر بعد از طی منازل دشوار و عقبات صعب و تصدیع برف و باران محض بجهت تماشای گل و سبزه و آب است هرگاه طغیان

آب حدایق و سیرگاههای اینجا چنین بی صفا و بی طراوت ساخته و شدت باد بدین درجه لطف همه چیز را از پا براندازد و باوجود تماشای بساتین و حدایق لاهور و شاهجهان آباد و تفرج ماه معین روضهای ارم آئین این همه تصدیع بر خود پسندیده بدینجا آمدن محض فعل عبث است انشاء الله تعالی بعد ازین هرگز روی توجه بدین طرف نخواهم گذاشت ـ لاجرم بدین داعیه بیشتر لشکر ظفر اثر راه براه راست رخصت نموده غرهٔ رمضان سنه بیست و پنج جلوس مبارک خود بدولت براه شاه آباد متوجه هندوستان فیض نشان گردیدند ـ و بسواریٔ کشتی تا اسلام آباد معروف بانتت ناگ که مقطع سیر عالم آب است قطع منازل نموده از آنجا براه خشکی بسیر مچهی بهون و صاحب آباد و شاه آباد پرداخته بهیرهور توجه فرمودند ـ و از آن مکان براه گریوهٔ پیر پنجال کوچ به کوچ قطع مراحل نموده در عرض نه روز قصبهٔ بهنبر را بورود مسعود سر منزل شادمانی ساختند ـ بیست و دوم ازین منزل فرمان عالیشان مشتملبر طلب شاهزادهٔ بلند مکان شاه شجاع بجهت یساق قندهار بخط خاص و خلعت والا مصحوب امیر بیگ یساول عز ارسال یافت و مناشیر قدر تاثیر بنام جسونت سنگه و رستم خان بهادر فیروز جنگ و راجه جی‌سنگه و راجه بیتهلداس و اله ویردی خان و نجابت خان و راجه رای سنگه و راو ستر سال و راجه بهار سنگه بندیله و دیگر بندها صادر گشت که هر کدام از جا و مکان خود روانه شده روز وزن مبارک خود را بدرگاه آسمان جاه رسانند ـ

بست و سوم وقت کوچ از بهنبر مهین خلف دودمان عز و اقبال شاهزاده محمد دارا شکوه که از دارالسلطنت لاهور بطریق استقبال برآمده بودند با سلیمان شکوه شرف ملازمت دریافتند ـ بیست و هشتم از آب چناب براه جسر سفاین گذشته غرهٔ شوال دو منزلیٔ جهانگیر آباد دولتخانه نمودند ـ نظر بهادر از قصور وطن خود و نور الحسن از سیوستان آمده ملازمت نمودند ـ نور الحسن بفوجداری تربت سرافرازی یافته مرخص گردید ـ دو هزار روپیه بسید حسن سلالهٔ آل سید جلال و ماده فیل بشیخ محمد صاحب سجادهٔ حضرت قدوة الواصلین و زبدة المحققین شیخ فرید شکر گنج مرحمت فرمودند ـ هفتم از جهانگیر آباد کوچ فرمودند ـ قلیچ خان و خسرو و بهرام پسران نذر محمد خان از دارالسلطنت لاهور آمده دولت آستان بوس معلی دریافتند ـ دهم بباغ دلکشا پرتو ورود افکنده بعد از تناول فرمودن نعمت خاصه آخر روز بر

کشتی از دریای راوی گذشته دولتخانهٔ لاهور را از یمن مقدم والا رشک نورستان باطن خدا بینان ساختند ـ

شانزدہم حسب الحکم اشرف تربیت خان میر توزک باستقبال سید محی الدین ایلچیٔ قیصر روم شتافته اورا به پیشگاه حضور آورد ـ و او بعد از بساط بوس انجمن حضور پُرنور نامهٔ قیصر با دو اسپ عربی یکی با زین مرصع که قیصر بآئین سلطان مراد خان عم خود بطریق ارمغانی ارسال داشته بود و پنج اسپ از جانب خود گذرانیده بانعام پانزده ہزار روپیه سر عزت باوج فلک رسانید ـ میر یحیٰی بخدمت دیوانی و داروغگیٔ کر کراقیخانهٔ احمد آباد بخلعت و اضافهٔ منصب مباہی گشته دستوری یافت ـ و بکب اندر ہزار و پانصد روپیه انعام شد ـ

از آن جهت که در ہنگام اقامت کشمیر مہین اختر اوج سلطنت عرضداشت نموده بودند که اگر حکم شود صبیهٔ خواجه عبدالرحمٰن ولد عبدالعزیز خان نقشبندی را برای تازه نهال گلشن عز و اقبال شاہزاده سلیمان شکوه خواستگاری نموده آید و ملتمس بدرجهٔ پذیرائی رسیده بیست و ششم ازدواج بفعل آمد ـ چون در آن وقت چیزی نداده بودند چهارم آن ماه که وزن آن گل گلبن سلطنت بود خلعت خاصه و تسبیح مروارید منتظم با لعل و زمرد و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع با پردلهٔ مرصع عنایت فرمودند ـ و غیرت خان حارس احمد آباد از اصل و اضافه بمنصب سه ہزاری دو ہزار سوار و طاہر خان بمنصب سه ہزاری ہزار سوار از اصل و اضافه سرفراز گردیدند ـ یازدہم بدرةالتاج خلافت محمد شجاع بهادر طرهٔ مرصع و تسبیح مروارید گران بها عنایت نموده مصحوب باقی بیگ گرز دار فرستادند ـ میرزا مراد کام از انتقال معتقد خان که درین ایام بساط ہستی در نوردیده بود بضبط جونپور و منصب سه ہزاری سه ہزار سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشت ـ میر نعمت الله ولد میر ظہیر الدین بمنصب ہزاری دو صد سوار سر برافراخته به نسبت دامادی مراد کام تعینات جونپور شد ـ و احمد بیگ خان بمنصب دو ہزار و پانصدی دو ہزار سوار و خدمت فوجداری بیسواره از تغیر مراد کام بر کام خاطر فیروز گردید ـ

بیست و یکم منزل مہین گوہر بحر خلافت و اقبال شاہزاده محمد داراشکوه از ورود مسعود یگانهٔ انفس و آفاق خدیو علی الاطلاق میمنت پذیرفته از جمله پیشکش آن والا گوہر جواہر و مرصع آلات الوان اقمشه بقیمت یک لک و شصت ہزار روپیه و فیلی سر آمد فیلان شاہزاده معز الیه بابت فرستادهٔ عادل خان درجهٔ

پذیرائی یافت - چهار هزار روپیه از زر سرخ و سفید نثار به محی الدین سفیر روم مرحمت نموده بعد از تناول نعمت خاصه آخر روز بدولتخانهٔ مقدسه تشریف آوردند - شیر خان ترین بسبب حسن خدمت در ضبط هزاره و افاغنهٔ غزنین بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سرافراز گشت - بیست و نهم خواجه طیب از دارالخلافهٔ شاهجهان آباد آمده سعادت ملازمت اشرف دریافت - درین تاریخ بمسامع جاه و جلال رسید که نذر محمد خان که روانهٔ مکه معظمه شده بود در نزدیکیٔ سمنان سلخ جمادی الثانی سال هزار و شصت و یک هجری سفر آن جهان اختیار نمود - خاقان بنده نواز خسرو و بهرام و عبدالرحمٰن پسران خان مرحوم را خلعت خاصه عنایت فرموده مشمول توجهات بی اندازه گردانیدند -

دستوری یافتن حاجی احمد سعید بسفارت روم

چون حضرت حکیم علی الاطلاق جل برهانه رابطهٔ مودت و اتحاد سلاطین عظام را باعث انتظام سلسلهٔ نظام جمله عالم و آرام عالمیان گردانید و استقامت احوال و افعال طبقهٔ انام و جریان امور بر منهج قویم و صراط مستقیم اعتدال بضوابط موالفت و وداد خواقین کرام باز بسته خاقان کرم گستر که همیشه توجه والایش مصروف سرانجام امور خیر است پاس مراتب دوستی مطمح نظر داشته غرهٔ ذی حجه حاجی احمد سعید میر عدل را که برهنمونیٔ توفیق دو مرتبه دولت حج دریافته و در سال بیست و دوم جلوس والا قندیلی گران بها که در کارخانهٔ خاصه بمبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه باتمام رسیده و کیفیت و کمیت آن سابق بقلم آمده نذر روضهٔ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم برده بود درینولا نامزد سفارت روم نموده بخلعت و اضافهٔ منصب و انعام دوازده هزار روپیه نقد معزز ساختند - و از پیشگاه عنایت جیغه و شمشیر مرصع باپردلهٔ مرصع بقیمت یک لک روپیه بطریق ارمغانی با نامه از منشآت علامی سعد الله خان که نقل آن درین صحیفه نگارش یافته مصحوب مومی الیه به قیصر روم که محرک سلسلهٔ موالات گشته نامه مصحوب محی الدین فرستاده بود ارسال داشتند - و حکم فرمودند که اول بزیارتِ حرمین شریفین فایز گشته و متاع یک لک روپیه بر عرب بآئین پیشین به نقرا و ارباب استحقاق آنجا قسمت نموده بعد از آن متوجه روم گردد - خاقان دیندار کرم گستر از

راه کمال ربط بمبداء و کمال نیایش از آغاز جلوس مبارک تا حال متاع ده لک روپیه که با منافع بیست لک روپیه می شود بدفعات بآن دو بقعهٔ فیض طراز ارسال داشته قرین سعادت گشته اند - محی الدین سفیر قیصر بخلعت و اسپ با زین مطلا و انعام پانزده هزار روپیه سرافراز گشته همراه حاجی احمد سعید رخصت یافت - خدمت و عدالت عسکر فیروزی اثر از تغیر او بشیخ عبدالصمد عمودی مرحمت فرمودند -

دهم ذی حجه روز عیدالضحیٰ بشان و شکوه مقرر فیل سوار بعیدگاه تشریف برده پس از ادای نماز به دولتخانه مراجعت فرموده رسم قربان به تقدیم رسانیدند - درین آمد و رفت از زر نثار عالمی را جیب و دامان آرزو پر از زر سرخ و نقرهٔ سفید نمودند - بیست و هشتم بعرض مقدس رسید که راجه بیتهلداس در وطن روانهٔ کشور عدم گردید - چون پروردهٔ نعمت و برآوردهٔ تربیت این درگاه بود و بقدم بندگیٔ بادشاه فلک جاه و مزید اعتقاد و خلوص اخلاص اختصاص داشت بر بسر رسیدن ایام عمرش بسی تاسف فرمودند و مکرر بر زبان اقدس آوردند که کاش آن مرد مردانه در مصاف بزرگ داد حلال نمکی داده نیکنامیٔ جاوید می اندوخت تا باعث این قدر کدورت و نگرانیٔ خاطر نمی‌گشت - و از روی عنایت و قدردانی انروده پسر کلانش را بعنایت خلعت و اضافه هزار و پانصدی دو هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب راجگی و عطای اسپ با زین مطلا و فیل و نقاره و خدمت قلعداری رنتهنبور سر افراز جاوید گردانیدند - و ارجن پسر دومش را باضافهٔ پانصدی هفت صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و بهیم را بمنصب هزاری چار صد سوار برنواخته سوای جنس که همه براجه انروده مرحمت شد از جمله مبلغ ده لک روپیه که از راجه مانده بود شش لک روپیه براجه انروده و سه لک روپیه بارجن و یک لک روپیه به بهیم و چهل هزار بهرجس پسر چهارم عنایت شد - شیو رام ولد بلرام برادر کلان راجه بیتهلداس که پدر او در تته با گوپالداس پدر خود بکار آمده بود باضافهٔ پانصدی سه صد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و بخطاب راجگی و مرحمت اسپ و فیل و گردهر برادر خورد راجه بیتهلداس باضافهٔ پانصدی دویست سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار دویست سوار و سایر برادران راجه به افزونیٔ منصب و عنایات نوازش یافتند - میرزا محمد ولد میر بدیع مشهدی بخدمت فوجداریٔ

ماندو و میر اسحٰق ولد اعظم خان بمنصب ہزار و پانصدی ہشت صد سوار و خطاب ارادت خان و اسپ با زین مطلا و خدمت داروغگی فیلخانۂ والا سر بلند گردیدند ـ

پنجم صفر بعرض مقدس رسید که میرزا عیسیٰ ترخان که از جونه‌گده روانۂ درگاه آسمان جاه شده بود سیزدہم محرم در سانبهر پیمانۂ حیات بر آمود ـ بادشاه بنده نواز محمد صالح پسر کلانش را از اصل و اضافه بمنصب دو ہزاری پانصد سوار و دو پسر دیگر را بمنصبی در خور عز و امتیاز بخشیدند ـ

از عرضداشت مظفر حسین بخشیٔ کابل بسمع والا رسید که سعید خان بهادر ظفر جنگ ازین جهان گذران روانۂ عالم بقا گردید ـ چون خانه زاد دیرین این دودمان والا شان بود و از ده کرسی پشت به پشت بندگیٔ این خاندان نامور نموده به ترددات نمایان و خدمات پسندیده بمنصب ہفت ہزاری ذات ہفت ہزار سوار دو اسپه سه اسپه که منتهای مراتب امرای ذی شانست مرتقی گشته بود تاسف بسیار نموده آمرزش او از درگاه الٰهی مسألت نمودند ـ و از پسران او عبدالله را باضافۂ ہزاری پانصد سوار بمنصب دو ہزاری ہزار و پانصد سوار و فتح الله را از اصل و اضافه بمنصب ہزاری چهار صد سوار بر نواختند ـ

درین ایام ہر کدام از عمده‌های دولت جاوید طراز در پای درشن سان سپاه خود نمودند ـ ہرکه جمعیت زیاده از ضابطه نمود مورد تحسین و آفرین شد ـ خصوصاً مدارالمهامی سعد الله خان چهار ہزار سوار و پیاده تفنگچی و باندار و بیلدار و رستم خان بهادر فیروز جنگ دو ہزار و پانصد سوار خوش اسپه مسلح و مکمل بنظر اشرف در آوردند ـ

جشن وزن مبارک شمسی

ہژدہم محرم سنه یک ہزار و شصت و دو موافق یازدہم بهمن روز سه شنبه ہنگامۂ آذین جشن بهشت آئین وزن مبارک شمسی ابتدای سال شصت و یکم از عمر ابد پیوند در ایوان کیوان نشان که بآرایش پرند خطائی و چینی رشک فرمای ارم گشته بود ، گرمی‌گرفته سرتاسر روی زمین از نور فروغ خرمی و شاد کامی صفای دیگر یافت ـ نخست نیّر اعظم این عالم سر سریر گوہر آگین را بیمن قدوم میمنت لزوم زینت تازه بخشیده با کشادگیٔ پیشانیٔ نورانیٔ صبح دوم و باشارۂ گوشۂ

ابروی دلجوی کہ در حقیقت گرہ کشای عقدۂ کار فروبستۂ بیروزگارانست ابواب فراغ عیشی و کامرانی بر روی تنگدستان روزگار کشادہ آنگاہ از سر عنایت تمام بمقام نوازش بندہای درگاہ درآمدند - از امرای عظام گرفتہ تا منصبداران روشناس ہمگی باضافۂ منصب سرافراز گردیدند - بہ مہین گوہر بحر خلافت و نامداری اسپ با ساز طلا و برستم خان فیروز جنگ یک اسپ عراقی با ساز طلا و صد اسپ ترکی مرحمت فرمودند - لہراسپ خان بعنایت خلعت خاصہ و اضافۂ ہزاری ذات و دو ہزار سوار بمنصب پنجہزاری پنجہزار سوار و خطاب مہابت خان و صوبہ داری کابل و عطای اسپ با ساز طلا و فیل سربلند گشتہ دستوری یافت - رام سنگھ راتھور بمنصب چار ہزاری دو ہزار سوار و نقارہ و نصیری خان و اخلاص خان و غیرت خان و مکند سنگھ ہادہ بعنایت علم و نقارہ و قباد خان و سبل سنگھ و رتن راتھور بمرحمت علم و نقارہ و جان نثار خان بخشی دوم بمنصب دو ہزاری ہزار سوار وعلم و سید صلابت خان حارس الہ آباد بعطای علم و دلیر خان بمنصب ہزار و پانصدی ہزار وپانصد سوار وعلم و ہرکدام از تربیت خان میر توزک و بیرم دیو سیسودیہ بمنصب ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار و راجہ مدن سنگھ بمرحمت علم و سید حسن بمنصب ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار و ابوالمعالی ولد میرزا والی بمنصب ہزار و پانصد سوار و شاہ محمد قطغان نیز بہمین منصب و راو امر سنگھ چندراوت بمنصب ہزاری ہزار سوار و ہر یک از عبدالرسول ولد عبداللہ خان بہادر و اسد اللہ خان ولد شیر خواجہ بمنصب ہزاری ششصد سوار از اصل و اضافہ سر عزت باوج فلک برافراختند - و گروہی دیگر را نیز بفزونیٔ منصب نوازش فرمودہ دہ لک روپیہ بجہت مدد خرچ تعیناتیان صوبۂ کابل مصحوب دولت خان قیام خانی و گوپال سنگھ نزد مہابت خان فرستادند -

درین محفل والا ہزار خلعت بہ گرزداران و برقندازان و جز آن مرحمت فرمودہ پس از آن وزن معہود آن منبع احسان و جود بانقود خزینۂ بحر و کان بوقوع آمدہ آرزوی دیرینۂ عدن و معدن در آن فرخندہ انجمن بظہور برآمد - عبدالصمد وکیل قطب الملک بعطای خلعت و ہشت ہزار روپیہ نقد و دستوری معاودت گولکندہ سرافرازی یافتہ با فرمان عالیشان و سرپیچ مرصع قیمتی و چہار اسپ کونت راہوار کہ بقطب الملک مرحمت گشتہ بود روانۂ آن حدود شد -

پیشکش ملکهٔ دوران بیگم صاحب از جواهر و مرصع آلات با یک قطعهٔ زمرد کلان و یک قطعه الماس مجموع بقیمت یک لک روپیه از نظر اشرف گذشت ـ

ہشتم ربیع الاول سال مذکور بر گوہرین سریر عرش نظیر طلای میناکار که در جنب فروغش مینای فلک بی آب و رنگ می نمود و در مدت نه ماه بطول دونیم ذراع و عرض یک و نیم گز و ارتفاعش سه گز و بیست و یک نیم طسو بصرف پنج لک روپیه مهیا گشته بود جلوس دولت فرموده از نثار و انعام عالمی را کامروا ساختند ـ چون در ہمین تاریخ ساعت مختار و مسعود روانه نمودن پیشخانهٔ معلی بصوب دارالملک کابل بود لاجرم باشارهٔ والا سمت وقوع یافت ـ و کوتوال و عملهٔ فراشخانه از مشرف و میر منزل و امثال ایشان بطریق معهود این دولت‌کدهٔ والا بخلاع فاخره مخلع گشته تا یک کروہیٔ دارالسلطنت لاہور رسیده تسلیمات مبارکباد بجا آوردند ـ چون پیش ازین فرمان عالیشان بنام بادشاہزادهٔ جهان و جهانیان محمد اورنگ زیب بہادر صادر شده بود که شب دو شنبه ہژدہم ربیع‌الاول مطابق ہشتم اسفندار بعد از یک پہر وپنج گهری باتفاق اہل تنجیم ساعت سعید نہضت معلی بصوب کابل و رخصت افواج قاہره مقرر شده آن والا گہر بحر خلافت نیز در ہمین ساعت از ملتان روانهٔ قندهار شوند لاجرم درین تاریخ خلعت خاصه و جیغهٔ مرصع و دو اسپ خاصه یکی عربی و دیگری عراقی بازین طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل مصحوب محمد صفی پسر اسلام خان فرستاده آن شایستهٔ عواطف نامتناہی بادشاہی را بانواع مراحم دیگر نوازش فرموده پنجاه ہزار روپیه را جواہر و مرصع آلات و پنج لک روپیه دیگر نقد مرحمت نمودند ـ از پیشگاه حضور پرنور شاہنواز خان و قلیج خان و راجه بہار سنگه بندیله و سردار خان و مبارک خان و کاکر خان و خنجر خان و شمس الدین و قطب الدین پسران نظر بہادر خویشگی و خوشحال بیگ کاشغری و سید محمد و سید شہاب بارہه و شاه محمد قطغان و عبدالله ولد حاجی منصور و عبدالرسول ولد عبدالله خان بہادر و خواجه عنایت الله و ملک حسین ابدالی و سید منصور ولد سید خانجهان دیگر بندہا قریب بیست ہزار سوار جرار بخدمت آن والا گہر تعین نموده به شاہنواز خان و قلیج خان خلعت خاصه و اسپ بازین نقره و ماده فیل و جمعی از بندہا بمرحمت خلعت و بعضی بعنایت اسپ فرق مباہات به فلک افراختند ـ و محمد صفی پسر اسلام خان بخشی و واقعه نویس این فوج مقرر شد ـ و حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که شاہزادهٔ عالی مقدار از ملتان براه راست که ہمگی

یک صد و شصت کروه جریبی است متوجه شده روز یکشنبه سوم جمادی الثانی سال بیست و ششم جلوس مقدس مطابق بیست و سوم اردی بهشت با عساکر جهانکشا قلعهٔ قندهار را محاصره نمایند ـ و سعدالله خان نیز با سایر سرداران در همین تاریخ بقندهار رسیده در محاصره شریک شود ـ و شیخ عبدالکریم بعنایت خلعت و حراست صوبهٔ دارالسلطنت لاهور از قبل مهین اختر سپهر دولت و بختیاری و یوسف آقا بمنصب هزاری چار صد سوار و خدمت قلعداری ارک دارالسلطنت لاهور و ناد علی بخدمت کوتوالی و نوبت خان بخدمت داروغگیٔ برقندازان و کوتوالی رکاب ظفر انتساب سرافراز گردیدند ـ درین تاریخ پیمانهٔ عنصری نظر بهادر خویشگی لبریز گردید ـ شمس الدین پسر کلانش بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و قطب الدین پسر دومین بمنصب هزار و پانصدی چار صد سوار از اصل و اضافه نوازش یافتند ـ خانه‌زاد خان پسر یمین الدوله که از نزد برادر خود شایسته خان از دکن آمده بود سعادت اندوز ملازمت گشت ـ

نهضت رایات جهانکشا از لاهور بصوب کابل و تعین لشکر ظفر اثر بسرداریٔ بادشاهزادهٔ عالمیان محمد اورنگ زیب بهادر و علامی سعد الله خان بجهت تسخیر قندهار مرتبهٔ دوم

چون حسب الاستصواب عزیمت رای صواب انتمای ساز محاربه ساخته شده و اسباب محاصره پرداخته آمد سپاه فیروزی دستگاه بانعام و اضافه خوشدل گشته برای جنگ مهیا گردید ـ شب مبارک دو شنبه شانزدهم ربیع‌الاول مطابق هشتم اسفندار بعد از انقضای یک پهر و پنج گهری بر تخت روان طلا که بصورت نالکی بکمال زیبائی و نهایت خوشنمائی مکلل به قبهای مینا کار ساخته اند سوار شده سرادق دولت و اقبال را که بفاصلهٔ یک کروه از شهر برپا شده بود به نزول اشرف فروغ آگین و منور گردانیدند ـ و در همین ساعت سعد الله خان را با سیلاب طوفان امواج افواج از جمله دریای لشکر ظفر اثر که عدد آن پنجاه هزار سوار می کشید از دلیران عرصهٔ کارزار و فرسودگان روزگار و ده هزار تفنگچی و توپ انداز و باندار و ده فیل خاصة

کوه پیکر صف شکن سوای که امرا داشتند و هشت توپ کلان قلعه افکن و بیست خرد و بیست توپ فیلی و همین قدر شتری و خزانهٔ بیشمار و دیگر ساز و سامان در خور این کار بجهت تسخیر قندهار راهی ساختند ـ و سه هزار شتر همراه این لشکر که از جمله آن پانصد از خزانه و پانصد از اسلحه وغیره و دو هزار شتر لوازم توپخانه از سرب و باروت بود داده تقسیم عساکر منصوره باقسام دوازده گانه در حضور اشرف بموجب ذیل قرار دادند ـ فوج قول باهتمام سعد الله خان با سه صد و شصت و چهار امرا و منصبداران و ده هزار سوار تابینان اینان و چهار صد برقنداز و هزار احدی تیر انداز و هزار تفنگچی باندار و فوج هراول بسرداریٔ راجه جی سنگهه با دو صد و چهار امرا و منصبداران همگی ده هزار سوار و پانصد سوار همه راجپوت سوای قاسم خان میر آتش با هزار احدی برقنداز و سه هزار پیاده تفنگچی و باندار و فوج برانغار بباشلیقی رستم خان بهادر فیروز جنگ با پنجاه امرا و منصبدار و سه هزار و پانصد سوار و هراول برانغار راو ستر سال با چهل منصبدار و چهار هزار سوار و برانغار افتخار خان با بیست و سه منصبدار و دو هزار و پانصد سوار و در فوج جرانغار نیز ده هزار بدستور صدر بسرکردگیٔ مهابت خان با چهار صد و بیست و چهار منصبدار و سه هزار و پانصد سوار و هراول جرانغار راجه انروده سنگهه با یک صد و سی و شش منصبدار و چهار هزار سوار و جرانغار راجه راجروپ با یک صد و پنجاه و چهار منصبدار و دو هزار و پانصد سوار و فوج التمش باهتمام نجابت خان با یک صد و پنجاه منصبدار و دو هزار و پانصد سوار و فوج طرح دست چپ بسرداری طاهر خان با پانصد و پنجاه منصبدار و فوج قراول بباشلیقی شاد خان با هشت صد نفر منصبدار ـ

در وقت رخصت به سعد الله خان خلعت و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ یکی با زین مرصع فرستادهٔ قیصر روم و دیگر با ساز طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل و برستم خان بهادر فیروز جنگ خلعت با شمشیر گران سنگ هموزن چند قبضه شمشیر متعارف که در کارخانه تیار شده بود و اسپ و براجه جی سنگهه خلعت و اسپ با زین طلا و فیل و به نجابت خان و راو ستر سال و روپ سنگهه خلعت و اسپ با ساز طلا و براجه انروده و راج روپ و قاسم خان و نصیری خان و اخلاص خان و رام سنگهه خلعت و اسپ با زین مطلا و به طاہر خان و افتخار خان و مکند سنگهه و قباد خان و سبل سنگهه و باقی خان و رتن

و راجه شیو رام و سجان سنگه و دلیر خان و ارجن و راجه مدن سنگه و گردهر داس و سید سالار و رای سنگه و بیرم دیو و ابوالمعالی و راو امر سنگه چندراوت و غضنفر خان خلعت و اسپ با زین نقره و از هزاری پائین تا پانصدی به برخی خلعت و بجمعی اسپ مرحمت نمودند و خدمت بخشی گری و واقعه نویسیٔ این لشکر بمحمد اشرف ولد اسلام خان مقرر نموده خلعت و انعام عنایت فرمودند ـ

درین یساق مجموع لشکر بادشاهی آنچه همراه بادشاهزادهٔ والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر و مدار المهامی سعد الله خان تعین شده و هرچه در رکاب سعادت مانده موافق ضابطه چهارم حصه صد هزار سوار میشود ـ بیست هزار همراه بادشاهزاده و پنجاه هزار همراه سعد الله خان و تتمه لشکر سعادت اندوز فیض حضور بوده - از صد هزار سوار مذکور منصبدار پنج هزار احدی تیرانداز چهار هزار برقنداز سه هزار سوار باق تابینان امرای عظام و دیگر منصبداران و از جمله دو صد لک روپیه یعنی دو کرور که از خزانهٔ اکبر آباد و شاهجهان آباد طلب شده بود در عرض یک ماه یک کرور بمنصبداران جاگیردار و نقدی و احدیان تیر انداز و برقندازان سوار و پیاده مرحمت فرموده پنجاه لک روپیه همراه سعد الله خان فرستاده تتمه در رکاب سعادت نگاهداشتند ـ و حکم فرمودند که سعد الله خان از غزنین بموجب فرموده ترتیب افواج نموده روانهٔ پیش شود و باتفاق بادشاهزادهٔ والا گهر بمحاصره پرداخته نوعی نماید که تلافیٔ مافات اوقات ماضی در مستقبل احوال بعمل آید و انشاء الله تعالیٰ فتح و فیروزی نصیب هواخواهان دولت گشته قلعهٔ قندهار اضافهٔ ممالک محروسه گردد ـ و اگر به رهبری ادبار غنیم سیه گلیم قدم جرأت پیش گذاشته ارادهٔ مدد قلعدار نماید اول با خیل اقبال متوجه تنبیه و تادیب و انصرام مهام آن بداندیشان گشته بعد از آن به محاصره بپردازد ـ و در وقت جنگ بدین عنوان افواج را ترتیب دهد ـ در قول شاهزادهٔ والا گهر عالی مقدار و سعد الله خان با هفت صد و چهل امرا و منصبدار و پانزده هزار سوار تابین و در فوج هراول راجه جی سنگه با دو صد امرا و منصبدار و دوازده هزار سوار و فوج برانغار بسرداری رستم خان بهادر با پنجاه منصب دار و یازده هزار سوار بدین تفصیل برانغار چهار هزار سوار و جرانغار بسرداریٔ مهابت خان با چهار صد و بیست منصبدار و پانزده هزار سوار بدستور برانغار و التتمش بسرکردگیٔ نجابت خان با دو هزار و پانصد سوار و طرح

دست راست شش ہزار و پانصد سوار و طرح دست چپ ہفت ہزار و پانصد سوار و قراول دو ہزار سوار ـ

چون سعد الله خان با لشکر ظفر اثر ہشتم ربیع الثانی بہ پشاور رسیده غرۂ جمادی الاول گذرگاه کابل را مخیم عساکر والا گردانید منصب بادشاہزادۂ کامگار نامدار محمد اورنگ زیب بہادر باضافۂ پنج ہزاری سہ ہزار سوار بیست ہزاری پانزده ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ مقرر نمودند ـ فرمان سعادت نشان بخط خاص مشتمل برین نوازش نمایان و دیگر عواطف بی پایان نزد خان مذکور فرستاده حکم فرمودند کہ روزیکہ در قندهار ملازمت آن شهسوار مضمار دولت و اقبال نماید این فرمان عاطفت نشان بایشان برساند ـ و خود بدولت و اقبال شکارکنان روانہ شده دوم ربیع الاول از آب چناب و بیست و پنجم از آب بہت بر کشتی عبره نموده سوم ربیع الثانی باغ حسن ابدال را بہ پرتو رایات جاه و جلال صفای تازه و رونق بی اندازه عطا فرمودند ـ

جشن وزن قمری

چہار ربیع الثانی روز جمعہ درین مکان نزہت نشان انجمن جشن وزن قمری آغاز سال شصت و سوم از عمر مبارک بکمال زیب و زینت صورت ترتیب یافتہ ہمگی مراسم معہودۂ این روز برکت اندوز بدستور ہر سال بہ تقدیم رسیده عالمی از زر نثار بہره مندگردید ـ سید قطب بخاری حسب الالتماس شاہزاده محمد شجاع بہادر بمنصب ہزاری ہزار سوار و تہانہ داری کوچ سرافراز گردید ـ و خواجہ طیب را خلعت و ہزار مہر و بجہت یوسف خواجہ برادرش ده ہزار روپیہ مرحمت نموده بہ لاہور رخصت فرمودند ـ و خواجہ عیسیٰ پسر کلان خواجۂ مذکور بمنصب ہشت صدی صد سوار و خواجہ موسیٰ پسر خرد را بمنصب ہفت صدی پنجاه سوار بر نواختہ در رکاب گرفتند ـ و مہر علی پسر مکتوب خان بخدمت بکاولی نوازش یافت ـ ظفر خان کہ چندی از سعادت حضور و بندگیٔ درگاه معذور بود بمنصب سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار و جان نثار خان بخشیٔ دوم بخطاب لشکر خان و اضافۂ پانصدی ششصد سوار و کنور رام سنگھ بمنصب دو ہزاری ہزار و پانصد سوار و ملا شفیعا بمنصب دو ہزاری صد سوار از اصل و اضافہ مفتخر و مباہی گشتند ـ خانہ زاد خان عرف بہمن یار

ولد آصف خان را بمنصب چار ہزاری پانصد سوار و خطاب اعتقاد خان و مرحمت اسپ با ساز طلا معرز ساختہ میر بخشی گردانیدند - دوم جمادی الاول نزول اشرف در بتخاک اتفاق افتادہ ، شاد خان بمرحمت خلعت وجیغۂ مرصع و خطاب شجاعت خانی و اسپ با زین مطلا و سید فیروز خان بخلعت و اسپ با زین نقرہ و عبداللہ خان پسر سعد خان بخطاب خانی و خلعت و اسپ با زین نقرہ و پورن مل بندیلہ بمنصب ہزار و پانصدی ہزار سوار و بعنایت خلعت و اسپ و راجہ امر سنگھ نروری بعنایت اسپ و اضافۂ منصب و جبار قلی گکھر بعنایت خلعت و جگرام کچھواہہ بمنصب ہزاری ہشت صد سوار و دلاور خان ولد بہادر خان روہیلہ و نذیر بیگ سلدوز بمنصب ہزاری پانصد سوار و مظفر حسین بخشیٔ کابل بمنصب ہزاری ہفت صد سوار و راجہ کشن سنگھ بمنصب ہزاری پانصد سوار و دیگر بسیاری از بندہا بفزونیٔ منصب و برخی بخلعت و بعضی بعنایت اسپ سرافراز گشتہ دستوری یافتند -

چہارم جمادی الاول در ساعت مسعود بدولت و اقبال بر اسپ بادشاہ پسند نام سوار شدہ ساحت دولتخانۂ دارالملک کابل را از پرتو قدوم فرخندہ فر فروغ سعادت جاوید بخشیدند - سلالۂ دودمان سیادت سید علی ولد سید جلال صدرالصدور از اصل و اضافہ بمنصب دو ہزاری چار صد سوار و حافظ ناصر دیوان سید جلال بخدمت دیوانیٔ بندر سورت و اعتقاد خان میر بخشی بانعام بیست ہزار روپیہ مباہی گردیدند - نہم بروضۂ ارم تزئین حضرت فردوس مکانی تشریف بردہ آداب زیارت تربت آنحضرت و مرقد مطہر رقیہ سلطان بیگم بہ تقدیم رسانیدند و دہ ہزار روپیہ از سرکار معلیٰ و چہار ہزار روپیہ کہ شاہزادہای عالی مقدار نذر بردہ بودند بخدمہ و دیگر مستحقین آن مکان سعادت نشان تقسیم نمودند - درین تاریخ دو توپ کلان را کہ بہ کابل آوردند فتح لشکر را پیشتر روانہ ساختند و لیلی را کہ از قلعۂ آسیر آوردہ بودند بجہت سنگینی در قلعۂ کابل نگاہداشتند -

ہژدہم جمادی الاول شاہزادۂ عالی تبار گرامی منزلت عالی مقدار محمد شجاع بہادر کہ از بنگالہ متوجہ درگاہ عالم پناہ شدہ بودند بنواحیٔ کابل رسیدند - بامر جلیل القدر امیرالامرا و اعتقاد خان میر بخشی استقبال نمودہ آن والا گہر را بآستان اقبال رسانیدند - در آن روز سعید کہ عید طرب دوستان و نوروز نشاط پرستان بود

بادشاهزادهٔ مذکور با سلطان بلند اختر پسر دوم هزار مهر نذر گذرانیده از پیشگاه عنایت خسروانی باضافهٔ پنج هزاری ذات سه هزار سوار بمنصب بیست هزاری پانزده هزار سوار ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عنایت دویست اسپ عربی و عراق و ترکی و کچهی از آن جمله پنج با زین مرصع و طلا سرافراز گردیدند - بیست و نهم بچنارنو که شش کروہی کابل است و به فرمودهٔ اشرف جعفر قراول بیگی سرانجام لوازم شکار قمرغه نموده بود تشریف فرموده روز دوم به نشاط صید پرداختند - اگرچه جانور بسیار از رنگ و مار خوار در احاطهٔ قمرغه درآمده بودند اما بنا بر سختیٔ کوه احاطه چنانچه باید میسر نشد و بیشتر بدر رفت و قلیلی که مانده بود از آنجمله قدری به تفنگ خاصه شکار شده باقی حسب الامر شاهزادهٔ جهانیان محمد شجاع بهادر و سلطان سلیمان شکوه به تفنگ صید نمودند -

آغاز سال بیست و ششم از جلوس مبارک

لله الحمد و المنة که سال بیست و ششم از جلوس میمنت مانوس خدیو آفاق روز جمعه غرهٔ جمادی الثانی سال هزار و شصت و دوم هجری شروع شده روزگار را زیب و زینت تازه داد - و سایر مراحم که درین روز از آن مظهر رحمت الٰهی بظهور پیوست مدتهای مدید فقرا و درویشان روزگار را مایهٔ جمعیت خاطر بحصول پذیرفت و مادهٔ آسودگیٔ خلایق آماده و مهیا گشت -

از نوشتهٔ وقایع نگاران عساکر اقبال بعرض رسید که بادشاهزاده اورنگ زیب بهادر شانزدهم ربیع الاول بکنار دریا نزول نمودند و شاهنواز خان و قلیج خان و دیگر سرداران پی هم رسیدند - نوزدهم از کنار دریا روانه شدند و بیست و سوم بر ساحل سنده دایره شد - بیست و پنجم بر کشتی از دریای سنده گذشتند - هفتم جمادی الاول بسرزمین چچه رسیدند و به شش کوچ متواتر بحسالی نزول کردند - نوزدهم در حوالیٔ قوشنج ملازمت نمودند - و سعد الله خان چهارم جمادی الاول از گذرگاه روانه شده دهم به غزنین رسید و شانزدهم از غزنین کوچ نموده هژدهم به قرا باغ و بیستم به مقر و بیست و ششم به قلات و بیست و هفتم به منزل آهنگران و روز دیگر به یکه توت و روز یکشنبه سوم جمادی الثانی به قندهار رسیده ملازمت شاهزاده نمود و قلعه را افواج قاهره محاصره نمودند - دولت زمیندار قوشنج برادر شیر خان

ترین که برہنمونیٔ طالع ملازمت بادشاہزادۂ عالمیان نموده در رکاب آن والا جناب روانهٔ قندهار شده بود غایبانه بمنصب ہزاری ششصد سوار و خطاب خانی و انعام ده ہزار روپیه سر افرازی یافت ۔ و آدم دکنی نیز بمنصب مذکور و مہر علی بکاول بخطاب نعمت خانی عز امتیاز پذیرفتند ۔

بیست و چہارم پیشکش بادشاہزاده محمد شجاع بہادر از جواہر و مرصع آلات و اقمشهٔ نفیسهٔ بنگاله و مہر بسیار و عنبر و اگر بیشمار و بیست فیل ہفده نر و سه ماده که قیمت مجموع سه لک و شصت ہزار روپیه شد از نظر گذشت ۔ شمشیر خان ترین تهانه دار غزنین بعد از حصول دولت ملازمت بمرحمت خلعت و نقاره نوازش یافته بجای خود معاودت نمود ۔ عبدالرحمٰن ولد نذر محمد خان از ناپسندیدگی اوضاع تعینات بنگاله شد ۔ میر یعقوب مدار الیه سعید خان بہادر مرحوم بمنصب ہفت صدی سوار و خدمت دیوانئی کابل و سید ہدایت الله صدر باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو ہزار و پانصدی دو صد سوار سربلندگردیدند ۔ ہر کدام از خوشحال خان و بیرام خان پسران لعل خان گن سمندر که بحکم اقدس بعد از گذشتن پدر نام آنها بانضمام لفظ خان گزارش مییابد بانعام ہزار روپیه برنواخته آمدند ۔ چون بعرض مقدس رسید که شاہزاده عالی مقدار و سعد الله خان چنانچه گذارش یافت سوم جمادی الثانی مطابق بیست و سوم اردی بهشت قلعهٔ قندهار را محاصره نموده آنچه لازمهٔ تردد است بجا می آرند نوزدہم ماه مذکور حکم شد که جان بیگ ملازم شاہزاده محمد شجاع با ہزار سوار و جمعی دیگر از بندہای درگاه که ہمه دو ہزار سوار باشند پانزده لک روپیه بقندهار رسانیده برگردد ۔ وقتیکه جان بیگ با خزانه نزدیک غزنین رسید ، اوزبکان فتنه سرشت و الهانان بیدین و ایمان بارادۂ تاخت و تاراج برآمده در نواحی غزنین پراگنده شده دست تاراج و یغما بحال مواشئی رعایای آن دیار که ہمه مسلمان پاکیزه دین اند دراز نمودند ۔ جان بیگ از روی ہوشیاری متوجه شده خواست که به تنبیه آنها بپردازد ۔ آن دد سیرتان روباه حیله بمجرد شنیدن آواز نقاره دل بای داده ہرکس ہر جا که بود از روی اضطراب رو به فرار نهاد - چون فوج از توزکی که وقت آمدن داشتند افتاده بسبب گرانباری مال اولجا بهر سمتی که پیش آمد گروہا گروه الهان رو بدان طرف نهاده در قطره زنی بودند اتفاقاً عبور اکثر بر مواضع افاغنه و ہزاره جات قراباغ افتاده دویست کس یک جا به قتل رسیدند ۔ و از جمعی که زخمی بقید آمده بودند ظاہر شد که عبدالشکور و نیک نظر و خوشی لبچاک و حبیب

درمان قریب به ہشت ہزار سوار اوزبک و الهان مردم عبدالعزیز خان و آق محمد قطغان
با دو ہزار سوار کہ از جانب سبحان قلی خان برای تاخت و تاراج نواحی
کابل آمده بودند وقت برگشتن جابجا بقتل رسیده زیاده از یک ہزار سوار زنده بدر
نرفت حکم معلیٰ صادر شد کہ شمشیر خان تا قلات رفتہ بعد از بندوبست راه و
برگشتن از قلات جان بیگ را با خزانہ روانۂ حضور پرنور سازد ـ و منصب
دلیر خان باضافۂ پانصدی بمنصب دو ہزاری ہزار و پانصد سوار مقرر شد ـ

مراجعت نمودن لشکر ظفر اثر از قندهار بی نیل مقصود

چون ساحت پای حصار قندهار مجمع عساکر منصوره گردید و دلاوران
قلعہ کشا ہمت بر فتح آن حصن حصین بستند و اطراف بیرون حصار را بہجوم افواج
فرو گرفتہ در پی پیش رفت کار و تہیۂ اسباب کارزار گشتند شاہزادۂ کامگار نامدار
بنا بر استصواب رای صواب نما و صلاح دید امرای عظام بمقام سرانجام اسباب
محاصرۂ حصار در آمده بر سر قرار داد ملچار امر بہ پیش بردن آن و سرکردن نقب
و ساختن کوچۂ سلامت و رفع جوالہ و نصب دمدمہ و سرکوب و امثال آنها
فرمودند ـ محراب خان نگاہبان قلعہ جمیع بروج قلعہ را بہ توپ و تفنگ و سایر آلات
آتشباری و ادوات آراستہ آمادۂ مدافعہ و مجادلہ شده از رگ آتشبار توپهای خروشان
غلولہ مانند ژالۂ آتشین ببارش درآورده در میدان گاه و پای قلعہ کسی را فرصت
سر برداشتن نمی داد ـ باوجود آنکہ دلیران عرصۂ پیکار توپ و تفنگ او را
وجودی ننهاده داد دلاوری می دادند و بی محابا تا پای حصاربند تاختہ از سر تیر
و بندوق در می‌گذشتند اما چون حصار کمال متانت و استحکام داشت و باٰلات و
ادوات قلعداری و آتشباری آراستہ و آماده بود سعی و تلاش جانبازان سودی
نمی‌داد ـ و معهٰذا قاسم خان میر آتش کہ اہتمام دزدیدن آب خندق بعہدۂ او بود از
بی توفیقی نتوانست از عہدۂ پرداخت خدمت مذکوره برآید و سران لشکر بسبب نفاق
و ہم‌چشمی دست از کار بازداشتہ ہمت بر عدم تسخیر قلعہ گماشتند ـ درین اثنا از
جملہ ہفت توپ کلان کہ از معظم اسباب قلعہ گیری است دو ضرب از بیوقوفی
توپ اندازان نا کرده کار کہ باروت زیاده از وزن مقرر ریختہ می‌انداختند از کار

رفت و پنج ضرب دیگر بسبب آنکه توپ اندازان قدرانداز همراه نبودند موافق مدعا کارگر نمی افتاد و جمعی از سپاه که در حضور اشرف لافها زده گزافها گفته بودند از دشواری کار و سختی و تنگیٔ جا همه در پس ملچارها ایستاده قدم پیش نمی‌گذاشتند ـ و بسبب گرانیٔ غله عسرت سپاه بحدی رسید که بیش از آن مجال توقف در آن محال بمقتضای قرب ایام زمستان دور از راه بل محال نما بود ـ چه از آمد و رفت لشکرها زمین کشته و ناکشتهٔ قصبات و قریٰ پی سپر سم ستور یغما و تاراج گشته نشانی از آبادانی نمانده خانها ویران و ساکنان روانهٔ عدم آباد گشته بودند ـ لاجرم قرار معاودت داده از پای قلعه برخاستند و تسخیر قلعه را موقوف بر وقت دیگر داشته بدرگاه آسمان جاه روانه گشتند ـ

شب پانزدهم لیلة البرات خدیو آفاق با بادشاهزادهای والا گهر بتماشای چراغان هر دو کنار نهر کلان تشریف فرمودند و فردای آن شیخ موسیٰ گیلانی را بمرحمت خلعت و دیوانی و بخشی گریٔ صوبهٔ ملتان و اسلام قلی را بخطاب خدمتکار خان و داروغگیٔ فیلان حلقه سرافراز گردانیدند ـ چون مهین اختر اوج خلافت تعهد نظم صوبهٔ کابل نموده بودند و در جناب مقدس بدرجهٔ پذیرائی رسیده بادشاهزادهٔ عالی مقدار را بمنصب سی هزاری و بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه که منصب ایام بادشاهزادگیٔ اعلیٰ حضرت بود و دو کرور دام انعام و پرگنهٔ پرسرور نیز که جمعش سه کرور دام و حاصلش موافق دوازده ماه هفت و نیم لک روپیه است و سه کرور دام از محال سایر دارالسلطنت لاهور و محال سایر ملتان که هفت و نیم لک روپیه حاصل دارد عنایت نموده صاحب صوبگیٔ کابل بسلطان سلیمان شکوه مرحمت فرمودند ـ و آن نونهال بوستان خلافت و شهریاری را بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و ماده فیل و علم و نقاره و منصب هشت هزاری چهار هزار سوار سرافراز فرمودند ـ و خیمهٔ سرخ که خاصهٔ بندگان اعلیٰ حضرت است ببادشاهزادهٔ نامدار نیز مرحمت فرمودند ـ و عوض صوبهٔ ملتان هر چهار صوبه دکن ببادشاهزادهٔ والا مکان محمد اورنگ زیب بهادر و صوبه داریٔ احمد آباد بشائسته خان عنایت کردند ـ بیست و چهارم شعبان بادشاهزادهٔ کامگار محمد شاه شجاع بهادر را بانعام خلعت خاصه با نادری خاصه و جیغهٔ مرصع و سربندی از قطعهٔ لعل و دو مروارید گرانبها و دو اسپ با زین طلا و انعام یک کرور دام از محال اودیسه و هجلی بندر سر بلند ساخته رخصت بنگاله

فرمودند - از تاریخ ملازمت تا روز رخصت از جواهر و مرصع آلات دو لک روپیه به شاهزادهٔ مذکور مرحمت شد -

چون از عرضداشت وقائع نگار سورت بمسامع علیه رسید که غلام رضا ملازم الله ویردی خان از راه بندر عباس وارد سورت گردیده هفت اسپ عراق و رقمی از والئی ایران باین مضمون که غلام رضا ملازم الله ویردی خان اسپی چند برای الله ویردی خان می برد کسی مزاحم نشود همراه دارد و آن نوشته بجنس از نظر اشرف گذشت بر طبع مقدس گران آمده به فاضل خان حکم شد که باو بگوید که فرستادن مکتوب و هدیه به بیگانه بی اجازت صاحب خود بغایت ناپسندیده است اگر باو سیاست می فرمودیم گنجایش داشت لیکن بمقتضای کرم عام و فتوت بتغیر منصب و جاگیر او حکم فرمودیم - او در جواب معروضداشت که حقیقت نفس الامر اینست که غلام رضا مدتی نوکر من بود اما بنده نه او را به ایران فرستاده و نه بکسی هدیه ارسالداشته - بنوبت خان کوتوال فرموده که او را فرصت نداده از شهر بدر آورده به بتخاک رساند - و به متصدیان سورت حکم شد که همگی مال غلام رضا بسرکار اشرف ضبط نموده او را مسلسل و مغلول بدرگاه عالم پناه بفرستند -

ارادت خان ولد اعظم خان از تغیر تربیت خان بخدمت آخته بیگی سرافراز گشت - غرهٔ رمضان سعد الله خان و راجه جی سنگه و قلیچ خان و نجابت خان و مهابت خان و دیگر امرا و منصبداران که دوازدهم شعبان از قندهار روانه شده بودند سعادت ملازمت دریافته بتفاوت درجات نذر گذرانیدند - مظفر حسین بخدمت توزک و اسحٰق بیگ بخدمت بخشی گری کابل مفتخر و مباهی گردیدند -

معاودت الویهٔ ظفر طراز از کابل بصوب دارالخلافه

پانزدهم رمضان المبارک پس از انقضای شش گهری بادشاه گیتی پناه از دولتخانهٔ معلی تا بیرون دروازهٔ جنوبی خاص و عام بر رتهه و از آنجا بر اسپ جهان نورد سوار دولت شده متوجه لاهور گردیدند - مهین گوهر خلافت را بعنایت خلعت خاصه با نادری و سرپیچ لآلی که در آن یک قطعه لعل بود که یک لک روپیه قیمت داشت سربلند ساخته دستوری کابل دادند - و سلطان سلیمان شکوه را بمرحمت خلعت و جیغهٔ مرصع و دو اسپ با زین زرین و انعام یک کرور دام از محال بنگش

بالا و پائین نوازش فرموده رخصت نمودند - امیر الامرا و راجه جی سنگه و قلیچ خان و سعادت خان و راجه راجروپ و گروهی از امرا و منصبداران را همراه آنوالا گهر رخصت نموده خدمت بخشی گری این فوج بایرج خان مقرر فرمودند - شانزدهم بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان محمد اورنگ زیب بهادر با نونهالان حدیقهٔ سلطنت و اقبال سلطان محمد و سلطان معظم از قندهار سعادت ملازمت دریافته هزار مهر نذر گذرانیدند - بیستم از باغ فرح افزا کوچ فرمودند و روز دیگر شاهزادهٔ عظیم الشان محمد اورنگ زیب بهادر را بعنایت خلعت و دو اسپ عربی و عراقی با زین زرین و انعام ولایت بکلانه بجمع دو کرور دام معزز ساخته رخصت دکن فرمودند - و به سلطان محمد بازوبند لعل و مروارید و به محمد معظم سربند دو دانهٔ مروارید و یک قطعه زمرد مرحمت نموده محمد صفی پسر اسلام خان را بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت بخشی گری و واقعه نویسی هر چهار صوبهٔ دکن و مرشد قلی علی مردان خان (خانی ؟) را بخدمت دیوانی بالا گهاٹ سرافراز و مباهی گردانیدند -

سلخ ماه ساحت باغ پشاور بورود مقدم همایون صفا و طراوت تازه یافت - هشتم شوال از آنجا کوچ نموده یازدهم برکنار دریای اتک نزول اشرف فرموده - درین حال از شدت بارش باران متواتر دریاها رو بشدت آورده بسبب فرود آمدن سیل از کهسار دریای اتک نمودار طوفان نوح گشته بود - پلی که سیف الله میر بحر از سفاین بر روی دریای مذکور بسته بود برهم خورد - و چون از تلاطم امواج و شدت تیزی و تندی آب پل بسته نمی‌شد از جناب خلافت حسین بیگ خان و تربیت خان و مظفر حسین و نوبت خان بدفعات رخصت یافتند که بزودی جسری تیار نموده بعرض مقدس رسانند - بعد از آنکه بسعی و تلاش بسیار بر گذر جلالیه بچهل کشتی پل بسته شد شاهزاده محمد شجاع بهادر پیش از تیار شدن پل دو نیم کروه پائین تر از گذر مقرر با لشکر خود بر کشتیها عبره نموده فیلان را بشنا گذرانیده بودند - پانزدهم شوال حکم شد که بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از دریا بگذرند و هفدهم شوال خود بدولت و اقبال بر تخت روان سوار از بالای پل مذکور گذشته بدولتخانه که از آبادانی اتک گذشته بفاصلهٔ نیم کروه واقع شده بود تشریف ارزانی فرمودند - سلخ شوال از آب بهت و پنجم ذی قعده از آب چناب بر پل کشتی که عمدة الملکی سعد الله خان نخستین به پنجاه و پنج کشتی دومین را به پنجاه و شش مرتب ساخته بود عبره نمودند - نهم عمارت جهانگیر آباد را از

ورود اشرف رونق و صفای تازه عطا نمودند ـ چون بسبب شدت باران اطراف لاہور بالتخصیص از جہانگیر آباد و امن آباد تا دارالسلطنت راہہا را آب آن چنان گرفته بود که عبور اردوی معلی‌ٰ به ہیچ وجه صورت نمی بست بنا برآن چار روز درینجا مقام نموده بعد از فرو نشستن جوش سیلاب متوجه لاہور گشتند ـ و از نالهٔ دیک بسواریٔ فیل گذشته پانزدہم از پل راوی که از پنجاه کشتی بسته بودند نالکی سوار گذشته باغ فیض بخش و فرح بخش را از غبار مقدم والا مورد برکات عالم بالا گردانیدند ـ و جمعی که پیش از توجه والا به تعجیل روانهٔ دارالسلطنت لاہور شده بودند چندی در نالہا فرو رفتند ـ

چون یوسف خواجه جویباری برادر خواجه طیب که جانشین آبای خود بود باجل طبیعی در گذشت و در دودمان آنها کسی که سزاوار جانشینی باشد بغیر از خواجه طیب نبود نوزدہم بعنایت خلعت و دو ہزار مہر سرافراز نموده رخصت ماوراء النہر نمودند ـ و پانصد مہر به خواجه موسیٰ پسرش که ہمراه پدر میرفت نیز مرحمت فرمودند ـ چون پیشخانهٔ معلیٰ از جہانگیر آباد بر افیال بکنار آب مانده بتلاش بسیار پس از کم شدن آب بباغ رسید بیست و یکم از آنجا کوچ نموده براه ہیبت پوری پتی از گذر موضع بوه که دریای ستلج و بیاه بہم پیوسته بغایت عریض میگردد براه جسر سفاین که سعد الله خان بصد و چہار کشتی مزین ساخته بود عبور نموده ششم ذیحجه از راه پایل داخل سہرند شده پانزدہم کوچ فرمودند ـ

چون اعتقاد خان میر بخشی بسبب بیماری از عہدهٔ خدمت نمی توانست برآمد شصت ہزار روپیه سالیانه مقرر فرموده رخصت لاہور نمودند ـ رای رگھناتھ را باضافهٔ منصب و خدمت دفتر داری تن و خالصه و مظفر حسین را به داروغگی فیلخانه سرافراز فرمودند ـ روز جمعه یازدہم محرم سنه یک ہزار و شصت و سه بدولت و اقبال با خادمان مشکوی عظمت و جلال کشتی سوار بعد از دوپہر پنج گھری پاو کم از دروازهٔ سمت دریا داخل عمارت مبارک دارالخلافهٔ شاہجہان آباد گشته آن امکنهٔ رفیعه را بیمن قدوم میمنت لزوم زیب و زینت تازه بخشیدند ـ غبار موکب معلیٰ که سرمهٔ دیدهٔ اولوالابصار است نور پیرای دیدهٔ این شہر گشت و آوازهٔ کوس خرمی و نشاط در گنبد گردون پیچیده رسم و آئین شگفتگی و انبساط رواج تازه گرفت ـ قرة العین سلطنت سلیمان شکوه را باضافهٔ ہزاری ہزار سوار بمنصب ده

ہزاری پنج ہزار سوار سر بلند گردانیدہ شاہنواز خان صفوی را بمنصب پنج ہزاری پنجہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ و نظم صوبۂ اودہ و جاگیر داری گورکھپور و بہرایچ معزز و مفتخر ساختند ۔ و تقرب خان در جایزۂ معالجۂ عصمت پناہ بی بی اکبر آبادی بانعام سی ہزار روپیہ و منصب سہ ہزاری پانصد سوار فرق عزت بر افراخت ۔ چون بعرض مقدس رسید کہ سردار خان کہ بصوبہ داری تتہ رخصت یافتہ بود در اثنای راہ بساط حیات در نوردید ظفر خان از اصل و اضافہ بمنصب سہ ہزاری دو ہزار سوار و خدمت مذکور بلند پایگی حاصل نمودہ رخصت آنصوب شد ۔

از واقعۂ صوبۂ اجمیر بعرض رسید کہ پیمانہ عمر رانا جگت سنگھ برآمود ۔ چہاردہم صفر خبر رحلت مستورۂ سرادق عظمت و اقبال شکر النسا بیگم ہمشیرۂ خورد حضرت جنت مکانی کہ بجہت دیدن اشرف از اکبر آباد روانہ شدہ بودند در نواحیٔ متھرا متوجہ دارالبقا گشتند موجب تحیر و تأسف خاطر اشرف شدہ حکم دفن در ایوان جانب چپ ہنگام درآمدن روضۂ حضرت عرش آشیانی صادر شد ۔ سالیانۂ خسرو ولد نذر محمد خان یک لک روپیہ قرار یافت ۔ ہژدہم صفر منزل امیر الامرا علی مردان خان از تشریف شریف بیت الشرف عز و اقبال گردید ۔ آن خان والا شان شکر مراحم بی اندازہ بلوازم پانداز و نثار پرداختہ پلنگ مرصع و زین مرصع و اقمشۂ نفیسۂ دو لک روپیہ و بیست ہزار روپیہ بعنوان پیشکش گذرانید ۔

گذارش جشن وزن شمسی

بیست و چہارم صفر موافق ہشتم بہمن سنہ یک ہزار و شصت و سہ انجمن وزن شمسی آغاز سال شصت و دوم در ایوان شاہ محل معروف بغسلخانہ بکمال زیب و زینت صورت ترتیب یافتہ آن ذات مقدس را بدستور معہود بطلا و دیگر اجناس برسنجیدہ عالمی را از تقسیم آن بہرہ‌ور گردانیدند ۔

تعین یافتن بادشاہزادہ محمد داراشکوہ به تسخیر قندهار

چون ہمگی توجہ والا و ہمت عالی و عزیمت راسخ بر استخلاص قندهار مصروف بود بدین جہت تجہیز عساکر ظفر آثار بدرجۂ تکرار رسیدہ بسبب تنگیٔ فرصت و ضیق

محال و احتمال عوارض و اقامت نفاق اہل لشکر صورت نہ بست لاجرم باندیشہ آنکہ از لشکر سابق بنا بر کشیدن یساقهای سابق قلعہ کشائی کما ینبغی متمشی نخواہد شد ، مناسب صلاح دولت آنست کہ بزودی ہرچہ تمام تر سیلاب افواج بحر امواج از دریای لشکر منصور کہ مدتی مدید آسودہ بودہ و بالفعل قوی نیرو و تازہ زوراند بسرداری بادشاہزادۂ بلند اقبال جوان بخت سعادت پژوہ محمد داراشکوہ با سایر اسباب قلعہ کشائی بآنصوب ارسال یابد یحتمل کہ درین زودی کار بکام و روزگار بر وفق مرام اولیای دولت ابد فرجام گردد ۔ و آن بلند اقبال کہ مزاجدان اشرف بودند توجہ والا مصروف این معنی دانستہ از روی خواہش التماس نمودند و بعد رسیدن لاہور بسرانجام مواد این کار پرداختہ در عرض سہ ماہ و نہ روز کہ در آنجا اقامت داشتند سہ توپ کلان و ہفت توپ ہوائی ریختہ شدہ و از خورد و کلان سی ہزار گاولہ توپ و پنج ہزار من باروت و یک ہزار و پانصد من سرب بوزن شاہجہانی و چہاردہ ہزار بان مہیا و آمادہ نمودند ۔ از جملۂ توپہای کلان دو توپ یکی کشور کشا دوم گدہ بھجن[1] کہ ہر کدام بسنگ یک من و ہشت آثار اکبری گاولہ میخورد باہتمام قاسم خان میر آتش و محمد صالح مشرف توپخانہ و گنپت رای توپ ریز مہیا ساخت ۔ و توپ سوم کہ یک من و شانزدہ سیر اکبری آہن میخورد بسرکارداری جعفر میر آتش شاہزادہ صورت پذیر گشت ۔ و ہر قدر بنجارہ کہ میسر شد جمع آوردہ و سرانجام آذوقۂ لشکر نمودہ بدرگاہ عالم پناہ معروض داشتند کہ چون ساعت روانہ ساختن لشکر ظفر اثر بیست و سوم ربیع الاول و تاریخ محاصرہ قلعۂ قندهار ہفتم جمادی الثانی سال بیست و ہفتم جلوس مبارک قرار یافتہ و مواد این سفر و سرانجام کار بہ بہترین وجہی صورت سرانجام یافتہ امیدوار رخصت شدن است ۔ بندگان حضرت گیتی ستانی از روی کمال عنایت و مہربانی فرمان عالیشان بخط مبارک صادر فرمودند کہ آن موید کامگار نامدار بر وفق مقتضای فرصت وقت کہ از جملہ مساعدت روزگار و دلایل برآمد کار است عمل نمودہ در مبارک ساعتی کہ بجہت نہضت آنصوب اختیار نمودہ بہمراہی بدرقۂ تائید الٰہی با لشکر نصرت اثر جلادت نشان براہ ملتان کہ در آن راہ غلہ و علف فراوان است متوجہ مقصود شود و بعد از طی مراحل و قطع

---

۱ ۔ در نسخۂ حیدرآباد اسم این توپ گدہ بھمن رقم گشتہ ۔

منازل در ساعت مقرر محاصره نموده در گرفتن آن سعی موفوره بکار برد ـ و از پیشگاه عاطفت بآن رکن رکین سلطنت عظمیٰ خلعت خاصه و جواہر و مرصع آلات ثمینه از الماس و لعل و یاقوت و مروارید و زمرد و شمشیر و پردله مرصع با پهولکتاره که قیمت آن چهار لک روپیه بود و پنج اسپ عربی با زین مرصع و پنج اسپ عراق با زین طلا و چهار فیل دو نر یکی با ساز طلا و دیگری با یراق نقره و دو ماده فیل که قیمت این اسپان و فیلان یک لک روپیه شد و یک لک اشرفی و یک لک روپیه مجموع از نقد و جنس بیست لک روپیه عنایت فرموده بدفعات مصحوب بندہای تعینات یساق قندهار برای آن نامدار کامگار ارسال داشتند ـ و از جمله امرای عظام و دلاوران معرکه آرای رزم آزما چه از حضور چه از اقطاعات و اوطان رستم خان و راجه جی سنگهه و قلیج خان و نجابت خان و مهابت خان و راجه روپسنگهه و راو ستر سال و راجه بهارسنگهه و روپ سنگهه و راجه انروده و شجاعت خان و سعادت خان و طاہر خان و قاسم خان و راجه راجروپ و نصیری خان و اخلاص خان و غیرت خان و راجه دیبی سنگهه و رام سنگهه و افتخارخان و سید فیروز خان و عبدالرحیم بیگ اوزبک و سبل سنگهه و پرتهی راج و باقی خان و مبارک خان ترین و ایرج خان و دلیرخان و راجه شیورام و خواجه عبدالهادی و کاکر خان و سجان سنگهه و محمد اشرف ولد اسلام خان و ارجن و شمس الدین و قطب الدین خویشگیان و راجه مدن سنگهه و گردهر داس و خنجر خان و پورن مل و راجه امر سنگهه نروری و خوشحال بیگ و دولت خان قیام خانی و شاه محمد قطغان و سید شهامت خان و سید محمد عبدالله و حاجی منصور و جبار قلی گکهر و راو امرسنگهه و شادمان پکهلیوال و خلیل بیگ و جگرام و اسدالله و سید عبدالرسول و عبدالله خان و دلاور خان ولد بهادر خان و چتر بهوج و دولت ترین و خواجه عنایت الله و سید مظفر و سید مقبول عالم و دیگر امرا و منصبدار بسیار که تفصیل اسامیٔ آن طولی دارد و پنج ہزار احدی تیر انداز و برقنداز و ده ہزار پیاده تفنگچی و توپ انداز و گوله انداز در رکاب ظفر انتساب آن والا جناب متعین گردیدند ـ و حکم شد که شش ہزار بیلدار نقب کن و پانصد سقا و شصت فیل سوای افیال شاہزادهٔ والا گهر و امرای نامدار و هفت توپ کلان قلعه کشا که از صدای ضرب آن اجزای کوه متزلزل شود و ارکان زمین از صولت آوای آن چون سیماب بلرزه در آید و هفت توپ ہوائی و سی

توپ خرد که هنگام جنگ پیش فوج باشد و بیست و پنج گجنال و صد شترنال و سه هزار شتر خزانه و قورخانه و صد لک روپیه نقد همراه داده اشکرخان بخلعت خاصه و اسپ با زین مطلا و اضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزاری پانصد سوار و بخشی گری فوج و محمد اشرف ولد اسلام خان بخلعت و اضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزاری پانصد سوار و خطاب اعتماد خان و دیوانی لشکر ظفر اثر و اسپ با زین نقره ممتاز ساختند - و از امرا و منصبداران تعین شده عمدها بخلعت و اسپ با زین طلا و از آنها کمتر برخی بخلعت و اسپ و اضافهٔ منصب و لختی بخلعت تنها و بعضی بعنایت اسپ نوازش یافته تمامی عساکر منصوره که درین یساق تعین شده تابینان شاهزادهٔ بلند اقبال سوای هزار سوار رانا که همراه یکی از خویشان خود فرستاده بود مطابق ضابطه چهارم حصه هفتاد هزار سوار گردید - اکنون بنگارش عنایاتی که نسبت به بندهای حضور پر نور بظهور آمده می پردازد: حیات خان بمنصب سه هزاری دو هزار سوار، کنور رام سنگه ولد راجه جی سنگه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و میرزا سلطان صفوی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و ارادت خان بخدمت بخشی گری دوم و منصب دو هزاری هشتصد سوار و بیرم دیو بمنصب دو هزاری هشتصد سوار و ملا شفیعا بمنصب دو هزاری سه صد سوار از اصل و اضافه فرق مباهات بر افراختند -

بیست و پنجم علی مردان خان امیرالامرا بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهولکتاره و دو اسپ با زین طلا و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل و خلیل الله خان بمرحمت خلعت خاصه و اضافهٔ هزاری ذات بمنصب پنج هزاری چهار هزار و اسپ با زین طلا و ابراهیم بیگ پسر امیرالامرا بخطاب خانی و منصب هزاری پانصد سوار و عبدالله بیگ دومین پسرش بهمین منصب سرافرازی یافته دستوری یافتند که با هفت هزار سوار بحراست دارالملک کابل پردازند - فیض الله خان بمنصب دو هزاری شش صد سوار از اصل و اضافه کامیاب گشته و فوجداری نواحی مستقر الخلافت اکبرآباد از تغیر آگاه خان که خوب بتقدیم نرسانیده بود بعهدهٔ عمدة الملکی سعدالله خان مقرر شد و فرمان رفت که عبدالنبی فوجدار جلیسر که تیول خان مذکور بود درآن پرگنهٔ عمل از قرار واقع نموده برنگارد که بخدمت مذکور قیام نماید -

ذوالفقار خان به خلعت و اضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزاری و پانصدی دو هزار سوار معزز گشته و محمد ابراهیم پسرش بخدمت آخته بیگی بلند پایه گشت ـ

جشن وزن قمری

روز یکشنبه نهم ربیع الثانی موافق دوازدهم اسفندار ماه الٰهی مجلس گرامی وزن قمری آغاز سال شصت و چهارم از سنین عمر ابد قرین بآئین فرخندگی پذیرفت و جشن خاطر پسند نظر فریب بطرح بدیع و وضع غریب با زیب و زینت نمایان ترتیب یافته آوازهٔ مسرت و شادمانی آویزهٔ گوش روزگار گردید ـ پیشکاران بارگاه جهانداری پیش ایوان رفیع مکان خاص و عام بارگاهی از مخمل و زربفت بطول نود و شش گز و عرض سی و هشت که بصرف هشتاد هزار روپیه در کارخانجات گجرات بدستیاری هنروران شگرف آثار صورت اتمام پذیرفته بود بچهل و چار ستون سیمین با کلسهای طلا که همگی چار لک و بیست هزار تولچه وزن داشت برکشیده دورش محجری از نقره نصب نمودند ـ و بفرشهای ملون و بساطهای رنگارنگ زمین دولتخانه را روکش این کارخانهٔ بوقلمون فرموده داد عیش و کامرانی دادند ـ هزار مهر بطبیب خواجه و پانصد مهر بمیر عبداللہ صفوی و دویست مهر بچتر خان عنایت فرمودند ـ و راجه جسونت سنگھ بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و روپسنگھ راتهور بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار و بیرم دیو بعطای سرپیچ مرصع و دو گوشواره با مالای مروارید و جمدهر مینا کار با پهولکتارهٔ مرصع و محمد ابراهیم بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار نوازش پذیرفتند ـ

آغاز سال بیست و هفتم از جلوس مبارک

روز شنبه غرهٔ جمادی‌الثانی سال هزار و شصت و سه هجری مطابق دهم اردی بهشت سال بیست و هفتم از جلوس مبارک شروع شده مژدهٔ بهجت و سرور بجهانیان رسانید ـ عرضداشت راج سنگھ خلف رانا جگت سنگھ که بعد از مردن پدر با یک فیل پیشکش مصحوب کلیان جهالا فرستاده بود از نظر اشرف گذشت و از روی عنایت بعطای خلعت خاصه و خطاب رانا و منصب پنج هزاری پنج هزار سوار سرافرازی بخشیده جمدهر مرصع با پهولکتاره و اسپ عراقی با زین زرین و فیل مصحوب

ہردمن کور برادر راجه بیتهلداس و کلیان فرستادند ۔ و ظفر خان ناظم تته بمنصب سه ہزاری دو ہزار و پانصد سوار و غریب داس برادر خورد رانا جگت سنگھ که بعد از گذشتن برادر بدرگاه جہان پناه آمده سرمایهٔ بندگی درگاه عالم پناه فرادست آورده بود بمرحمت خلعت و سرپیچ مرصع و اوربسٔی مرصع و جمدھر مینا کار و سپر با یراق مینا کار و منصب ہزار و پانصدی ہفت صد سوار و عطای اسپ با زین نقره امتیاز پذیر گردید ۔ تاراچند بخدمت دیوانی صوبهٔ بہار از تغیر عسکری سرافرازی یافت ۔

حقیقت روانه شدن شاه بلند اقبال از لاهور بصوب قندهار و مراجعت نمودن آن والا جاه

چون آنوالا ہمت که ہمگی نہمت والا مصروف پیشرفت مہام دولت و تحصیل رضامندی و خورسندی حضرت خلافت منزلت داشتند سوم ربیع‌الاول از لاہور متوجه آنصوب گشته توپ قلعه کشا و توپ مریم از راه دهادر که نزدیک تر و ہموار تر از راه کابل است مصحوب مغول ملازم خود با گروہی از تیراندازان و تفنگچیان سوار و پیاده عملهٔ توپخانه بر کشتی تا بهکر و از آنجا به قندهار براه خشکی روانه نمودند و خود با سایر مستعدان ہمراہی رکاب سعادت راہی مقصد گردیده پانزدہم بملتان و بیست و پنجم از پلی که بشصت و پنج کشتی مرتب گشته بود از دریای ملتان که بآب عالم خان در آن مکان شهرت دارد گذشته بکنار دریای نیلاب رسیدند ۔ و با آنکه از سوالف ایام تا حال کسی بر آن دریای زخار پل نه بسته بود حسب الامر به نود و دو کشتی در یک ہفته تیار نموده سیوم جمادی الاول از آن آب نیز گذشته بسرحد چچه رسیدند ۔ تهانه داران دوکی و چوبتانی که پانصد سوار قزلباش بودند بمجرد شنیدن این خبر احمال و اثقال خود را گرفته راه قندهار گرفتند و زمینداران سر راه بر آن خون گرفتگان گرفته اکثری را به تیغ بیدریغ گذرانیده اسباب و اموال آنها بغارت بردند ۔ و بدین دست آویز کدخدایان الوس سعادت ملازمت بادشاہزاده دریافته از وفور سخا و نصفت آنوالا مقدار تعهد رسانیدن آذوقه به لشکر ظفر اثر نمودند ۔ و تمامی مرزبانان بلوچ و افغان که در آن سرزمین متوطن بودند ، بی ملاحظه در ہر منزل آمد و شد باردو نموده غله و گوسپند می‌فروختند ۔ چون ساعت محاصره نزدیک رسیده بود و وصول تمامی لشکر ظفر اثر در

آنوقت متعذر بود لاجرم رستم خان بهادر را با نجابت خان و قاسم خان میرآتش وغیره و عبدالله بیگ بخشی و جعفر میرآتش خود را با سه هزار سوار بر سبیل منقلا مرخص فرموده امر نمودند که بطریق ایلغار پیشتر شتافته بمراسم محاصره پردازند ـ خان مذکور دوم جمادی الثانی با دوازده هزار سوار بعنوان ایلغار در آنجا رسیده محاذی دروازهٔ خواجه خضر رده بست ـ و جمعی از دلاوران و یکه تازان مثل خواجه خان باظهار تجلد و تهور پیش تاخته خود را بر نفاق کیشان انداختند و باندک زد و خورد از شدت صدمهٔ حملهٔ دلاورانه غنیم را بیجا و بی پا نموده چندی از خود نیز زخمدار گشتند ـ آخرکار رستم خان بهادر برابر دروازهٔ مذکور جای که توپرس نبود منزل گزیده با رفقا فرود آمد ـ و نجابت خان و قاسم خان در ساعت مختار شروع در کندن نقب و ساختن ملچار نمودند و دو هزار کس از قزلباش که باذوقه و سرب و باروت بکومک قلعه نشینان می آمدند فرصت درآمدن بقلعهٔ قندهار نیافته بقلعهٔ زمینداور رفتند بادشاهزادهٔ بلند اقبال پنجم جمادی الثانی از کتل پنچمداک[۱] که فرازش سی و پنج جریب و نشیبش سی و نه جریب است و درین راه کتلی دشوار گذارتر ازآن نیست گذشته در مورد قلعه که قلعهٔ قندهار از آنجا نمایانست نزول نمودند ـ و تا رسیدن ساعت شش روز در آن مکان توقف فرموده هر روز بجهت ملاحظهٔ اطراف حصار و دریافت کیفیات اوضاع و خصوصیات اطوار اہل آن مقام سوار می شدند و برای ضبط مزروعات نواحیٔ قلعه و محال دور دست معتمدان متدین تعین نموده رؤسای ہر الوس و رعایای توابع قندهار را مشمول گونا گون مراحم فرمودند ـ چنانچه در مدت محاصره جمعی کثیر از کشاورزان فراری بجا و مقام خود مراجعت نموده و مزروعات از واقع بضبط درآمده نصف حاصل زیاده از سوالف ایام عاید سرکار خاصه گشت ـ

پانزدہم که ساعت نزول آن والا تبار در حوالیٔ قندهار بود با تمامی لشکر ظفر اثر باراستگی و تجمل تمام سوار شده در باغ میرزا کامران که بفاصلهٔ نیم کروه از قلعه بر کنار کولابی واقع است منزل اختیار نمودند ـ در آن روز طائفهٔ خیره چشم قزلباش که از کوتاه نظریها و خود پسندیها در حصار بر روی موکب اقبال

۱- قلمی پنچمندرک (و ـ ق) ـ

و ابواب امن و امان بر روی خویش بسته در برج و باره منتظر نزول قضای آسمانی نشسته بودند در انداختن توپ و تفنگ حتی المقدور کوتاهی ننموده بیکبار از برج و باره توپ و تفنگ و سایر آلات آتشباری را کار فرمودند ـ امر شد که رستم خان با طاہر خان و قباد خان بفاصلهٔ یک کروه از لشکر ظفر اثر بر سر راه قلعهٔ بست فرود آمده روبروی برج آب دزد براجه جی سنگه و محاذیٔ دروازهٔ ویس قرن به قلیج خان و برابر دروازهٔ بابا ولی به مهابت خان و محاذیٔ دروازه برج چل زینه باخلاص خان و پائین دروازهٔ خضری و آب دزد به قاسم خان و روبروی دروازهٔ خضری و دروازهٔ ویس قرن به جعفر میر آتش و دیگر مردم خود ملچار مقرر نموده خدمت ملچار آب دزد بملا فاضل میر سامانِ خود فرمودند ـ و ہزار بیلدار و ہفتاد نقب کن ہمراه او داده سید محمود بارہہ را با چندی منصبداران بجہت کمک تعین نمودند ـ و ملچار دروازهٔ ماثوری به نجابت خان و پایان قیتول که تا یک پرتاب بیش نبود و شہبازان راه پیاده آمد و شد مینمودند براجه مدن سنگه و بر سر راہی که مردم از بست آمده بآن راه داخل قلعه می شدند به باقی خان و کمر کوه را به چنبت و سجانی بندیلہای نوکر خود و مکانی را که راجروپ از آنجا بقلهٔ کوه دویده بود به شمس الدین و قطب الدین خویشگی سپردند و انداز تقدیر و مقدار قلعه و اندازهٔ گرفتن خصوصیات آن نموده بسرانجام در بایست وقت پرداختند ـ و از سر تحقیق و نظر تدقیق مداخل و مخارج و جای ملچار و راه یورش و امثال این امور که لوازم قلعه گیریست تشخیص نموده آنرا مرکز وار بدایرهٔ احاطه در آوردند ـ قلعه نشینان از فراز برج روبروی دایره بادشاہزاده توپی ببالا برآورده ہر روز چندین مرتبه بدین سمت می انداختند و گولهٔ آن گاه در کولاب و گاه در کنار لشکر می افتاد تا آنکه بامر آنوالا جناب توپی از جمله توپہای کابل بر دمدمه برآورده بضرب گوله اش دہن آن توپ غنیم شکستند چنانچه چہل روز توپ مذکور از کار مانده صدایش بر نمیخواست و بعد از آن شروع در انداختن نمودند ـ از تقریر مردمی که از قلعه گریخته بیرون آمدند ظاہر شد که دہنه آن را بریده باز بر دمدمه بر آورده به نہجی قایم ساختند که مرئی نمی گشت ـ و جہت آنکه گوله اش دور تر افتد سر را بالا بسته ہر روز دوازده گوله می انداختند بعض در حوالیٔ دیره و برخی درمیان لشکر می افتاد اما بعون ایزدی آسیبی بکسی نمی رسید ـ مجملاً به فرمان عالی ہمگنان بجد و جہد کلی اہتمام تمام در سایر جزئیات آن امر عظیم که

فی‌الحقیقت شغل کلی بود شروع کرده نقب زدن و راست کردن خم و پیچ کوچهٔ سلامت و برافراشتن جواله و مثال آنها بنیاد نهادند ـ و جا بجا ملچارهای پا برجا مقرر ساختند و به ثبات اقدام و قرار و استقرار قلوب افواج حزم و احتیاط را به نباهت و کار آگاهی سرمایهٔ تائید افزودند ـ آنگاه عزیمتهای نافذه که آثار عزایم سور و اسماء عظام دارند بر اهتمام نقابان و به تنفیذ نقبها و پیشرفت ملچارها برگماشتند ـ و همم عالیه را که در قوت تاثیر از جمیع قوای قویه و موثرات جلیهٔ عوالم علوی و سفلی بالا تر است بکار فرسائی افراختن جوالها و مزید اعلای سرکوبهای مرفوعه و دمدمهای منصوبه مقرر ساختند ـ و نیتهای راسخه و طویتهای خالصه را بر حصول مرتبهٔ علم الیقین در کار گری تائید الٰهی و کار گزاری اقبال بیزوال بادشاهی داشته دیدهٔ انتظار بر راه قدوم موکب فتح و نصرت گذاشتند ـ چون این مرتبه اجتهاد و اهتمام در سایر این مهام بظهور پیوست و در کمتر فرصتی کارها پیش رفته و نقبها و ملچارها نزدیک بحصار رسید چنانچه چهارم شعبان که از تاریخ محاصره تا این وقت پنجاه و شش روز گذشته بود از هزار گز راه ملچارهای قلیج خان و عبدالله خان و قاسم خان و جعفر خان که باهم نزدیک و بجهت آگهی از یکدگر درمیانه راه کرده بودند بکنار خندق رسید با آنکه درین مدت متحصنان توپهای کلان برین ملچارها بسته بشعله کشی آتش کین شب و روز می انداختند و از اطراف حصار گلوله چون ژاله در بارش بوده از ضرب آن و سنگریزه که از صدمه می جست اکثری کشته و زخمی می گشتند اصلا وهن و فتور در بنای عزیمت راسخهٔ هواخواهان راه نیافته بیشتر سرگرم کار شده اظهار جلادت می‌ساختند ـ و چون گرفتن چهل زینه بنا بر تعهد راجروپ بدو حواله شده بود و او از پایان آن چوب بندی آغاز نهاده از تخته پناهی ساخته مردم را در آن جا می داد و باین عنوان مرتبه به مرتبه بالا می رفت و توپی نیز برابر نخستین برج چهل زینه بسته هر چند گلوله بسیاری بر آن زدند لیکن از آن رو که درون آن برج سنگ عظیمی بود که اطراف آن را بگل بر آورده برج برافراخته بودند کارگر نه افتاده برج منهدم نمی شد و خاکی می ریخت ـ با این همه راجروپ بسعیٔ تمام کار بجای رسانید که شبی مردم او دیوار برج را کاواک نموده در آن جا گرفتند اما درونیان آن قدر توپ و تفنگ و چادر های نفت آلود را آتش زده انداختند که از کثرت دود و گرمیٔ آتش مردم در آنجا ثبات نورزیده باز خود

را به پناه چوب بست رسانیدند - چون از گرفتن آن برج نفعی مترتب نبود بادشاهزاده او را ازین اراده باز داشتند - و رستم خان بهادر را با پانزده هزار سوار بجهت تسخیر قلعهٔ بست رخصت فرمودند - خان موصی الیه بمجرد رسیدن شروع در تضییق محاصره نموده بضرب چند توپ دیوار یک جانب انداخت و از هر طرف نقبها بپای قلعه رسانید - مهدی قلی محافظت قلعه ازحیز قدرت خود بیرون دانسته از راه دور بینی و عاقبت اندیشی برسر اظهار اطاعت آمد - بروز دهم از تاریخ محاصره زنهار جویان و امان خواهان نزد خان مذکور آمده قلعه را تسلیم نمود - و اسباب و اشیای او را باهل و عیال او و دیگر همراهان مصحوب محمد طاهر نواسهٔ خود در خدمت عالی فرستاد - و این مرتبه سایر بندها نسبت بگذشته زیاده از امکان کوشش بکار بردند و اصلا پای کم نیاورده طریق چاره گری مدافعه و ممانعه خصوص راه آمد و شد اهل قلعه مسدود ساخته جد و جهد را بر کمال رسانیدند - مگر شبی مردم مهابت خان را غافل یافته بر سر ملچار او ریختند و بعضی از تابینانش را کشته و زخمی ساخته چون برگشتند اکثری از آن مخذولان را که هرگز سپروار سینه سپر صدمهٔ شمشیر وهدف تیر نه ساخته پیوسته چون کمان پشت می نمودند مردم ملچار غیرت خان که نزدیک بودند راهی بدارالبوار ساختند و باقی ماندها از جنگ دلاوران پلنگ افگن بهزار محنت رهائی یافته خود را در پناه قلعه انداختند - و چون دمدمه که حسب‌الامر عالی جعفر بساختن آن مامور بود بطول هفتاد و پنج و عرض پنجاه و پنج و ارتفاع بیست و هفت بصرف یک لک روپیه در چهل روز برافراخته شد و ده توپ خورد که گولهٔ هر کدام کمتر از پنج سیر نبود بر آن برآورده بدرون حصار انداختن گرفتند - بهر خانه که گوله می رسید گرد از بنیاد آن و دود از نهاد خانگی برمی‌آورد - لاجرم ازین رو کار بر درونیان که ظاهر و باطن همگنان را هجوم جنود آسمانی یعنی رعب بیشمار فرو گرفته بود تنگ ساختند و از ملچارهای غیرت خان و جعفر توپهای کلان را بر دیوار شیر حاجی و قلعه زده بخاک برابر می ساختند - و از ملچارها چون عمق خندق همه جا برابر نبود لهذا مخالفان سه جا بندی بسته بودند که اگر آب رو به کمی آورد جاهای کم عمق بی آب نه گردد - ازین سه بند یکی که پخته بود باهتمام عبد الله بیگ نقابان چابک دست کمر بجد و جهد پیشرفت کار خود بسته در ده روز نقبی که در خندق رسانیده بودند سوراخ زده شروع در برآوردن آب

نمودند ـ و بند دیگر را جانب دروازهٔ ویس قرن و بابا ولی که خاکریز کرده بسته بودند نیز شکسته در چهار روز خندق بالکل از آب خالی ساختند ـ و در برجهای قایم که در کنار خندق ترتیب داده بودند بندوقچیان را نشاندند که مردم غنیم را فرصت بستن بند ندهند ـ و بندهای کار طلب بطلبگاری پیشرفت کار به خندق درآمده بساختن برج و پیش بردن ملچار پرداختند ـ و جعفر بامر عالی خاکریزی به پهناوری سی و پنج ذراع و ارتفاع هفت ذراع برآورده در ضلع چپ آن کوچهٔ سلامت و برجی بالای آن ترتیب داد که بیلداران و مزدوران بجمعیت خاطر کار توانند ساخت ـ و ملا فاضل که متکفل آب دزد بود از پنج هزار گز نهری بعرض سه گز و عمق هفت گز حفر نموده از فاصلهٔ یک صد و سی گز از کنار خندق بکندن نقب پرداخت ـ و چون نقب از زیر بندی که در پیش آب دزد بسته بودند سربرآورد آب خندق آنچه از خضری دروازه این طرف مانده بود بالکل برآمد و خندق خشک گردید ـ قلعه نشینان از ملاحظهٔ این حال مغلوب واهمه و هراس گشته در دامن خاکریز شیر حاجی جوی کنده و از آب چاهای اندرون حصار لبریز گردانیده سرمایهٔ استظهار خود گردانیدند ـ و آخر رمضان که مغول از راه سیوی و دهاور نه توپها آورده هر نه توپ کلانرا به ملچارها برده از هر دو طرف قلعه بکار درآوردند چنانچه از شرفات قلعه و بیشتر از نصف دیوار آن و سه حصه دیوار شیر حاجی بر زمین انداختند و ضرب توپهای مذکور قریب سه صد گز زمین ریخته در پای دیوار تودهٔ خاک گردید ـ سرداران نصرت آثار و بهادران تهور شعار از وفور تجلد و جلادت طول مدت محاصره را که بچهار ماه کشیده بود موجب خجالت خود دانسته باشارهٔ عالی از طرف ملچار قلیج خان وغیره قرار یورش دو گهری از شب مانده نهم شوال دادند ـ و راجه جی سنگه و دیگر منبصداران در همان شب زینه پایها بر دیوار شیر حاجی گذاشته از هر جانب جهت اضطراب غنیم مردم خود را بر دیوار برآوردند ـ و لشکر خان و ایرج خان با جمعی دیگر که از عقب کوه لکه جا داشتند ملچار بکوه برآورده بپای دیوار رسانیدند ـ بادشاهزاده والاتبار بنابر رسوخ عزم کوه وقار سرانجام کار ولی نعمت را وجه همت بلند نهمت ساخته در برأت ذمت از ادای حقوق نعمت و تربیت خداوندگار خویش حق سعی و شرط

کوشش را بهمه جهت شغل ذمت انگاشتند و از ره مصلحت اساس عزیمت لشکر و
مزان سپاه را بنوید تضعیف پایهٔ مناصب و مژدهٔ رفع درجهٔ مراتب راسخ بنیاد تر
ساخته بتازگی بر سر کار آوردند - و احاد عسکر را دم نقد بعطایا و جوایز وعدهٔ
افزایش مشاهرهٔ مقرری دل داده سرگرم کار گردانیدند - و بنابر سرانجام کار از همه راه
درآمده و مادهٔ معامله را قوام تمام داده بیکبارگی در پی کارسازی یورش شدند - چنانچه
پنج گهری از شب مانده بامداد عون و صون ایزدی مستظهر و معتضد گشته خود
بر کوچهٔ که از فراز آن مکان مردم هر دو طرف یورش نمودار بود برآمدند - و
درین شب برای آنکه قلعه نشینان دیوار انداخته را محکم تر نتوانند ساخت از هر
توپ کلان چند گوله انداخته فرصت سر برداشتن بکسی ندادند - القصه قلیج خان
از جانب راست خاکریز و قاسم خان از طرف چپ آن و عبدالله خان و جعفر از
ملچار خود مردم را بیورش تحریص نموده تاکید کردند که به هیئت مجموعی یک
دفعه از ملچارهای خود بحرکت در آمده یورش کنند - اگرچه در آغاز از صفحات
صفایح احوال و جراید مساعی اکثر مردم که عنوان تکاسل و تهاون داشتند آیات
ضعف و سستی معلوم می شد اما آخرکار از مشاهدهٔ احوال بعضی دلاوران فرار دشمن
ناموس دوست که در راه پیشرفت کار خداوندگار تسلیم جانرا از جواب سلام دادن
آسان تر می‌گرفتند بیکدیگر پیوسته تکبیر گویان سورن انداختند و جمعی زینه پایها
بر دوش نهاده بمجرد رسیدن پای حصار نردبانها باطراف برج و باره برافراشتند و
پای بر مدارج آن که فی الحقیقت معراج بهادریست نهاده ببالا برآمدند - و برخی
حقیقت سربازی و جانفشانی را مجسم و مصور شناخته بنا بر کمال عدم بیم و باک از
قضا حذر و از بلا پرهیز ننموده بی محابا خود را بدرون شیر حاجی رسانیدند - باوجود
آنکه توپ و تفنگ و سایر آلات آتشباری که از بروج قلعه بآتشباری در آمده جوهر
هوای جو را گوئی به دود و شرار منقلب ساخته بود چنانچه همانا نظر قران اختران
سبعه سیاره در مثلثه آتشی اقتضای طوفان نار می نمود قطعاً ابا و محابا نکرده بشغل
خویش تقید داشتند و پروانه وار خود را بر آتش سوزان زده همت بزد و خورد
گماشتند - چون ازین جر واقف نبودند بعضی در آن افتادند و برخی از آن گزشته
بشیر حاجی درآمده ، بعنوانی داد تردد دادند که از صدمهٔ حملهٔ آن شیران لرزهٔ

تزلزل در ارکان ثبات قدم متحصنان افتاده مردم شیر حاجی بقلعهٔ کلان شتافتند ـ
و عموم آنها هجوم نموده و در صدد مدد فراریان شده باتفاق بمقام مدافعه و ممانعه
درآمدند و بر سر این معنی پا فشرده نهایت ایستادگی نمودند ـ القصه گروه انبوه را
که در دیوان کدهٔ عالم بالا نام آنها از دفتر عطیهٔ بقای حیات بگزلک فنا حک شده
هم در طی راه طومار روزنامهٔ زندگانی طی نمودند و با باقی ماندها بر سر جر
کارزاری بغایت صعب اتفاق افتاده مصاف عظیم رو داده بسبب تنگیٔ فضا از هر دو
طرف کوتاه سلاح در پیکار در آمده مرغ روح چندین خون گرفته از آشیان کالبد
عنصری رو به پرواز نهاد ـ از بندهای بادشاهی خواجه خان که روز اول زخم تفنگ
برداشته بود درین روز بالای خاکریز تفنگی بسینه اش رسید ـ و محمد حسین کولابی
و محمد شریف عرب و تیمور بیگ آغر و لعل بیگ علی دانشمندی و محمد سعید کاشغری
و جمعی دیگر و طایفه از ملازمان آن بیدار بخت و گروهی از نوکران قلیج خان و
قاسم خان که در جر درآمده بودند و سود دارین در تردد می‌دانستند نصیری[1] وار
جان نثار گشتند ـ و مردمی که از جانب ملچار غیرت خان دویده بودند بسبب
روشن شدن روز و ریزش بسیاری توپ وتفنگ و گروهی که نردبانها بدیوار شیر حاجی
گذاشته بودند و از دون همتی خود را به قلعه نمی توانستند رسانید و جمعی
که از عقب حصار قدم بکوه گذاشته بودند سه ربع کروه بلندیٔ کوه نوردیده
تفنگچیان قزلباش را که در پناه احجار به کشک حصار می‌پرداختند زده برداشتند ـ
و بسبب رسیدن زخم تفنگ بعطاء الله بخشیٔ احدیان که سردار آن جماعت بود و
احدیان برو هجوم آورده او را برداشته رو به نشیب نهادند و دیگران هم بی استقلال
گشته همه بیکبار از کوه فرود آمدند ـ مجملاً از گروه قوی نفسان رزم آزما که خود
را بر آن دریای آتش که موج شور و شر بر چرخ اخضر می زد زده بودند هزار
کس مقتول و مجروح گردیدند ـ بادشاهزادهٔ بلند اقبال از غیرت فطری مقرر ساختند
که قلیج خان و غیرت خان و عبدالله بیگ و جعفر ملچارها را پیش برده جر از دست
غنیم بگیرند و ازین ملچار نقبها زده هر نقبی که بته دیوار قلعه برسد بباروت انباشته
آتش دهند تا راه یورش خاطر خواه کشاده گردد و خاکریز را نیز پیش برده از جر
بگزرانند که از بالای آن هم مردم توانند دوید ـ و حکم نمودند که رستم خان

۱- قلمی "نصری" (و ـ ق) ـ

با همراهان از قلعه بست آمده به هیئت مجموعی یورش نماید ـ از مشاهدهٔ این حال قلیج خان و قاسم خان برجها ساخته پیش رفتند و از ملچارهای خود بکندن نقب پرداختند ـ و عبدالله بیگ باوجود ریزش توپ و تفنگ در یک ماه هفده برج درون خندق تا نزدیک جر بر افراشته دیواری طولانی که گروه انبوه درمیان توانند نشست بفاصله سه گز از جر برآورده تفنگچیان قدر انداز و تیرانداز بسیار عقب آن نشانده شب و روز گرم آویز و ستیز بود ـ و جعفر نیز خاکریز را پیش برده چون بکنار جر رسانید شبها مخالفان از درون جر نقب زده خاک را می دزدیدند ـ اگرچه از چهار ملچار سه چهار نقب شروع شده بود اما هر که نزدیک می رسید از بالای قلعه بضرب توپ و تفنگ خراب ساخته متنفسی را مجال حرکت نمیدادند ـ راجروپ بر کنار جر از تخته و چوبهای کلان پناهی ساخته عقب آن جمعی از مردم بادشاهزاده و دلیر خان و خود را جا داد ـ و جعفر خواست که شب هنگام از آنجا بر اعدای دین و دولت ریخته جر را از آنها بگیرد ـ از آغاز شام مخالفان برین معنی مطلع شده در عین سرگرمیٔ بهادران نفت بسیار بر آن چوب بندها پاشیده و آتش زده نایره افروز قتال و جدال گشتند ـ و به هیئت اجتماعی بر سر آن مقام جمعیت نموده بنیاد آتشباری محکم کردند ـ و سرگرم انداختن تفنگ و حقه و سنگ شده مشکهای پر باروت و لحافهای نفت آلود را آتش زده می انداختند ـ و بهادران رزم جوی که لافها زده گزافها گفته بودند از دشواری کار و سختی و تنگیٔ جا همه کس در همه ملچار طلبکار پیش برد مطلب بوده تا ممکن در جانفشانی دریغ نمی‌نمودند ـ الحاصل از اول شام تا آغاز بام معرکهٔ زد و خورد قایم و هنگامهٔ گیرودار از طرفین گرم بازار بوده ، نبردی شدید و جنگی سخت بمیان آمد ـ در آخرکار عرصهٔ کارزار بتمامی از یکدیگر ریخته مردم درون و بیرون رخ بسوی قرارگاه خویش آوردند ـ و از هر دو جانب گروهی کشته و جمعی خسته گشته چندین شبانروز دیگر از طرفین بر سر جر متلاشی بودند ـ و باوجود آنکه از هر دو جانب بافسون دم گیرای توپ و تفنگ متنفسی در میدان نبرد سلامت نماند باز همت بلند نهمت بر ادای حقوق مرحمت گماشته در راه خدیو آفاق جان عزیز دریغ نمی داشتند ـ و از آن طرف مخالفان بضرب توپ و تفنگ و سورت آتش حقهای باروت علت رفع سطوت و

کثرت و صولت بهادران میگشتند و بدین طریق سد رخنه نموده سنگ راه فتح می شدند ـ بعد از تکرار این صورت در آخر کار چون مدت محاصره از پنج ماه گذشته سرما آغاز نمود از اول تا آخر بیست و هفت هزار گلولهٔ خورد و بزرگ بر قلعه زده بودند و سرب و باروت وگلولهٔ توپ بآخر رسیده در صحرا علف و در لشکر آذوقه نماند ـ هرچند رهن بودن سایر اشیا در گرو وقت و حیز تعویق و تاخیر روزگار است و لیکن امور متعدده نیز سبب صوریٔ این معنیٰ آمد ـ نخست عدم تهیهٔ اسباب یورش و دیگر عسرت عسکر ظفر اثر بنا بر نایابیٔ علیق و تعذر علاج آن چه تا ده پانزده کروه هیچ جا هیمه و کاه نماند و هر نوبت که لشکر بکهی میرفت از ده بیست کروه در طول و عرض اطراف آن تردد نموده بهزار جر ثقیل و نصب صد منصوبه و حیل خوراک یک روزه دواب بچنگ می آوردند ـ و از آمد و شد بسیار که باعث تخریب لشکر و تضییع اوقات می شد وقت وفا بپرداخت لوازم محاصره و سرانجام اسباب تسخیر حصار نمی نمود ـ و از همه عمده تر وجود نفاق که باعث عدم حصول مقصود و علت بر نیامدن مطلب شد ـ و چون در صورت کدورت باطنیٔ سرداران و سایر امر که بضرورت رفته رفته بعدم اتحاد اهوا و آرای احاد عسکر منجر می گردد پیش نرفتن معنی مطلوب از آن ظاهر تر است که باظهار تبیین نیازمند باشد ـ لاجرم بدان نپرداخته و مقتضای وقت را علت تامه وجوب معاودت دانسته تسخیر قلعه را این مرتبه نیز در سال دیگر موقوف داشتند ـ

رستم خان قلعهٔ بست را ویران ساخته و آذوقهٔ آنرا بر مردم قسمت نموده چهارم ذیقعده بقندهار رسید ـ پانزدهم ذی قعده صلاح در مراجعت دیده شاهزاده در مورد قلعه منزل گزیدند و غیرت خان را با لشکر کابل و توپخانه براه غزنین رخصت فرموده هژدهم از آن منزل روانه گشتند ـ و رستم خان بهادر را چنداول و طاهر خان و قباد خان را قراول گردانیده به قلیچ خان و نجابت خان فرمودند که پیش پیش می رفته باشند ـ و بیست و سوم در قوشنج رسیده قلعهٔ آنرا منهدم ساختند ـ غرهٔ ذیحجه درمنزل دوکی برستم خان بهادر فرمودند که با لشکر ظفر اثر مرحله نورد شده بهوشیاری و احتیاط بیاید ـ و خود بدولت با چندی از ملتزمان رکاب سعادت بطریق ایلغار در نه روز و رستم خان در بیست و یک روز بملتان رسیده بعد از

توقف یازده روز بیست و یکم شهر مذکور روانه شده در بیست روز دیگر بتاریخ یازدهم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و شصت و چهار داخل دولتخانهٔ دارالسلطنت لاهور شدند ـ

اکنون باز بنگارش وقایع حضور پرنور می پردازد ـ محمد شریف تولکچی به فوجداری هوشنگ آباد و منصب هزاری هزار سوار از اصل و اضافه و مرشد قلی را که بدیوانیٔ بالا گهاٹ از قرار واقع می پرداخت بموجب التماس بادشاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی ذات پانصد سوار و خطاب خانی و مهدی قلی بمنصب هزار و پانصدی و شش صد سوار و خطاب خانی سرافراز گردیدند ـ

بیست و چهارم از عرضداشت گوهر درج عز و جلال سومین موجهٔ بحر دولت و اقبال تاج خلافت را گرامی در محمد اورنگ زیب بهادر خبر مسرت اثر تولد پسر نیک اختر از بطن صبیهٔ رضیهٔ شاهنواز خان صفوی روز سه شنبه دوازدهم شعبان مسرت افزای خاطر دریا مقاطر گشت و آن گرامی مولود بسلطان اعظم موسوم گردید ـ میر خلیل الله ولد اعظم خان بمنصب دو هزاری ذات هزار سوار و خطاب مفتخر خان و خدمت قلعداریٔ فتح آباد و ملتفت خان از تغیر او بداروغگیٔ توپخانهٔ دکن و عنایت علم و پلنگ حمله بمنصب هزاری پانصد سوار و عبدالمقتدر بمنصب هزاری چهار صد سوار از اصل و اضافه مباهی گشتند ـ درین ماه مبارک رمضان بعطای شصت هزار روپیه فقرا و بینوایان کامیاب گشته هر شب بامر والا تمامی بندهای کشک و بسیاری از مستحقین از نعم خاص مایدهٔ افضال که باقسام طعام و انواع شربت و الوان نقل و شیرینی و فواکه و خوشبوی آراسته می شد بهره ور و زله بر می گشتند ـ غره شوال بادشاه بحر نوال بر اسپ صرصر تک ابر رنگ سوار شده بمسجد عصمت پناه فتح پوری محل تشریف برده بعد ادای دوگانه بدولتخانه مراجعت فرموده ـ و برخی جواهر پیشکش و خوانهای نثار که آن عصمت پناه ترتیب داده بود نثار فرق فرقدسای نمودند ـ و محمد ابراهیم آخته بیگی ولد ذوالفقار خان بخطاب اسد خان و غضنفر بخدمت فوجداری میان دوآب مباهی گشتند ـ بهار بانو بیگم همشیرهٔ بادشاه دین پناه در سن شصت و پنج یازدهم شوال ازین

دار ملال انتقال نمود ـ و بیگم مذکور کہ از بطن خواہر گردھر ولد کیشو بن جتمل بود و از پرویز یک سال خورد تر در روضۂ حضرت مریم مکانی والدۂ ماجدۂ حضرت جنت مکانی مدفون شد ـ و مراد کام صفوی مخاطب بہ خطاب مکرمت خان و محمد صفی ولد اسلام خان بخطاب صفی خان معزز و نامور گردیدند ـ چون بمسامع حق مجامع رسید کہ حیات راجہ مدن سنگھ بھدوریہ در قندھار سپری گردید مہا سنگھ پسرش را بمنصب ہزاری ہشتصد سوار و خطاب راجگی برنواختند ـ اعتقاد خان را کہ بجہت معالجہ در لاہور ماندہ بود بدرگاہ آسمان جاہ آمدہ دولت ملازمت اندوخت بعطای خلعت و منصب چہار ہزاری ہزار و پانصد سوار سرافراز ساختہ بآئین سابق میر بخشی گردانیدند ـ و لشکر خان از ملتان آمدہ سعادت ملازمت دریافت و بدستور پیشین بخدمت بخشی گریٔ دوم از تغیر ارادت خان سربلند گردید ـ و خدمت عرض وقایع صوبجات بارادت خان مفوض گشت ـ

تشریف شریف بمستقر الخلافت اکبر آباد

چون از دیر باز ساحت مستقر الخلافت اکبر آباد بیمن قدوم فیض لزوم برکت اندوز صفا و سعادت نشدہ بود بعلۂ دیدن مسجد جامع کہ بفرمان والا در قلعہ سراپا از سنگ مرمر بصرف مبلغ سہ لک روپیہ اواخر سال بیست و ششم از جلوس مبارک موافق سنہ یک ہزار و شصت و سہ ہجری در عرض ہفت سال صورت اتمام پذیرفتہ بود بعد از انقضای دو پہر و چہار گھری روز جمعہ بیست و نہم ذی حجہ در ساعت فرخندہ برکشتی سوار شدہ متوجہ آنصوب با صواب گشتند ـ و بعد از طی منازل شانزدہم شہر محرم الحرام سنہ یک ہزار و شصت و چہار دولتخانۂ مستقر الخلافت اکبر آباد را منبع برکات و مرکز سعادات جاوید گردانیدہ آخر روز بمسجد مذکور تشریف بردند ـ این بنا کہ نافع ترین خیرات جاریہ است و بحکم نصوص کتاب و احکام سنن موجب تاسیس بنیان قصور و منازل در دارالجنان است مشتمل است بر سہ گنبد ـ ہر گنبدی بقطر نہ ذراع و محتوی بر بیست و یک چشمہ در سہ قطار و شش برج کہ بالای ہر یک گنبدیست مثمن بقطر چہار ذراع ـ بنائیست پایہ دار کہ آیۂ کریمۂ انما یعمر مساجد اللہ من آمن باللہ و الیوم الآخر معنیٔ بیان این تمہید مینماید ـ طولش پنجاہ و شش ذراع است و عرض بیست و یک

و ارتفاع کرسیٔ آن از صحن سنگ مرمر یک ذراع - شمالی و جنوبیش دو طبی
خانه ایست هر کدام بطول هفده و عرض سه و نیم - و بر پیشانیٔ نورانیٔ آن ابنیهٔ
خیر که چون پیشانیٔ نورانیٔ صبح دوم ابواب فیض بر روی زمین و زمان کشاده
و بزیبائی چون طاق ابروی هلال عید بکمال خوشنمائی و حسن دلکشائی در نظرها جلوه
داده کتابه ایست پر چین کاری از سنگ سیاه گوئی از مداد مشکین سواد خامهٔ تقدیر
بر حاشیهٔ آفتاب بسملهٔ فاتحهٔ نکوئی مرقوم گشته و از رشک تابش آن که در رنگ
ناصیهٔ ارباب طهارت و صفا بفروغ فیض تابانست دیدهای مهر و ماه از ناخن هلال
و خطوط شعاع بعارضهٔ ناخنه و سبل مبتلا گردیده - ناصیهٔ هر نیک بختی که
بسجود این آستان ملایک آشیان نورانی گردد چون جبههٔ کشادهٔ روی آفتاب هرگز
چین هلال و غبار تیرگی در خواب نه بیند - و دست نیاز هر حاجتمندی که درین
خجسته مکان بسوی آسمان بلند گردد آرزوهای موقوف دعا پیش از حرکت لب و
زبان بدرجهٔ حصول می پیوندد - و گنبد کاسهٔ سیمگون فیض مشحونش بی مبالغه
از غایت تابش نور و ضیا چون چشمهٔ آفتاب آبروی این نه طبق زر اندود افزوده -
و صفای در و دیوارش که معائنه چون جوهر آئینه مصفا است مردم دیده را وقت
دیدن بموجهٔ حیرت ربوده - قوایم قویمه اش که هر یک قاعدهٔ این نه گنبد گوهر نگار
می تواند شد مانند دعایم دین متین ثابت و برقرار - و ارکان هر گنبدش که پای تا
سر مانند سراپای خوبرویان دل فریب است چون قواعد ملت حضرت سید المرسلین
مستحکم و پایه دار - در وسط صحنش که از سطح زمین بارتفاع یازده گز و فرش
آن از سنگ مرمر مربع شصت در شصت گز است حوضی نوآئین ده در ده هم ازین
سنگ به بلندیٔ دو گز و یک پاو بالا چون طبق گل آفتاب موج آب و تاب باوج
فلک رسانیده - و میان آن فوارهٔ جوشان از همان سنگ مانند دعای مستجاب از
سینهٔ پاک رو بآسمان نهاده - همانا این کعبهٔ برکات ابدی باعتبار صفا و نزهت
خداداد چشم جهان بین روی زمین و این حوضی دل نشین از ظهور لطافت نور
دیدهٔ آن مجمع سعادات ابد قرین است - مردم دیدهٔ پاک بین روحانیان از روی
فضای فرح افزایش نسخهٔ نزهت الارواح برگرفته و لطایف روحانی از روی زمین
بهشت آئینش که برو یافتن فرش سنگ مرمر خویشتن را بر فلک ثوابت کشیده در
نظرها آشکار گشته - و در اوضاع سه گانهٔ آن صحن مصفا ایوانهای دلکشا از سنگ

مرمر است و زیر آن عمارتی دو طبقه از سنگ سرخ رو به بیرون واقع شده ـ و ارتفاع کرسیٔ ایوانها از صحن مسجد دو نیم پا گز است ـ شمالی و جنوبی دو دروازه عالی بنا است میانهٔ هرکدام گنبد چار در چار سقف که کاسهٔ هر یک از مرمر است ـ و بالای هر یکی سه چار ترکی سنگ مرمر با کاسهای طلا اندوده ـ دروازهٔ خاوری که میانه اش تا گنبد از سنگ مرمر است شش گز در شش گز است و نشیمنهای دو طبقه دلنشین دارد که بالای آن گلدستهای نوآئین است با کلسهای زرین ـ و پیش هر یکی از سه ابواب دو ایوان و پنجاه و دو زینه در کمال زیبائی و خوشنمائی مرتب گشته ـ امید که ثواب این موقف اجابت که وسیلهٔ استدعای مطالب و استجابت مقاصد از درگاه واهب العطایا است عاید روزگار فرخنده آثار آنحضرت والا مرتبت باد ـ

چون عمارت شکارگاه سمونگر باوجود بد طرحی کهنه گشته بود و آگاه خان حسب الحکم معلی در موضع عماد پور مشرف بر دریا نیم کروهی این طرف سمونگر بصرف هشتاد هزار روپیه عمارتی مختصر مطبوع تیار ساخته بعرض اشرف رسانید بجهت شکار در آن مکان تشریف فرموده یک شب در آنجا بکمال عشرت و شادکامی گذرانیدند ـ بیست و نهم محرم بعد از دو پهر و دو نیم گهری روز برآمده براه روپباس قرار انعطاف عنان بصوب دارالخلافهٔ شاهجهان آباد داده نواحیٔ مستقرالخلافت را مورد عسکر منصوره و مضرب خیام و خرگاه اهل اردوی گیتی پوی ساختند ـ روز دیگر در روپباس دایره شد ـ سوم صفر از آنجا معاودت نموده سیزدهم سه کروهیٔ خضرآباد نزول نمودند ـ چهاردهم نشیمنهای دلنشین و منازل نزهت آئین دارالخلافه فیض پذیر ورود مسعود گشت ـ اول عمارات خاص و عام و غسلخانه و جهروکه میامن نزول همایون دریافت و بعد از آن نزهت کدهٔ ارم آئین دولتخانهٔ فیض قرین که از همه رهگذر خاصه از فیض بخشیٔ جا و فرح افزائی هوا و فضا و فسحت ساحت و افاضهٔ روح راحت و صفای نظر و حسن منظر چشم و چراغ روی زمین بل روکش بهشت برین است باین سعادت خاص اختصاص پذیرفت ـ

چون بعرض مقدس رسید که مهین گوهر بحر خلافت و جهانداری از قندهار بکوچهای متواتر چهاردهم صفر یک کروهیٔ شاهجهان آباد رسیده اند حسب الحکم معلی سعد الله خان باستقبال شتافته در خدمت لازم البرکت بیاورد ـ آن قرهٔ باصرهٔ دولت و بخت با سلطان سلیمان شکوه پس از ادای مراتب آداب هزار مهر نثار

گذرانیده بتازگی مشمول عواطف و منظور مراحم بادشاه مرتبه سنج پایه شناس آمدند - و بحکم غلبهٔ افراط محبت و وفور عاطفت در آغوش رافت کشیده پیشانئ نورانیٔ آن شایان عنایت نمایان را به بوسه نورانی گردانیدند - و بعد از اظهار این عنایت انواع عواطف در لباس عنایت خلعت خاص و دو اسپ عراق با ساز مرصع و طلا بتقدیم رسانیده آن والا گهر را سرمایهٔ جمعیت بخشیدند -

از عرضداشت حافظ ناصر متصدی بندر سورت بعرض مقدس رسیده که سلطان محمد خان فرمان فرمای روم ذوالفقار آقا برادر صالح پاشا وزیر اعظم سلطان محمد ابراهیم پدر خود را بعنوان سفارت روانهٔ درگاه آسمان جاه نموده بود بیست و نهم به بندر سورت رسیده است - فرمان شد که حافظ ناصر دوازده هزار روپیه بعنوان مدد خرچ از خزانهٔ سرکار والا بدهد - و روشن بیگ گرزدار فرمان عالیشان و خلعت فاخره باو رسانیده و همه جا رفیق طریق او بوده بدرگاه آسمانجاه بیارد و بموجب ذیل در راه از هر کدام بعنوان ضیافت بدهاند - سزاوار خان در سلطان پور پنج هزار روپیه و محمد طاهر ملازم بادشاهزادهٔ والا تبار محمد اورنگ زیب بهادر در برهانپور از سرکار عالیٔ آن بلند مرتبه دوازده هزار روپیه و در اوجین محمد میرک دیوان شاهزادهٔ کامگار مراد بخش از جانب آن والا گهر پنج هزار روپیه - و در مستقر الخلافت اکبر آباد سیادت خان قلعه دار دوازده هزار روپیه از خزانه و سه هزار روپیه از جانب خود که مجموع پنجاه هزار روپیه باشد بسفیر مذکور برساند -

جشن وزن شمسی

روز جمعه بیست و ششم ماه صفر سال هزار و شصت و چهار هجری مطابق بیست و ششم دی ماه مجلس جشن وزن شمسی آغاز سال شصت و سوم بزیب و زینت نظر فریب آراستگی یافته گلبن مقصود عالمیان بتازگی گل گل شگفت - بادشاه بحر نوال پس از فراغ مراسم معهودهٔ وزن بر سریر گوهر نگار و اورنگ طلای مینا کار که بطول دو نیم و عرض یک گز و بیست طسو و ارتفاع چهار و نیم ذراع بصرف پنج لک روپیه صورت تمامیت یافته بود جلوس دولت فرموده سرمایهٔ بی نیازیٔ یک جهان نیاز مند مهیا ساختند - و به مهین گوهر بحر خلافت یعنی سلطان محمد دارا شکوه تسبیح مروارید گران بها با یک قطعه لعل و جیغهٔ مرصع و کمر بند

مرصع و آلات ثمینه که قیمت مجموع چهار لک روپیه باشد و فیل خاصه با یراق طلا و ماده فیل مرحمت نموده سلطان سلیمان شکوه را بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و اضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب ده هزاری شش هزار سوار و راجه جسونت سنگه را بمنصب شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه و خطاب مهاراجه و قاسم خان میر آتش را بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و اخلاص خان شیخ زاده را بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و بیرم دیو سیسودیه را بمنصب دو هزاری هزار سوار و مهدی قلی خان قلعدار معزول بست را بمنصب دو هزاری ششصد سوار از اصل و اضافه معزز و مکرم و مفتخر و مباهی ساختند - و محمد بدیع پسرزادهٔ محمد خان را که دوازده هزار روپیه سالیانه داشت بمنصب دو هزاری چهار صد سوار و نامدار ولد جعفر خان را بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و خطاب خانی برنواختند - جعفر خان صوبه دار بهار و خلیل الله خان از کابل آمده شرف دریافت ملازمت والا حاصل نمودند - و بیست و یکم این ماه بعرض مقدس رسید که پانزدهم ماه مذکور قلیج خان در بهیره بساط حیات مستعار در نوردیده در جوار رحمت الٰهی جاگزید -

وزن قمری

درین ایام سعادت فرجام که فلک بکام هوا خواهان است و گردش ایام بر طبق مرضیٔ سر سروران دوران انجمن وزن قمری جشن همایون آغاز سال شصت و پنجم از زندگانیٔ جاوید طراز بادشاه جمجاه خاقان گردون کلاه روز پنجشنبه غرهٔ ربیع‌الثانی سال هزار و شصت و پنج هجری منعقد گردید و زمان را پیرایهٔ نشاط و کامرانی داد و ابواب فرح و سرور بر روی خاص و عام مفتوح گشته غم بالکل از طاق دلها بر زمین افتاد - و روی زمین بهشت آئین دولتخانه از رو یافتن فرشهای بوقلمون زینت ارم یافته - بارگاه همایون که در نقش و نگار رشک بارگاه بوقلمون است بطول صد ذراع و عرض سی و شش که صنعت گران احمد آباد از مخمل بادله باف بصرف یک لک روپیه مهیا ساخته بودند بچهل و چهار ستون سیمین که با کلسهای چهار لک و نه هزار تولچه وزن دارد برپا کردند و بر دور آن محجری از نقره نصب نمودند - و درون و بیرون ایوان کیوان مکان را بآرایش پرند چینی و اطلس

خطای و پردهائی مخمل زردوزی رو کش این زنگارگون خرگاه مکلل ساختند - و در طاقهای آن کوکبهای زرین مرصع کار بسلسلهای سیمین آویخته گرد اورنگ گوہر آگین شامیانهای مروارید دوزی با ستونهای زرین افراختند - وجابجا تختها و صندلیهای طلائی ساده و مینا کار گذاشته چتر ہای مرصع که مسلسل آن بلآلی قیمتی مکلل بود منصوب نمودند - آنگاہ شہنشاہ فلک بارگاہ بر سریر عرش نظیر جلوس میمنت مقرون فرمودہ کف عطا مانند پنجۂ آفتاب جان افروز بزرپاشی برکشادند -

بیت

آوازہ شد اندرین کہن فرش
کالسلطان استویٰ علیٰ العرش

نخست بپادشاہزادۂ بلند اقبال محمد دارا شکوہ سوای ہشت کرور دام انعام سابق یک کرور دام دیگر مرحمت نمودند - شاہزادۂ والا تبار محمد مراد بخش با ایزد بخش پسر خود آمدہ سعادت ملازمت دریافت و ہمان وقت بعنایت خلعت و تفویض صوبۂ احمد آباد از تغیر شایستہ خان و اضافۂ سہ ہزاری ذات و سہ ہزار سوار پنج ہزار دو اسپہ سہ اسپہ سرافراز ساختہ یک کرور دام بطریق انعام مرحمت فرمودند - و پنج لک روپیہ نقد بدین تفصیل از خزانۂ رکاب سعادت یک لک روپیہ از خزانۂ مالوہ یک لک و از خزانۂ روضۂ منورہ یک لک و دو لک روپیہ از خزانۂ احمد آباد بعد از رسیدن بطریق انعام مرحمت فرمودند - و از جملہ شانزدہ کرور دام یازدہ کرور دام جاگیر و باقی پنج کرور دام بقرار دہ ماہہ نقد از خزانۂ سورت مقرر نمودند - و چہل ہزار روپیہ نثار بابت آوردۂ بیگم صاحب و شاہزادۂ بلند اقبال بفقرا و مساکین و فضلا و صلحا عطا فرمودند -

مہین پور خلافت اسپی بوز قوی ہیکل پنجابی نژاد کہ طولش دو نیم گز و یک نیم طسو و ارتفاعش دو گز و سہ طسو است و اسمٰعیل مرزبان الوس دودای بآن بیدار بخت گذرانیدہ بود و بفیل سفید موسوم گردیدہ از نظر اشرف گذرانید و پنج ہزار روپیہ قیمت شد - فرمودند کہ از اسپان ہندوستان اسپی تا حال باین کلانی و تنومندی بنظر در نیامدہ - و مکند سنگھ ہادہ بمنصب دو ہزاری دو ہزار سوار و

طاہر خان بمنصب سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار و کنور رام سنگھ نیز بمنصب مذکور و ہر کدام از سید شہاب و سید عبداللہ نیز بمنصب مذکور و محمد بدیع بمنصب دو ہزار و ہفتصد سوار و ابراہیم خان پسر امیرالامرا را بمنصب ہزاری پانصد سوار و عبدالرسول و عبداللہ خان نیز بمنصب ہزار و پانصدی دو صد سوار و رحمت خان داروغهٔ کرکر یراق خانه و دیوان احمد آباد از تغیر میر بخشی و میر میران ولد خلیل اللہ خان بمنصب ہزاری پانصد سوار و ناظر خان بمنصب ہزاری سہ صد سوار و رای رگھناتھ و دیگر بسیار بندہا باضافه سرافرازی یافتند ـ ملک حسین برادر مظفر حسین که از شاہزادهٔ عالیقدر محمد اورنگ زیب بہادر جدا شده بقصد بندگئی درگاه رسیده بود بمنصب ہفت صدی صد سوار معزز و مفتخر گردید ـ درین وقت که طوایف انام از خواص و عوام از انعام و افضال بادشاه دریا نوال کامیاب بودند جی روپ میرتیه که داخل بندہای درگاه بود در عاقبت بر روی روزگار خود فراز کرده و عاقبت اندیشی را پی سپر انداخته از بیرون محجر سیمین شمشیر آخته رو بآنحضرت دوید ـ چون به تخت زینه رسید نوبت خان کوتوال در آنجا ایستاده بود او را بضرب چوب بر زمین انداخت و در ہمان گرمی بمجرد برخاستن خواجه رحمت اللہ میر توزک بمقتضای کارفرمائی شجاعت اصلی زخم کاریٔ شمشیر بدو رسانید ـ و ارادت خان نیز چون قضای مبرم بدو رسیده بزخم دیگر کارش تمام ساخت ـ پس از آن دیگر بندہا بضرب جمدھر و شمشیر پاره پاره نموده دنیا را از لوث وجود آن مردود پاک ساختند ـ شہنشاه بنده پرور ارادت خان را از اصل و اضافه بمنصب دو ہزاری دو صد و پنجاه سوار و نوبت خان را باضافه نوازش فرموده ازین محفل بشاه محل که اطراف سه گانهٔ آنرا بشامیانه ہای مخمل کلابتون باف و ستونہای سیمین و فرش رنگین از پشم شال وغیره زینت آگین ساخته بودند تشریف فرموده از وزن ہمایون پله و ترازو را با میزان فلک ہم پله گردانیده صدای کوس و گورکه و نوای نای و نفیر سامعه افروز گیتی گشته از لحن خنیا گران روز بازار نشاط رونق تازه یافت ـ و بفضلا و صلحا و اصحاب تنجیم و ارباب طرب فراوان زر سرخ و سفید مرحمت گردید ـ

بست و دوم بمنزل نزہت آگین گرامی اختر اوج عظمت و جلال شاہزاده بلند اقبال نزول اجلال فرمودند ـ آن عالی نظرت پس از ادای مراسم پا انداز و نثار

جواهر ثمینه و مرصع آلات و اقسام نفایس و اقمشه در صحن آن سرابستان به ترتیب چیده دویست اسپ عربی و عراقی با ساز طلا میناکار و طلای ساده و چار جامهای زربفت از نظر اشرف گذرانید - از آنجمله بقیمت چهار لک روپیه پیشکش بنا بر رعایت خاطر آن والا تبار قبول نمودند - و همدرین محفل بادشاهزادهٔ عالی نسب مراد بخش بعنایت خلعت خاصه با نیم آستین و دو اسپ عربی و عراقی با زین طلا میناکار و فیل با ساز نقره نوازش یافته رخصت گجرات شد - حکیم صالح که سی روپیه یومیه داشت بمنصب پانصدی ده سوار و محمد بیگ برادر یادگار چولاق که بعد از گذشتن نذر محمد خان از آنجا به حرمین شریفین رفته بدرگاه عالم پناه آمده بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سر افرازی یافتند -

چون درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام کشور خدیو گردون چارم قرین دولت و سعادت روی توجه بشرفات غرفهٔ شرفخانه آورده برید موسم نوروز نوید نوروزی بعالمیان رسانید - و روی مجلس جشن نوروزی از سر نو غازهٔ زیور تازه پذیرفت و تخت خلافت از برکت پای فرقد سای آن سرور اکلیل سعادت و زینت بی اندازه یافت - موسم خریف عیش و عشرت ناکامان نومید مبدل به فیض ربیع کامروانیٔ جاوید گردید و بهار امیدواران گل گل شگفته شاهد آرزوی دیرینهٔ ارباب آز و نیاز پیشگاه حصول را جلوه‌گاه ساخت - تقرب خان بمنصب چهار هزاری هزار سوار و قباد خان بمنصب دو هزار پانصدی هزار سوار و عبدالله ولد منصور حاجی بمنصب دو هزاری هشت صد سوار و خطاب مخلص خان و جعفر ولد الله‌ویردی خان بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و حسین علی خان برادرش بمنصب هزاری هفت صد سوار و فیض الله خان بمنصب دو هزاری هشت صد سوار و ابراهیم خان ولد امیرالامرا بمنصب دو هزاری شش صد سوار و میر گل بدخشی بمنصب هزاری پانصد سوار نوازش یافتند -

هفتم جمادی الاولی بقصد مزید اعتبار امیرالامرا علی مردان خان بمنزل او تشریف فرموده تمهید قواعد مباهات جاوید سلسلهٔ او نمودند - آن خان بلند مکان پس از اقامت مراسم پا انداز و نثار جواهر و مرصع آلات و اقمشهٔ نفیسه و هژده اسپ و دیگر اشیا بنام پیشکش بسمت شکرانه موسوم ساخته از نظر انور گذرانید - از جمله بنا بر مراعات خاطر او دو لک روپیه بشرف پذیرائی رسید - درین وقت

بعرض مقدس رسانیدند که ذوالفقار آقا ایلچئی روم بنواحی دارالخلافه رسیده امیدوار دریافت ملازمت اشرف است ـ چون پاس عزت رسول سلاطین عظام شیمهٔ کریمهٔ این آستان ملایک آشیان است و مرمت خرابهٔ قلوب نورسیدگان هر دیار بآب و گل خلق و دلجوئی خاصهٔ سلطان السلاطین زمان لاجرم حسب الحکم اشرف لشکر خان بخشی دوم و طاهر خان و قباد خان و تربیت خان تا کنار شهر پذیره شده او را بدرگاه عالم پناه رسانیدند ـ او را بعد از ادای آداب کورنشات و تسلیمات بکمال تواضع و تعظیم دعای قیصر بر گذارده نامه با مرصع کمری و خنجر مرصع و دو اسپ رومی نژاد یکی سمند با زین مرصع با دو عبای مروارید دوز و دیگر نیله کبود که قیصر بطریق ارمغان ارسال داشته بود و گرزی مرصع بدستور آن ولایت از نظر اشرف گذرانیده بعطای خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع و سی هزار روپیه مفتخر و مباهی صورت و معنی گشت ـ و بمنزلی که بجهت اقامت او معین و با فراوان آوانی سیمین و زرین و فروش ملون و دیگر اجناس که پیرایهٔ آرایش ارباب دولت و مکنت تواند شد زینت یافته بود رخصت یافت ـ و چون روز دوم ساعت وزن شاهزادهٔ بلند اقبال بود آن والا گهر را بانعام خلعت خاصه و جواهر و مرصع آلات ثمینه بقیمت یک لک روپیه و دو کرور دام انعام دیگر از پرگنات پنجاب و ملتان که از اصل و اضافه دوازده کرور دام باشد بطریق انعام مرحمت فرموده اسپ عراق فتح لشکر نام با زین مطلا میناکار مرحمت فرمودند ـ و جعفر خان قدری جواهر و چهار فیل و ده اسپ ابلق بنگاله و ذوالفقار آقا سفیر قیصر نه اسپ عربی و برخی اشیای دیگر از خود گذرانید ـ و موسی الیه بانعام خلعت و ارگجه باظروف طلا و پاندان و خوانچه نوازش یافت ـ از روز وزن مبارک تا این تاریخ همگی ده لک روپیه پیشکش از شاهزادهها و امرا شرف پذیرائی یافت ـ

کدخدائی سلطان سلیمان شکوه با دختر راؤ امر سنگهه خواهر زادهٔ راجه جی سنگهه

چون صبیهٔ راؤ امر سنگهه که خواهرزاده جی سنگهه است بجهت ثمرهٔ شجرهٔ دولت و اقبال سلطان سلیمان شکوه خواستگاری نموده پیش ازین بدو ماه او را بحرم سرای سلطنت طلبیده بزبان فیض ترجمان کلمهٔ طیب تلقین فرموده مبلغ دو لک روپیه

از جواهر و مرصع آلات و طلا و نقره آلات و اقسام پارچه و دیگر آنچه لازمهٔ این امر است عطا فرموده بودند شب بیست و ششم جمادی الثانی آن گرامی گوهر درج دولت و کامرانی و آن نوباوهٔ بوستان سلطنت و جهانبانی را بکمال زیب و زینت و نهایت شان و شوکت همراه خود ببارگاه عظمت آوردند - و در آن فرخنده شب سرتاسر روی زمین کنار دریای جون تا ساحت پای درشن برکت مسکن از منزل شاهزاده تا دولتخانهٔ والا همه جا از فروغ چراغان که بطرح نقاشانه روشن شده بود نمونهٔ صحن وادی ایمن و نور کدهٔ طور گشت - و فضای هوا را از دریا گرفته تا چرخ اطلس اخضر از گل افشان و انواع آتشبازی که بستاره بازی در آمده بود نثره و ثریا فرو گرفت - و صدای شادیانهٔ شادی و نوای گورکهٔ مبارکبادی باوج رسیده صلای خوشوقتی و شادکامی درداد و اسباب عیش و سامان نشاط بحسب فرمان خدیو زمان از سرحد حساب بیرون و از قیاس و شمار افزون مهیا و آماده گشته ابواب خرمی بر روی کوچک و بزرگ کشاد - اعلیٰ حضرت آن نور حدقهٔ شهریاری را بانعام خلعت و تسبیح لآلی گرانبها منظم به لعل و زمرد و جیغهٔ مرصع با پهولکتاره و کمر مرصع و آلات دیگر و دو اسپ عربی و عراقی با زین مرصع و فیل با ساز نقره که قیمت مجموع یک لک و پنجاه هزار روپیه می شود مرحمت نموده سهرهٔ مروارید گرانبها بدست مقدس بر فرق آن گرامی گوهر اکلیل والا گوهری بستند - و بعد از انقضای یک پهر و سه گهری در ساعت مختار که از سایر نحوس و نقایص بری بود قاضی خوشحال حسب الامر جلیل القدر بخواندن خطبه قیام نموده دو لک روپیه کابین مقرر نموده و بر وفق آئین شرع مطهر تقدیم مقدمات عقد و رعایت شرایط آن بجا آورده بانعام خلعت دو هزار روپیه سربلندی یافت -

آغاز سال بیست و هشتم جلوس مبارک

منت و سپاس مر خدایرا که سال بیست و هشتم جلوس والا روز مبارک یکشنبه غرهٔ جمادی الثانی سنه هزار و شصت و چهار مطابق آخر فروردی ماه که انشاء الله تعالیٰ تا قیام قیامت بتمکین و استقامت قرین و مقرون و از زوال و تزلزل محروس و مصؤن باد بمبارکی شروع شده دلها را پیرایهٔ انبساط و شگفتی داد - درین تاریخ ذوالفقار آقا ایلچیٔ روم بانعام سی هزار روپیه نقد و اسپ ترکی با ساز

طلا از سرکار خاصه و انعام خلعت و جیغهٔ مرصع و بیست ہزار روپیه نقد و دو اسپ با زین نقره از سرکار شاه بلند اقبال و پنج ہزار روپیه از شاہزاده سلیمان شکوه عز امتیاز یافته بکام دل رسید ۔ و آخر ہمین روز بکورانش ملکهٔ جهان مالکهٔ دوران بادشاہزادهٔ عالمیان بیگم صاحب رفته بانعام پانزده ہزار روپیه و خلعت فاخره از سرکار علیه نیز سرافراز گردید ۔

یازدہم بالتماس شاه بلند اقبال بمنزل تازه نہال بوستان خلافت و کامگاری سلطان سلیمان شکوه تشریف برده بجهت سرافرازی آن کامگار نامدار جواہر و اقمشهٔ نفیسه بقیمت یک لک روپیه که بعنوان پیشکش از نظر انور گذرانیده بود قبول فرمودند ۔ و بر طبق حکم مقدس بجمدة الملکی سعد الله خان خلعت خاصه با چارقب و شمشیر مرصع و به جعفر خان و خلیل الله خان و اعتقاد خان و روپسنگه راتهور خلعت با فرخی و خنجر مرصع و بقاسم خان و حیات خان و طاہر خان و فاضل خان و قباد خان و میرزا سلطان و بسیاری دیگر از بندہا خلعت مرحمت نمودند ۔ و لشکر خان را بمنصب سه ہزاری ہزار و دویست سوار و ارادت خان بمنصب دو ہزاری ہشت صد سوار و خلعت و خدمت فوجداری لکهنؤ از تغیر احمد بیگ خان و عطای اسپ با زین مطلا و علم و تربیت خان بمنصب دو ہزاری ہشت صد سوار و بیرم دیو سیسودیه بمنصب دو ہزار و پانصدی ہزار سوار و اسد الله ولد رشید خان انصاری را بمنصب ہزار و پانصدی ہزار سوار از اصل و اضافه سرافراز نمودند ۔ چون ذوالفقار آقا ایلچی مکرر بخانهٔ جمدة الملکی سعدالله خان رفت این مرتبه خان مذکور پانزده ہزار روپیه بموسی الیه داد ۔ حقیقت خان را که بنا بر کبر سن از خدمت رفته بود معاف داشته میرک شیخ را از اصل و اضافه بمنصب دو ہزاری دو صد سوار و خدمت دیوانیٔ مالکهٔ گیهان از تغیر او سربلند ساختند ۔ سید نجابت ولد سید شجاعت خان بمنصب ہزاری سه صد سوار و میر ابوالمعالی ولد میرزا والی بمنصب دو ہزاری دو ہزار سوار تارک عزت بر افراختند ۔

چون از عرضداشت غضنفر خان فوجدار سهارنپور بمسامع جاه و جلال رسید که فیلی دندان دراز از کوه شمالی بپرگنهٔ چوراسی آمده لاجرم بحکم زینت بخش اورنگ خلافت قراولان و فیلان با دیگر لوازم شکار فیل بدانجا شتافته باتفاق خان مذکوره گرفته آوردند و بخاص شکار سوسوم گردیده داخل فیلان حلقهٔ خاصه شد ۔ ذوالفقار آقا ایلچی بانعام یک مهر چهار صد تولگی و روپیه ہم وزن آن و محمد صالح

مشرف توپخانه دوازدهم شعبان بخدمت دیوانی بیوتات از تغیر رای مکند داس که از ضعف قوای بخدمت نمیتوانست پرداخت سرافرازی یافتند - میر جعفر نام از سادات حسنی استرآبادی که سابق نوکر محمد قلی قطب‌الملک بود و بعد از جدا شدن به پتنه رفته از مدت چهارده سال بعنوان درویشی میگذرانید جعفر خان همراه آورده از نظر اشرف گذرانیده بود بمنصب هفت صدی صد سوار و عنایت خلعت و جمدهر و شمشیر با یراق طلا مینا کار و اسپ عراقی با زین نقره و پانصد مهر سرافراز فرموده داخل بندهای درگاه ساختند -

شب پانزدهم شعبان بعطای مبلغ پانزده هزار روپیه محتاجان و مستحقان را خوشوقت ساخته بتماشای کشتیها و چراغان ساحل دریا که از چوب و تخته مشبک بآئین غریب و طرز بدیع با برجها مرتب ساخته بودند و از فرط روشنی پرتو چراغان که در دل آن شب رو کش روز شده بود و آتشبازی که بستاره ریزی درآمده بود پرداختند - و در ماه رمضان المبارک شصت هزار روپیه باصحاب احتیاج قسمت نموده هر شب بارباب کشک و گروهی از درویشان بر خوان احسان و موائد نعم خاص صلای اطعام عام در دادند - و به گرز داران و برقندازان و یساولان هزار خلعت مرحمت فرمودند و بعضی را جیغهٔ مرصع عنایت نمودند -

غرهٔ شوال بمسجد اکبرآبادی محل تشریف برده بادای دوگانه پرداختند و بنابر رسم معهود در رفتن و باز برگشتن زمین و زمان را نثار افشان و درم ریز نمودند - پنج هزار روپیه بابت نثار به ذوالفقار ایلچیٔ روم مرحمت فرمودند - خدمت فوجداری میان دوآب و اهتمام عمارت مخلص پور که مفصل بمحل خود گذارش خواهد یافت از تغیر غضنفر خان به محمد بیگ خان مرحمت نموده وقت رخصت بانعام خلعت و شمشیر با یراق طلا مینا کار و منصب هزار و پانصدی هزار دویست سوار از سابق و لاحق سرافراز فرمودند -

چون در سال بیست و چهارم جلوس مبارک سلطان محمد خان فرمانروای روم بادی ارسال سفیر و نامه گشته سید محی الدین نامی را بدرگاه عالم پناه فرستاده بود بندگان حضرت سلیمان منزلت نیز بنابر مراسم یگانگی و اتحاد و پاس مراسم محبت و وداد حاجی احمد سعید را بعنوان سفارت فرستاده بودند و او از جانب خود ذوالفقار آقا را با نامه و پیغام دوستی روانهٔ سدهٔ سنیه ساخته اظهار کمال خلت و یگانگی نمود - اعلیٰ حضرت حفظ مراتب مودت قدیم را در نظر داشته قایم بیگ را که سابق کوتوال اردوی

معلیٰ بود بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و جمدهر میناکار با پهولکتارهٔ مرصع و سپر و شمشیر با یراق میناکار و اضافهٔ منصب و اسپ با زین مطلا و یک لک روپیه عوض جاگیر معزز و مکرم ساخته با نامه از منشآت جمدة الملکی سعد الله خان که نقل آن در اواخر این اوراق ثبت گشته و یک قبضه خنجر مرصع بالماس و یاقوت با گل مرصع و علاقهٔ مروارید و زمرد که در کارخانهٔ بادشاهی بصرف یک لک روپیه مهیا گشته بود و کمر مرصع بالماس و یاقوت که چهل هزار روپیه قیمت داشت و یک حقهٔ کلان بلور که نادره کاران هندوستان در مدتی مدید ساخته بودند مملو از عطر جهانگیری و دو هزار پارچه از نفایس گجرات و کشمیر و جز آن که قیمت آن دو لک روپیه می شد بطریق هدیهٔ دوستی فرستادند ـ و چون به سمع شریف رسیده بود که وبا در استنبول شیوع تمام دارد و اعلیٰ حضرت بحدس صایب نفع زهرمهره را در علاج این عارضه دریافته بودند و در رفع مواد سمی که مادهٔ بهم رسیدن وباست مکرر به تجربه رسیده جمعی کثیریکه ازین علت مشرف بر هلاک گردیده بودند بعلاج مذکور رخت از گرداب مرگ بساحل نجات بردند از غایت خیرسگالی یک قطعه زهر مهرهٔ کامل عیار بازوبند ساخته بودند به ذوالفقار آقا حواله فرمودند که به قیصر برساند ـ و سفیر مذکور را بالعام خلعت فاخره و جیغهٔ مرصع و شمشیر و سپر یراق طلا میناکار و اسپ ابلق راهوار با ساز طلا و سی هزار روپیه برنواخته رخصت معاودت دادند ـ مجموع قیمت سوغات دو لک و پنجاه هزار روپیه و آنچه از ابتدای ملازمت تا روز رخصت بایلچیٔ مذکور مرحمت شد دو لک و هفتاد و پنج هزار روپیه از آنجمله یک لک و هشتاد و پنج هزار روپیه از سرکار خاصه و نود هزار روپیه از بادشاهزادهای والا قدر و امرای نامدار ـ و محمد بدیع ولد خسرو بمنصب دو هزاری دو صد سوار و غیرت خان بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خواجه عنایت الله بمنصب هزاری شش صد سوار از اصل و اضافه فرق مباهات برافراختند ـ

بیست و ششم شوال شیخ عبدالحمید بادشاهنامه نویس رخت هستی بربست ـ یک زنجیر فیل که در خوشخوئی و تناسب اعضا سرآمد فیلان عادلخان بود و خان مذکور او را با یک اسپ عراقی باساز طلا بحضور پرنور فرستاده بود ، منظور نظر فیض اثر گشته بقیمت شصت هزار روپیه داخل حلقهٔ فیلان شد و فرمان عنایت عنوان با خلعت خاصه و کمر مرصع بقیمت سی هزار روپیه بخان

مذکور مصحوب خواجهٔ خان نبیرهٔ صفدر خان صورت ارسال یافت ـ

چون بعرض مقدس رسید که بینوایان و محتاجان کعبهٔ معظمه بسبب قحط و غلا بعسرت میگذرانند یک لک روپیه متاع بهتر عرب که در آنجا با منافع دو لک روپیه باشد و گلیم محراب دار بشکل جای نماز که در کارخانهٔ ملتان موافق مسجد مدینهٔ سکینه تیار شده بود مصحوب خواجه ضابط فرستاده حکم فرمودند که ثلث بشریف مکه و ثلث بصلحا و فضلای آن مکان منیف و ثلث باقی بسکنهٔ مدینهٔ سکینه برساند ـ خدمت بخشی گری احدیان بقاضی عارف کشمیری مقرر شد ـ مهابت خان به تیول خود گوالیار مرخص گردید ـ

متوجه شدن اعلیٰ حضرت بصوب اجمیر

چون خاطر قدسی مآثر بادشاه معارف پناه از کمال ربط بمبدأ همواره خواهان زیارت بزرگان دین خصوص زیارت روضهٔ منوره و حظیرهٔ مقدسهٔ واسطة العقد اولیای عظام مرشد سالکان راه حقیقت انتظام سلطان العارفین تاج الواصلین حضرت خواجه معین الحق و الدین زیاده از اندازه است و مدتی برآمده بود که فوز یاب فیض زیارت مزار مفیض الانوار آن قبلهٔ احرار نگشته بودند لاجرم فاضل خان را از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی شش صد سوار و حکومت دارالخلافه و قلعداری آنجا مقرر نموده بیست و دوم ذی حجه موکب مسعود بفرخندگیٔ تمام متوجه آن سمت شد ـ و روز جمعه بیست و پنجم ذی حجه داخل دولتخانه که بر سر بند تالاب اناساگر است و نزهت کده ایست ارم آئین داخل شده آخر روز بر روضهٔ منورهٔ آن قطب الخافقین تشریف فرمودند و بنا بر پیرویٔ طریقت آبای کرام از دروازهٔ روضهٔ منوره پیاده شده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند ـ و از فیض آن مقام اکتساب انواع فیوضات آسمانی و اقسام برکات جاودانی نموده باعطای صلات و نذور که وظیفهٔ زیارت امثال این بقاع خیر است ادای حق مقام نمودند ـ و باز بیست و هفتم از غایت اعتقاد بزیارت مرقد فیض آثار آنحضرت والا مرتبت رسیده بعد از خواندن فاتحه معاودت بدولت خانه نمودند ـ و نهم محرم الحرام باز بدان مکان سعادت نشان تشریف فرموده در مسجد سنگ مرمر اساس نهادهٔ خود نماز عصر ادا نموده مراجعت بدولت خانهٔ عالی نمودند ـ درین روز بحکم والا قریب صد و چهل من بوزن شاهجهانی از

گوشت نیله گاؤ شکار خاصه و روغن و مصالح در دیگ کلان که وقف روضهٔ منوره است انداختند و طعام پخته صلای عام در دادند ـ

روز چهار شنبه چهار دهم محرم الحرام سنه یک هزار و شصت و پنج عنان یکران عزیمت را بصوب باصواب دارالخلافه انعطاف داده در دولت خانهٔ که دو کروهیٔ اجمیر برپا شده بود نزول اجلال ارزانی فرمودند ـ چون در وقت تشریف آوردن اجمیر بمسامع حقایق مجامع رسید که با آنکه از زمان حضرت عرش آشیانی و حضرت جنت مکانی مرمت شکست و ریخت قلعه چتور منع بود درینولا رانا جگت سنگه جرأت باین معنی نموده و قول آنحضرت را گوش نداشته بابدال بیگ حکم شد که دیده بیاید ـ موسی الیه آمده بعرض رسانید که دروازهٔ هفتگانه جانب غرب را که از پایان قلعه مرتبه مرتبه ساخته شده بمرور ایام از هم پاشیده و جا بجا ریخته بود چندی را در نهایت متانت از سر نو برافراخته و بمرمت بعضی پرداخته ـ و در برخی محال که از آنجا بر آمدن صعوبت نداشت دیواری متین که نظر به بلندی و پستیٔ کوه از هشت تا شانزده ذراع بعرض سه و نیم ذراع اساس افکنده و برجی در کمال استحکام بقطر شصت و پنج و ارتفاع سی بنا نموده ـ لاجرم حکم شد که علامی سعد الله خان با سی هزار سوار جرار بدانجا شتافته قلعه را منهدم سازد و اگر احیاناً او از خواب غفلت به بیداری و از مستیٔ بیهوشی بهشیاری نگرائیده تن باطاعت در ندهد به نهب و غارت مملکت او پرداخته دود از نهاد و دمار از روزگار او بر آورد ـ

غرهٔ ذی حجه خواجه برخوردار به قلعداریٔ اوسه از تغیر اوزبک خان و بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و میر صمصام الدوله نبیرهٔ میر جمال الدین حسین انجو از جانب شاهزادهٔ والا تبار محمد شاه شجاع بهادر بحراست صوبهٔ اودیسه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سربلندی یافتند ـ چون رانا بعد از تعین لشکر ظفر اثر از وفور خوف و هراس از سر تملق و فروتنی و روی عجز و زاری پیامهای رقت آمیز مصحوب وکلای معتبر خود داده بشفاعت بادشاهزاده بلند اقبال ابواب ضراعت و اظهار اطاعت کشود حکم معلیٰ بشرف نفاذ پیوست که اگر او پسر صاحب تیکهٔ خود را ببارگاه گیتی پناه روانه ساخته بآئین پیش هزار سوار از ملازمانش بسرداری یکی از اقارب او همه وقت در دکن حاضر باشند عفو زلات و صفح جنایات او نموده آید ـ

و الا لشکر ظفر اثر بر سرزمین او تاختہ و خانمان ہمہ راجپوتیہ را سوختہ و خراب ساختہ تا بخاک سیاہ برابر نکند بر نگردد - رانا در جواب معروضداشت کہ قلعۂ چتور چہ تمام مملکت بندہ تعلق بملازمان سرکار خاصہ دارد اگر شیخ عبدالکریم دیوان سرکار عالی بجہت استمالت و سرافرازی بندہ تعین شود پسر خود را ہمراہ او روانہ میسازد و ہزار سوار را بدستور سابق بدکن می فرستد - فرمان عالی شان بنام جمدة الملکی سعد اللہ خان شرف صدور یافت کہ چون رانا در مقام اقامت مراسم بندگی و لوازم فروتنی و سرافگندگی شدہ از کردہ پشیمانست و کسان فرستادہ التماس عہدنامہ و درخواہ امان نمودہ و ایستادہای پایۂ سریر سلیمانی نیز متوقعات او را مبذول داشتہ از جرم او در گذشتہ اند ، باید کہ آن ارادت کیش دست ازو بازداشتہ و اکتفا بتخریب قلعہ نمودہ مراجعت بدربار جہان مدار نماید - لہذا خان مذکور حسب الصدور فرمان گیتی مطاع عالم مطیع بیست و پنجم ذی حجہ بظاہر چتور رسیدہ مطابق حکم اقدس بتخریب قلعہ و انداختن در و دیوار آن مکان پرداختہ و در عرض چہاردہ روز برج و بارۂ آنرا بخاک سیاہ برابر ساختہ متوجہ درگاہ عالم پناہ گردید - رانا عرضداشتی متضمن عجز و اطاعت با پسر کلان خود کہ در سن شش سالگی بود و جمعی از نوکران عمدۂ خود و چندی از اقربا مصحوب شیخ عبدالکریم و چندربھان منشی و دیوان بیوتات سہین بادشاہزادہ کہ پیش ازین حسب التماس او دستوری یافتہ بود روانۂ درگاہ آسمان جاہ گردانید -

حاجی احمد سعید کہ ہمراہ ذوالفقار آقا ایلچی قیصر روم روانۂ درگاہ معلی شدہ بود در راہ بنابر عبور بر بعضی مداین متعلقۂ والیٔ ایران از ذوالفقار آقا ایلچی جدا شدہ براہ مصر بمدینۂ منورہ و از آنجا بہ مکۂ معظمہ و از مکہ بہ مخا و از مخا بسورت آمدہ بود خود را بآستان عرش نشان رسانید - و راجہ جی سنگھ کہ ہمراہ سعد اللہ خان تعین شدہ تا ورود موکب ہمایون در وطن توقف گزیدہ بود پنج فیل و پنج اسپ بطریق پیشکش گذرانید و بمرحمت خلعت و اسپ عراقی با ساز طلا نوازش یافتہ روانہ لشکر ظفر اثر شد -

سلخ ذی حجہ امیرالامرا علی مردان خان از کشمیر با پسران آمدہ سعادت ملازمت اشرف دریافت - چون مرزبان سری نگر بنا بر استظہار جبال شامخہ جبین سای آستان سلاطین پناہ نشدہ ازین دولت محروم بود خلیل اللہ خان را با ہشت ہزار سوار تعین فرمودند کہ اورا تنبیہ بلیغ نمودہ بر سر راہ آرد - بیست و یکم محرم در

نزدیکیٔ مالپور شیخ عبدالکریم با پسر رانا ادراک فوز سعادت ملازمت نموده ناصیهٔ بخت باستلام عتبهٔ اقبال نورانی ساخت ـ بادشاه بنده نواز آن پسر خورد سال را بعطای خلعت و سرپیچ مرصع و طرهٔ مرصع مروارید و اوربسیٔ مرصع نوازش فرموده نزدیک پای تخت طلبیدند ـ چون تا حال پدرش برای او نام مقرر ننموده بود از غایت بنده نوازی به سبهاگ سنگه نامور گردانیدند و راؤ رامچند نوکر عمدهٔ رانا را بعنایت خلعت و اسپ بازین نقره و هفت کس دیگر را بمرحمت خلعت معزز ساختند ـ بیست و دوم سعدالله خان با لشکر ظفر اثر آمده فیض اندوز ملازمت اشرف گشت ـ بیست و ششم پسر رانا بمرحمت خلعت و اسپ عربی بازین طلا و فیل سرافراز گشته رخصت وطن گشت ـ و فرمان عالیشان بنام رانا جگت سنگه مشتمل بر روانه ساختن پسر خورد بدکن با هزار سوار و خلعت خاصه و بازو بند مرصع مصحوب سکت سنگه عز ورود یافت ـ

غره صفر در هندون نونهال بوستان خلافت شاهزاده سلطان محمد نخستین خلف بادشاهزاده والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر از دکن براه گهاتی چاندا بدرگاه آسمان جاه رسید و بامر عالی جعفر خان و اعتقاد خان تا دایرهٔ آن عالیجاه رفته بحضور پرنور آورده بدریافت سعادت ملازمت لازم البرکت رسانیدند ـ آن والا گهر بعد تلثیم سدهٔ عرش رتبه پیشکش پدر بزرگوار خود برخی مرصع آلات و سه فیل با یراق نقره و دو ماده فیل بقیمت سه لک روپیه و یک زنجیر فیل با ساز نقره بابت پیشکش خود گذرانیده بعطای خلعت و تضعیف یومیهٔ مقرر که از اصل و اضافه دو صد روپیه باشد و انعام اسپ با ساز طلا سر بلند گردید ـ شایسته خان نیز همراه سلطان مذکور بسجدهٔ درگاه والا رسیده قامت عزت بعنایت خلعت بر افراخت ـ هفتم صفر دولتخانهٔ باری از نزول اشرف پیرایهٔ آب و رنگ یافته دهم براه روپباس متوجه دارالخلافه گردیدند ـ میرزا خان نبیرهٔ خانخانان بخدمت فوجداری ایلچپور از انتقال اسدالله انصاری و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و سجانسنگه بندیله بعد از فوت پدرش راجه بهار سنگه بمرحمت خلعت و خطاب راجگی و اسپ و منصب دو هزاری دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه راس المال مزید اعتبار اندوختند ـ و بعد از فراغ سیر و شکار روپباس چهاردهم ساحت فتح پور را فیض تازه بخشیده بروضهٔ قدوة السالکین زبدة العارفین شیخ سلیم چشتی تشریف برده بفاتحه روح پرفتوحش را خورسند ساختند ـ شانزدهم باغ نور منزل از تشریف شریف غیرت بخش ریاض ارم شد ـ هفدهم

دولت خانهٔ مستقر الخلافت اکبر آباد از یمن نزول موکب اقبال مرکز محیط دولت و سعادت گردید ـ چون شاهزادهٔ بلند اقبال مسجد سنگ مرمر که در قلعه بنا ساخته بودند ندیده بود با آن بیدار بخت و علی مردان خان نخست آنجا تشریف فرموده از راه زینهٔ شاه برج بجانب دریا متوجه گشتند ـ وکشتی سوار بروضهٔ منورهٔ نواب مهد علیا تشریف برده بعد از ادای فاتحه بمنزل شاهزاده بلند اقبال معاودت فرمودند ـ و در آن عشرت کده نعمت خاصه تناول فرموده آخر روز از آنجا بفرخی روانه شده بهادر پور را معسکر اقبال ساختند ـ

نوزدهم از کتاب سامی سلطنت سلطان محمد خلف بادشاهزاده کامگار محمد اورنگ زیب بهادر را بعنایت خلعت خاصه و پنجاه هزار روپیه نقد سرافراز ساخته رخصت برهانپور نمودند ـ و مصحوب سلطان محمد بآن موید منصور بختیار خلعت خاصه و یک لک روپیه نقد از خزانهٔ برهانپور مرحمت گردید ـ میر جعفر همشیره زادهٔ خلیفه سلطان که از سادات محلهٔ گلنار صفاهان بشرافت حسب و نسب مشهور است و بمصاهرت شاه عباس و وزارت ایران عز امتیاز یافته محسود امثال و اقران بود ، دولت ملازمت دریافته منصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خلعت و ده هزار روپیه نقد سرمایهٔ افتخار اندوخت ـ نوزدهم از منزل خواجه خضر کشتی سوار داخل دولت خانهٔ دارالخلافهٔ شاهجهان آباد شده ساحت آن مکان فیض نشان را از تابش ماهچهٔ لوای اقبال مطرح اشعهٔ انوار ظل الٰهی فرمودند ـ درین آمد و رفت هژده شیر نر و هفتاد نیله گاو و یک صد و پنجاه آهو و شصت کلنگ و دیگر فراوان طیور شکار خاصه شد ـ

جشن وزن شمسی[1]

الحمد لله و المنة که سه شنبه دهم ربیع الاول آغاز سال شصت و پنجم هجری مطابق بیست و نه دی محفل وزن جشن شمسی شروع سال شصت و چهارم از سنین عمر ابد قرین انتظام بخش سلسلهٔ نظام روز گار زینت تازه و رونق بی اندازه یافته دلهای عالمیان را در پیرایهٔ عشرت گرفت و بهار آرزوی امیدواران بآب و رنگ خرمی

۱- در قلمی ، قمری (و ـ ق) ـ

گل گل شگفته ملال از صفایح خاطر ها بالکل محو گشت - چون وجود این مظهر موعود بعالم شهود عطیهٔ کبرئ آسمانی و لطیفهٔ عظمئ یزدانی است و روی زمین بزیور عدل و احسانش رونق تازه یافته عالمی در فسحت آباد فراغ خاطر شاد مسکن گزین است بشکر این عنایت خاص حضرت پرودگار که اہل این روزگار بدریافت عہد سعادت مہدش اختصاص یافته اند و نتیجهٔ برکات آن تا بقای لیل و نہار بروزگار جہانیان عاید خواہد شد تر زبان گشته بنوای نغمهٔ حمد و سپاس خم روئین و طاس سیمین سپہر برین را پر طنین ساختند - و دست دعا بدرگاه الٰہی برداشته مزید عمر و دولت آنحضرت مظہر صفات جمال و جلال مسئلت نمودند -

الٰہی بود تا زمین و زمان
مربع نشین باد این سه نشان
اساسش چو بنیاد عدل استوار
بقا چو بقای ابد پایدار
جنابش چنان باد ابد دستگاه
که در دفتر مدت عمر شاه
بدانگونه مدات ممتد شود
که یک مد آن طول سرمد شود

بفروغ افزای گوہر خلافت بادشاہزاده بلند اقبال جواہر و مرصع آلات یک لک روپیه مرحمت نمودند و مبلغ چہل ہزار روپیه را نثار به فقرا و مساکین قسمت فرمودند از جمله پیشکش مالکهٔ دوران بیگم صاحب یک دانهٔ مروارید بوزن سی و یک سرخ بقیمت چہل ہزار روپیه داخل تسبیح خاصه گردید - و از جمله دو لک روپیه پیشکش شایسته خان که جواہر و مرصع آلات و دو فیل بود یک دانه مروارید کلان سورتی بوزن چہل و شش سرخ بقیمت مذکور منظور نظر فیض اثر گشته در سرپیچ والا که خراج دریا و کان بقیمت آن وفا نمیکنند منتظم گشت - جعفر خان بمنصب پنج ہزاری پنج ہزار سوار و نامدار خان بمنصب دو ہزاری ششصد سوار و ملا شفیعا بمنصب دو ہزاری چار صد سوار و اسفندیار ولد ہمت خان کوکه بمنصب ہزاری ہزار سوار و روح الله ولد یوسف خان بمنصب ہزاری چار صد سوار باصل و اضافه سرافرازی یافتند -

مقارن این جشن دلفریب انجمن رنگین و بزم نوآئین وزن آغاز سال شصت و ششم قمری از زندگانیٔ ابد طراز خدیو بحر نوال در شاه محل بخجستگی و میمنت زینت ترتیب یافته مراسم داد و دهش و آئین آرایش و پیرایش دولتخانه و همه چیز بدستور هر سال به تقدیم رسانیدند ـ جشنی بهشت آئین و بزمی نوآئین بتزئین بادشاهانه آذین یافته از نثار و نقود جواهر که هم وزن اقدس آمده بارباب استحقاق قسمت یافته بود ، سرمایهٔ بی‌نیازی عموم نیازمندان نوع انسان تا مدت مدید آماده گردید ـ درین روز طرب افروز که مواد عیش و نشاط و اسباب عشرت و انبساط آماده بود و ابواب خرمی و جمعیت بروی روزگار کشاده سلطان السلاطین روی زمین دست نشان تائیدات رب‌العالمین نخستین گوہر سحاب خلافت کبریٰ نوباوۂ سلطنت عظمیٰ بادشاهزادۂ سعادت پژوه محمد داراشکوه را نخست بعنایت خلعت با نادری اطلس زرنگار که در گلهای آن قرصهای مرصع الماس گران بها در نهایت پاکیزگی و خوشنمائی دوخته بودند و زه گریبان و دور آستین و دامانش به درهای شاهوار مطرز بوده دو لک و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و سربندی از یک قطعه لعل بدخشان نژاد و دو دانه مروارید گران بها به قیمت یک لک و هفتاد هزار روپیه که مجموع چهار لک و بیست هزار روپیه باشد و سه لک روپیه نقد سربلند گردانیده بوالا خطاب مستطاب شاه بلند اقبال و این نوع عنایت نمایان و لطف بی پایان که جز حضرت جنت مکانی نسبت باعلیٰ حضرت هیچ بادشاهی درین سلسلهٔ علیه به فرزند شایستهٔ خود ننموده سرافراز صورت و معنی ساختند ـ و از وفور عاطفت و از کمال رافت بر سندلیٔ طلا که جهت جلوس آن ترقی یافتهٔ رفعت ازلی متصل اورنگ خلافت گذاشته بودند و جلوس بر آن معراج ترقیٔ بخت بلندان و اوج رفعت سعادت مندان است و بالاترین مناصب و رفیع ترین مراتب برگزیدهای این دودمان والا شان حکم نشستن فرموده از صعود درجات جاه و جلال کوکب اقبال آن نیروی بازوی خلافت را بذروۂ ارتفاع رسانیدند ـ و از روی کمال عنایت سرشار و رعایت جانب آن اقبالمند بختیار بزبان مبارک ادای تهنیت و مبارکباد نموده فرمان نمودند که امرای والا مقدار عالی قدر بعد تقدیم مراسم تسلیمات و مبارکباد بمنزل آن کامگار والا تبار رفته آداب تهنیت بجا آرند ـ آنگاه شاهزاده سلیمان شکوه باضافهٔ دو هزاری هزار سوار بمنصب دوازده هزاری هفت هزار سوار و شایسته خان بمرحمت خلعت خاصه و اسپ با زین زرین و صوبه داری مالوه کامگار گردیدند ـ قاسم خان میر آتش

بمنصب چهار ہزاری دو ہزار و پانصد سوار و لشکر خان بمنصب سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار و میرزا سلطان بمنصب سہ ہزاری ہزار سوار و فاضل خان بمنصب سہ ہزاری شش صد سوار و صلابت خان بمنصب دو ہزاری ہزار و پانصد سوار و نقاره و تربیت خان بمنصب دو ہزاری ہزار سوار و ہر کدام از سید نجابت و ناظر خان بمنصب ہزاری چار صد سوار از اصل و اضافہ و دیگر بندہای بسیار بفزونیٔ منصب نوازش یافتند - امیرالامرا بعنایت خلعت خاصہ و دو اسپ عراق با زین مطلا معزز گشتہ رخصت کشمیر یافت - نورالحسن بخدمت تھانہ داری کوچ و محمد صالح دیوان بیوتات بخدمت دیوانی شاہ بلند اقبال از تغیر شیخ عبدالکریم کہ بسبب کبر سن از عہدۂ خدمت مذکور نمی توانست برآمد بعنایت خلعت و خطاب معتمد خان و منصب ہزاری دو صد سوار و قلمدان طلا و میر جعفر استرآبادی بخدمت دیوانیٔ بیوتات و اضافۂ منصب سرافرازی یافتند - و شیخ عبدالکریم بعطای پنج لک روپیہ از تھانیسر بکام دل رسید -

بیست و پنجم منزل سہین اختر برج خلافت را بفروغ قدوم میمنت لزوم نورانی ساختند - آن جناب بشکر عنایت والای خطاب شاہی و دیگر مراحم حضرت خلافت پناہی جواہر ثمینہ و مرصع آلات و اقمشۂ نفیسہ و دوازده اسپ عربی و عراقی با ساز طلا مینا کار مجموع بقیمت دو لک روپیہ گذرانیدند - بحکم اشرف خلعت با چارقب بمہاراجہ جسونت سنگھ و بہ جعفر خان و مہابت خان و الہ ویردی خان و تقرب خان و خلعت با فرجی بفاضل خان خانسامان و لشکر خان بخشیٔ دوم و سید ہدایت اللہ صدر و بہ پنجاه نفر دیگر از امرای والا قدر خلعت فقط درخور پایہ و مقدار مرحمت فرمودند - راؤ اکھیراج مرزبان سروہی کہ برہنمونیٔ بخت ارادۂ تلثیم آستانۂ عرش مرتبہ نموده بدرگاه آسمان جاه آمده بود درین محفل از یمن دریافت دولت زمین بوس بر کام خاطر فیروز گشتہ یک زنجیر فیل و برخی اشیا بعنوان پیشکش گذرانید و بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ با زین نقره نوازش یافت - و آخر روز بعد از تناول نمودن نعمت خاصہ بدولت خانۂ تشریف آوردند -

الہ ویردی خان کہ بسبب فرستادن غلام رضا نزد والی ایران بتغیر منصب تادیب یافتہ بود و دو سال و ہشت ماه از دولت حضور حرمان نصیب بود بعد از رسیدن غلام رضا بظہور پیوست کہ غلام رضا خطی لباسی از جانب خود درست

کرده بنام خان مذکور با برخی ارمغانی بقلر آقاسی گذرانیده رقمی از والی ایران حاصل نموده بود حسب الالتماس شاه بلند اقبال بمنصب پنج هزاری چار هزار سوار و جاگیرداری جونپور از تغیر مکرمت خان و عطای خلعت و اسپ عراق با ساز طلا و فیل تارک افتخار برافراخته بسرکار مذکور دستوری یافت - او اگرچه دو سال و هشت ماه از دولت آستان بوس محروم بوده برسم الزوا گذرانید اما از شمول بنده پروری هفتاد لک دام بطریق مدد خرچ سالیانه داشت و در هر وزن مبارک هزار اشرفی می یافت چنانچه تا هنگام ملازمت والا بعطای پنج هزار اشرفی سرافراز گشته بود - غیرت خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار و ذوالفقار خان باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سربلند گردیدند - سید علی ولد سید جلال بخاری بخطاب رضوی خان و بعطای خلعت خاصه و بافزونی پانصدی صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت بخشی گری و واقعه نویسی صوبهٔ احمد آباد از تغیر دوستکام و امینی آنصوبه امتیاز یافت - و داروغگی کتاب خانه از تغیر او باعتماد خان و اسد خان بخدمت عرض وقایع صوبجات نوازش یافتند - و دوستکام بخدمت دیوانی بادشاهزاده مراد بخش و رای سبها چند دیوان صوبهٔ پنجاب بفوجداری دامن چکله سیالکوت نیز از تغیر گنگادهر ولد راجه تودرمل سر افراز گشتند - بیست و سوم قاسم خان بدارالسلطنت لاهور دستوری یافت که هر چهار توپ کلان را بطول چهار گز و چارده طسو که درین ایام در کار خانهٔ دارالسلطنت ریخته شده و گولهٔ هرکدام یک من شاهجهانی است روانه کابل نماید - درین سال پیشکش بادشاهزادهای بخت بیدار و امرای نامدار قریب پانزده لک روپیه به پذیرائی رسید -

آغاز سال بیست و نهم جلوس مبارک

درین اوان مسعود مژدهٔ وصول آغاز سال بیست و نهم از جلوس اورنگ نشین اقبال روز جمعه غرهٔ جمادی الثانی سال هزار و شصت و پنج هجری مطابق

بیستم فروردی ماه بهجت افزای همگنان گردید[۱] - چون ساعت وزن شاه بلند اقبال بود بآن والا مقدار خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دیگر مرصع آلات که قیمت همه یک لک روپیه بود و فیل بدهگر نام سر آمد فیلان خاصه با یراق طلا و ماده فیل عنایت شد - و حیات خان بعطای نقاره و نامدار خان بعنایت علم سرافراز شدند -

چون بمسامع حقایق مجامع رسید که صمصام الدوله حارس صوبهٔ اودیسه رخت هستی بربست بفدهم حسب الالتماس بادشاهزاده محمد شجاع بهادر رشید خان ولد افتخار خان را بخدمت صیانت صوبهٔ مسطور از قبل آن والا تبار سرافراز گردانیدند - بهرام برادر خورد جعفر خان بافزونی پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار سر برافراخت - هژدهم بیرم دیو سیسودیه که دخترش بمهاراجه جسونت سنگه نامزد شده بود بعطای ده هزار روپیه نوازش یافت - پرتهی چند مرزبان چنبه بمرحمت جمدهر با ساز مرصع و اسپ مباهی گشته بوطن مرخص گردید - سیوم رجب مهاراجه جسونت سنگه را دستوری دادند که به متهرا رفته بعد از کتخدائی با دختر بیرم دیو به جودهپور برود - چهارم اکهیراج مرزبان سروہی بعنایت خلعت و فیل بلند پایگی یافته بوطن مرخص گردید - چون بهادر خان بدارالملک کابل با لشکر تعینات صوبهٔ مذکور در بنون و نغر رفته افاغنهٔ آن سرزمین را مالش بسزا داده یک لک روپیه بطریق پیشکش بر آنها مقرر نموده بود و تحصیل وجه پیشکش بعهدهٔ احمد خان پسر محمد خان نیازی تیولدار هر دو بنگش

۱- در نسخهٔ حیدر آباد تمهید دیگر باین الفاظ مرقوم است - ''درین خجسته آغاز فرخنده انجام که از یمن توجه بادشاه سکندر حشمت سلیمان جاه گیتی دلنشین تر از ریاض رضوانست و از کثرت جمعیت و وفور روح و راحت دلهای عالمیان شادان و لبهای زمانیان خندانست سال فرخ فال بیست و نهم از جلوس مبارک روز جمعه از غره جمادی الثانی سال هزار و شصت و پنج شروع شده مسرت بر مسرت افزود - و از فیض سحاب مکرمت و احسان خدیو زمین و زمان جهان نورانی گشته دامن امید عالمیان بجواهر مقصود بر آمود - درین روز مسرت افروز چون الخ -''

نمود و این مقدمه چاردهم بعرض رسید از آنجا که صوبهٔ کابل بشاه بلند اقبال متعلق بود مبلغ مذکور بآن بخدمت بیدار عنایت شد -

بیست و نهم بهگوان داس که سابقاً دیوان خان اعظم بود و پس از سپری شدن او در سلک بندهای درگاه منسلک گشته بخدمت دیوانی صوبهٔ مالوه و اضافهٔ منصب مباهی گردید - در طی سوانح سال گذشته رقم پذیر خامهٔ وقایع نگار گشته که خلیل الله خان بمالش مرزبان سری نگر و گرفتن دون دستوری یافته بود بیست و ششم صفر بافواج قاهره بره نوردی در آمد و زمیندار سرمور بقاید طالع آمده به لشکر ظفر اثر ملحق گشت - چون این معنی بمسامع جاه و جلال رسید زمیندار مذکور بعطای خلعت و صدور فرمان عاطفت عنوان متضمن به خطاب راجه سوبهاگ پرکاش سربلندی یافت - سرمور کوهی است شمالی سمت اکبر آباد که درازی ان سی کروه است و عرض بیست و پنج - و در آنجا یخ چالها و برفدانها بجهت سرکار والا ترتیب یافته و از اول اسفندار تا آخر مهر یخ و برف فراوان بدارالخلافه هنگام نزول موکب اقبال می رسد - از یخ چال تا دهمراس نام جای که بر کنار دریای جون واقع است و مسافت مابین شانزده کروه و راهش دشوار گذار حمالان برف و یخ را بره پشت می آرند و از آنجا در صندوق انداخته بر بالای سیل راه دریای جون به دریاپور از مضافات پرگنه خضر آباد که از دهمراس نیز شانزده کروه مسافت دارد میرسانند و از آنجا تا دارالخلافه در کشتی در سه شبانروز می رسد - چهاردهم ربیع‌الثانی خلیل الله خان با زمیندار سرمور و برخی دیگر زمینداران اطراف دون که جلگائیست بیرون کوه سری نگر بدرازی بیست کروه و پهنائی پنج که در طول یک سر آن بدریای جون پیوسته و دیگری بگنگ و در اطراف مواضع و محال آباد دارد رسیده نزدیک کیلا گذه گاین قلعچه بطول صد و چهل ذراع و عرض صد و بیست بنیاد نهاده و در یک هفته صورت تمامیت داده شیر خواجه را با دو صد پیاده تفنگچی به تهانه داری آنجا معین ساخت - و بیست و دوم از آنجا راهی شده بیست و هفتم به بهادر پور که از محال متعلقهٔ دون است و مابین دریای گنگ و جون واقع شده رسید - چون رعایای آن نواحی پناه بکوه و جنگل برده رجوع نمی آوردند لشکر از اطراف به تنبیه آنها فرستاده مالش بسزا داد - و درین مکان نیز قلعچه بطول دو صد و بیست ذراع و عرض صد و پنجاه برافراخته بهار لوحانی را با پانصد پیاده و

تفنگچی بطریق تھانہ گذاشت ۔ نہم جمادی الاول از آنجا کوچ نمودہ دوازدہم نزدیک قصبۂ بسنت پور کہ آن نیز از مضافات دون است و در کمر کوہ آباد و فراوان آب روان دارد فرود آمدہ محاذی قصبۂ مذکور محکمہ بطول صد و سی گز و عرض صد و بیست بنا نمودہ سید باوچ را با دو صد و پنجاہ پیادہ تفنگچی گذاشت ۔ بیست و دوم بہ سہج پور کہ مکانی است مشتملبر چشمہا و نہرہا و فراوان گل و سبزہ آمدہ بر فراز تلی کہ دورش ہزار ذراع است و ارتفاعش پانزدہ و در سوالف ایام قلعہ و اثرش باقی بود قلعہ موافق آن مرتب ساختہ محمد حسین تیراہی را بہ تھانہ داری تعین نمود و دو صد و پنجاہ بندوقچی ہمراہ داد ۔ و چون بساحل گنگ کہ از آن عبور نمودہ بکوہ در می آیند رسید جمعی از بندہا با توپخانۂ بادشاہی عبرہ کردہ تھانۂ چاندی را کہ از توابع سری نگر است و خارج دون کیلا گدہ بتصرف در آوردند ۔ دربن اثناء بہادر چند مرزبان کمایون بفروغ طالع بارادۂ خدمت گزاری آمدہ داخل لشکر شد ۔ از آن رو کہ موسم یساق آن سرزمین و ہنگام در آمد کوہستان گذشتہ بود و برسات نزدیک رسیدہ گرفتن آن متضمن ہیچ مصلحت نبود و ہوای آن مکان کہ بجز سکنۂ آنجا کہ از قبیل دیو و دد اند بدیگری سازگار نیست و دون بتصرف درآمدہ بہ خلیل خان حکم شد کہ مہم کوہ موقوف دارد و خدمت نگاہبانی دون بہ چتر بھوج چوہان مفوض شد ۔ و دون کہ حاصل آن ہنگام آبادی و معموری یک لک و پنجاہ ہزار روپیہ می شد بہ شصت لک دام بطریق وطن در تیول او مقرر فرمودند ۔ چون مزروعات دون پی سپر مواکب فیروزی شدہ بود و کشاورزان متفرق گشتہ مقرر گشت کہ تا یکسال پانصد سوار و ہزار پیادہ بندوقچی از سرکار والا بطریق کومک با وی باشد و ماہانہ دہ ہزار روپیہ کہ سالانہ یک لک و بیست ہزار روپیہ باشد بجہت علوفۂ این جماعت نقد از خزانۂ عامرہ تنخواہ نمایند ۔ دوازدہم خلیل اللہ خان از دون آمدہ باحراز شرف ملازمت مستسعد گردید ۔ شانزدہم ہر یکی از محمد بیگ و احمد آقای رومی کہ از بصرہ بارادۂ عبودیت آستانۂ کیوان مرتبت آمدہ بودند بخلعت و منصبی درخور نوازش یافتند ۔

اکنون بتقریب ذکر بصرہ لختی از چگونگیٔ حاکم آن بلدہ درین نامۂ مفاخرت ثبت می نماید ۔ حسین پاشا ولد علی کہ بحکومت بصرہ می پرداخت و در

ظاہر اطاعت سلطان روم می نمود و محمد عم او بتقریبی از وی رنجیده باستنبول رفت بداعیهٔ آنکه برادر زاده را معزول گردانیده خود منصوب شود چون مطلبش در آنجا صورت پذیر نه گشت پیش ابشر پاشای حلب که عزل و نصب حکام برخی بلاد روم باختیار او بود رفته بدسلوکیٔ برادر زاده ظاہر ساخت و استدعای اقطاعی نمود که محصول آن را صرف حوایج ضروری نماید ۔ ابشر بحسین پاشا نوشت که محلی از لواحق بصره بوی باز گزارد ۔ بعد از آنکه به بصره آمد حسین پاشا بر طبق نوشتهٔ ابشر کاربند شده محمد را بدلجوئی نزد خود نگہداشت ۔ چون محمد باتفاق برادر دیگر پا از اندازه بیرون گذاشته در بصره بی اعتدالی آغاز نهاد حسین پاشا ہردو را بند نموده بر جہاز قرحقای سوداگر که از سورت رفته بود روانهٔ ہندوستان نمود ۔ اینان بلطایف الحیل بر کنار لحسا از جہاز برآمده به بغداد پیش مرتضی پاشا رفتند ۔ و محمد از روی تزویر اتفاق حسین پاشا بقزلباش و وفور خزانهٔ او وا نموده ظاہر ساخت که اگر حکومت بصره بمن تعلق گیرد و شما با جمعیت آمده او را از بصره برآرید خزانهٔ مذکور بشما عاید خواہد گشت ۔ مرتضی پاشا این قصه بقیصر نگاشته دستوری گرفت که از بغداد به بصره رفته حسین پاشا را برآورد و بصره را به محمد سپارد ۔ چون این عزیمت از قوة بفعل آورده نزدیک بصره رسید حسین پاشا یزنهٔ خود یحیی را با فوجی به نبرد او فرستاد ۔ یحیی چون دانست که با وی جمعیت بسیار است و تاب مقاومت ندارد راه مطاوعت سپرده باو پیوست ۔ و حسین پاشا از شنیدن این خبر سراسیمه گشته عیال و اموال خود را به بہبہان که از مضافات شیراز است برده بقزلباش ملتجی گشت ۔ مرتضی پاشا ببصره آمده ہر چند تفحص و تجسس نموده خزانه که محمد نشان داده بود نیافت و ازین رہگذر او را با برادر و گروہی دیگر از ہم گذرانید ۔ پس از چندی اعراب جزایر از بدسلوکی و ناہنجاریٔ مرتضی پاشا بستوه آمده ہنگامه آرای قتال گشتند و مرتضی شکست یافته به بغداد شتافت و این مژده را به حسین پاشا رسانیده ۔

رضی دانش تخلص شاعر مشهدی که قصیده در مدح شاه سخا گستر بعرض

رسانید بانعام دو ہزار روپیہ سربرافراخت ـ این چند بیت از آن قصیدہ است :

ابیات

سجود درگہ صاحبقران ثانی کن
کہ این خطاب نمایان ز عالم بالاست

بخوان بلند کہ تفسیر آیہ کرم است
خطی کہ در کف دست مبارکش پیداست

جہان بوسعت دولت سرای جاہش نیست
بہر طرف کہ زند پر ہمای بخت فضا است

ز رتبہ سایہ حق گفتہ اند شاہانرا
زمین ببوس کہ این بادشاہ نور خداست

چراغ خانہ بخست شعلہ تیغش
بروز معرکہ برق سیاہی اعداست

سرش بشرکت گردون فرو نمی آید
کسی کہ کرد درین بارگاہ قامت راست

باین بلند مکان عرض حال حاجت نیست
دقیقہ یاب نگاہ و رموزدان اداست

بنور شعلہ ادراک در سیاہی شب
سواد خوان خط جبہہ صحیفہ نما ست

سید ولی فرستادۂ عادل خان بمرحمت خلعت و اسپ عراقی با زین نقرہ و ہفت ہزار روپیہ شاد کام گردیدہ دستوری انصراف یافت ـ یک لک روپیہ از خزانہ احمد آباد ببادشاہزادۂ عالی تبار محمد مراد بخش و شصت ہزار روپیہ برسم معہود در ماہ رمضان بمساکین و ارباب استحقاق مرحمت گشتہ غرۂ شوال بدستور ہر سال بجہت ادای دوگانہ عید الفطر بمسجد حجلہ نشین تتق عصمت و اعتلا بی بی اکبر آبادی محل تشریف بردہ بعد از ادای نماز فراوان زر سرخ و سفید کہ آن زینت افزای سرادق دولت فرستادہ بود نثار فرق مبارک ساختند ـ

سوم رمضان ذوالفقار خان کہ بیست لک روپیہ خزانہ از محصول پرگنات

خالصهٔ صوبهٔ الهآباد و بهار حسب الحکم والا همراه آورده بود بدرگاه فلک جاه رسانید ـ بیست و هشتم پورن بندیله را باضافهٔ پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مفتخر گردانیدند و پرگنهٔ هنواری از توابع سرکار کالپی در تیول او عطا فرمودند ـ بیست و یکم شوال محال یک کرور دام از صوبهٔ بنگاله و اودیسه بسلطان زین الدین خلف شاهزادهٔ والا تبار محمد شجاع بهادر و پرگنهٔ سلطان پور از مضافات صوبهٔ خاندیس که جمعش یک کرور دام است بسلطان محمد ولد بادشاهزادهٔ کامگار محمد اورنگ زیب بهادر بطریق انعام مرحمت شد ـ

چون بعرض اقدس رسید که لشکر خان بخشیٔ دوم دست طمع کشوده و ذیل دیانت خود را بلوث خیانت آلوده او را از خدمت باز داشته پانصد بذات از منصبش کم فرمودند تا دیگر از پرستان دراز امل عبرت گیرند ـ بیست و نهم ملا شفیعا را از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی و شش صد سوار و خطاب دانشمند خان برنواخته بخشی دوم گردانیدند و قلمدان مرصع و خلعت عنایت فرمودند ـ چهارم ذیقعده بحکیم صالح که معالجهٔ اسهال خواجه صادق نیکو نموده بود ، تمامی زر جیب خاصه عنایت شد ـ این جیب عبارت است از خریطهٔ که مشتمل می باشد بر اکثر اشیای ضروریه از تراکیب و ادویه مانند تریاق فاروق و دواء المسک و نوشدارو و کهونی و زهرمهره و مومیائی و جدوار و امثال آن و محتوی بر صد اشرفی و صد روپیه که همواره در سفر و حضر و درون و بیرون در پیشگاه حضور میدارند ـ

چهاردهم نور الدین قلی خان به بیجا پور نزد عادل خان دستوری یافت که لوح طلا که حسب الالتماس او منشور نوازش بر آن مرتسم گشته برساند ـ هژدهم ذوالفقار خان را بعطای خلعت و نقاره برنواخته رخصت جاگیر فرمودند ـ سوم ذی حجه زین العابدین کرمانی را که مشرفی توپ خانهٔ معلی داشت میر سامان شاه بلند اقبال گردانیدند و مشرفیٔ توپ خانه بگردهر تفویض یافت ـ روز مبارک دوشنبه دهم ذیحجه خاقان اسلام پرور با فر خلافت بعیدگاهی که بحکم اقدس بیرون حصار شهر دارالخلافه بنا یافته پرتو ورود افگنده نماز ادا فرمودند ـ و با آئین هر سال خلعتها بخطیب مرحمت شد و بعد از معاودت بدولت خانه رسم قربان بتقدیم رسید ـ این بنای است بطول شصت و دو ذراع و عرض هژده و نیم و ارتفاع دوازده ذراع از پوشش تختهای سنگ سرخ تراشیده اساس پذیرفته ـ و مشتمل است بر هفت چشمه و

پیش طاق بارتفاع پانزده ذراع و ازاره و فرشش تمامی از سنگ سرخ ترتیب یافته و چبوتره پیش این قدسی مکان بطول نود و یک ذراع و عرض پنجاه و چهار و ارتفاع یک و نیم گز از سنگ سرخ مرتب گشته و بر دور آن محجری از سنگ مذکور نصب شده - پیش چبوتره صحنی است دویست در دویست ذراع که در آن اشجار سایه دار نشانده اند و در وسط آن حوضی کوثر نما هژده در هژده - و چار دیواری دارد محتوی بر سه دروازهٔ رفیع و چهار برج هر برجی بقطر پنج ذراع که آنرا دو طبقه گنبدی سقف برآورده اند - پیش دروازهٔ خاور سو جلوخانه ایست دو صد ذراع در صد و پنجاه ذراع وَ پیش آن بازاری دو رویه مشتمل بر یک صد و چهار حجره و پیش هر حجره ایوانی بکمال خوبی ساخته شده - بصرف مبلغ پنجاه هزار روپیه در عرض یک و نیم سال تمامیت پذیرفته -

بیست و هشتم از عرضداشت قایم بیگ که از جناب خلافت بسفارت روم دستوری یافته بود معروض گشت که ذوالفقار آقا سفیر فرمانروای روم که رفتن خود بر جهاز سلامت رو بادشاهی اختیار ننموده التماس نموده بود که بر جهاز رضائی روانه ساخته گردد بعد از رسیدن بندر قنفده که ازآن جا تا مکهٔ معظمه ده دوازده روزه راه است بیشتر احمال را در آن جهاز به بندر جده روانه ساخته مبلغ سی هزار ابراهیمی و صندوقچهٔ جواهر و لختی دیگر اشیا همراه گرفته با جمعی براه خشکی در شش روز داخل جده شد - چون جهاز بمرشهٔ عمر که دو سه منزلی جده است رسید بسبب رسیدن باد تند و نا بودن معلم شناسا بر کوه خورده فرو نشست - و ذوالفقار آقا که بیمار بود از شنیدن این خبر قرین حسرت و اندوه زندگانی بانجام رسانید -

سلخ ماه مهابت خان به تیول خود گوالیار رخصت یافت - سید فیروز خان بفوجداری ایرج و بهاندیر و شاهزاده پور که سه کرور چهل لک دام جمع این هر سه محال است و از جهت عدم پرداخت و زبونیٔ عمل از نجابت خان تغیر شده بخالصهٔ شریفه متعلق گشته سر برافراخت - سوم محرم قلعداری مستقر الخلافت از تغیر سیادت خان بگردهر کور مقرر شد - راول پونجا زمیندار دونگر پور به تهانه داریٔ اعظم آباد از توابع صوبهٔ احمد آباد نوازش یافته مرخص گردید - بشتم صفر خدمت عرض وقایع صوبجات از تغیر اسد خان بارادت خان مقرر شد -

چون میر محمد سعید میر جمله که از سادات اردستان صفاهان است و رتق و فتق

مہمات قطب الملک بدو منوط بود و ولایتی از کرناتک کہ طولش صد و پنجاه کروه است و عرض بعضی جای بیست کروه و برخی سی و چہل لک روپیہ حاصل دارد و مشتمل است بر معادن الماس و ہیچ یکی از نیاکان قطب الملک را میسر نشده کہ قلیلی ازان توانند گرفت با چندین حصون حصینہ کہ از کرناتکیان انتزاع نموده بتصرف درآورد ـ باوجود سامان سابق بعد از اخذ آن ولایت مکنتی تمام و ثروتی فراوان بہمرسانیده بود چنانچہ پنج ہزار سوار نوکر داشت ازین رہگزر کہ جمعی باو مخالف بودند قطب الملک را ازو منحرف ساختہ در صدد برہمزدن دولت او شدند ـ چون او متصدی خدمات شایستہ گشتہ بود و چنین ولایتی از زمینداران کرناتک انتزاع نموده توقعی کہ داشت بظہور نہ پیوست بنابرآن بپادشاہزاده محمد اورنگ زیب بہادر توسل جستہ برہنمونیٔ طالع سعید بدرگاه خواقین پناه التجا آورد ـ بعد از آنکہ این ماجرا از عرضداشت آن کامگار بمسامع حقایق مجامع رسید درین تاریخ خلعت فاخره با منشور نوازش متضمن عنایت منصب پنج ہزاری پنج ہزار سوار با دو ہزاری ہزار سوار بمحمد امین پسرش و یرلیغ قضا نفاذ با خلعت خاصہ بقطب الملک در باب عدم ممانعت او و متعلقانش مصحوب قاضی عارف بخشیٔ دوم احدیان فرستاده شد ـ و قاضیٔ مسطور بمرحمت خلعت و اسپ و انعام دو ہزار روپیہ سر برافراخت و خدمت او بہ محمد جعفر مرحمت شد ـ

ہژدہم علی مردان خان امیرالامرا با ابراہیم خان و دو پسر دیگر از کشمیر آمده شرف اندوز ملازمت گردید ـ نوزدہم سہاگ پرکاش مرزبان سرمور برہنمونیٔ بخت و دولت تقبیل عتبۂ اقبال اندوختہ نہ اسپ و برخی طیور بطریق پیشکش گذرانید ـ ہفتم ربیع الاول سلطان زین الدین نخستین خلف بادشاه زاده محمد شجاع بہادر کہ از بنگالہ روانۂ حضور شده بود و بحکم والا علی مردان خان امیرالامرا و جعفر خان تا کنار شہر استقبال نموده بدرگاه عرش مرتبت آورده بودند شرف اندوز ملازمت لازم البرکت گردید ـ ہژدہم مہاراجہ جسونت سنگھ و روپ سنگھ راتہور و مکند سنگھ ہادا و راجہ شیورام کور از اوطان خود آمده باستیلام عتبۂ اقبال چہرهٔ طالع برافروختند ـ بیست و دوم رستم خان بہادر فیروز جنگ و راجہ جی سنگھ و راؤ ستر سال از تیول خود آمده دولت ملازمت اندوختند ـ

جشن وزن شمسی

روز دوشنبه بیست و چهارم ربیع الاول سال هزار و شصت و شش هجری مطابق سوم بهمن بزم جشن وزن شمسی انتهای سال شصت و چهارم و ابتدای سال شصت و پنجم از عمر ابد قرین انعقاد یافته جهانی را بجزایل مواهب و عطیات کام اندوز ساخت - درین محفل عیش و سرور شاه بلند اقبال را بخلعت خاصه طلادوزی با نیمه آستین و تسبیح لآلی و زمرد و کمر مرصع که قیمت آن یک لک و پنجاه هزار روپیه بود و باضافهٔ ده هزاری ذات بمنصب چهل هزاری بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه عز اختصاص بخشیدند - و سلطان سلیمان شکوه را بمرحمت خلعت خاصه و اضافه هزار سوار بمنصب دوازده هزاری هشت هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و صاحب صوبگیٔ پتنه سرافراز گردانیدند - و سلطان زین الدین را بخلعت خاصه و تسبیح مروارید و منصب هفت هزاری دو هزار سوار فرق عزت برافراختند - علی مردان خان امیرالامرا و جملة الملکی سعد الله خان بعنایت خلعت خاصه با چار قب طلادوزی و مهاراجه جسونت سنگه و رستم خان بهادر فیروز جنگ و راجه جی سنگه و قاسم خان میر آتش و اعتقاد خان میر بخشی و سید هدایت الله صدر و تقرب خان و راو ستر سال و روپسنگه راتهور و دانشمند خان بخشیٔ دوم و دیگر امرا بعنایت خلعت خاصه مفتخر و مباهی گردیدند - قاسم خان میرآتش باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار و دانشمند خان بفزونیٔ پانصدی بمنصب سه هزاری شش صد سوار و محمد علی خان از قبل شاه بلند اقبال بخدمت حراست صوبهٔ پتنه و سید عبدالرزاق گیلانی از معتمدان آن والا گهر بعنایت صوبهٔ ملتان و نهال چند مقیم جواهر بخطاب رای فرق مباهات بر افراختند - میر میران پسر خلیل الله خان باضافهٔ پانصدی صد سوار و خدمت میرتوزکی از تغیر مخلص خان سرافرازی یافت -

جشن وزن قمری

روز دو شنبه غرهٔ ربیع الثانی مطابق دهم بهمن بزم مسعود فرخنده وزن قمری انجام سال شصت و ششم و آغاز سال شصت و هفتم از عمر جاوید طراز در شاه محل که از خجسته وزن شمسی تا این روز که باقسام مواد عشرت و کامرانی زینت افروز

بود منعقد گردید۔ بعد از یک پہر و دو گھری آن جان جہان را بطلا و نقرہ و دیگر اشیا بسنجیدہ بفقرا و مساکین و فضلا و شعرا و ارباب طرب قسمت یافت۔ کنور رام سنگھ بفزونیٔ پانصد سوار بمنصب سہ ہزاری دو ہزار سوار و بعطای نقارہ و نامدار خان بانعام بیست ہزار روپیہ و ابراہیم خان پسر علی مردان خان بمنصب دو ہزاری ہشت صد سوار و رای رگھناتھ بمنصب ہزاری دو صد سوار از اصل و اضافہ فرق افتخار برافراختند۔ محمد وارث بادشاہنامہ نویس بتفویض خدمت عرض وقایع صوبجات و عطای خلعت و اضافۂ منصب سرافراز گردید۔ درین دو خجستہ جشن پیشکش دراریٔ برج خلافت و نوئینان بلند مرتبت موازی بیست و سہ لک روپیہ پذیرائی یافت۔

چون بعرض اقدس رسید کہ مرزبان سری نگر از رہنمونیٔ دیو ادبار بترمیم قلعہ سانتور کہ از دیر باز از ہم ریختہ بود و دو کروہی بہادر پور است کہ بچترbhوج چوہان مرحمت شدہ اشتغال دارد و بنہب مواضع دون می پردازد بنابر آن قاسم خان میر آتش با چہار ہزار سوار کہ از آن جملہ یک ہزار و پانصد سوار برقنداز بود و پنج ہزار پیادہ بندوقچی و باندار بدانصوب دستوری یافت و راجہ سجان سنگھ بندیلہ نیز ہمراہ خان مذکور مرخص شد۔

چون خاندوران بہادر نصرت جنگ در سال دہم از جلوس اشرف بر سر کوکن زمیندار دیو گدہ رفتہ یک صد و ہفتاد زنجیر فیل کہ در تصرف او بود و یک لک و پنجاہ ہزار روپیہ نقد بطریق پیشکش گرفتہ مقرر فرمودہ بود کہ در طی ہر سہ سال چہار لک روپیہ برسم پیشکش واصل خزانۂ شاہی می ساختہ باشد و از آن باز تاحال کہ کیرت سنگھ پسرش بمرزبانیٔ آنجا می پردازد در ادای آن تعلل ورزیدہ بلطایف الحیل می گذرانید۔ بنابرآن ببادشاہزادہ محمد اورنگ زیب بہادر فرمان رفتہ بود کہ میرزا خان ناظم صوبۂ برار و ہادی داد خان صوبہ دار تلنگانہ را بر سر زمیندار مذکور بفرستند پیشکش مقررہ چند سالہ کہ نزد او ماندہ با پیشکش سال حال و افیال ازو بستانند۔ چہارم این ماہ از عرضداشت آن والا گہر بمسامع حقایق مجامع رسید کہ بر طبق یرلیغ قضا نفاذ میرزا خان را بمالوجی بھونسلہ و جمعی دیگر و ہزار سوار از تابینان خود دستوری دادند کہ از راہ ایلچپور و ہادی داد خان را با دولتمند زمیندار بکلانہ و گروہی از دکنیان و منصبداران تعین نمودہ کہ از راہ ناگپور بمقصد شتابند۔ اینان برہ نوردی در آمدہ چون بسرحد ولایت او رسیدند و از دو

جانب ملک او را زیر کردند از در عجز و استکانت در آمده ناچار مرزا خان را دید و ادای بقایای پیشکش تا سال بیست و نهم قبول نموده مقرر ساخت که بعد ازین وجه پیشکش را سال بسال بخزانهٔ عامره برساند ـ مرزا خان مرزبان مذکور را با بیست زنجیر فیل که سوای آن در تصرف نداشت همراه گرفته معاودت نمود ـ

از عرضداشت بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بمسامع جاه و جلال رسیده بود که سری پت زمیندار جوار که سمت شمالیٔ آن سرحد ملک بکلانه و جنوبی ولایت کوکن که سابق به بی نظام تعلق داشت و آنرا بعادل خان مرحمت فرموده اند و بر کنار دریای شور واقع شده و بندری دارد چیول نام که اعظم بنادر است مرتکب اعمال نکوهیده میگردد و در تقدیم خدمات بادشاهی تهاون میورزد و راو کرن تعهد می نماید که اگر جوار از پیشگاه خلافت در تیول او مرحمت شود از قرار واقع بربط و ضبط آن بپردازد حسب الحکم آن والا گهر راؤ کرن را باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرافراز ساخته جوار را بجمع پنجاه لک دام در طلب این اضافه مرحمت نمودند ـ راو مذکور بدانصوب شتافته در صدد استیصال سری پت مذکور در آمد ـ او تاب مقاومت در خود ندیده باطاعت و انقیاد گرائید و راو کرن را دیده مبلغی بطریق پیشکش رسانیده خراج محال متعلقه زمینداران خود پذیرفته پسر خود را برسم نوا نزد راؤ کرن گذاشت ـ رقم پذیر خامهٔ حقائق نگار گردید که قاسم خان بگرفتن قلعه سانتور دستوری یافته او با دلیران پیکار پرست بیست و نهم این ماه بنواحیٔ قلعهٔ مذکور رسیده جمعی از بندیلها را تعین نمود که هنگام شب رفته سرکوبها و راه برآمد قلعه بگیرند و مقرر ساخت که آخر شب با دیگر بندهای بادشاهی یورش نمایند ـ اتفاقاً بمجرد وصول جماعت بندیله جوقی از مخاذیل که در قلعه بودند ثبات نورزیده خانها را آتش زده ره سپر وادیٔ فرار گشتند و اینان قلعه بتصرف در آوردند ـ قاسم خان از شنیدن این ماجرا با رفقا آنجا شتافت و تا یک هفته توقف نموده قلعه را خراب گردانید و سه صد بندوقچی پیاده بمدد چتر بهوج گذاشته معاودت نمود و بیست و یکم دولت ملازمت اقدس دریافت ـ

آغاز سال سیم از جلوس سعادت مانوس

روز سه شنبه غرهٔ جمادی الثانی سال هزار و شصت و شش هجری شروع سال سیم از جلوس اشرف روزگار را بتازگی بهجت آمود گردانید ـ حاجی فولاد سفیر عبدالله خان

حاکم کاشغر بخلعت سر افراز گشته دستوری انصراف یافت و از پیشگاه کرم گستری پانزده ہزار روپیہ عنایت شد کہ متاع ہندوستان خریده برای خان مذکور ببرد ۔ کب اندر بانعام صد مہر و راگھو پندت بانعام ہزار روپیہ سرافراز گردیدند ۔ دوازدہم علی مردان خان امیرالامرا بکشمیر مرخص شد و ابراہیم خان و اسحاق بیگ پسرالش ہمراه پدر دستوری یافتند ۔ بیست و دوم جمادی الثانی جمدة الملکی سعدالله خان ازین سپنجی سرای انتقال نمود ۔ تفصیل این واقعہ برین منوالست کہ در ماه صفر سال گزشتہ باین علت قولنج گرفتار شده بود اما برہنمونیٔ سعادت حرمان تقبیل سدۂ اقبال بر خود نہ پسندیده ہر روز شرف کورنش می اندوخت و بآئین سابق خدمات مرجوعہ بتقدیم میرسانید و اظہار عارضۂ خود نمیکرد ۔ و تا دو ماه بمعالجۂ تقرب خان عمل نموده در ازالۂ مرض می کوشید چون در اوایل ماه جمادی الاول از غلبۂ ضعف و ناتوانی خانہ نشین شد و تقرب خان بسمع والا رسانید کہ بیماریش بغایت صعب است بادشاه بنده نواز حکمای دیگر را بمداوای او دستوری داده ہر روز استفسار احوال او می فرمودند چون بمعالجۂ اینان نیز اثری مترتب نشد و بیماری رو باشتداد گذاشت شهنشاه بنده پرور برای سرافرازی او و اعقابش چهارم جمادی الثانی با بادشاه بلند اقبال بمنزل او پرتو ورود افگندند ۔ اگرچہ بمجرد دیدن بر لوح ضمیر غیب دان منعکس گردید کہ ازین بیماری رستگاری ندارد اما بصنوف تسلی و دلاسا او را طمانیت بخشیده متوجہ دولت خانۂ معلی گشتند و بشاه بلند اقبال فرمودند کہ عنقریب بساط ہستی در می پیچد ۔ مجملاً چون اجل موعود رسیده بود تدبیر اطبا مفید نیفتاد و مرض قوی و قوای ضعیف گشت و در تاریخ مذکور بجهان بقا ارتحال نمود ۔ خاقان ایزد شناس مغفرت او را از جناب کبریای الٰہی مسألت نمودند و لطف الله پسر او را کہ در سن یازده سالگی بود بخلعت و منصب ہفت صدی صد سوار برنواختند و بہ دیگر پسران و دختران و چهار زن او یومیہ مرحمت شد ۔ و یار محمد ہمشیره زاده بمنصب سہ صدی شصت سوار سرافراز گردید ۔ و جمعی کثیر از نوکرانش کہ سزاوار بندگی درگاه والا بودند بمنصب درخور نوازش یافتند ۔ از آن جملہ عبد النبی کہ نوکر عمدۂ او بود و بہ فوجداری سہاپن و متهرا و جلیسر و دیگر برخی محال تیولش و بخدمت راہداری مابین مستقر الخلافہ اکبرآباد و دارالخلافہ شاہجہان آباد می پرداخت بمنصب ہزاری چهار صد سوار و فوجداری شمس آباد وغیره برافراخت ۔ و بیست و چهار کرور دام بشاه بلند اقبال انعام شد و از محال تیول سعد الله خان

تنخواه گردید و خدمت راهداری بعهدهٔ مردم آن بیدار بخت قرار یافت - و رای رگناتهه که خدمت دفتر خالصه و تن بدو مفوض بود بمرحمت خلعت و فیل و خطاب رای رایان مفتخر گردید و مقرر شد که تا تعین دیوان اعلی امور کلی و جزئی دیوانی را بعرض اقدس میرسانیده باشد و اعلیٰ حضرت بنفس نفیس به تنقیح آن پردازند - چندر بهان منشی که بحسن تربیت افضل خان شایستگی بندگی درگاه والا بهمرسانیده مدتی داخل بندگان بود و حسب الالتماس شاه بلند اقبال بآن والا تبار عنایت شده بود چون بانشای مدعا نویسی آشناست او را درین تاریخ از شاه بلند اقبال گرفته بخطاب رای و منصبی در خور نواختند -

بهادر چند مرزبان ولایت کمایون بوساطت خیال الله خان بتلثیم سدهٔ جهانبانی سرمایهٔ افتخار اندوخت و دو زنجیر فیل و برخی اشیا بطریق پیشکش گذرانید - و بعنایت خلعت و سر پیچ مرصع و مالای مروارید با دو دست بند مرصع بالماس و جمدهر مرصع با پهولکتاره و سپر با یراق طلای مینا کار و کافوردان مرصع میناکار سرافراز گردید - محمد صالح کرمانی بخدمت دیوانیٔ بیوتات از تغیر میر جعفر و بعطای خلعت و قلمدان طلا مفتخر گشت - یوسف چیله فوجدار و امین امن آباد بفوجداری و امینیٔ پرگنهٔ سیالکوت وغیره از تغیر رای سبها چند سر برافراخت - بیستم خلیل الله خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار مباهی گشت - بیست و یکم بهادر چند مرزبان کمایون بعطای خلعت و متکای مرصع و صد اسپ یکی عراقی با ساز طلا و نود و نه ترکی و کچهی و یک زنجیر فیل و مرحمت ولایت کمایون بدستور سابق مفتخرگشته بوطن خود دستوری یافت - و دو پرگنه دیگر بجمع دوازده لک دام یکی سواپاره و دیگر رامکوت که سابقاً باو متعلق بود و پس از آن در تیول رای مکند فوجدار و امین بریلی مقرر شده ضمیمهٔ عنایت گردید - سیدی فولاد پسر جواهر خان بعنایت فیل بلند پایگی یافت - چون حیات خان که سنین عمرش به سبعین رسید و بفزونیٔ اعتماد و وفور محرمیت و دوام حضور منظور انظار خاقانی بود و بخدماتی که جز بمعتمدان تفویض نمی یابد می پرداخت بعرض مرض فالج از احراز سعادت استیلام عتبهٔ گردون مرتبه محروم گردید - دوازدهم ماه شهنشاه بنده پرور مواضع بیست لک دام از حویلیٔ اکبر آباد بطریق سیورغال باو عنایت نمودند و بر منصب پسر و نبیره‌اش افزوده از تغیر او خدمت داروغگیٔ دولت خانهٔ خاص

به نامدار خان و داروغگیٔ چیلهای ترک بیوسف آقا و داروغگیٔ آبدار خانه به شاد کام چیله و داروغگیٔ خواصان بناصر پسر نوبت خان مفوض ساختند - و نامدار خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافراز گشت -

نهضتِ بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بولایت گلکنده و آمدن میر محمد سعید میر جمله

در طیٔ وقایع سال گذشته حقیقت پناه آوردن میر محمد سعید میر جمله و فرستادن فرامین مطاعه بنام او و قطب الملک مصحوب قاضی عارف نگارش یافت - چون پیش از رسیدن قاضی عارف بدولت آباد قطب الملک از ناعاقبت بینی محمد امین را با متعلقان قید نموده آنچه از صامت و ناطق داشت بتصرف در آورده او را به قلعه گلکنده فرستاد - پس از آنکه اطلاع این ماجرا ببادشاهزاده رسید بعتبهٔ خلافت معروض داشتند که قطب الملک التجای میر جمله بسدهٔ اقبال شنیده پسرش را با لواحق مقید گردانیده و بر تمامی نقد و جنس او متصرف گشته است اگر درین کار طریقهٔ مساهلت و مسامحت مسلوک میدارند باعث زیادتی جرأت دیگر دنیاداران دکن خواهد شد - بعد از وصول عرضداشت یرلیغ قضا نفاذ بقطب الملک در باب محمد امین باتوابع مصحوب نیاز بیگ و عزیز بیگ گرزداران بطریق داکچوکی ارسال یافت و فرمان والا در جواب عرضداشت بادشاهزاده کامگار صادر شد که اگر محمد امین را قطب الملک نه گذارد و به غنودگیٔ طالع امتثال فرمان واجب الاذعان را کار نه بندد آن فرزند روانهٔ آن صوب گردد - و مناشیر مطاعه بنام شایسته خان ناظم صوبهٔ مالوه بصدور پیوست که زود خود را با امرا و منصبداران متعینهٔ آن صوبه به نزد بادشاه زاده والا تبار رساند - از آن جا که قطب الملک به مضمون نشان بادشاه زاده که در باب استخلاص محمد امین نوشته بودند کاربند نه گردید آن کامگار هشتم ربیع الاول سال گذشته سلطان محمد را با بسیاری از بندهای بادشاهی و تابینان خود بدان صوب مرخص ساختند و سیوم ربیع الثانی خود از عقب روانه شدند - و در همین تاریخ قاضی عارف ملازمت نمود - اگرچه گمان بادشاهزادهٔ عالی تبار آن بود که قطب الملک پیش از رسیدن سلطان محمد بسرحد ولایتش محمد امین و لواحق او را بخدمت آن والا گهر خواهد فرستاد او کار را بجای رسانید که نخواهد رسانید و توفیق این معنی

در نیافت و بسبب عدم مساعدت بخت فرمان والا وقتی بدو رسید که افواج قاهره بولایت او در آمد ـ او بعد از وصول فرمان و اطلاع بر در آمدن سلطان از خواب غفلت بیدار گشته و راه بخطای خود برده محمد امین را با والدهاش و تبعهٔ او فرستاد و عرضداشتی محتوی بر این معنی و اظهار متابعت و فرمانبرداری مصحوب نیاز بیگ و عزیز بیگ بدرگاه آسمان جاه ارسالداشت ـ و محمد امین دوازده کروهی حیدر آباد ملازمت شاهزاده محمد سلطان دریافته شکر اعطاف بادشاهی بتقدیم رسانید ـ چون قطب الملک از اموال آنها آنچه گرفته بود باز پس نداد سلطان محمد عازم شهر حیدر آباد که سه کروهی گلکنده این طرف محمد قلی قطب الملک آباد نموده بود گردید ـ قطب الملک از فرط هراس فرزندان را بقلعهٔ گلکنده که اندوختهای خود را در آن نگاه میداشت روانه نمود و خود نیز پنجم ربیع الثانی بحصن مذکور در آمده و جواهر و مرصع آلات و طلا و نقره آلات با خود برد ـ و دیگر اشیا از قسم قالی و چینی آلات که درین وقت فرصت برداشتن میسر نیامد در حویلیٔ خود که وسعت تمام دارد گذاشت ـ و از ناعاقبت بینی پنج شش هزار سوار و پانزده هزار پیاده تفنگچی باندار به سرکردگیٔ موسیٰ محلدار و تولکچی بیگ و مظفر بقصد نبرد تعین نمود ـ صباح آن چون سلطان محمد در نواحیٔ حیدر آباد بر کنار تالابی که موسوم بحسین ساگر است رسید و خواست که معسکر گرداند محمد ناصر که قطب الملک او را فرستاده بود رسیده صندوقچه پر از جواهر و مرصع آلات گذرانید ـ درین اثناء مقاهیر قطب الملک نمودار شده شوخی و خیرگی آغاز نهادند ـ دلاوران عسکر فیروزی اثر از یمین و یسار معرکه آرای پیکار گشتند و بمیامن اقبال بادشاهی افواج غنیم را از پیش برداشته ره سپر هزیمت گردانیدند و تا دیوار شهر تعاقب نموده جمعی را مقتول و مجروح ساختند ـ و دیگر ادبار زدگان در شهر توقف نه نموده بپای فرار پناه بقلعهٔ گلکنده بردند ـ چون از قطب الملک چنین جسارتی بوقوع آمد و سرمایهٔ فساد ناصر بود سلطان او را در قید نموده فردای آن شهر حیدر آباد را بتصرف درآورد ـ و باندیشهٔ آنکه مبادا از لشکریان بر سکنهٔ شهر ستمی رود و متاعی که قطب الملک در حویلیٔ خود گذاشته بتاراج رود کنار شهر مذکور را مخیم ساخته محمد بیگ را با جمعی تعین نمودند که در شهر رفته سکان آن بلده را بدلجوئی و دلاسا از پراگندگی باز دارد ـ و چون عمارت آن جا از چوبست و قابل درگرفتن آتش و پیش ازین بچندین سال در خانهٔ

محمد قلی قطب الملک از شعلهٔ شمع به پردهٔ ایوان آتش گرفت و به سقف ایوان عمارت رسیده و زبانه کشیده خانهای آن طرف را سوخته خاکستر گردانید و تا یک ماه مشتعل بود تاکید بلیغ نمودند که شهر را از آسیب آتش صیانت نماید ـ

درین تاریخ میر عبداللطیف حاجب بادشاهزادهٔ کامگار آمده سلطان را ملازمت نمود ـ و حکیم نظام الدین احمد که سابق نوکر مهابت خان خانخانان بود پس از سپری شدن او نوکر قطب الملک گردیده از جانب قطب الملک آمده سلطان را دید و دو صندوقچهٔ جواهر و مرصع آلات و دو زنجیر فیل با ساز نقره و چهار اسپ با زین و کلغی بنظر درآورد ـ سلطان هادی داد خان و محمد امین پسر میر جمله و محمد طاهر و محمد بیگ را فرمود که متاعیکه قطب الملک در حویلیٔ خود گذاشته رفته است ملاحظه نموده و ابواب را مقفل ساخته جوقی از برقندازان را بحراست آن بگذارند ـ و ازین رهگذر که قطب الملک در ارسال میر جمله تعلل ورزیده بود مقرر شد که تا رسیدن آن حکیم نظام الدین در اردو باشد ـ

دوازدهم ماه مذکور قطب الملک یازده فیل و شصت اسپ و دیگر اشیای میر جمله فرستاد ـ و بادشاهزادهٔ کامگار که سوم ربیع الثانی از اورنگ آباد روانه شده بودند در شانزده روز بسعید آباد که سرائیست هشت کروهی حیدر آباد و آن را میر جمله بنا نهاده و به پیته میر جمله اشتهار دارد رسیدند ـ بیستم از آنجا کوچ نموده یک کروهی قلعهٔ گلکنده آمدند و از فرط حماست بدایره در نیامده فیل سوار بجهت تعین ملچار و دیدن دور قلعه که قریب سه کروه است رفتند ـ و خبر آمدن اشرار نابکار شنوده سلطان محمد را امر نمودند که با افواج خود جانب دست چپ توقف نماید ـ درین هنگام پنج شش هزار سوار ادبار آثار و ده دوازده هزار پیاده بندوقچی و باندار در برابر عسکر فیروزی آمده بانداختن بان و تفنگ آتش پیکار بر افروختند ـ و قلعه نشینان نیز از بالای حصار فراوان توپ و بان سر دادند ـ بادشاهزادهٔ کامگار بتائید الٰهی و اقبال لایزال شاهنشاهی فیل پیش رانده دلاوران عرصهٔ وغا را بمالش مخذولان اشاره نمودند ـ و مبارزان شهامت نشان از صفوف دریا موج لشکر فوج فوج چون برق فروزان و آتش سوزان برآمده بصدمات کوه شکن و حملهای مرد افگن قواعد استقامت مقهوران متزلزل ساخته بسان خس و خاشاک پراگنده گردانیدند ـ آن گروه اجل ستیز از مآل نسگالی باز دو فوج شده

آتش افروز قتال گشتند و تا شام قدم ادبار در عرصهٔ پیکار فشرده پروانه وار بر شعلهٔ تیغ آتش بار شیران خونخوار ظفر شعار میزدند ـ و بهادران معرکهٔ فتح و نصرت و دلاوران میدان فیروزی و ظفر بی‌محابا و ابا بر آن گروه شقاوت پژوه تاخته و دود از نهاد آن ستاره سوختگان بر می آوردند ـ تا آنکه بسیاری از نکبت زدگان بزخم تیر و سنان دلیران فیروزی نشان نیست و نابود شدند ـ و یکه‌تازان میدان فیروزی اسپان را بجولان درآورده و تا دیوار حصار تعاقب نموده اکثری از آنها را بدرک اسفل جهنم راهی ساختند ـ و بدستیاریٔ تائید و مددگاری توفیق که همه وقت قرین و رفیق شفیق طریق هواخواهان آن حضرت است کارستانی در عرصهٔ کارزار بر روی کار آورده روکش کار نامهٔ رستم و اسفندیار نمودند ـ آنگاه حسب الامر عالی یکه تازان خیل سعادت عنان بدست شوخی و تیز جلوی داده تا شام جمعی کثیر از خون گرفتگان را بی سر و پی سپر ساخته بی توقف عنان تعاقب سبک و رکاب تمکین گران کرده از دنبال آن سبکسران جاو ریز شتافتند ـ و روز دیگر ملچارها قرارداده بجد کلی و اهتمام تمام جابجا نگاهبانان برگماشتند ـ و در هر ملچار چندی از مرد مردانه قرار داده و ملچارها پیش برده رفته رفته ازین راه عرصهٔ کار بر متحصنان مانند مضیق حوصلهٔ تنگ آنها تنگ فضا ساختند ـ چنانکه همگنان دل از دست داده دست از جد و جهد باز داشتند بلکه دل از خویش برداشته خودداری نیز فرو گذاشتند ـ

بیست و دوم قطب الملک میر فصیح را با چهار صندوقچهٔ جواهر و مرصع آلات و یک زنجیر فیل با ساز نقره و پنج اسپ با ساز طلا فرستاده معروض داشت که بجهت استعفای جرایم مادر خود را با پیشکش میفرستم ـ ازین جهت که او مکرر مرتکب جنگ شده در نافرمانی کوشیده بود میر مذکور را بار ندادند و در گرفتن اشیا درنگ نموده مردم ملچار را از انداختن توپ منع فرمودند ـ او از نابخردی قدر این نوازش و رعایت ندانسته جمعی کثیر را بسرکردگی جبار بیگ خراسانی و خیریت شیرازی وغیره تعین نمود که از سمت شمالی نمودار شده شیوهٔ یزکی گری که پیشهٔ معهودهٔ ایشانست فرا پیش گیرند ـ و بدستیاریٔ دستبازی حرکت المذبوحی بجا آورده شاید بحسب اتفاق دستبردی توانند نمود و علت تشویش اولیای دولت گردند ـ آن والا گهر برین اندیشهٔ ناصواب مطلع شده بهادران کار طلب را بسرداریٔ مالوجی به توپخانه خود فرستاده که بمالش آنها پردازند ـ دلاوران عسکر فیروزی اثر

بمجرد رسیدن خود را بر ایشان زده آن پریشان خیالی چند را سر راست راه فرار ساختند - و یک زنجیر فیل خیریت مذکور که در اثنای جنگ بدست آورده بودند از نظر انور گذرانیدند - درین تاریخ میر عبداللطیف حاجب را برای آوردن میر جمله تعین نمودند - روز دیگر مقاهیر چون باز قدم جرأت پیش نهاده بآئین شائستهٔ نبردآرا گشتند شاهزادهٔ والا گهر عزم تنبیه آن گروه متمرد را زیور جزم بخشیده خود سوار شدند و جمعی کثیر را اسیر و گروهی انبوه را دستگیر و هزیمت پذیر ساختند - درین نبرد از بندهای بادشاهی برخی شهید و چندی زخمی گشته داد دلاوری دادند - از آن جمله شیخ میر و محمد بیگ میر آتش زخم تفنگ برداشته چنانچه شرایط کوشش بود بجا آوردند و به همراهیٔ اقبال بادشاهی یعنی تائید الٰهی باوجود زخم مظفر و منصور باردو مراجعت نمودند -

ششم شایسته خان که بیست و هفتم ربیع الاول از مالوه حسب الحکم والا روانه شده بود بافتخار خان و نصیری خان آمده بلشکر ملحق گشت - نهم جمادی الاول منشور عنایت نشور مشتملبر عنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره بشاهزادهٔ نامدار کامگار و مرحمت خاصه و منصب هفت هزاری دو هزار سوار بسلطان محمد از پیشگاه خلافت بصدور پیوسته فرمان دیگر جواب عرضداشت قطب الملک نیز رسید - چون دلاوران لشکر فیروزی در اندک فرصت ملچارها را نزدیک قلعه رسانیده در صدد فروچیدن باقی منصوبهای فتح از نصب دمدمه و رفع سرکوب شده بودند ناچار قطب الملک زینهاری شده میر احمد و میر فصیح را با برخی پیشکش فرستاده درخواست فرو گذاشت تقصیر و بازداشت بهادران لشکر نصرت اثر از انصرام قرارداد خاطر نموده حرف ادای بقایای پیشکش مقررهٔ سنوات لغایت سنه بیست و هشت جلوس و نسبت صبیهٔ خود بسلطان محمد درمیان آورده روز دیگر مصحوب میر فصیح همه پیشکش مقررهٔ سنوات و اسباب محمد امین که دو زنجیر فیل و برخی دیگر اشیا بود و عرضداشتی مشتمل بر مبارک باد بمنصب شاهزاده سلطان محمد و دو زنجیر فیل با ساز نقره و یک اسپ با زین طلا و ساز مرصع بآن نوباوهٔ بوستان خلافت و شهریاری فرستاده التماس استمالت نامه نمود - و پس از وصول استمالت نامه بامید حصول مرام والده را فرستاد - حسب الامر عالی جمعی باستقبال شتافته بعزت و احترام در منزل شایسته خان فرود آوردند - و فردای آن بوساطت

خان مذکور سلطان را دیده دو اسپ با زین طلا و ساز مرصع و دو فیل با ساز نقره گذرانیده ظاہر ساخت کہ در حضور عالی خود آمده ادای پیغام و گزارش مطالب و مدعیات نماید - بنابر آن بحضور رسیده ہزار مہر بطریق نثار و پنج اسپ از آن میان یکی با زین مرصع و پنج زنجیر فیل با یراق نقره بخدمت آن مؤید و مظفر و منصور گذرانید و التماس عفو جرایم و خطایای قطب الملک کرد و تعین کمیت پیشکش و قبول ازدواج صبیہ' او بسلطان نمود - بعد از مبالغہ و رد و بدل بسیار ملتمس او را درپذیرفتہ بیک کرور روپیہ پیشکش مقرر ساختند - چون میر عبداللطیف حاجب سرکار والا کہ بجہت آوردن میر جملہ رفتہ بود خبر رسیدن او بنواحی' گلکنده آورد قاضی عارف فرمان و خلعت خاصہ کہ از درگاه آسمان جاه آورده بود حسب الامر عالی برده بر کنار تالاب حسین ساگر رسانید - او بعد از ادای بندگی بوصول این عطیہ' عظمی قامت دولت و بخت برافراختہ تا رسیدن ساعت ملازمت بادشاہزادۂ عالی فطرت بمنزل خود برگشت - و دوازدہم جمادی الثانی سنہ سی جلوس مبارک مومی الیہ از راه استقبال اعیان موکب اقبال و پذیرۂ وجوه خیل دولت پذیرای این امتیاز خاص شده بملازمت بادشاہزادۂ عالمیان رسید و سہ ہزار ابراہیمی نذر گذرانید - آن والا گہر از روی قدردانی او را بشمول انواع عواطف امتیاز تمام داده نخست خلعت و طرۂ مرصع و جمدھر مرصع و دو اسپ با زین زرین و سیمین و فیل با ساز نقره و ماده فیل عنایت نموده بعد از آن بہ بشارت گوناگون عاطفت نامتناہی و اقسام عنایت شاہنشاہی امیدوار ساختہ حکم نشستن فرمودند - و پس از لحظہ در خلوت ہمراه برده بحال متعلقہ' او را بدو باز گذاشتہ رخصت منزل نمودند - چون ساعت ازدواج سلطان محمد صبح ہژدہم ماه مذکور مقرر شده بود محمد طاہر و شیخ نظام قاضی و میر عدل خود را نزد قطب الملک فرستاده خلعت و جیغہ' مرصع و تسبیح مروارید و فیل با یراق نقره و ماده فیل برای او فرستادند - و او تا دروازۂ قلعہ آمده خلعت وغیره گرفت و فرستادہا را در حویلی متصل دروازۂ قلعہ فرود آورده در ساعت مختار اجازت خواندن خطبہ داد - و برسم و آئین ملت حنفیہ شرایط عقد بتقدیم رسانید و محمد طاہر را رخصت انصراف داد - و بیست و پنجم محمد طاہر و شمس الدین و شاه بیگ خان و چندی دیگر آن عفیفہ را با والدۂ قطب الملک باحترام بدائره کہ نزدیک دایرۂ سلطان ایستاده نموده بودند رسانیدند - مبلغ ده لک روپیہ کہ بطریق جہیز داده بود بسلطان ارزانی داشتند -

سلخ ماه بادشاهزادهٔ عالی گهر بمنزل میر جمله تشریف برده او را من جمیع الوجوه سرافراز ساختند - آن امیر آداب فهم قاعده دان بشکر این مرحمت بی پایان یک قطعه الماس ناتراشیده و دو لعل و نه زمرد و یک نیلم و شصت دانه مروارید و پنج فیل با یراق نقره و یک ماده فیل با زین طلا و پنج اسپ عراق با ساز طلا و برخی دیگر اشیا در خدمت عالی و سه انگشتری الماس و یاقوت و زمرد و طرهٔ مرصع و دو اسپ با ساز طلا و نقره و فیل و ماده فیل با یراق سیمین و لختی دیگر اشیا بسلطان محمد و دو انگشتری الماس و یاقوت و خنجر مرصع با پهولکتاره و یک فیل با ساز نقره و ماده فیل و دو اسپ با ساز طلا و نقره بسلطان محمد گذرانید - هفتم رجب قرین فتح و فیروزی مراجعت نموده هرکدام از امرای عظام مثل شایسته خان وغیره را بجا و مکان خود رخصت فرمودند - نوزدهم ماه میر جمله معظم خان را رخصت درگاه والا نموده قاضی عارف را همراه دادند - درین مکان فرمان عنایت عنوان متضمن خطاب مستطاب معظم خان و خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و علم و نقاره مصحوب محمدی بیگ گرزدار پرتو ورود بر ساحت او انداخته سرافراز و کامیاب اختصاص ساخت - بادشاهزادهٔ والا گهر وقت مراجعت از گلکنده قلعهٔ قندهار و اودگیر را ملاحظه نموده سوم شعبان داخل اورنگ آباد گشتند - چون حقیقت داخل شدن بادشاهزادهٔ والا جاه قریب نصرت و فیروزی در اورنگ آباد بمسامع جاه و جلال رسید آن والا گهر را باضافهٔ پنج هزار سوار دو اسپه و شایسته خان را باضافهٔ هزاری هزار سوار از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب والای خانجهانی معزز و بلند پایه ساختند - ذوالفقار خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب هزاری سه هزار سوار و حراست صوبهٔ بهار از تغیر جعفر خان و احمد بیگ خان که بسبب وقوع بعضی امور چندی بی‌منصب و جاگیر بود باز بدستور سابق بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار مقضی المرام گشتند - نور الدین قلی خان ولد موسیٰ خان که نزد عادل خان به بیجاپور رفته بود آمده ملازمت نمود و سید ولی‌کس عادل خان نیز همراه او آمده برخی جواهر و مرصع آلات و چهار فیل از آن میان یکی با یراق طلا و یک ماده فیل و نه اسپ عربی که مجموع یک لک و هفتاد هزار روپیه قیمت شد از نظر فیض اثر گذرانید -

انوپ سنگھ زمیندار باندھو ہمراہ سید صلابت خان ناظم صوبۂ الہ آباد بدولت زمین بوس بارگاہ عالم پناہ رسید - بمرحمت خلعت و جمدھر مرصع و سپر با یراق نقرہ مینا کار و منصب سہ ہزاری دو ہزار سوار تارک افتخار برافراخت - چون بعرض رسید کہ معظم خان در نواحیٔ دارالخلافہ رسیدہ حسب الحکم اشرف قاسم خان میر آتش و دانشمند خان بخشیٔ دوم تا کنار شہر پذیرہ شدہ بدرگاہ عالم پناہ رسانیدند - خان مذکور بشکر روزی شدن این سعادت و بہروزی ہزار مہر نذر و برخی جواہر کہ در آن میان الماسی چند گران بہا بود از نظر اشرف گذرانید و مشمول انواع عواطف عمیمہ شدہ بعنایت خلعت خاصہ و شمشیر مرصع و منصب شش ہزاری شش ہزار سوار و خدمت والا مرتبت وزارت کل و مرحمت قلمدان مرصع و دو اسپ یکی از آن میان عربی با زین زر و دیگری عراقی و فیل خاصہ با یراق نقرہ و مادہ فیل و پنج لک روپیہ نقد بہ نہایت مرتبۂ سرافرازی و کامرانی رسید -

روز دو شنبہ غرۂ شوال بمسجد جامع باشادہی کہ برکوہچہ اساس یافتہ بجہت ادای دوگانۂ عید بشان و شکوہ تمام تشریف بردہ بفروغ ایزدی و پرتو ظل الٰہی ساحت آنرا طور تجلی ظہور ساختند - بمہین اختر فلک خلافت دست بند لعل و مروارید گران بہا و بسلطان سلیمان شکوہ و سپہر شکوہ خنجر مرصع با پھولکتارہ مرحمت نمودند - پنج کس از ملازمان آن والا جاہ را سابق بخطاب خانی ممتاز فرمودہ بودند بہادر خان ناظم کابل و صلابت خان حارس الہ آباد و معتمد خان دیوان سرکار آن والا اقتدار و محمد علی خان حاکم پتنہ و برقنداز خان میر آتش پنج نفر دیگر درین روز بخطاب سرافرازی یافتند - عبداللہ بیگ نجم ثانی میر بخشی بعسکر خان و خواجہ معین حاکم لاہور بمعین خان و سید عبدالرزاق متکفل امور ملتان بعزت خان و شیخ داؤد فوجدار مابین اکبر آباد و شاہجہان آباد بہ داؤد خان و سیدی ناہر پتھن پوری بناہر خان - چون مرزبان سری نگر متوسل بہ شاہ بلند اقبال گشتہ بجہت عفو جرایم میدنی مل پسر کلان خود را بدرگاہ عالم پناہ فرستاد ملتمس او بدرجہ پذیرائی رسیدہ حکم بار درگاہ جہان پناہ یافتہ بعد از تقدیم مراتب زمین بوس ہزار اشرفی و نہ اسپ کوہی خورد با ساز طلا و چند دست جرہ و باز بعنوان پیشکش گذرانیدہ از جناب خلافت بعطای خلعت و دست بند مرصع و اسپ با زین مطلا سر برافراخت -

شانزدہم بعرض رسید کہ خواجہ عبدالهادی ولد صفدر خان در تیول خود روانۂ ملک بقا گشت ـ خواجہ خان پسر کلانش را بمنصب ہزاری پانصد سوار از اصل و اضافہ و پنج پسر دیگر را در خور پایہ و حال بفزونیٔ منصب و عطای خلایع سرافراز نمودند ـ سیم ہرکدام از انوپ سنگھ زمیندار باندھو و میدنی مل پسر زمیندار سری نگر خلعت و اوربسیٔ مرصع و شمشیر مرصع با یراق نقرہ میناکار و اسپ عراقی با زین نقره و بدومین فیل ہم مرحمت نموده رخصت وطن دادند ـ منصب مغل خان ولد زین خان کوکہ بسبب نرسیدن قندهار بر طرف شده بہ پریشانی می گذرانید درینولا حسب التماس شاه بلند اقبال بہ سالیانۂ پانزده ہزار روپیہ سرافراز ساختند ـ

بعرض مقدس رسید کہ آدم خان تبتی ولد علی رای تبتی در کشمیر بساط ہستی در نوردید ـ چون لاولد بود محمد مراد برادرزادۂ او را برنواختند و تبت در جاگیرش مرحمت نمودند ـ ازین رو کہ سلسلۂ نظام دنیا بتوالد و تناسل مربوط است و بادشاه زاده محمد مراد بخش را از دختر شاه نواز خان فرزند نمی شد دختر امیر خان را کہ بحلیہ جمال آراستہ و شایستگیٔ ازدواج آن عالی گہر داشت باحمد آباد فرستادند کہ آن والا تبار او را بعقد نکاح در آورد و جواہر و مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات وغیره کہ ہمہ یک لک روپیہ را بود بطریق جہیز او مرحمت فرسودند ـ و آن بلند مرتبہ را باضافۂ دو ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ سرافراز ساختند و یک لک روپیہ از خزانۂ سورت مرحمت فرسودند ـ منشور عاطفت طراز متضمن بعنایات مذکوره و خلعت خاصہ و دو اسپ عربی و عراقی از طویلۂ خاصہ با زین طلا مصحوب سید علی ولد عنبر و صالح بیگ گرزدار فرستادند و جونا گده در طلب این اضافہ تنخواه شد ـ بعرض رسید کہ شادمان پکھلیوال فوت شد عنایت پسرکلان او را بمنصب شش صدی شش صد سوار مباہی گردانیده پکھلی در تیول او مرحمت شد ـ میرگل تھانہ دار پنجشیر را از اصل و اضافہ بمنصب دو ہزاری ہزار سوار و خطاب مبارز خان و مرحمت شمشیر با یراق طلا و علم مفتخر و مباہی ساختہ میر محمود صفاہانی را بخدمت بخشی گری و واقعہ نویسیٔ احمد آباد از تغیر رضوی خان بلند مرتبہ گردانیدند ـ

روز دو شنبہ دہم ذی حجہ بجہت ادای دوگانہ بمسجد جامع والا کہ کیفیت

آن در ضمن ستایش دارالخلافهٔ شاهجهان آباد نگاشته شده تشریف برده در آمد و رفت از زر نثار جهانی را بهره ور ساختند ۔ چون منصور ولد سید خانجهان از ادای حرکات ناشایسته باز نمی آمد حسب الحکم والا شاهزاده مراد بخش از احمد آباد او را بمکه معظمه فرستاده بودند که بدان مکان فیض وقته استعفای جرایم و معاصی خود نماید ۔ درین ولا از آن جا برگشته آمده اظهار کمال ندامت و عجز نمود ۔ بر طبق التماس بادشاهزاده مراد بخش بمنصب هزاری چهار صد سوار نواخته تعینات احمد آباد فرمودند ۔ بیست و پنجم اسد خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هشت صد سوار سرافراز شد و عبدالنبی سعدالله خانی فوجدار شمس‌آباد از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت فوجداری رہری چندوار نیز مقرر گشت ۔

چون بجهت ازدواج قرهٔ باصرهٔ دولت سلطان سلیمان شکوه دختر بهرام برادر جعفر خان را از پتنه طلبیده و جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا بقیمت یک لک و پنجاه هزار روپیه از سرکار خالصه بطریق جهیز مرحمت نموده بودند هفتم محرم الحرام سنه یک هزار و شصت و هفت که یک پهر و شش گهری روز ساعت مناکحت مقرر شده بود ، شاه بلند اقبال آن نور حدقهٔ سلطنت را بدولت خانهٔ معلی برده برخی جواهر بر سبیل پیشکش گذرانیدند ۔ اعلیٰ حضرت خلافت منزلت خلعت خاصه و دست بند مرصع و انگشتری مرصع و فیل خاصه با یراق نقره بآن نهال چمن دولت عنایت نموده بدست مبارک سهرهٔ مروارید گران بها برفرق آن والا گهر بستند ۔ بعد از تعین دو لک روپیه مهر حسب الحکم قاضی خوشحال بخواندن خطبه قیام نموده بانعام خلعت و دو هزار روپیه کامیاب گردید ۔ و سائر رسوم این روز طرب افروز بمقتضای مقام بآئین شایان و روش نمایان بتقدیم رسانیده صدای شادی و نوای مبارکبادی از هر طرف بلندی گرای شد ۔ محمد بدیع ولد خسرو سلطان باضافهٔ پانصدی سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هشت صد سوار و شمس الدین خان ولد مختار خان به قلعداری اودگیر و منصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و الهام‌الله ولد رشید خان باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بعد از وفات هادی داد خان عم خود سرافرازی یافتند ۔ اگرچه از هادی داد خان سه پسر مانده بود و اکثری بمناصب سربلندی داشتند اما برای انتظام جمعیت او درین قبیله غیر از الهام الله کسی نبود بنابر آن باضافهٔ مذکور او را نوازش فرمودند ۔

چهاردهم صفر محمد امین ولد معظم خان که بسبب فزونی بارش در برهانپور مانده بود آمده ملازمت نمود و بخطاب خانی و انعام خلعت سر برافراخت - هژدهم جمدة الملکی معظم خان جواهر ثمینه که در آن میان الماس کلان بوزن نه تانک که دو صد و شانزده سرخ باشد و حسب الحکم قیمت آن دو لک و شانزده هزار روپیه مقرر گشت با بیست فیل نر و ماده از آن جمله چهار با یراق طلا و شانزده با یراق نقره بطریق پیشکش گذرانید - و قیمت مجموع آن با جواهری که سابق گذرانیده بود پانزده لک روپیه شد -

مامور شدن بادشاهزادهٔ کامل نصاب تام النصیب محمد اورنگ زیب بهادر بمهم بیجاپور و مرخص گشتن معظم خان و دیگر امرای عظام بانصرام آن مهم

چون از عرضداشت آن نامدار کامگار بسمع اشرف رسید که عادل خان والیٔ بیجاپور رخت هستی بربست و ملک را بی کارفرمای گذاشت و از نوکران او که اکثری غلام اند علی نام شخصی مجهول النسب را که عادل خان بفرزندی برداشته بود بجایش نشانده اند و سررشتهٔ رتق و فتق دولت آن سلسله بقبضهٔ اقتدار او درآمده نزدیک است که مفاسد کلیه برین مراتب مترتب گردد بنا بر آن هژدهم ربیع الاول یرلیغ شد که آن والا جاه با لشکر ظفر اثر تعینات صوبهٔ دکن بدان صوب شتابد و این مهم را بهرکیف که داند بوجه شایسته بانجام رساند - و بخانجهان حکم شد که بانصرام قرارداد از مالوه بدولت آباد رفته بمهات آنجا بپردازد - ومعظم خان را بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهولکتاره و دو اسپ با زین طلا و فیل با یراق نقره و نجابت خان را بخلعت و اسپ با زین مطلا و میرزا سلطان بخلعت خاصه و منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه و اسپ تبچاق با زین مطلا و ایرج خان را بخلعت و محمد قلی ولد نجابت خان بخطاب معتقد خان و خلعت و جمعی کثیر را بفزونئی منصب و خلعت و بعضی را بانعام اسپ نوازش فرموده از حضور پرنور رخصت این یساق فرمودند - و از تاریخ ملازمت تا این تاریخ

پنج لک روپیه نقد و دو لک روپیه را جنس از فیل و اسپ و اقمشه بمعظم خان مرحمت شد - و گروهی دیگر از امرا و منصبداران را مثل مهابت خان و راجه رای سنگه و افتخار خان و اخلاص خان و نصرت خان و راجه سجان سنگه و دیبی سنگه بندیله و دلیر خان و رتن راتهور و ایرج خان و میرزا محمد مشهدی و راو امر سنگه و سید شهاب و سجان سنگه و مهدی قلی خان و راو امر سنگه نروری فرمان شد که از اوطان و اقطاع خود برکاب سعادت نصاب آن نامدار کامگار رفته حاضر شوند - مجموع لشکر از حضور پرنور و باشندگان اوطان و اقطاع ببیست هزار سوار جرار با بسیاری از برقندازان سوار و پیاده و باندار بهمراهی آن سرور سروران زمان معین گشتند - قاضی نظاما بخدمت بخشی گری و واقعه نویسی دکن مامور گردید و محمد امین خان بفزونی هزاری ذات بمنصب سه هزاری هزار سوار سرافراز گردید و حکم شد که تا رسیدن پدر نیابتاً بمعاملات دیوانی بپردازد - و خدمت عرض وقایع صوبجات برضوی خان تفویض یافت -

نهضت والا بکنار گنگ

چون بسبب قران النحسین علت وبای طاعون در دارالخلافه شیوع یافت و هر روز جمعی کثیر باین مرض در میگذشتند و در کنار گنگ از بیماری مذبور اثری نبود لاجرم روز پنجشنبه چهارم ربیع الاول خدمت قلعه‌داری ارک دارالخلافه بسیادت خان مفوض ساخته برای صید و شکار جرز و مرغابی متوجه آن صوب گشتند و بچهار کوچ متواتر در حوالی گده مکتیسر که بر کنار گنگ واقع است ، نزول اجلال نموده - نهم شکار کنان از راه کنار گنگ به نور پور نهضت فرمودند - بعرض مقدس رسید که آگاه خان متولی روضهٔ منوره و فوجدار نواحیٔ اکبر آباد بساط هستی در نوردید - گردهر کور را بعطای منصب دو هزاری دو هزار سوار بخدمت حراست قلعهٔ اکبر آباد و فوجداری نواحیٔ آن و محرم خان را بتولیت سرافراز ساخته رخصت فرمودند - و چون محمد ابراهیم پسر اصالت خان که بجهت دیدن عمارت مخلص پور رفته بود آمده بعرض رسانید که کار عمارت بآئین سابق جاری نیست و نهری که بدولت خانه می‌آوردند بانجام نرسیده بنا بر آن غضنفر خان را از تغیر حسین بیگ خان بفوجداریٔ میان دو آب و منصب هزاری هزار سوار برافراخته دستوری دادند که

رفته زود عمارت مذکوره را بر وجه دلخواه باتمام رساند ـ و از آن رو که در تمامیٔ این راه همگی هشتاد جوز و چهل مرغابی بونه وغیره شکار شد و بنهجی که مذکور شده بود وفور نداشت قراولان را مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که این شکارگاه قابل تشریف آوردن دوباره نیست ـ هفدهم مراجعت نموده در پنج روز بیست و یکم بکنار چون تشریف آورده از آن جا کشتی سوار در عرض چهار روز بیست و پنجم داخل دولت خانهٔ معلی گشته عمارت دولت خانه را بنور قدوم میمنت لزوم فروغ آمود گردانیدند ـ چون وبای طاعون رو بکمی نهاده بود دلنهاد این مکان شده حکم ترتیب جشن وزن شمسی فرمودند ـ

جشن وزن شمسی

لاجرم پیشکاران دولت ومهمات رایان سلطنت چهارم ربیع‌الثانی سال هزار و شصت و هفت هجری مطابق سیم دی ماه الٰهی محفل والای فرخنده وزن انجام سال شصت و ششم و آغاز سال شصت و هفتم از زندگانیٔ ابد میعاد در غسل خانه ترتیب داده بعد از دوپهر و دو گهری آن انسان کامل و عنصر اکمل را با جواهر و طلا و نقره و دیگر اشیای معهوده برسنجیدند ـ و صدای کوس شادی و آوازۂ تهنیت و مبارکبادی سامعه افروز گیتی گشته عالمی کامیاب به نیل مقاصد و مآرب گشتند ـ بی تکلف دولت خانهٔ والا ببدیع بساطی غریب و رعایت تکلف بزیب و زینت آرایش پذیرفته که قلم از تحریر آن و زبان از تقریر کمیت و کیفیت آن عاجز است ـ و فرخنده انجمنی به پیرایهٔ گوناگون صورت آراستگی یافت که نگارخانهٔ چین و فرنگ بل کارگاه رنگارنگ چرخ بوقلمون را نمونهٔ آن توان گفت ـ و امرای عظام برسم تهنیت پیشکش های عظیم کشیده زبان به مبارکباد کشادند ـ و خرد و بزرگ درین محفل فیض و سعادت بانعام مبلغی گرانمند بهره مند گشته هرکدام از زر سرخ و سفید برای روزگاران ذخیره نهادند ـ و درین ایام پنج کرور دام از پرگنهٔ حویلی کول و دیگر پرگنات توابع بطریق انعام بشاه بلند اقبال مرحمت فرمودند ـ و تنخواه آن بیدار بخت از سابق و لاحق شصت کرور دام موافق دوازده ماهه یک کرور و پنجاه لک روپیه شد ـ و سلطان سپهر شکوه را بمنصب هشت هزاری سه هزار سوار و محمد امین خان را بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و مرحمت اسپ و جمدهر مرصع با

پهولکتاره سرافراز ساختند ـ

چون خدمت صوبه داری کابل از بهادر خان بعنوان شایسته بتقدیم نمی رسید لاجرم حسب الالتماس شاه بلند اقبال برستم خان بهادر فیروز جنگ صوبهٔ مذکور مرحمت نموده بآن والا گهر عوض اقطاع کابل از پرگنات خالصه لاهور مرحمت شد ـ و خان مذکور بانعام شمشیر مرصع و اضافهٔ هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه و تنخواه کابل و پشاور در جاگیر یافته رخصت گردید ـ و بهادر خان بصوبه داری لاهور از تغیر معین خان مقرر شد ـ و بیرم دیو سیسودیه بمنصب سه هزاری هزار سوار و ابراهیم خان ولد امیرالامرا بمنصب دو هزار پانصدی هزار سوار و عبدالله بیگ پسر دوم بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و سید مظفر ولد سید شجاعت خان نیز بهمین منصب و خطاب همت خان و سید نجابت برادر او بمنصب هزاری پانصد سوار سرافراز گردیدند ـ مالوجی و پرسوجی بجاگیر خود که ایرج و بهاندیر بود دستوری یافتند ـ و درین ایام شاه بلند اقبال جواهر ثمینه و مرصع آلات بنظر اشرف گذرانیدند از آن جمله پلنگی بود بقیمت هفتاد هزار روپیه که پایها و سر تکیه های آن از سنگ یشم است و بالماس و یاقوت و زمرد مرصع ساخته ـ

جشن وزن قمری مبارک

چون جشن آغاز سال شصت و هشتم از عمر جاوید طراز نوزدهم ربیع‌الثانی مقرر گشته بود از ابتدای چهارم ماه مذکور تا این روز اسپک و شامیانه و فرشهای ملون و معمور انجمن بهشت آئین که بجای گنجای هزار محفل دل نشین داشت بهان زیب و زینت روز اول بود و نوای کوس و کرنای و زمزمهٔ نغمه سرایان و صنوف مواد بهجت و وفور اسباب عظمت و انواع اطعمه و اشربه و شیرینی و پان خوشبوی بهان دستور بود ـ درین وزن خواجه رحمت الله میر توزک و ناظر خان بمنصب هزاری پانصد سوار نخستین بخطاب سر بلند خان و هر کدام از اسمٰعیل و اسحاق پسران امیرالامرا بمنصب هزاری سه صد سوار عز افتخار اندوختند ـ و امیرالامرا جواهر و مرصع آلات که از آن میان کوکبهٔ بود بقیمت پنجاه و

پنج ہزار روپیہ و اقمشۂ نفیسہ و قالیہای پشم شال کہ در لاہور و کشمیر در کارخانہای خود مہیا ساختہ بود و دیگر اشیا مجموع بقیمت دو لک روپیہ بعنوان پیشکش گذرانید - و درین دو جشن مبارک از پیشکش بندہای درگاہ بیست لک روپیہ بدرجۂ پذیرائی رسید -

نہضت موکب معلی بمنازل دلپسند فیض آباد

چون مکرر بعرض رسیدہ بود کہ بر کنار دریای جون متصل دامان کوہ شمالی کہ بکوہ سرمور نزدیک است بفاصلۂ چہل و ہفت کروہ شاہجہانی از دارالخلافہ موضعی است معروف بہ مخلص پور از مضافات سہارن پور بخوش ہوائی و فرح افزائی موصوف و در ایام تابستان کہ ہنگام شدت گرماست ہوای آن جا بسبب وزیدن باد بہ برودت مایل است و لطف دیگر آنکہ از دارالخلافہ تا آنجا کشتی سوار میتوان رفت و بہنگام مراجعت چون دارالخلافہ پائین آبست در یک ہفتہ بآسانی میتوان آمد با آنکہ ہوای دارالخلافہ بہتر از بلاد دیگر است و از غایت فرح افزائی فضا و فیض بخشئ آب و ہوا از سائر متنزہات روی زمین بہتر اما در سالی کہ باران کمتر میبارد و زیادہ گرم میشود بنابر آن در سال بیست و ہشتم جلوس ہمایون سزاوار عظمت و شان و رفعت مکانت و مکان حکم اساس عمارتی فرمودہ بودند - درین ولا کہ خبر اتمام آن بعرض مقدس رسید در اثنای این آوان از فساد ہوا و افساد امزجہ وقوع علت وبای مفرط طاعون در دارالخلافہ شیوع کلی یافتہ بجای رسید کہ علامت آن در بعضی پرستاران شبستان خلافت نیز ظہور و بروز نمود - لاجرم نقل مکان موافق رای صواب نمای خدیو زمین و زمان آمدہ ساحت باغ آغر آباد کہ در آن جا اثری ازین نبود بنزول انور منور گشت - و روز جمعہ دوم جمادی الاول مطابق بیست و ہشتم بہمن متوجہ مخلص پور گشتہ سیادت خان را بدستور سابق بخدمت قلعداری و محافظت دارالخلافہ مقرر نمودند - روز دیگر بمبارکی از راہ کنار دریا شکار کنان بعد از طی منازل بیست و ششم ماہ مذکور داخل عمارت مخلص پور گشتہ آن مکان را بہ نزول اشرف فروغ آمود گردانیدند - درین تاریخ کہ بیست و سوم اسفندار بود ہوا بمرتبۂ سرد بود کہ بی اختیار بر زبان فیض ترجمان گذشت کہ ہوای این جا مانند ہوای تہتہ و راہ کشمیر فرح افزاست - و چون لطف آب و ہوای این سرزمین

دل نشین ملایم مزاج اشرف و موافق طبع مقدس بود به فیض آباد موسوم ساخته اکثر مواضع و پرگنات بجمع سی لک دلم جدا گردانیده بفیض آباد متعلق ساختند - این دولتکدهٔ نوآئین و صفوتکدهٔ فردوس آئین که بحسب صفا و نورپاشی و رنگ آمیزی و نقاشی نگارخانه ایست بیقرین و سوادش خال صفحهٔ جبین سر تا سر متنزہات روی زمین است بدستور دولتخانهای دارالخلافه و شهرهای دیگر مشتمل است بر خوابگاه و محل و غسلخانه و درشن و خاص و عام و مشرف است بر دریای جون و کرسئی آن از جانب دریا بارتفاع نه ذراع است و در مکانی بنا یافته که آبش از قرط صفا و عذوبت یاد از جوی شیر بهشت میدهد و از روی فسحت منظر و صفای نظر یاد دل کشمیر و تال صفا پرور صفاپور از خاطر می برد - آبش از کمال صفا و غلطانی یحتمل که برچشمه سار سلسبیل بهزاران درجه تفوق داشته باشد - و تماشایش دلنشین اهل نظر شده عزم رحیل ابنای سبیل را بدل باقامت جاوید میسازد - و عرض آب جون در هنگام کمئی آب هشتاد و دو و در موسم طغیان مضاعف میگردد و بیک عنوان در حالت زیادتی و نقصان در نهایت صفا و غلطانی جریان دارد - و غربئ دولتخانهٔ والا کوهی است مشجر پر سایه در غایت خوشنمائی و درختانش پنداری سبز قام طائران اولی‌الاجنحه نشیمن قدس هر در پر بافته اند - فروغ اقبال بی منتهای مبداء فیاض زیاده از درجات فرض وهمی و احتمال عقلی دریافته - و نهری نوآئین از دریای مذکور در سائر عمارات عالیه دایر و سائر گشته بلطافت روانی و سلاست امواج تکیه بر سلسبیل و آب تسنیم گرفته جابجا آبشارهای نوآئین بر کنار حیاض میریزد و هر یک از غایت خوشنمائی سرور بخش خاطر تماشائیان و نشاط انگیزی طبیعت بینندگان میگردد - و پیش هر عمارت باغچه از کمال صفا و طراوت بغایت خوشنما بسیار بدل نزدیک پر گل و سبزه ترتیب یافته و همه جا بغل بغل سبزهٔ شاداب بانواع و اشکال غیر مکرر جابجا رسته - و در باغ کلان حوضی چهل در چهل و در هر چهار خیابانش نهری بعرض شش ذراع هر یک مشتمل بر شصت فواره روانست - و سائر خصایص جنات عدن و نفایس حدایق ارم از چمنهایش عیان - و این مکمن برکات در عرض دو سال و دو ماه به صرف پنج لک روپیه صورت تمامیت یافته و کار باقی مانده نیز بصرف یک لک روپیه دیگر باتمام میرسد - و درین تاریخ دو لک روپیه بشاه بلند اقبال و پنجاه هزار روپیه به سلیمان شکوه بجهت ساختن منازل درین مکان مرحمت شد -

در سال بیست و چهارم جلوس مبارک حصاری از سنگ و گل بصرف یک لک و پنجاه هزار روپیه دور آبادانی شاهجهان آباد ساخته بودند چون از وفور باران جابجا ریخته و رخنها بهم رسانیده حسب الحکم در بیست و دوم ربیع الاول سنه بیست و ششم جلوس حصاری از سنگ و ساروج در کمال متانت و استحکام شروع نموده درین سال حصار مذکور بطول شش هزار و شش صد و شصت ذراع مشتمل بر بیست و هفت برج و یازده دروازهٔ خرد و کلان و جدار فصیل بعرض چهار و ارتفاع تا شرفات نه ذراع بصرف چهار لک روپیه صورت اتمام گرفت ـ

این سواد اعظم رحمت الٰهی که عبارت از هندوستان جنت نشان است سه فصل دارد : زمستان و تابستان و برسات ـ از غرهٔ آبان تا بهمن چهار ماه زمستان است ـ در ماه اول و آخر هوا در کمال اعتدال میباشد و دو ماه میانه که آذر و دی ماه است ایام شدت سرماست ـ و از غرهٔ اسفندار که آغاز بهار هندوستان است تا خورداد چار ماه تابستانست ـ و تا فروردی دو ماه هوا خوب میگذرد و اردی بهشت و خورداد تعب گرما بسیار دارد ـ و بتخصیص خورداد که سیر و سفر در آن متعذر است ـ و از آغاز تیر تا غایت مهر برسات است و ایام خوبیهای هندوستان بهشت صفاتست ـ در ماه تیر اگر باران ببارد هوا بهتر است و الا بدستور خورداد گرم بود ـ الحاصل این فصل برسات سه هوا دارد ـ اگر ابر و باد است هوای زمستان و اگر بارش است برسات در کمال خوبی و اگر نه هوای تابستان ـ و در برسات روزی که باران نبارد و باد نوزد هوا گرفته میباشد و در تابستان گرفتگی هوا نمیباشد ـ این کیفیت هوای شاهجهان آباد است که بهترین شهرهای هندوستان است ـ و درین شهر فیض بهر در اردی بهشت باد مشرق و در خورداد باد مغرب اکثر اوقات می وزد ـ و لاهور در زمستان سرد تر از شاهجهان آباد است و شاهجهان آباد سرد تر از اکبر آباد ـ

آغاز سال سی و یکم از جلوس والا

المنت لله که بفرخی و فیروزی روز شنبه غرهٔ جمادی الثانی سال هزار و شصت و هفتم مطابق بیست و هشتم اسفندار سال سی و یکم از جلوس مبارک فرمان روای دارالخلافهٔ آدم شروع شده مسرت افزای خاطر ها شد ـ و از آرایش

جشن نوروزی دولتخانه چون ارم پیرایهٔ شگفتگی یافته دیده افروز اہل زمان گشت ـ دانشمند خان بخدمت بخشی گری از تغیر اعتقاد خان و بمنصب سه ہزاری ہشت صد سوار و عنایت خلعت خاصه و فاضل خان خانسامان نیز بمنصب مذکور و اسد خان بخدمت بخشی دوم و منصب دو ہزار و پانصدی ہشت صد سوار و سر بلند خان بخدمت آختہ بیگی از تغیر اسد خان و مظفر حسین بخدمت داروغگیٔ گرزداران و خطاب فدائی خان سرمایه عزت و افتخار اندوختند ـ بیکسی بی دربان که سبحان قلی خان بعریضهٔ نیاز او را بدرگاه آسمان جاه فرستاده بود خود را بسعادت آستان بوس رسانیده عرضداشت او را با بیست و ہفت اسپ و پنج قطار شتر از نظر اشرف گذرانید ـ و از پیشگاه والا بانعام خلعت و کمر خنجر مرصع و ده ہزار روپیه نقد سرافرازی یافت ـ

بیست و سوم که روز شرف آفتاب بود مبارز خان بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و فیل معزز گشته و ہمت خان بخلعت و اضافهٔ پانصدی بمنصب دو ہزاری ہزار سوار و اسپ و علم و جاگیرداری دون سری نگر و سلطان نظر برادر سیف خان بمنصب ہزاری ہشت صد سوار و بیکسی بی دربان بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا و انعام پانزده ہزار روپیه و یک مہر صد تولگی و یک روپیه به ہمین وزن مفتخر و مباہی گردیده رخصت یافتند ـ و از روی کمال عنایت و متوسل نوازی چہل ہزار روپیه به سبحان قلی خان مرحمت فرموده مصحوب موسی الیه فرستادند ـ

چون بعرض اشرف رسید که سرافراز خان ولد لشکر خان در تربت باجل طبعی در گذشت سلخ ماه میر ابوالمعالی ولد میرزا والی به فوجداری سرکار مذکور و عنایت خلعت و اسپ و میر جعفر ہمشیر زادۂ خلیفه سلطان اعتماد الدولهٔ ایران بفزونیٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب دو ہزاری ہزار سوار و تیولداریٔ و فوجداری چین پور از توابع صوبهٔ بہار کامگاری پذیرفتهٔ خلعت تقدیم این خدمت عظیم القدر یافت ـ گردهر ولد راول پونجا بعد از در گذشتن پدر بمنصب ہزاری ہزار سوار سربلند گردید ـ

سوم رجب المرجب مطابق سلخ فروردی ماه از فیض آباد کوچ نموده روز سوم بخضر آباد نزول اجلال فرمودند ـ ازین منزل قرین نصرت و اقبال کشتی سوار متوجه شده پانزدہم ماه مذکور به باغ آغرآباد پرتو ورود افگنده آن مکان خلد نشان

را از قدوم میمنت لزوم طراز جاوید بخشیدند ـ و یک ہفتہ در باغ مذکور بتماشای گل و سبزہ بہ نشاط خاطر عالی پرداختہ بیست و دوم دولتخانۂ دارالخلافہ را از نور قدوم انور رشک باطن صاحب دل صائب نظر گردانیدند ـ

درین وقت بمسامع جاہ و جلال رسید کہ خان رفیع‌المکان عالیشان امیرالامرا علی مردان خان کہ بعروض عارضۂ اسہال از خدمت فیض درجت رخصت کشمیر کہ ہوای آن بمزاجش سازگاری داشت یافتہ بود از ماچھیوارہ بنابر غلبۂ ضعف و ناتوانی کشتی سوار بہ تہار رسیدہ بود ، دوازدہم از آن جا کہ رسم معہود روزگار است بخشیان دیوان کدۂ ارزاق و اعمار او را داخل تعیناتیان صوبۂ دارالبقا ساختند و بنابر سزاولئ متقاضیان اجل موعود بدانصوب شتافت ـ ابراہیم خان وغیرہ پسرانش نعش او را بہ لاہور بردہ در روضۂ والدہاش مدفون ساختند ـ چون از بندہای عمدہ و امیر با تدبیر کاردیدہ و بمزید مواد دولت و جاہ و وفور اسباب عزت و دستگاہ و فزونئ جمعیت و سپاہ و ازدیاد عنایت بادشاہی عز امتیاز یافتہ بمنصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار پنج ہزار دو اسپہ سہ اسپہ و یک کرور دام انعام کہ مجموع تنخواہش سی لک روپیہ می شود سرافرازی داشت فوت او موجب کمال تحسر و تاسف بندگان اعلیٰ حضرت کہ جوہر شناس گوہر وفا و اخلاص ارباب حقیقت و اصحاب عقیدت اند گردید ـ و از روی کمال عنایت و بندہ پروری ابراہیم خان را کہ شایستۂ تربیت و عنایت است و آن خان مرحوم را باو تعلق تمامی بود باضافۂ ہزار و پانصدی دو ہزار سوار بمنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار و عبداللہ بیگ پسر کلان را باضافۂ ہفت صدی پانصد سوار بمنصب دو ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار و ہر یک از اسمٰعیل و اسحٰق از اصل و اضافہ بمنصب ہزار و پانصدی ہشت صد سوار سرافراز نمودہ بعنایت خلعت قامت عزت و افتخار ہرکدام را بر آراستند ـ و فاضل خان میر سامان را رخصت لاہور دادند کہ ہمہ را تسلی دادہ بدرگاہ عالم پناہ بیاورد ـ و چندی دیگر نوکرانش را کہ شایستگئ بندگی درگاہ داشتند در خور پایہ و حالت سربلند و در سلک ملازمان بموجب ذیل بہ نوازش والا معزز و مباہی گردانیدند ـ محمد مقیم دیوان بمنصب نہ صدی صد سوار و فرہاد بیگ بمنصب ہفت صدی صد سوار و خواجہ اسمٰعیل میر سامان بمنصب ہفت صدی ہفتاد سوار و رسول بیگ روزبہانی بمنصب پانصدی صد سوار ـ ہژدہم ماہ لشکر خان باضافۂ پانصد سوار بمنصب دو ہزار پانصدی دو

ہزار سوار و نظم صوبۂ کشمیر سربلندی یافتہ مرخص گردید ۔ و قاسم خان باضافۂ ہزاری ذات و ہزار سوار بمنصب پنج ہزاری پنج ہزار سوار و حراست صوبۂ بہار از تغیر ذوالفقار خان و حسین علی پسرش بمنصب ہزاری چار صد سوار معزز شده بنهایت آرزو رسیدند ۔ و مکرم خان از تغیر الہ وردی خان بفوجداری جونپور و سعادت خان بمنصب دو ہزار و پانصدی ہشت صد سوار و فدائی خان بمنصب ہزار و پانصدی ہشت صد سوار و سید بلوچ بخطاب فوجدار خان و خدمت فوجداری باری و میر جعفر بخشئ معزول دکن بخدمت فوجداری اجمیر از تغیر بہادر کنبو و حافظ ناصر بدیوانی آنجا و ہمت خان ولد سید شجاعت خان بخطاب سید مظفر خان مفتخر و مباہی گردیدند ۔

بیست پنجم منزل شاه بلند اقبال از فر قدوم میمنت لزوم مهبط انوار برکت جاودانی شد ۔ و آن شاه والا مکان آداب دان پس از اقامت مراسم پا انداز و نثار جواہر ثمینه و مرصع آلات و پنجاه اسپ عربی و عراقی با ساز طلا و دیگر اشیای نفیسه بقیمت سه لک روپیه بعنوان پیشکش گذرانید ۔ خدیو آفاق تمام روز در ہمانجا بسر برده آخر روز بدولت خانه مراجعت نمودند ۔ شانزدہم رمضان المبارک فاضل خان با ابراہیم خان وغیره چهار پسر امیرالامرا و دیگر نوکرانش از لاہور آمده پیشانئ بخت را به سعادت زمین بوس عتبۂ والا رتبه نور اندود ساخت ۔ ابراہیم خان را به عنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع و اضافۂ ہزار سوار بمنصب چهار ہزاری چهار ہزار سوار و بمرحمت علم و نقاره و عبدالله بیگ را بعنایت خلعت و علم و دو پسر دیگر را بخلعت معزز و مکرم نمودند ۔ تمامی متروکات آن مرحوم را که از نقد و جنس یک کرور روپیه بقید ضبط در آمده از روی کمال عنایت سی لک روپیه بابراہیم خان و بیست لک روپیه به سه پسر و ده دختر مرحمت گشت ۔ و پنجاه لک روپیه عوض مطالبه در سرکار والا ضبط گردید ۔

بیست و یکم رمضان که روز تیر از ماه تیر بود جشن گلابی آرایش یافته بآئین معهودۂ ہر ساله از شاہزادہای والا گہر و امرای عظام صراحیهای مرصع و طلا میناکار پر از گلاب از نظر اقدس گذشت ۔ و محمد صفی ولد اسلام خان از اصل و اضافه بمنصب ہزاری پانصد سوار و قلعه داری کانگره از انتقال سید خضر نوازش یافت ۔ بعرض مقدس رسید که نوزدہم رمضان حیات خان در اکبرآباد و بیست و ہفتم شعبان میر شمس الدین در پتن بساط حیات درنوردیدند ۔ شصت ہزار روپیه بدستور ہر سال بمستحقان و بینوایان مرحمت نموده ہر روز جمعی کثیر را باصناف

اطعمه و اشربه و تنقلات حلاوت مآب کامیاب لذات گوناگون می فرمودند - حکیم حاذق درمستقرالخلافه از دارالفنا رحلت بعالم بقا نمود - شانزدهم شوال اسد خان به منصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و سلطان حسین ولد اصالت خان بمنصب هزاری پانصد سوار و حاجی احمد سعید بدایونی بهار و سردار خان قیام خانی بمنصب هزاری سه صد سوار از اصل و اضافه سربلند گشتند -

کیفیت رسیدن معظم خان بخدمت بادشاهزاده والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر و مفتوح شدن اکثر قلاع بیجاپور و سوانح دیگر

چون معظم خان از موقف خلافت رخصت گشته بکوچهای متواتر دوازدهم ربیع‌الثانی بافواج قاهره بخدمت درةالتاج خلافت و اقبال گوهر اکلیل سلطنت و اجلال بادشاهزادهٔ عالی مقدار والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر رسید آن عالی جناب در همان تاریخ بی توقف با جمیع بندهای بادشاهی و ملازمان خود بهمراهیٔ تائید و توفیق الهی بسمت مقصد راهی شده در عرض چهارده روز بنواحیٔ چاندور رسیدند - و محلدار خان را با فوجی از برقندازان وغیره بحراست راه و سربراهی رسد در آنجا گذاشته روز دیگر نزدیک قلعهٔ بیدر دائره نمودند - سیدی مرجان قلعه دار که از غلامان قدیم الخدمت ابراهیم عادل خان بود و از مدت سی سال بحراست آن قلعه میپرداخت و سامان سرانجام و دیگر مواد قلعداری مهیا داشت و قریب هزار سوار و چار هزار پیاده تفنگچی و باندار همراه داشت باندیشهٔ نگاهداشت قلعه باستحکام برج و باره و سد مداخل و مخارج آن پرداخته بکارفرمائی ادبار مستعد مواجهه و مقابله گشت - شاه آفاق گیر بسبب این حرکت ناهنجار بمجرد رسیدن از راه همت بر تادیب او و تسخیر آن حصن حصین که چهار هزار و پانصد ذراع دور و دوازده ذراع ارتفاع و سه خندق عمیق بعرض بیست و پنج گز و ژرفائی پانزده گز در سنگ دارد گماشته خود با معظم خان بگرد قلعه برآمده اطراف چار دیوار حصار را بنظر دقت نگر درآوردند - و همه جا ملچارها قرار داده بندهای بادشاهی و ملازمان خود را بمحافظت آن تعین نمودند - باوجود آن که از برج و باوهٔ قلعه از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژالهٔ آتشین بر اولیای دولت ابد قرین باران بود معظم خان و دیگر

بهادران موکب سعادت در عرض دو روز توپها را بکنار خندق رسانیده شروع در انباشتن آن نمودند - درین میان چندین مرتبه اہل حصار از سر جان گذشته و بر ملچارہا ریخته با اجل دست و گریبان شدند - و ہر مرتبه جمعی کثیر جان باخته بقیة السیف زخمهای کاری برداشته باز پناه بقلعه آوردند - تا آنکه مبارزان قلعه کشا بضرب توپ و تفنگ دو برج قلعه را خراب ساخته شرفات دیوار پائین را انداختند - بیست و سوم جمادی الثانی سنه سی و یکم که روز شرف نیر اعظم بود محمد مراد با برقندازان و جمعی از ملازمان شاہی بهیئت مجموعی از ملچارہای خود بحرکت درآمده یورش نمودند و بمجرد رسیدن ببرج محاذی دیوار ملچار معظم خان نردبانها را باطراف و جوانب گذاشته ببالا برآمدند - سیدی مرجان عقب برج مذکور جری عظیم کنده و آن را به باروت و بان و حقه برآموده با ہشت پسر و تمامی جمعیت خود نزدیک برج آمده ایستاد - و از روی تهور و تجلد سرگرم اظهار جلادت شده چنانچه باید آمادهٔ مدافعهٔ موکب اقبال گشت - درین اثنا بنابر آنکه ہمه وقت و ہمه حال بموافقت توفیق نقش مراد خداوندان بخت و اقبال بر وفق دلخواه درست می نشیند چنانچه اسباب پیشرفت کار بر اصحاب سهیم السعادت خود بخود مهیا و آماده میگردد قضا را از بانی که دلاوران عسکر منصور می انداختند شراره در جر مذکور افتاده آتش به باروت درگرفت و یکبار شعلهٔ غضب الٰهی بلندی گرای گشت - و خرمن وجود نابود اصحاب شرارت را با سیدی مرجان و دو پسرش درہم سوخت و بقیهٔ آنها بدشواری تمام او را با پسرانش برداشته بارک رسانیدند و مجاہدان نصرت قرین فرصت را غنیمت دانسته از اطراف و جوانب بقلعه درآمده بر جمعیت تفرقه اثر غنیم حمله آور گشتند - و از صدمهٔ مردآزمای سرداران آہنگ سر بدر بردن نموده جمعی را بکشتن دادند - درین وقت شیر بیشهٔ دلیری و دلاوری اعلام نصرت برافراخته و کوس فیروزی بلند آوازه ساخته داخل قلعه گشتند و مهابت خان و محمد بیگ داروغهٔ توپخانه را بمحافظت شهر بر گماشتند - و قلعه دار که گرفتار چنگ اجل گشته بود از روی کمال عجز و فروتنی امان طلبید و چون خود طاقت حرکت نداشت پسران خود را با کلید قلعه ہمراه میر حسین که امان نامه برده بود نزد بادشاہزاده فرستاد - آن مؤید منصور ہمه را خلعت داده امیدوار نوازش بادشاہی فرمودند - فردای آن روز چهارشنبه که سیدی مرجان جان بمالک سپرده

بود شاه عالی تبار باز بقلعه و شهر تشریف برده در مسجدی که پیش ازین بدو صد سال در حکومت بهمنیه ساخته شده خطبه را بنام نامی خدیو آفاق بلند آوازه ساختند الحمدلله و المنة که بنیرنگی اقبال جهان کشا چنین قلعهٔ متین که دم برابری با قلاع چرخ چنبری میزد در عرض بیست و هفت روز بکمال آسانی مفتوح گشته دوازده لک روپیه نقد و هشت لک روپیه را سرب و باروت و غله و دیگر مواد قلعه‌داری و دو صد و سی توپ بقید ضبط درآمد ـ بیدر شهریست معمور و خوش عمارت سرحد ولایتش متصل تلنگانه است ـ در باستان نامهای هندوستان مسطور است که سابقاً بیدر حاکم نشین رایان دکن بود و همواره راجه کرناتک و مرهته و تلنگ اطاعت رای بیدر می‌نمودند ـ و دمن معشوقهٔ نل راجهٔ مالوه که شیخ فیضی داستان او را به نظم درآورده به نل دمن موسوم ساخته دختر بهیم سین مرزبان بیدر است ـ نخست سلطان محمد ولد سلطان تغلق بر آن دست یافت بعد از آن به بهمنیه منتقل گشت ـ و پس از آن در تصرف بیجاپوریان بوده اکنون بعنایت الٰہی داخل ممالک محروسه گردید ـ

چون بعرض عالی رسید که جمعی از لشکر عادل خان در نواح گلبرگه بقصد نبرد فراهم آمده بودند به مهابت خان امر شد که با پانزده هزار خوش اسپه رزم آزموده به تنبیه مخذولان پرداخته از آبادی در آن سرزمین نشانی نگذارد ـ و بنیاد عمارات و آبادانی انداخته عالم را بر بوم و چغد گلستان سازد ـ هنوز خان مذکور از نواحی بیدر روانه نگشته بود که در وسط روز قریب دو هزار سوار به فاصلهٔ سه کروه از لشکر ظفر اثر گاوان بنجاره را که بچراگاه رفته بود پیش انداخته روانهٔ قرارگاه خود شدند ـ معظم خان و دلیر خان و رتن و سید شهاب و دیگر بندهای بادشاہی و محمد مراد را با جمعیت خود بجهت استخلاص مواشی و تادیب مخذولان تعین نمودند ـ فرستادها باد پایان آتشین لگام را گرم عنان ساخته بشتاب صرصر بر سر مقاہیر تاختند و گروہی انبوه را بقتل رسانیده سر تا سر مواشی را بدست آوردند ـ چون مردودان بهزار دشواری خود را افتان و خیزان از معرکه بیرون برده بودند قرین ظفر بمعسکر معاودت نمودند ـ و افضل مقهور نوکر عادل خان که بقدم جرأت پیش آمده بود از استماع این خبر بی دست و پا شده بی آنکه گریختها باو رسند از بسیاری بیم و هراس به کلیانی بند نشده بدیگر سران عسکر نکبت اثر پیوست ـ و چون

مهابت خان نواحی کلیانی را پی سپر و پامال خیل تاراج نموده روانهٔ پیش گردید در اثنای راه هر روز غنیم تیره گلیم از دور سیاهی نمودار ساخته قدم پیش نمیگذاشتند. بهادران عسکر بر آنها تاخته بباد صدمهٔ بادپایان آتشین عنان چون اندیشهٔ تفرقه اثر ایشان آنها را پریشان ساخته همگنان را سپرد شمشیر تقدیر میساختند. هشتم رجب خان محمد و افضل و رستم پسر رندوله با برادران و پسران ریحان و دیگر مقهوران قریب بیست هزار سوار از کم‌فرصتیها قابوی وقت یافته در اطراف لشکر ظفر اثر شوخی و خیرگی بنیاد نهادند. و رفته رفته کار آن مقهوران از خیره چشمی بچیره دستی کشیده آغاز پیش تازی و دستبازی نمودند. مهابت خان زیاده روی و بالادوی اهل خلاف را برنتافته از جا درآمد و راجه سجان سنگه بندیله را بر دائره گذاشته با راو ستر سال و جلال کاکر وغیره بهادران که هراول این فوج بودند عنان به تیز جلوی سپرد. درین حال غنیم برابر فوج برانغار که سرداری آن به دلیر خان مقرر بود شروع بیان اندازی نموده بازو بداروگیر کشاد. رتن راتهور و بهوج راج بی رخصت سردار بزد و خورد در آمده بر قلب مقهوران زدند. غنیم به رزم اینان پرداخته از روی ثبات قلب و دلاوری بر سر دلیر خان جلوریز در آمد. و از جانب دیگر افضل و رستم و یاقوت و پسران بهلول از هر جانب شروع در انداختن بان و تفنگ نموده هنگامه آرای نبرد گشتند. مهابت خان که آئین سرداری مرعی داشته از هر طرف خبر میگرفت چون دید که بر اخلاص خان و دلیرخان کار تنگ ساخته اند و معامله از خود داری در گذشته و ایستادن خلاف آئین سرداریست خود را بی اختیار بر غنیم زده حملهٔ نمایان بجا آورد. چنانچه بمحض تاختن آن سردار جلادت آثار سرداران مخالف را قرار از دل و دل از جا و پا از رکاب و ثبات از پا رفته بپای بادپایان که سر راست راه فرار شده بودند بقهر خود شتافتند. و آن خان شجاعت نشان تا دو کروه دنبال ایشان از دست نداده در طی تعاقب جمعی کثیر را پی سپر ساخته مراجعت نمود. و حقیقت حال معروض داشته نظر بر کثرت غنیم و جنگ بگریز آنها التماس کومک نمود. چون اثری غنیم نیافت زیاده بر یک روز توقف ننموده پیش از رسیدن کومک دهم رجب مراجعت نمود. باشارهٔ غنیم لئیم سیوا و مناجی بهونسله سر به شورش برداشته از غفلت تهانه داران پرگنهٔ رایسین و چار کونده و دیگر برخی از نواحی احمد نگر تاختند. بادشاهزادهٔ

والا مقدار نصیری خان و کار طلب خان و ایرج خان و جمعی دیگر از بندها را که مجموع سه هزار سوار باشد به تنبیه آنها تعین نموده راوکرن را که از اورنگ آباد به بیدر می‌آمد فرمودند که خود را باحمدنگر رسانیده باتفاق یک دیگر بمالش غنیم پردازند ـ و شاهزاده سلطان معظم را بافتخار خان در قلعهٔ بیدر گذاشته بیست و سوم رجب خود بدولت و اقبال متوجه تسخیر قلعهٔ کلیانی شدند ـ و سبکبار جریده طومار راه در نوردیده بیست و نهم مطابق بیست و ششم اردی بهشت به سرزمین کلیانی پیوسته در همان تاریخ برج و بارهٔ آنرا بنظر آورده بمحاصره پرداختند ـ با آنکه در عین این حال متحصنان بر سر جدال و قتال آمده دست بانداختن توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ کشوده بودند معظم خان و دیگر امرا برای ساختن ملچار و دمدمه پرداخته قصد داشتند که بهر کیف خود را بپای حصار رسانند ـ و متحصنان در گرمی هنگامهٔ جدال و قتال افزوده بر ملچار معظم خان ریختند و باندک ستیز و آویز جمعی تن بکشتن داده خود را باز به پناه قلعه رسانیدند ـ و هر چند قلعه نشینان بان و توپ و تفنگ چون ژاله ببارش در آورده در ممانعت و مدافعت سعی بلیغ بجای آوردند و مردم بسیار از لشکر ظفراثر زخمیٔ گشته بعضی هلاک گشتند اما بحسن سعی و اهتمام معظم خان هشتم شعبان ملچارها بکنار خندق رسیده کار متحصنان تنگ گشت ـ چون مردم غنیم مانند مور و ملخ در صحرا پهن شده سدراه رسد و متردد دین بودند لاجرم دو نوبت کمهی یکی بسرکردگی مهابت خان با راجه رای سنگه و راو ستر سال و اخلاص خان وغیره با ده هزار سوار و دیگر باهتمام شاه نواز خان و نجابت خان و میرزا سلطان وغیره با ده هزار سوار قرار دادند ـ و این هر دو سردار جلادت آثار نوبت به نوبت کمهی بلشکر ظفر اثر میرسانیدند ـ روزی مهابت خان به پیته شاهجهان پور از مضافات اودگیر که پنج کروهی کلیانی است رفته وقتی که کمهی را همراه سپه سالار روانه نمود بعد از طی قدری مسافت از نمودار شدن غنیم بجمعیت تمام او برگشته نزد مهابت خان آمد ـ خان مذکور نگاهبانی پیته به عهده نعمت الله و مرتضیٰ قلی خان پسران حسام الدین خان مقرر نموده خود با عسکر منصور بقصد نبرد از جای خود حرکت کرده بسوی غنیم رهگرای گردید ـ بیست هزار سوار از مدبران روباه باز پیش آمده افواج بادشاهی را دائره وار احاطه نمودند ـ و از طرفین هنگامهٔ جنگ به تیر و شمشیر و بان و تفنگ گرم بازار گشته ضرب تیغ مجاهدان دین نرخ

کالای گران مایهٔ جان را بغایت ارزان ساخت ـ رستم وغیره اگرچه بغلبهٔ تمام بافواج چنداول که سردار آن اخلاص خان بود آویزشی سخت بجا آوردند اما از بسیاری ریزش تیر و تفنگ و زور بازو و ضرب تیغ مجاهدان دین جز تن بکشتن و گردن به تیغ مرد افگن دادن نفعی ندیده خایب و خاسر بر گشتند ـ درین اثناء خان محمد با فوجی عظیم بر راو ستر سال جلوریز در آمده بگیر ودار درآمد ـ آن مرد مردانه که چون کوه پایدار از غایت وقار بجای خود ایستاده بود قدم مردانگی استوار نموده اصلا از جا درنیامد و صدمهٔ آن فوج گران سنگ بکاهی برنداشته بجانب آن بداختر چون شیر ژیان آن چنان حمله آورد که جمعی را بر خاک هلاک انداخته همه مخالفان را بطعن نیزه و ضرب شمشیر بی جا و بی پا ساخت ـ درین وقت که عرصهٔ پیکار از دود توپ و تفنگ آتشبار و شرار نعل پیونان برق کردار و فزونی گرد نمونهٔ محشر شده پدر از پسر خبر نمیگرفت پسران بهاول با حشری انبوه بر راجه رای سنگه ریخته از طرفین هنگامهٔ جدال و زد و برد بنوعی گرم کردند که در جنب آن دارو گیر روز شمار بحساب در نیامد ـ و کارزاری بغایت صعب درمیان آمده کار بجای رسید که راجه همنبرد خود را بر خاک هلاک انداخته خود هم بسه زخم کاری و جراحت های منکر و هجوم غنیم پیاده شده به تردد در آمد ـ و بیرم دیو وغیره راجپوتیه نیز بجهت رعایت خاطر و اعانت برادری از اسپان فرود آمده و دل بر مرگ نهاده بکشاده پیشانی کمر همت بستند ـ و بنابر دلیری طبیعی و دلسوزیهای خویشی دست و بازو بکشش و کوشش برکشوده بسی مرد و مرکب از غنیم بر خاک هلاکت انداختند ـ و بعد از ادای حق مردی و مردانگی سیورام سردار فوج رانا و جمعی کثیر از تابینان راجه جان در حلال نمکی داده نیکنامی جاوید عوض گرفتند ـ مهابت خان درین وقت خود را بوقت رسانیده بحملهٔ نخست غنیم را برداشته راهی بیراههٔ فرار ساخت ـ و صفوف مخالفان را از یک دگر شگافته و عقب هزیمتیان خیلی راه تاخته بعد از برگشتن راجه را از میدان برداشت ـ و همچنین اخلاص خان نیز با وجود زخم نیزه بر ران مردانه به ثبات قدم پرداخته افضل مقهور را که با فوج کلیانی روبروی او بود بی جا نمود ـ و سجان سنگه سیسودیه و دیگر بندهای ناموس پرست نیز زخمهای کاری برداشته آن تیره درونان را نومید از معرکه بیرون راندند ـ و دو گهری از شب گذشته به پناه ظلام افواج غنیم لئیم رو به هزیمت

داده سر خود گرفتند -
چون ملچار بکنار خندق رسیده و اکثر شرفات بضرب توپ از هم ریخته اولیای دولت بانباشتن خندق اشتغال داشتند و تا نوزدہم این ماه سه حصهٔ آن را برآموده قلعه را مشرف بر تسخیر ساخته بودند و باوجود شوخی و خیرگی غنیم بادشاہزادهٔ عالی فطرت متوجه تنبیه آنها نمی شدند و ہمگی توجه مصروف فتح قلعه نموده بدفع افواج عادل خانیه کما ینبغی مقید نمی گشتند - غنیم ازین جهت دلیرتر شده قدم ہر روز پیشتر میگذاشتند و قریب سی ہزار سوار شش کروہی معسکر بنگاه خود قرار داده از آنجا جریده شده دو کروہی لشکر ظفر اثر قرار گرفتند - بادشاہزاده پی بمقصد آنها برده دریافتند که خلاصه مطلب ایشان اینست که عات تشویش و تفرقهٔ جمعیت خاطر گردیده باین طریق چندی معاملهٔ تسخیر قلعه را در حیز تاخیر و تعویق اندازند - لہٰذا از راه مصلحت فرستادن افواج نصرت امتزاج بصوب بهالکی بجهت آوردن رسد شهرت داده بیست و چهارم شعبان شاه فلک دستگاه ہزبر میدان دلیری و خصم افگنی راجه رای سنگھ و اخلاص خان وغیره بندہا را بجهت محافظت اردو و ملچار گذاشته فوج قول را بوجود فایض الجود خود زینت بخشیده بتائید آسمانی و اقبال حضرت ظل سبحانی با فوجی آزموده کار به پیکار غنیم فرسوده روزگار سواری فرمودند - و نوباوهٔ ریاض سلطنت سلطان محمد را با جمعی از بندگان و تابینان خود التتمش و معظم خان و نجابت خان و راجه سجان سنگھ بندیله و دلیر خان وغیره بندہا را ہراول و شاہنواز خان و راو ستر سال وغیره را جرانغار ساخته ہمین که از خیمہا برآمدند غنیم لئیم با سی ہزار سوار از دور سیاہی آشکار ساخت - پسران بهلول که ہراول آن تیره باطنان بودند با فوجی دلیری نموده با ہراول لشکر ظفر اثر در آویختند - اگرچه بعد از حصول اقبال وصول بموکب اقبال و قبول دمی چند ثبات قدم ورزیده تلاش نمایان بجا آوردند چنانچه ضرب شمشیر به دلیر خان در آن دار وگیر رسیده بسبب مسلح بودن آسیب نرسید - ہم چنان از چهار طرف ہجوم آورده بهیئت اجتماعی اسپ انداختند اما دلیران لشکر ظفر اثر جای خود را خالی نکرده چندان ثبات قدم ورزیدند که آن روباه بازان شیرک شده پیش آمدند - چون قابوی تاختن اسپ به یکه‌تازان معرکه پرداز شد به یکبار اسپان برانگیخته بر آن کم فرصتان زیاده سر حمله آور گشتند - آخر کار جمعی کثیر از آن سوخته اختری چند بخت برگشته را به شعلهٔ کین آتش فنا در خون بقا زده سرگشتهٔ وادی گریز

ساختند - و چندی از بندهای بادشاہی نیز برفع درجهٔ شهادت مرتبه رسائی سرافرازی دارین و سعادت کونین دریافتند - درین اثناء شاہنواز خان و راو متر سال و شمس الدین خویشگی و مهابت خان از چپ و راست در آمده بباد حملهٔ دلیرانه جمله بداندیشان را پاشان و پریشان ساخته ہر سبک سری را بگوشه انداختند - و پس از فرار ایشان بر سبیل تعاقب شیوۂ دنبال گیری آن مقهوران پیش گرفته تا بنگاه ایشان تاختند - و خیمه و خرگاه را آتش زده تا ممکن به ہیچ وجه دست از قتل و اسیر آن گروه باز نداشته بعد از استیفای بهرهٔ اوفر از مقصود مظفر و منصور معاودت نمودند - از آن رو که محاصرۂ قلعه درمیان بود و اثری از غنیم پیدا نه و خبر از سلچار گرفتن ضرورتر از ہمه لاجرم زیاده برین تعاقب ننموده شامگاه مقارن فتح و نصرت بدوایر دولت نزول نمودند - و برخی از اہل وفا و وفاق که نصیری خان وغیره بندہای با اخلاص باشند چون باحمد نگر رسیدند به یکبار از موضع خود بارگیها بر سیوا که در آن سرزمین گرد فساد بر انگیخته بود تاخته و پلارک خون ریز آخته ہمه مخالفان را درمیان گرفتند و جمعی کثیر را جریح و قتیل ساخته سر راست راه فرار گردانیدند - و بعد ازین مقرر شد که کار طلب خان در نواحیٔ جنیر و عبدالمنعم پسر میرزا خان و ہوشدار در تهانهٔ چهار کونده و ایرج خان و نصرت خان دیگر جمعی از بندہا در نانديد محاذیٔ قلعهٔ پرینده توقف نمایند - تا پرگنات ازآسیب آن دیو ساران سالم و ایمن بوده کسی را مجال تعرض به رعایا نباشد - چون در آن مملکت صحرای زقوم بسیار است و بفرمان سردار شهامت آثار بیشتر از زقوم خندق پر نموده بودند و حصار گزینان پیوسته باروت و نفت و کاه بسیار از بالا آتش زده می انداختند و چوب زقوم سوخته باز از سر نو تردد پر ساختن آن مینمودند بدین سبب کار یورش بد رنگ می افتاد - لاجرم بامر عالی شروع بانباشتن آن از سنگ و خاک نمودند - و در ہمین تاریخ ملک حسین و فتح روہیله و محمد بیگ داروغهٔ توپخانه حسب الامر عالی با دو ہزار سوار بقصد تسخیر قلعهٔ نیانگه شتافته بعد از وصول بمقصد باوجود سعیٔ متحصنان در مدافعه و مقابله سر سواری بقهر و غلبه قلعه را بدست آورده قلعدار وغیره را با تمامی اسپ و اسلحه مقید ساخته بحضور پر نور فرستادند - و ہم چنین شیخ میر بگرفتن چچولی[1] شتافت - چون پیش از

---

۱ - قلمی ، جهجولی (و - ق) -

رسیدن موسی الیہ حارس آن جا مغلوب رعب و ہراس گشتہ از قلعہ بیرون رفتہ بود بی تصدیعہ آن قلعہ نیز بہ تصرف اولیای دولت قاہرہ در آمد و جمعی کہ دست بہ یراق بردند مقتول و ماسور گردیدند ۔

بیستم این ماہ شہزادہ سلطان محمد را با معظم خان و راو ستر سال و میرزا سلطان و دلیر خان وغیرہ بجہت دفع اشرار کہ مکرر مالش بسزا یافتہ متفرق شدہ بودند و باز جمع آمدہ می خواستند مخل قلعہ گرفتن شوند تعین فرمودند و بہ تاکید امر نمودند کہ بسعی و تلاش بر آن بد سگالان پیشی جستہ سلک جمعیت ایشان را بنحوی از ہم پریشان سازد کہ دیگر این گونہ خیالات در خاطر آن آشفتہ مغزان سراسیمہ سر گذر نکند ۔ لاجرم آن قرۂ باصرۂ عظمت باین عزیمت صائب جریدہ گردیدہ با بہادران گزیدہ برچیدہ بامداد حمایت و عنایت الٰہی راہی بنگاہ آن مقہوری چند گردید ۔ بعد از طی بیست و چہار کروہ رسمی سیاہی سپاہ غنیم تیرہ گلیم از دور ظہور یافت ہوا خواہان بیدرنگ چون برق سوزان خود را بر قلب لشکر آن سیاہ رویان سوختہ خرمن زدند ۔ و در اندک زمانی بہ نیروی تائید الٰہی و اقبال نامتناہی بادشاہی مخالفان را بی پا و بی جا ساختہ تا دو کروہ تعاقب نمودند ۔ و در اثنای رہ نوردی بسی دیہات و قریات را پی سپر مراکب مواکب اقبال گردانیدہ خشک و تر آن دیار را بآتش غارت و نہب پاک سوختند ۔ و آخر روز بقصبہٴ گلبرگہ رسیدہ حسب الامر جمعی را بجہت محافظت پناہ بردگان مزار فیض آثار سید محمد گیسو دراز تعین نمودہ دیگر تمام سرزمین آن را بجاروب نہب و غارت پاک روفتند ۔ چون خندق قلعہ بسنگ و خاک انباشتہ برجہا با فصیل بضرب توپہا خراب گشت بیست و ہفتم دلاوران نصرت شعار بمدد زینہ بر برجی کہ مخاذیل پیش آن دیوار پخسہ برآوردہ بودند برآمدہ شروع در کندن و انداختن آن دیوار نمودند ۔ اگرچہ متحصنان از درون گرم مدافعہ و مجادلہ شدہ ببان و تفنگ بازار کارزار و ہنگامہٴ جنگ را رونق و گرمی دادند و حقہای باروت و لحافہای نفت آلود و پشتوارہای کاہ را آتش دادہ از بالا می انداختند اما دلاوران تہور کیش سخت کوش بہ یمن کارکشائی اقبال بیزوال شہنشاہ عدو بند آفاق گیر آن را شبنم گلزار فتح انگاشتہ و در راہ خداوند خود جان عزیز را دریغ نداشتہ یک دفعہ بدرون ریختند ۔ درین صورت دلاور حبشی کہ از قبل عادل خان با دو ہزار پانصد برقنداز

و توپ و تفنگ بسیار بمحافظت آن سپرداخت خود را در معرض ہلاک دیده دل
بای داد و بیست و نہم عرضداشتی مشتمل بر استعفای زلات و جرایم خود ارسال
داشته اظہار اطاعت نمود ـ چون در قلعه بیشتر مردم مسلمان خصوص از گروہی
سادات بودند بمقتضای مروت و فتوت دینداری او را با سائر قلعه نشینان امان جان
داده حکم فرمودند که با عیال و اطفال ہمه از قلعه برآیند - روز دیگر غرۂ ذیقعده
سنه یک ہزار و شصت و ہفت قلعدار با کلید در خدمت عالی رسیده التماس رخصت
بیجا پور نمود ـ شاه فلک دستگاه قلعه را بتصرف خود آورده خطبه بنام نامیٔ بادشاه
آفاق گیر بلند آوازه ساخته او را مخلع به بیجا پور رخصت فرمودند ـ

چون از عرایض گوہر اکلیل جہانبانی حقیقت کشودن قلعۂ مذکور بعرض
مقدس رسید از روی کمال قدردانی و نہایت مہربانی شانزدہم ذی قعده بآن بخت بیدار
سرپیچ یک قطعه لعل و دو دانۂ مروارید و خلعت خاصه و خنجر مرصع با
پہولکتاره و فیل با یراق طلا و ماده فیل بطریق انعام که از سابق و لاحق دوازده
کرور دام باشد مرحمت فرمودند و بیدر را بظفر آباد موسوم ساختند ـ و بمعظم خان
خلعت خاصه و محال ولایت کرناتک بجمع چہار کرور دام که پیش از ملازمت
اشرف از مرزبان آن جا گرفته و پس از آن داخل ممالک محروسه گشته بود ، بطریق
انعام عنایت نمودند ـ و شاہنواز خان را باضافۂ ہزار سوار بمنصب پنج ہزاری پنج
ہزار سوار دو آسپه سه اسپه و مہابت خان را باضافۂ ہزار سوار دو اسپه سه اسپه
بمنصب پنج ہزاری پنج ہزار سوار دو اسپه سه اسپه و خلعت خاصه و شمشیر مرصع
و نجابت خان را باضافۂ ہزار سوار بمنصب پنج ہزاری چار ہزار سوار و راجه
رای سنگھ را نیز بہمین منصب و خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ عربی با زین
زرین و فیل و ماده فیل معزز و مباہی گردانیدند ـ فرمان شد که چون راجه
رای سنگھ درین مہم ترددات نمایان بجا آورده و زخمہای منکر برداشته او را رخصت
وطن داده یک لک روپیه نقد در طلب نقدی او تن نمایند ـ و اخلاص خان باضافۂ
پانصد سوار بمنصب سه ہزاری سه ہزار سوار و عطای خلعت و نصرت خان نیز
باضافۂ مذکور بمنصب سه ہزاری دو ہزار و پانصد سوار و دلیر خان باضافۂ پانصدی
پانصد سوار بمنصب دو ہزار و پانصدی ہزار سوار و سجان سنگھ بندیله بمنصب
دو ہزار و پانصدی دو ہزار و پانصد سوار و راو رتن بمنصب دو ہزاری دو ہزار

سوار و دیگر اکثر بندہا کہ مصدر تردد نمایان شده بودند بمنصب نمایان از اصل و اضافہ سرافرازی یافتہ بر کام خاطر فیروز گشتند ۔

چون غازی پسر رندولہ و عبد الرحمٰن داماد رہمان شولا پوری بارادهٔ بندگی درگاه آمده درین یساق ترددات نمایان بجا آورده بودند نخستین بمنصب سہ ہزاری دو ہزار سوار و دومین بمنصب دو ہزاری ہزار سوار سربلندی یافتند ۔ چون درین وقت کارہا بر وفق مرام موافقان برآمده فتح حصون کہ پیش نہاد خاطر اشرف بود بوجہ احسن روی نمود بیجاپوریان شیوهٔ تطوع و تعبد پیشہ کرده بنده و سرافگنده شدند ۔ و جانشین عادل خان در ہیچ ماده ایستادگی ننموده ابراہیم خان بہتر خان را کہ از معتمدان آن خاندان بود فرستاده امان طلبید ۔ و مقرر شد کہ یک کرور و پنجاه لک روپیہ از جواہر گران بہا و نقد و افیال بطریق پیشکش واصل ساختہ قلعهٔ پرینده با لواحق و قلاع ولایت کوکن و محال ونکو بتصرف بندہای بادشاہی وا گذارد ۔ و بعد از برگشتن بہتر خان اسناد سپردن حصون و ولایت مذکور بنام بندہای درگاه ارسال داشت و عرضداشت بادشاہزادهٔ والا اقبال با عرضداشت او متضمن باین معنی بدرگاه جہان پناه رسید ۔ بادشاه شکستہ نواز فلک دستگاه از روی کمال عنایت و احسان بر عجز و درماندگی او بخشیده پنجاه لک روپیہ از جملہ پیشکش معاف فرمودند و فرمان عالیشان محتوی بر عنایات بادشاہی بنام او صادر فرمودند ۔ و ببادشاہزادهٔ عالی مکان فرمان دادند کہ با عساکر فیروزی مآثر مراجعت باورنگ آباد نموده قاضی نظاما را برای وصول پیشکش بفرستند ۔ و بمعظم خان حکم شد کہ در قلعهٔ پرینده و قلاع ولایت کوکن و محال ونکو تہانہ نشانده بعد از مراجعت قاضی نظاما با پیشکش روانهٔ درگاه عالم پناه گردد ۔

ہژدہم ذی قعده شجاعت خان بقلعداری ارک کابل و سعادت خان بصیانت حصار شہر مذکور از تغیر فتح الله ولد سعید خان و عبد الله خان ولد خان مذکور بمنصب دو ہزاری دو ہزار سوار و فوجداری ہر دو بنگش از تغیر سعادت خان و بیست و یکم خواجہ دولت محلی بخدمت نظارت مشکوی معلی از تغیر ناظر خان و عطای خلعت و خطاب دربار خان و اضافہ سر بلندی یافتند ۔

حقیقت عارض شدن عارضۀ ناملائم بر مزاج اشرف و وقوع وقایع عظیمه و برهم شدن معاملات سلطنت

در عین این امن و امان که از وفور عاطفت و احسان و فرط نوازش و لطف بی پایان آن سرور رعیت پرور کافه انام بکمال فارغ بال و رفاه حال میگذرانیدند و از صبح تا شام بفرخی روز عید و نوروز و از شام تا بام برو سفیدی لیلة القدر بسر برده از حصول انواع آمال و امانی کامیاب مرادات دو جهانی و سعادات جاودانی بودند که به یک ناگاه هفتم ذی حجه سنه یک هزار و شصت و هفت عارضۀ ناملائم عارض وجود مقدس گردید و مزاج مبارک آن باعث استقامت احوال عالم اول از حبس بول و قبض طبیعت و ثانیاً از رهگذر ازدیاد مواد دموی که سبب ورم اسافل شده فی الجمله تمایلی از مرکز اعتدال حقیقی راه یافته طرفه گرانی پیرامن کالبد روحانی آن پیکر قدسی گشت - بنابر آن که کار از چاره گری[1] محلات گذشته بود، اطبای قانون دان شفا طلب ناچار در تقلیل مواد مرتفعه و تلطیف قلع مادۀ منتصبه بحجامت کوشیدند - از آن جا که کوشش تدبیر با دستبرد تقدیر برنیاید اصلا معالجۀ اطبای مسیحا دم نافع و سودمند نیفتاد - و روز بروز بیماری رو باشتداد آوردہ امتداد آن یک هفته کشیده رفته رفته به تسلسل بول و قبض طبیعت و ورم زیر ناف منجر گشت و خشکیٔ کام و دهان رو به تزاید نهاد و بسبب خوردن ادویۀ سرد کار بادرار بول انجامید و گاه گاهی اثر تب نیز علاوه دیگر علل می شد - چون درین هفت روز مطلقاً میل طبیعت اقدس بطعام نبود و اصلا چیزی نوش جان نفرموده و دوا و مداوای حکما فائده نمیداد تزلزل باساس طبایع و ارکان و وهن و فتور در بنای استقرار کون و مکان راه یافته زمین بر قرار خویش بل آسمان بر مدار خویش نماند - تا آنکه بعد از مبالغۀ اطبا شروع در خوردن قلیلی شوربای پودینه فرموده برای دفع قبض بتجویز تقرب خان شیر خشت نفعی عظیم بخشید - و ضعف رو بکمی نهاده طبیعت مکرر اجابت نمود -

درین مدت اگرچه شاه بلند اقبال محمد دارا شکوه و بعضی از خاصان و مقربان حضرت خلافت در آسایشگاه مقدس بار یافته از مشاهدۀ طلعت خجسته کسب مادۀ

۱- چاره گری روع ماده بمحلات گذشته بود - قلمی (و - ق)

آرامش خاطر و تسلی دل می نمودند ازین جهت که در معرض این احیان از مطلع غسلخانه چه جای بارگاه خاص و عام آن آفتاب اوج عز و اجلال طلوع گیتی افروز ننمود عموم خلایق از سعادت دیدار حرمان نصیب بوده از روی کمال خواهش و آرزو مندی بغایت اضطراب داشتند - پانزدہم ذی حجه بجهروکهٔ دیوان خوابگاه معلی تشریف آورده سایر بندها را بار کورنش دادند و آرزومندان دیدار فایض الانوار را از جلوهٔ جمال باکمال حیات تازه و مسرت بی اندازه عطا فرمودند - درین تاریخ بادشاهزادهٔ سعادت پژوه محمد دارا شکوه را باضافهٔ ده هزاری ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پنجاه هزاری چهل هزار سوار سی هزار سوار دو اسپه سه اسپه و انعام یک کروز دام که از سابق و لاحق بیست کرور دام باشد سربلند و سرفراز ساختند - و مبلغ هفت لک و پنجاه هزار روپیه زکٰوة سائر دارالخلافه معاف فرموده حکم فرمودند که هرجا رایات اقبال نزول اجلال داشته باشد زکٰوة آنجا معاف شناسند - و پنج هزار مهر بجهت ارباب استحقاق حوالهٔ فاضل خان و رضوی خان و سید هدایت الله صدر فرمودند و بسیاری از زندانیان را بی آنکه از کیفیت جرائم جنایات آنها شرایط استفسار بجا آید ، آزاد نمودند -

درین ولا عرضداشت بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان محمد اورنگ زیب بهادر مشتمل بر خبر تولد فرزند سعادتمند شب یازدہم ذیحجه سنه یک هزار و شصت و هفت با هزار مهر نذر از نظر فیض اثر گذشت - آن نوباوهٔ ریاض سلطنت را بسلطان محمد اکبر نامور گردانیده خلعت خاصه بپادشاهزادهٔ عالی فطرت بلند مرتبت مرحمت گشت - و معظم خان بسبب وقوع بعضی امور خلاف مرضی اشرف از خدمت جلیل القدر وزارت معزول گشته حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که محمد امین خان که به نیابت پدر خدمت دیوانی بتقدیم می رسانید به کچهری نرود و معظم خان با مهابت خان و دیگر بندهای بادشاهی بحضور پرنور بیاید و تا مقرر شدن دیوان دیگر رای رایان بامور دیوانی بپردازد -

از واقعهٔ سورت بعرض مقدس رسید که قایم بیگ فرستادهٔ درگاه جهان پناه چون از استنبول مراجعت نموده وارد حلب گردید با مرتضی پاشا حاکم آن جا کمال محبت و دوستی بهم رسانیده از کثرت آمد و رفت بخانهٔ یکدیگر و کمال بی حجابی بیک کنیز معتبر او که تازه خریده بود تعلق بهمرسانید و این معنی بر طبع

او گرانی نموده بکنیزان خود اشاره نمود که بخدمتگاران او سازش نموده زہر بخوردش دہند ۔ آن ناقص خردان باندک طمع فریب خورده بشربت زہر آگین کار او و محمد حسین داماداش باتمام رسانیدند ۔

ہفدہم و نوزدہم محرم الحرام بجهروکۂ درشن درآمده منتظران دولت دیدار را بشرف دریافت مشاہدۂ جمال چہرۂ نورانی کامیاب صورت و معنی ساختند ۔ و بجهت تخفیف کوفت و تغیر مکان حرکت بر توقف اولیٰ دانسته برفاقت توفیق ایزدی و حراست تائید صمدی بیستم محرم روی توجه از دارالخلافه بصوب اکبر آباد آورده در وقت متوجه شدن خلیل الله خان را باضافۂ ہزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پنج ہزاری پنج ہزار سوار دو اسپه سه اسپه و عنایت خلعت خاصه و صوبه داری و حراست قلعۂ شاه جہان آباد و ، میر میران پسرش را بخطاب میر خان و حسین بیگ خان از تغیر او بخدمت میرتوزکی و روح الله میر عمارت را بخدمت دیوانی و محمد صالح علی مردان خانی را به بخشی گری و دیوانی بیوتات و واقعه نویسیٔ دارالخلافه و محمد مقیم برادر کلانش را بخدمت دیوانیٔ بیوتات رکاب سعادت از تغیر او و عزت خان را به نیابت شاه بلند اقبال بحراست دارالسلطنت لاہور از تغیر بہادر خان و شیخ موسوی گیلانی را بنظم صوبۂ ملتان از قبل آن بیدار بخت و منصب ہزاری چہار صد سوار اختصاص بخشیدند ۔ بیست و نہم نزدیک متهرا از تغیر دانشمند خان میر بخشی که خود استعفا نموده بود محمد امین خان را بخشی گردانیده باضافۂ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه ہزاری ہزار و پانصد سوار و عطای خلعت خاصه و قلمدان مرصع برنواختند ۔ تقرب خان بانعام ده ہزار روپیه از جواہر و طلا و شیخ فرید ولد قطب الدین خان باز بمنصب سابق سه ہزاری دو ہزار سوار و ابدال بیگ کوتوال بخطاب کوتوال خان نوازش یافتند ۔

از واقعۂ دکن بعرض مقدس رسید که گرامی گوہر بحر عز و اقبال محمد اورنگ زیب بہادر معظم خان را به پرینده و قاضی نظاما را بجهت حصول پیشکش به بیجاپور فرستاده علی بیگ ملازم سرکار خود را با جمعی از تفنگچیان بحراست قلعه گذاشته شب دوشنبه ششم محرم مطابق حکم معلیٰ مراجعت باورنگ آباد فرمودند ۔ در پنج روز بظفر آباد عرف بیدر رسیده نه روز مقام فرمودند ۔ و میر جعفر بخشی خود را با ہزار و پانصد سوار و چہار ہزار بندوقچی و پیاده وغیره بمحافظت قلعۂ مذکور گذاشته چہاردہم صفر در سواد اورنگ آباد نزول اجلال فرمودند ۔

چون درین ایام صبیهٔ رضیهٔ شاهنواز خان که زوجهٔ مکرمهٔ آن والا تبار عالی مقدار بود ، ازین جهان فانی رحلت نموده در قصور جنات عدن با حورالعین آرام گرفت و از رہگذر انس و الفتی که بآن کریمهٔ دودمان صفوت و صفا داشتند غبار کدورت بخاطر عاطر راه یافته پنج روز بیرون توقف نموده نوزدهم صفر داخل اکبر آباد گشتند ـ مجملاً ہشتم صفر سنه یک ہزار و شصت و ہشت ہمعنان دولت و اقبال بمنزل گهات سامی که بر کنار جون بفاصلهٔ سه کروه از اکبر آباد واقع است ، نزول اجلال فرموده تا رسیدن ساعت مسعود برای نزول موکب والا بمرکز محیط دولت و اقبال که باختیار اہل تنجیم نوزدهم ماه مسطور قرار یافته بود ده روز در نشیمنهای مکان آن اقامت ورزیدند ـ درین مکان بکرم الٰہی از خوردن ماء اللحم و اشربهٔ مقویه طبیعت بحال آمده از ابتدای کوفت لغایت امروز بعد از دو ماه و کسری بی مدد دوا طبیعت اجابت نموده روز بروز اثر صحت رو بافزایش نهاد ـ اگرچه ازین کوفت تصدیع بیماری آن حضرت به نهایت مرتبهٔ ناتوانی کشید و لیکن بنابر آنکه در تشیید مبانیٔ ثبات و قرار و توکل کامل آن حضرت خلل راه نیافته بود در عین آزار و کلفت که تاب و تحمل آن مقدور بشر نبود باوجود کمال درد بصبر ایوبی و نهایت شگفته روئی گذرانیدند ـ و خود را بحفظ و صیانت حکیم علی‌الاطلاق سپرده معالجت روحانی که عبارت از عطای نذور و صدقات است عمل نموده باین دستور شافی اجزا و مصالح داروی شفا مهیا ساختند ـ تا آنکه بخاصیت صدق نیت و التجا و ارادت بجانب احدیت که از لوازم علو ہمت است و بدستیاری وثوق امیدواری و پایمردی رسوخ عقیدت که مستلزم ثبات قدم و پائداریست در عرصهٔ رضاجوی الٰہی دوا سودمند و دعا مؤثر گردیده بمحض فضل الٰہی و عنایت بی غایت نامتناہی بمجرد رسیدن این مکان فیض نشان شاہد مقصود از پردهٔ غیب چهره بنمود و کارپردازیهای مشیت جناب پروردگار بروی کار آمد ـ و رنگ آمیزیهای نیرنگ قدرت قادر علی الاطلاق آشکار گشته مزاج وہاج آن مظهر لطف آفریدگار بمرکز اعتدال و حالت اصلی باز آمد - چون قرار یافته بود که تا باتمام رسیدن کار عمارت بمنزل گرامیٔ بادشاہزادهٔ بلند اقبال بمبارکی اقامت نمایند لاجرم ہژدهم صفر از آن خجسته مکان به بهادر پور تشریف آورده نوزدهم ماه مذکور سال ہزار و شصت و ہشت ہجری ہلال سفینه را از برکت نزول اشرف غیرت افزای ماه چهارده و دریای جون را چون نهر مجره پرنور گردانیده در ساعتی

سعادت آمود بدولت سرای شاه بلند اقبال نزول اجلال ارزانی فرموده ساحت روزگار را بفروغ دیدار انور تجلی آمود فیض سرشار نمودند ـ سایر متوطنان اکبر آباد که مانند اہل صوم منتظر طلوع ہلال فرخ فال عید شوال بر ہر دو جانب دریا بسان مژگان صف بصف بہر تماشای آن زینت افزای انجمن شہود و پیرایہ پیرای عالم وجود ایستاده بودند چون در عین پریشانیٔ خاطر و توزع باطن در دل شب نومیدی طلیعهٔ طلوع بامداد مراد برای العین مشاہده نمودند از غایت شادی و انبساط آن روز را روز عید سعید و نوروز گیتی افروز گرفته گروز عمر رفته و آینده گرفتند ـ و از ساکنان عالم بالا تا سکنهٔ دارالخلافهٔ والا رو بقبلهٔ اجابت آورده دست بدعا و لب بآمین کشادند ـ بعد از نه روز بعمارت عالیهٔ قلعه تشریف فرموده رای عالم آرا بر آن قرار گرفت که بشکر این احسان بی پایان الٰہی و سپاس بی قیاس لطف خاص نامتناہی مجلس نو آئین بحسن زینت چون گلشن ارم ترتیب دہند ـ لاجرم درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که از مژدۂ صحت بادشاه آفاق خدیو مآرب و استحقاق جہانیان کامیاب مرادات دو جہانی و سعادات جاودانی گشته ہر روز بنوروز عشرت می گذرانیدند و ابواب نزول حوادث آسمان و شیوع فتنهٔ آخرالزمان بر روی اہل زمین مسدود گردیده خلق از غایت شادی و نشاط در جامه نمی گنجیدند آوازۂ جشن قمری انتہای سال شصت و ہشتم و آغاز سال شصت و نہم از زندگانی جاودانی آن حضرت روز دو شنبه بیست و چہارم ربیع الاول موافق دہم بہمن در دولت خانهٔ اندرون قلعهٔ مبارک آرایش پذیرفته آویزۂ گوش ماہی تا ماه گشته شمول نشاه بیغمی از سر نو پرتو وصول بر بام و در طارم دماغہا گسترد ـ و فیض خورمی در فسحت آباد فراغ خاطرہا رحل اقامت انداخته قاف تا قاف آفاق را سرشار نوشخند و قہقہهٔ انبساط ساخت ـ بنام ایزد نوآئین مجلسی بزیب و زینت آراسته گشت که از آغاز سرانجام اسباب نگارین کارخانهٔ دنیا تا این آوان در عہد ہیچ یک از سلاطین نامدار و خواتین کامگار آذین پذیر نشده بنظر فلک ہزار چشم در نیامده باشد و بعد این ہم ذکر مجملش چه جای تفصیل سرمایهٔ آرایش روزگار و پیرایهٔ تزئین لیل و نہار گردیده تا قیام قیامت مذکور زبانہا خواہد بود ـ ﷲالحمد والمنۃ که از سر نو روی تخت روزگار و افسر گوہر نگار از قدم فرخنده و تارک مبارک زینت دیگر یافت و قامت خمیده پشت سپہر دوار باستقامت مزاج وہاج میل براستی نموده عالمی بفوز

مدعا رسید ـ چون از آغاز ایام کوفت تا انجام آن بادشاهزادهٔ والا گہر بلند اقبال
وظایف خدمتگاری آن حضرت را کہ اعظم مراتب عبادات است از سرحد امکان
در گذرانیده نیم نفس از فیض خدمت دوری نمی گزیدند لاجرم آن حضرت بعد از یافتن
صحت بیشتر از پیشتر در مقام تربیت و ادای حقوق آن والا گہر گشتہ نخست
بہ تشریف خلعت خاصہ و انعام کرور روپیہ نقد و جمدهر با پهولکتاره و سرپیچ لعل
و بازوبند خاصہ و تسبیح مروارید کہ اکثر اوقات مرسلۂ گردن مبارک میساختند و
بیست و سہ لک روپیہ ارزش داشت و دیگر مرصع آلات بقیمت چهارده لک روپیہ
دقایق مراتب و قدر و مقدار آن والا تبار را افزایش داده ده ہزاری ذات و سوار
بر اصل منصب آن سپہر مرتبہ افزوده جاگیر گرامی را موافق منصب شصت ہزاری
چهل ہزار سوار سی ہزار دو اسپہ سہ اسپہ تنخواہ نموده و تمام طلب منصب بانعام
کہ ہشتاد و سہ کرور دام و حاصل آن از قرار دوازده ماہہ دو کرور و پنجاه و
ہفت لک و پنجاه ہزار روپیہ می شود با صوبۂ بہار و صد راس اسپ ضمیمۂ آن
مراحم عمیمہ نمودند ـ سلطان سلیمان شکوه را باضافۂ سہ ہزاری ہزار سوار بمنصب
ده ہزاری پنج ہزار سوار معزز و مکرم ساختند ـ جعفر خان را بخدمت وزارت کل و
عنایت خلعت خاص و قلمدان مرصع چهره مزید اعتبار بر افروختہ تارک افتخار
بر افراختند ـ و مقرر شد کہ بر محاسبات دستخط رای رایان و بر پروانجات پائین
مہر خان مذکور مہر او ہم می شده باشد ـ و تقرب خان بمنصب پنج ہزاری ہزار سوار
و فاضل خان بمنصب سہ ہزاری ہزار سوار و نوازش خان بمنصب دو ہزار و پانصدی
ہزار سوار و تربیت خان بمرحمت خلعت وجمدهر میناکار و اضافۂ ہزار سوار دو اسپہ
سہ اسپہ و صوبہ داری اوده و عطای نقاره و راجہ مہاسنگه بهدوریہ بمنصب ہزاری
ہزار سوار از اصل و اضافہ سرافرازی یافتند ـ

درین وقت مہابت خان و ایرج خان و سیّد شہاب الدین و مہدی قلی خان و
دیگر جمعی از بندہا کہ بفرمان والا از دکن بدرگاه جہان پناه روانہ شده
بودند ، سعادت اندوز ملازمت اشرف گشتند ـ و ہر کدام از محمد بیگ و یادگار بیگ
باضافۂ پانصدی صد سوار بمنصب ہزار و پانصدی ہفت صد سوار و سید بہادر
بمنصب ہزاری ہزار سوار و خدمت فوجداری میان دو آب از تغیر غضنفر خان و
جاگیرداری دون سری نگر وغیره و راجہ سیو رام کور باضافۂ پانصدی ہزار سوار
بمنصب دو ہزار و پانصدی دو ہزار و پانصد سوار و خدمت قلعداری مندو و

اسمٰعیل بیگ بخدمت بخشی‌گری‌ٔ احدیان از تغیر سید بهادر و شفقت الله بداروغگی‌ٔ پیشکش از تغیر اسمٰعیل بیگ و سربلند خان بخدمت داروغگی‌ٔ توپخانه و منصب هزار و پانصدی سه صد سوار و فیض الله خان از تغیر مشار الیه بخدمت آخته بیگی و فرهاد بیگ علی مردان خانی بخدمت میر توزکی و سید شهاب بارهه از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و دویست سوار و خطاب شیر خانی و فوجداری مندسور و عبدالله خان ولد سعید خان بفزونی‌ٔ پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و نصیری خان بمنصب سه هزاری هزار سوار از سابق و لاحق سرافراز گشته گرامی قدر والا مقدار شدند ـ

هژدهم ربیع الثانی بعرض اشرف رسید که ملا عبدالحکیم سیالکوتی که شرح فضائل و کمالاتش را دفتری جداگانه باید ، این مکان را محل اقامت خود ندانسته دوازدهم ماه مذکور رهگرای عقبیٰ گردید ـ پانزدهم جمادی الثانی مهابت خان بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و خدمت صوبه داری کابل و معتقد خان ولد نجابت خان را بفوجداری و تیولداری‌ٔ بهرایچ از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار هشت صد دو اسپه سه اسپه اختصاص بخشیده معزز و مکرم رخصت فرمودند ـ

گذارش داستان عبرت افزا و نگارش واقعهٔ عبرات پیرای‌ٔ که در آغاز سال سی و دوم جلوس والا باقتضای قضای نازل روداد و وقوع حوادث و مصائب و برهم شدن معامله

اگر محوّل حال جهانیان نه قضاست
چرا مجاری احوال ما خلاف رضاست

بلی قضاست بهر نیک و بد عنان کش خلق
بدان دلیل که تدبیر های جمله خطاست

کسی ز چون و چرا دم همی نیارد زد
که نقشبند حوادث ورای چون و چراست

بدست ما چو ازین حل و عقد چیزی نیست
به عیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم سزاست

از غرائب سوانح دهر بوالعجب و بدایع وقایع روزگار حادثه زای واقعه طلب که در انجام عهد و فرجام روزگار اعلیٰ حضرت ظل سبحانی صاحبقران ثانی روداد ، سانحه ایست اعتبار آموز حیرت افزا و واقعه ایست بصیرت اندوز عبرت پیرای که سرمایهٔ بینائی و کحل روشنائی در دیدهٔ اصحاب دانش و ارباب بینش می‌کشد و بی بصرانرا دیدهٔ حق بین حقیقت نگر بل گوش و هوشی دیگر می بخشد - چنانچه از بدو آفرینش تا این آوان در آثار نامهای پاستان و تواریخ پیشینیان خاصه از سلاطین قدیم و ارباب ملک عظیم نظیر آن بنظر حقایق نگر صاحب نظران در نیامده ؛ و کیفیت این معامله برین نمط است که چون بخشندهٔ بی منت آن نیّر اعظم سپهر عدل گستری را که در عالم صورت به همه معنی جانشین خلفای راشدین و قائم مقام ائمهٔ دین مبین اند بلکه آیهٔ رحمت خاص از آسمان مواهب ایزدی بر بلاد و عباد فرود آمده بعطای کثرت اولاد امجاد که عمر دوباره بل حیات جاوید عبارت از آنست زندگی ابد بخشیده افسر سروری آن خورشید اوج ذره پروری را از فر فرخندگیٔ چهار گرامی در خلافت که هر یک درة التاج تارک اقبال اند فروغ نیک اختری داده لاجرم آن سرور ادب پرور بشکر این عطیهٔ کبریٰ و سپاس این موهب عظمیٰ آن والا گهرانرا تعلیم اوضاع محموده و آداب ستوده و اخلاق پسندیده و اطوار برگزیده و اجتناب از افعال ناشایسته و کردار و گفتار نکوهیده و تقویٰ و ورع و دیانت و امانت ازانرو که هریک باعث اعتدال مزاج جهان و علت آرام طبایع جهانیانست و اورنگ آرایان زمانرا ناگزیر فرموده بهر یک ملکی وسیع و مملکتی فسیح ارزانی داشتند و سررشتهٔ انتظام و سرانجام رتق و فتق و بست و کشاد سهام مملکت مذکور بر رای رزین ایشان حوالت فرمودند و در سلوک وادیٔ کشورکشائی هادی گشته بخیال تسخیر ولایات نزدیک و دور انداختند - چون بنظر فیض اثر اعز و ارشد و بحسب قدر و سال از همگنان کلانتر بادشاه زاده محمد داراشکوه بود بعد از رخصت انصراف دیگران باقطاع مملکت از فرط محبت معنوی و خواهش باطنی که بآن والا گهر داشتند پیوسته جلیس مجلس انس و انیس محفل قدس ساخته یک لحظه دوری آن سلطنت مآب از جناب خلافت تجویز نمی فرمودند - و در جمیع امور و همه حال او را بحسن سلوک و

نیکوئی با برادران و مراعات مراسم موافقت و مرافقت اخوان و از بدی عاقبت ترک وفا و وفاق و سوء خاتمت اظهار نفاق تخویف و تحذیر نموده هرچند خواستند که فیمابین همواره طریقهٔ برادری که انصرام آن هنجار مستقیم میان اخوان صداقت آئین رسمیست مقرری مسلوک داشته نوعی تاکید و اهتمام در اتمام مراعات آن نمایند که سلسلة الذهب اخوت و صداقت از هر دو طرف بوثایق خلود و علایق دوام متانت پذیرد ـ اما چون مقتضای قضا بامر دیگر تعلق پذیرفت و سرانجام امور خلافت و فرمانروائی در وقت مقرر به قدرت و اقتدار این قوی بازوی سراپا نیرو رفته بود ، اثری بر آن مراتب مترتب نشد و این همه سعی اشرف و نصایح ارجمند فائده نداده بجای نرسید بلکه صورتی چند از رنگ آمیزیهای فتنه پرستان و مکر و دستان ناراستان که داستانها ساخته از افسون فساد افسانها پرداخته بودند جلوه گر عرصهٔ ظهور گشته کار بجای رسید که فیمابین ابواب پرخاش و ستیز مفتوح و راه صلح و صلاح مسدود شده ، رنجش تمام بخاطرها راه یافته بمرتبه که هرکدام در مقام تلافی و تدارک این امر نامرضی پای قائم فشرده در طریقهٔ وجوب انتقام نهانی تردد مینمودند ـ و بی اختیار از جا درآمده از خویشتن داری برآمده منتظر وقت و قابو بودند تا آنکه عارضهٔ ناملایم عارض ذات اقدس و مزاج مبارک اعلیٰ حضرت ظل سبحانی که باعث تعدیل امزجه و تقویم طبایع عالم بود گشته از نهج اعتدال انحراف یافت و خبر شدت و طول مدت آن در ملک شهرت یافته بسبب بعد مسافت و خلل اشرار و مسدود گشتن ابواب رسل و رسائل بتجویز شاهزادهٔ کلان و مقید شدن وکلا و نرسیدن خبر واقعی چگونگیٔ احوال خیر مآل بصوبجات دکن و نزدیک و دور که بنا بر رفع مواد فتنه و فساد و حصول جمعیت خواطر اشتهار آن واجب عقلی و مستحسن شرعی بود معامله از نظم و نسق افتاده باعث خلل و موجب فساد عظیم گشت ـ و در ضمن این بداندیشی چند برای صلاح دو روزه کار پریشانیٔ عالم را وسیلهٔ جمعیت خود انگاشته باخبار نویسیٔ راست و دروغ درآمده عرایض اخلاص آمیز به هر طرف فرستاده معامله برنگ دیگر وا نمودند ـ و هم درین وقت بسبب آنکه شدت گرانی و کثرت ضعف و ناتوانی روز بروز ظهور و بروزی دیگر می نمود آن حضرت علامت ارتحال در احوال خیر مآل آشکارا یافته از غایت دینداری و اسلام بسرانجام مواد معاد پرداخته باحضار چندی از خاصان و عمدهای دولت فرمان

جهان مطاع صادر فرمودند - پیش[1] از آن که مجلس قرار بیعت دست بہم داد ابواب اندرزگوئی از ہر در کشوده نخست حاضران انجمن را بہ نگاہداشت سررشتۂ اخلاص و ارادت و موافقت ظاہر و باطن در ہر وقت و ہمہ حال و مرافقت در ہمہ جا بآن والا جاہ وصیت فرموده آنگاه مواعظ ارجمند و پندہای دلپسند در ہمہ باب خاصہ تحصیل رضامندی و خرسندی جناب الہٰی و حسن سلوک با عموم خلایق خدا و رعایت رعیت و جانب سپاہی آویزۂ گوش ہوش آن چشم و چراغ دودمان خلافت ساختند - و بنابر آنکہ چارۂ تقدیر از سرحد اقتدار بشر بیرون است و دفع مقتضای آن از حوصلۂ طاقت خردمندان افزونست دل از خلافت دنیا برداشتہ از راه آب بسرعت باد و سحاب خود را کشتی سوار باکبر آباد رسانیدند - چہ ازین جہت و چہ از رہگذر عدم دوربینی و ناعاقبت اندیشیٔ شاہزادۂ کلان کہ ناسزاواری چند بکارفرمائی اعمال سلطنت منسوب گشتہ متصدی خدمات بی نسبت شده بودند و نیز بحکم اقتضای قضا در سائر تدابیر خطاہای صریح روداده سررشتۂ ملکرانی و قانون جہانستانی از دست رفت و بسی مفاسد عظیمہ بمصالح دولت رسیده خللہای کلی در خلال این احوال بنظام عالم راه یافت - بنحویکہ عنقریب بتقریب ذکر کیفیت حال مذکور میگردد - مجملاً حضرت وہاب بی ضنت و بخشندۂ بی منت بحسن نیت و صدق طویت و توکل کامل و یقین ثابت آنحضرت در عین نومیدی زندگی از سر نو بخشیده مدت عمر اشرف را بجہت تماشای بازیچہای روزگار لعبت باز سرمایۂ افزایش داد - و بسلسلہ جنبانیٔ قضای مذکور و سرنوشت مسطور در پایان احیان کوفت و چہره نمائی شاہد صحت از پردۂ غیب معروض رای گیتی آرای ایستادہای پای تخت ہمایون بخت گردید کہ شاہزاده مراد بخش کار زیاده از پایۂ خویش فرا پیش گرفتہ بی آنکہ تدبیر درستی اندیشد یا منصوبۂ صایبی ببیند محض باستماع خبر ناخوشیٔ مزاج وہاج مرتکب انواع افعال مذمومہ گشتہ بگفتۂ ناآزموده کاری چند میر علی نقی بیگناه را کہ دیوان سرکار و از حضور پرنور باصلاح مفاسد او مامور بود و از روی خیر طلبی و ہواخواہی برای خیریت او کلمات ارجمند بگوش او میرسانید بی باعثی و مسببی بدست خود کشتہ قبل از آنکہ مطلبش صورت درستی بر کند و مقصد او اصلی بہم

۱- پس - قلمی (و - ق) -

رساند سکہ و خطبہ بنام خود رواج داد ۔ ہمچنین محمد شاہ شجاع از خام خیالی و نادانی سر از ربقۂ اطاعت و انقیاد برآوردہ بحمایت زمینداران کہ بعقیدۂ باطلہ و اغراض فاسدہ ہمراہی اختیار نمودہ مطلق العنان بترکتاز درآمدہ از روی تباہ اندیشی و کم فرصتی کہ ناشی از طغیان منشی و ناقص فطرتی است دست تصرف بر اکثر محال خالصۂ شریفہ دراز کردہ رو بعرصۂ مقابلہ و مواجہہ نہاد ۔ اعلی حضرت بنا بر مصلحت و رعایت مراسم حزم و لوازم آگاہی کہ رکن اعظم بادشاہی است از مراد بخش حسابی برنداشتہ بنابر رعایت خاطر بادشاہزادۂ کلان کہ بنای کار بر خواہش طبع خود نہادہ بود بی آنکہ بہ تسلی و اطمینان خاطر او پرداختہ بحسن عاطفت و مہربانی برگردانند لشکر گران بسرداری نخل نوخیز حدیقۂ دولت و اقبال شاہزادہ سلیمان شکوہ و اتالیقی و کارگذاری میرزا راجہ جی سنگھ کہ در فنون تدبیر عدیم النظیر روزگار است با خزانۂ گران و فیلان نبرد آزمودہ کارزار دیدہ و دیگر امرای نامدار و بیست ہزار سوار جرار و دہ ہزار پیادہ تفنگچی تعین نمودند ۔ و در وقت رخصت سلطان سلیمان شکوہ را بعنایت خلعت خاصہ و نیمہ آستین و خنجر مرصع با پھولکتارہ و اضافۂ سہ ہزاری دو ہزار سوار بمنصب پانزدہ ہزاری دہ ہزار سوار و دو اسپ عربی و عراق با ساز طلا و فیل و مادہ فیل با یراق نقرہ اختصاص بخشیدہ آنگاہ میرزا راجہ جی سنگھ باضافۂ ہزاری ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ بمنصب شش ہزاری پنج ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ و اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقرہ از حلقۂ خاصہ و یک لک روپیہ نقد و بہادر خان نایب دارا شکوہ را بمنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار از اصل و اضافہ و اسپ با ساز طلا و خدمت صوبہ داری بہار بہ نیابت شاہ بلند اقبال و راجہ انرودہ را از اصل و اضافہ بمنصب سہ ہزار و پانصدی سہ ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ و عنایت اسپ عراقی با زین مطلا و شیخ فرید را بعطای خلعت و دلیر خان را بعطای نقارہ سر افتخار باوج عیوق برافراختند ۔ اعتماد خان ولد اسلام خان بخدمت دیوانی و بخشیگری این فوج عز امتیاز یافتہ عنایت خان ولد ظفر خان از تغیر سومی الیہ بخدمت داروغگی کتاب خانہ معزز و متفخر گردید ۔ و بہ ہمین دستور شاہ بلند اقبال سائر سرداران و مردم کار آمدنی خود را کہ سالہای دراز بمرمت حال و تربیت آنہا پرداختہ بود بکمک تعین نمودہ از عدم تمیز و صلاح وقت از خود جدا ساخت ۔ چون لشکر ظفر اثر رو بمقصد نہادہ

در نواحیٔ بنارس خود را باو رسانیدند آن عزیز مصر بی جوہری کہ ہمہ وقت گرفتار مستلذات نفسانی و اکثر اوقات مست گران خواب بیخبری بوده از تدبیر کار و گردش روزگار اصلاً آگاہی نداشت بی آنکہ دست و بازوی تیغ زن بکمان کشی و تیراندازی برکشاید و گرمیٔ ہنگامۂ گیر و دار بمیان آورده صف آرائی نماید بدمدمۂ افسون افسانۂ راجہ مذکور دیده برہم نہاده ہنوز سر از بالش راحت برنداشتہ بود کہ اعوان و انصارش از ضرب تیز دستیٔ بہادران جنود فیروزی آمود مغلوب و منکوب گشتہ رو بوادی فرار و حق بر باطل فایق آمده خلقی نامحصور قتیل و ماسور گردید ۔ و خود نیز از شور دار وگیر با کمال غنوده خردی و مدہوشی از شاد خواب غفلت بیدار و ہشیار شده لمحہ در میدان کارزار ثبات قدم ورزیده از باب حرکت مذبوحی بدست و پا زدن در آمده در آخرکار نام و ننگ بباد فنا داده خیمہ و خرگاه و دیگر اسباب و اشیا را بقرار گاه گذاشتہ و بتاراجیان و یغمائیان لشکر ظفر اثر سپرده جان مفت از آن مہلکہ بیرون برآوردن غنیمت شمرده با ہزاران عار و بدنامی کشتی سوار رو بسوی پتنہ گذاشت ۔ و چند روزه توقف اولیای دولت بسبب تردد راه خشکی از جملہ مساعدتہای روزگار و ہمراہیہای بخت شمرده از آن مکان نیز بشتاب بخت برگشتہ و دولت راجع راه راج محل پیش گرفتہ خود را بہ پناه عقبۂ دشوار گذار مونگیر رسانید ۔ و از جہت شکست درست و تنگیٔ عرصۂ کار در آن مقام نیز توقف نورزیده دست استیمان بدامان استشفاع زده ندامت و خجالت را عذر جنایت و لجاج نموده عرضداشت ضراعت آمیز بعنوان ارباب زینہار بدرگاه آسمان جاه ارسال داشتہ درخواست عفو تقصیرات خود و توقع عنایت از حضرت سلیمان منزلت درین باب نمود ۔ از آن جا کہ مدار کار آن قبلۂ آفاق با عامہ خلق خدا بر مدارا و اغماض عین و فروگذاشت تقصیرات است چہ جای فرزند دلبند مطلقاً در مقام انتقام درنیامده بمقتضای مہر ابوت ہمت بر نظام احوال و درستیٔ شکست حال او برگماشتہ بمعاودت و مراجعت شاہزاده سلیمان شکوه با سائر لشکر فرمان دادند ۔ و از فرط نوازش و مہربانی منشور عاطفت مضمون مشتمل بر نصایح خبرت بخش عبرت آموز و وصایای بصیرت افروز از موقف خلافت بجہت تسلیٔ خاطر آن قرة العین فرستاده مملکت بنگ را بدستور سابق بتصرفش واگذاشتند ۔

بیست و ششم جمادی الثانی سنہ سی و دو جلوس والا سلطان سلیمان شکوه را

که بفریب ارباب لشکر بر شاه شجاع دست یافته بود حسب الالتماس شاه بلند اقبال بمنصب بیست هزاری پانزده هزار سوار ده هزار برآوردی پنج هزار دو اسپه سه اسپه و راجه جی سنگه بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه و دلیر خان را بمنصب سه هزاری سه هزار سوار سربلند و معزز گردانیدند ـ

از بدایع وقایع که بعد ازین واقعه سمت وقوع یافته آنکه چون بنقاب کشائی توفیقات ربانی شاهد اقبال بر وفق مقصود از حجاب غیب رو نمود و ظفر و فیروزی نصیب اولیای دولت و بهروزی گردیده حالت منتظره نماند و خفت تمام در عارضه رو نموده گرانئ کوفت بالکل کرانه گزین گردید و ازین باب امری که باعث تفرقهٔ خاطر اشرف تواند شد متوقع الوقوع نبود جذبهٔ خواهش شوق افزای سیر و شکار دارالخلافهٔ شاهجهان آباد دامن کش و محرک ارادهٔ آن حضرت گردید ـ درین وقت پادشاه بلند اقبال تمهید مقدمات دولت و پیشرفت امور سلطنت خود را در نظر داشته اموری که متضمن فساد بلاد و عدم صلاح عباد بود بمیان آورده خاطر نشان اشرف نمودند که از دیر باز مراد بخش از جادهٔ کعبهٔ مقصود پا بیرون نهاده از عمل ناصواب باز نمی آید بالفعل مصلحت آنست که صوبهٔ احمد آباد ازو تغیر ساخته بجا گیرداری برار مقرر فرمایند ـ اگر اطاعت حکم بجا آورده برہنمونئ بخت متوجه آن سمت گردد از سر تقصیرات او گذشته ابواب عفو بر روی روزگارش مفتوح باید ساخت ـ و اگر از عدم دوربینی ترک اندیشهای دور از راه نداده سر از حکم باز زند و سررشتهٔ بهبود از دست داده فرموده بجا نیارد گوشمالی بلیغی داده و ادب کما ینبغی نموده مقید بحضور اشرف باید طلبید ـ و چون شاهزاده بلند اختر محمد اورنگ زیب بهادر را نیز جمعی از منافقان به نیرنگسازی از راه برده خواه نا خواه برین میدارند که در مقام کینه توزی و انتقام کشئ آن برادر هزیمت خورده و کمک این برادر که سر بفساد برداشته بود آمده با لشکری شایسته از مردم بادشاهی و شاهی که بالفعل با خود دارد به بهانهٔ عیادت رو بدرگاه فلک جاه آورده و از هر راه که رو دهد خلل در اساس پائدار دولت ابد پیوند افگند ـ چنانچه بهمین اراده در مقام استمالت امرا و ارکان دولت درآمده اکثری را از خود کرده پیش از آنکه پردهٔ از روی کار افتد و راز نهانی آشکارا شود باین پخته کاری در اباس پیغامهای نهانی کار خود میکنند ـ و زری که از قطب الملک بعنوان پیشکش بدست آورده بی اجازت والا

صرف فراهم آوردن سپاه و جمعیت نموده عنقریب است که قدم از شاہراه اطاعت بیرون نهاده کمر بجنگ بندد ۔ خدا نخواسته اگر درین وقت بنیروی ازین دست لشکر عظیم که سابق بجهت تسخیر بیجاپور از حضور پُرنور تعین شده بود و الیوم با اوست از شاہراه اطاعت برگردد و مبانی استقلالش که بخزانهٔ معمور و جاگیر آباد مستحکم است از زر پیشکش مشید تر شود هرآئینه ازین معنی فتوری بدولت جاوید طراز رسد که تلافی تدارک آن از حیز امکان بیرون باشد ۔ صوابدید وقت چنان است که فرامین مطاعه در باب طلب سائر امرا و تعیناتیان صوبهٔ دکن شرف صدور یافته بعد از آن مبالغه در آوردن خزانهٔ مذکور بمیان آید تا باین وسیله بتدریج ضعف و وهن در احوال آن والا اقبال عالیجاه راه یافته مواد شوکت و حشمتش کمی پذیرد و اعوان و انصار که علت استقلال و اقتدار آن عالیجاه است رو بقلت[1] نهند ۔ اگرچه شاه بلند اقبال بحسب ظاہر دولت خواہی نمود اما باطناً در پی نادولت خواہی خود بود و صوابدید صالح دولت را پی سپر کرده و چشم از مراتب آگهی پوشیده و بجرم این معنی از همه بی بهره گشته دولتی باین پایه بزرگی و نعمتی باین مثابه عظمت از دست داد ۔ ہر چند اعلیٰ حضرت بقبول این معنی مبادرت ننمودند و در باب فرستادن فرامین ایستادگی تمام فرمودند لیکن از فرط غلبه و وفور تصرف آن بلند قدر در مزاج مبارک امتناع از پیش نرفت ۔ و خواه نا خواه مناشیر والا متضمن آن مضمون ناصواب مصحوب چندی از یساولان شرف صدور یافت ۔ در عین وقت کار که آن شاه والا جاه مشغول به تنبیه و تادیب اہل بیجاپور از روی تسلط و غلبهٔ تمام لشکر بی سر او را در مضیق احاطه داشتند یساولان مذکور رسیده خلل در بنای ثبات و استقرار مردم افگندند و این حرکت ناہنجار باعث کدورت ضمیر انور شده مایهٔ شورش عظیم گشت ۔ چنانچه جمعی از امرا و ارکان مثل مهابت خان و راو ستر سال وغیره بی رخصت و اطلاع عالی متوجه اکبر آباد گشتند ۔ و زبدۂ کار آگاہان معظم خان که سرکردۂ این کار بود نیز سلوکی که اصلاً موافقت با روش و دستور العمل خرد نداشت درمیان آورده خواست که بی رعایت شرط موافقت و دریافت اجازت عالی روانهٔ حضور اشرف گردد ۔ لا علاج بسبب عدم رفاقت مردم و تعلق خاطر بچگونگی احوال اعلیٰ

۱- مطبوعه : بقلب (و ۔ ق) ۔

حضرت ملتمسات اہل بیجاپور را بدرجۂ قبول جا داده بامان دہی و جان بخشی و قبول مصالحہ و معاہدہ رضا دادند - و سرانجام کار و اتمام این مہم دشوار را بوقت فرصت حوالہ نموده عنان انصراف را انعطاف داده متوجہ اورنگ آباد گشتند - و بمجرد رسیدن آن مکان بخان مشارٌ الیہ از راه مدارا پیغامی چند داده خواہش آمدن حضور فرمودند - چون او پیغامہای مزبور بسمع قبول اصغا نموده اطاعت امر جلیل القدر نکرد حکم والا شرف نفاذ یافت کہ شاہزاده سلطان محمد بزودی روانہ گشتہ بہر نہجی کہ ممکن باشد او را در موقف دولت حاضر سازد - و پس از آنکہ فرمرده بنفاذ پیوست و او بحضور انور رسید بحکم سیاست سلطانی در ہمان مجلس مقید ساختہ بقلعۂ دولت آباد فرستادند - و خزانہ و فیلان و دیگر اموال را بقید ضبط در آورده تحویل تحویلداران سرکار عالی نمودند - و ہمچنین در باب شاہنواز خان کہ باوجود نسبت قرابت پہلو از رفاقت تہی کرده تن باطاعت در نداده بود بمقتضای وجوب مجازات از موقف انتقام بی توقف امر عالی بظہور پیوست کہ ہواخواہان سرکار عالی بضبط نقد و جنس او پرداختہ بجہت عبرت دیگران خان مذکور را نیز نظربند نگاہدارند - اعلیٰ حضرت خلافت مرتبت از استماع این مقدمہ قرین کدورت و ملال گشتہ فرمان عالیشان بخط ہمایون صادر فرمودند کہ درین وقت چنان بموقف عرض واقفان محفل عز و جلال رسید کہ آن فرزند ارجمند آن دو سید بی گناه را کہ مصدر انواع خدمات شایستہ و متصدی صدور اقسام اعمال نیکو بندگی گشتہ بحکم کارفرمائی عقل ادب آموز و خرد ہوش افزا اطاعت حکم بجا آورده روی ارادت بجناب خلافت آورده بودند بتحریک اغوای بعضی زیاده سران بتاراج نقد و جنس آنہا پرداختہ در دولت آباد محبوس ساختہ - مقید ساختن کسانیکہ وجوب اطاعت خداوندگار خود را جزو ایمان و صدور مخالفت او را بغی و عصیان شمرده در شاہراه اخلاص ثابت قدم و مستقیم باشند از اخلاق پسندیده بغایت دور نمود - خردمند سعادت یار آنست کہ عنان اختیار خویشتن داری در جمیع احوال و اوقات خاصہ ہنگام استیلای قوت قاہرۂ غضبی از دست نداده مالک نفس خود تواند گشت و تلخیٔ فروگذاشت بآن مایہ مرارت در کام عفو از چاشنیٔ شہد انتقام لذیذ تر انگاشتہ مغلوب نفس امارۂ قہری نگردد - فکیف درین حالت کہ صورت عذری ہم درمیان بود گنجایش آن داشت کہ معذرت آنہا را خرد پسند انگاشتہ خرسند می‌گشت و بانعام نقد و جنس مایۂ

اعتبار آنها افزوده بکمال مهربانی رخصت میداد نه آنکه بضبط اندوختهٔ سالهای دراز پرداخته حکم قید میفرمود - اکنون هم اگر عفو را بر انتقام سبقت داده و از روی لطف مهراندوزی را بر کینه توزی برگزینند و برای توسل عفو و صفح این فرمان را وسیله انگارد موجب رضامندیٔ طبع اشرف که وسیلهٔ رستگاریٔ هر دو سراست خواهد بود -

فرمان دیگر بنام مراد بخش شرف صدور یافت - خلاصهٔ مضمونش آنکه چون آن فرزند رعایت مراسم ادب را بباد نسیان و سیلاب فراموشی داده انواع بدسلوکی و بیروشی که اصلاً بآئین حق شناسی نسبت نداشت آغاز نهاده مصدر کمال تقصیرات شده دیده و دانسته چشم از لغزشهای او پوشیده بمقام انتقام ناسپاسیٔ حق تربیت و لوازش دائمی در نمی آئیم و سائر کوتاهیها و زلات اقدام او را حواله بعفو معذرت آموز و حلم جرم سوز فرموده حکم میفرمائیم که بمجرد وصول این فرمان واجب الاطاعت والاذعان روانهٔ برار که درین ولا بجاگیر او مرحمت شده گردد و در برابر برداشت این مایه جرأت و بدل این گونه عنایت بگوناگون سپاس گذاری قیام نموده دقیقه از دقایق این مراتب مهمل و معطل نگذارد - و اگر آمادهٔ حق شناسی نگشته راه بغی و طغیان خواهد سپرد و از فرموده تخلف و تجاوز نموده روانهٔ برار نخواهد گردید بحکم آنکه بر ادیب روزگار یعنی جهانبان واجب است که بی ادبان نافهم را بتادیب گوشمال آگاه ساخته بر سر راه آورد و چندی در زندان مکافات که دبستان آگاهی کودک منشان غنوده خرد است بپاداش کردار نابکار گرفتار دارد بر آئینه بسر انگشت تنبیه پنبهٔ غفلت از گوش آن سرمست بادهٔ نخوت و پندار برآورده بیدار و هوشیار ساخته خواهد شد -

چون این فرامین سعادت تزئین از موقف خلافت بشرف صدور پیوست و جواب معذرت آمیز از هر دو جانب صورت ارسال نپذیرفت ، ازین رهگذر فی الجمله یاسی رودا ده کار از مواسا و مدارا و تساهل و تغافل گذشت - بصوابدید شاهزادهٔ کلان بیست و دوم شهر ربیع الاول سنه یک هزار و شصت و هشت مهاراجه جسونت سنگه را بخلعت و شمشیر مرصع و اضافهٔ هزاریٔ هزار سوار بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و صوبه داریٔ مالوه از تغیر خان جهان عرف شایسته خان و مرحمت صد اسپ از آن جمله یکی با ساز طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل و یک لک روپیه نقد سربلند ساخته با جمعي از بندهای دیگر دستوري

دادند ـ بعد آن قاسم خان را سلخ جمادی الاول بعنایت خلعت و شمشیر مرصع و منصب پنج ہزاری پنج ہزار سوار دو اسپه سه اسپه و صوبه داری صوبهٔ احمد آباد و مرحمت اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره و یک لک روپیه نقد سرافراز و سربلند ساخته رخصت فرمودند ـ و بمقتضای رای عالم آرای چنان مقرر شد که تعین شدہا در سواد اوجین اقامت ورزیده پاس مراسم احتیاط بجا آورند ـ اگر شاہزاده مراد بخش بسعادت منشی و ادب اندیشی اطاعت حکم بجا آورده احمد آباد را خالی نماید بہتر و الا دیگر باره از راه تربیت و اندرز که از لوازم اتمام حجت است در آمده او را متنبه گردانند ـ و اگر باوجود این مراتب در مقام شدت بر آمده بجنگ در آید بی توقف با سائر اولیای دولت باحمد آباد رفته در استخلاص ولایت مذکور سعی بلیغ بجا آورند ـ چون آن ہر دو سردار آزموده کار بقرار گاه معہود رسیده اقامت ورزیدند شاہزاده محمد مراد بخش با لشکر بسیار بداعیهٔ مقابله با سپاه نصرت دستگاه روانه گشته بعد از وصول بمقام قریب تنہا با اولیای دولت قدر صولت روبرو شدن از مصلحت دور دانسته بہمان پای که آمده بود برگشت ـ حسب الامر جلیل القدر در خدمت فیض موہبت خدیو روشن ضمیر بلند اختر محمد اورنگ زیب بہادر که در آن ولا بشہرت ارادهٔ عیادت پدر بزرگوار رایت ظفر آیت موکب اقبال را ارتفاع بخشیده با سائر کومکیان دکن روی توجه بمقصد نہاده بودند رسیده فیض اندوز سعادت ملازمت گردید و در آرزوی این نوع روز فریفتهٔ نیرنگ طمع و ترغیب گشته کمر بشراکت تردد قائم بست ـ در وقتیکه نواحیٔ اوجین مخیم سرادقات عزت گشته معامله نزدیک بمقابله رسید خدیو اعظم شکوه بزرگی را کار فرموده ہرچند خواستند که ابواب مصالحت مفتوح ساخته راجه را برشحه فشانیٔ سحاب لطف در مقام اطاعت در آورند و از بیراہه روی براه آورده از سر راه برخیزانند او بخشونت طبع و درشتیٔ منش که لازمهٔ سرشت زشت این طایفهٔ جماد نہاد است ، پیش آمده معامله را یک رو کرد و بر سر امور دور از کار پا محکم نموده رو به نبرد آورد ـ بنا بر آن شاه نصرت دستگاه بآرایش صفوف و ترتیب یسال امر عالی صادر فرمودند ـ

بیت

خروش نقیبان جہان در گرفت
جہان در جہان موج لشکر گرفت

سپاه از ره موج میزد باوج
چو دریا که بادش درآرد بموج
ز بانگ پیونان گیتی نورد
شده پر صدا گنبد لاجورد

بنا بر آنکه در همه وقت و همه حال نقش مراد خداوندان دولت و بخت بر وفق دلخواه درست می نشیند و اسباب پیشرفت کار خود بخود مهیا میگردد سرداران نا آزموده کار لشکر بادشاهی بمقتضای نزول احکام قضا و قدر در کنگاش خطا نموده از راه نیامد کار در جری کم عرض و زمین پر نشیب و فراز منزل اختیار نموده صباح آن چون به تهیهٔ جنگ و یسال پرداختند جمعی در همان درهٔ تنگ پی هم و بعضی بر کرانهای آن جا بجا بسیار بی ترتیب و بی روش ایستادند - از مشاهدهٔ این حال و آرایش افواج بدین منوال برقندازان و کمانداران قدر انداز شاهی آغاز گیرودار نموده آن اجل رسیدگان خدا گیر را در آن شیب بباد شیبهٔ تیر و تفنگ گرفته آتش فنا در خرمن حیات بسیاری زدند - اگرچه راجپوتان نیز مانند تیغ آبدار بکارزار درآمدند و بی محابا از سر جان در گذشته باجل دست و گریبان شدند بمساعدت همت کارگر و کارفرمائی جلادت در اندک فرصت غلبه نموده جمعی را جریح و قتیل و بعضی را سنکوب و مغلوب بوادیٔ فرار انداختند - چنانچه مکند سنگه هاده و ارجن کوز در عین گرمیٔ هنگامهٔ کارزار از سر قدرت و قوت تمام به جملهٔ شیرانه از جا درآمده از سر تهور و روی تجلد افواج عالی را تار و مار نموده از فیل سواری خاصه پیش گذشتند و بضرب تیغ جانستان و نیزهٔ سینه دوز حق دلیری و دلاوری چنانچه حق مقام بود بجا آورده کارستانی در عرصهٔ مصاف بر روی کار آوردند که سالهای دراز زینت صفحهٔ ایام خواهد بود - اما چون افواج از ترتیب افتاده و سرداران بی ثبات بمدد آنها نپرداختند لاچار آخرکار بعد از نمایش دستبرد نمایان و تردیدات شایان با پانصد تن در راه خداوند زمین و زمان جان را نثار نموده نیکنامی ابد عوض گرفتند - درین اثنا شاهزاده مراد بخش با فوجی جرار از جانب اردو رسیده این مردم را دو دله گردانید و از روی دلیری تمام به تنگنای آن جر در آمده تزلزل در بنای ثبات و قرار فوج بادشاهی انداخته راجه را نیز بیدست و پا ساخت - چنانچه بسبب تنگیٔ عرصهٔ نبرد قرار و آرام بر این مردم بغایت تنگ میدان گشته از جهت تنگ گیری دو طرف ساحت تردد بر اینان از مضیق حوصله تنگتر گردید - لاجرم

بعد از شهید شدن چندی از مسلمانان و بکار آمدن جمعی کثیر از راجپوتان راجه و قاسم خان از کمال بی عزتی جان مفتی را از معرکه بدر بردن غنیمت دانسته در قطرهٔ زنیٔ راه فرار از باد سبقت بردند و نقد حیات چند روزه را از جمله مغتنمات انگاشته بکمال بی ناموسی خود را زنده انگاشتند ـ بهادران موکب اقبال تا سه چار کروه بدنبال هزیمتیان تاخته جمعی انبوه را در طی راه مسافر آن جهان ساختند و جنس بسیار و غنایم بیشمار بدست آورده مظفر و منصور بمنزلگاه خویشتن مراجعت نمودند ـ شایستهٔ مرتبهٔ ظل الٰهی و سرافراز اورنگ جهان پناهی بعد از چهره نمائی شاهد فتح و ظفر قرین دولت و اقبال مظفر و منصور ببلدهٔ اوجین رسیده ظاهر قصبهٔ مذکور را مرکز رایت ظفر آیت ساختند و بعد از یک مقام رو بسوی دارالخلافه نهاده کوچ بکوچ مرحله پیما گشتند ـ چون حقیقت این معنی از عرایض صوبه‌داران ناحیت معلوم رای عالم آرای شد در موضع بلوچ پور استماع این قضیهٔ ناهنگام اتفاق افتاده باعث کدورت مطلع انوار صفوت و صفا یعنی آئینه خانهٔ ضمیر منیر گردید ـ دانستند که فرزندان سعادتمند وثایق عهد و پیمان بمیان آورده از فرمان پذیری قهرمان خرد بیرون رفته اند و در پیشبرد کار همدست و همداستان و یار و مددکار یکدیگر گشته هنگامه آرای طغیان و خروج شده اند ، بی توقف از همان منزل بتکلیف شاه بلند اقبال معاودت فرموده نهم شعبان سنه هزار و شصت و هشت ساحت مستقر الخلافه را از فیض نزول اشرف برکت اندوز سعادت جاوید ساختند ـ بمجرد رسیدن آن جا بتهیهٔ لوازم یساق و تجهیز عساکر منصور پرداخته در ترتیب افواج اهتمام تمام بجا آوردند ـ و بیست و پنجم ماه مذکور جنود ظفر آمود را از مستقرالخلافه دستوری پیش داده بهر یک از امرای عظام و مردم بادشاهی درخور مرتبه و حال خلعت و اسپ و فیل با یراق سیمین و کمر خنجر و شمشیر مرصع که این مقام به تفصیل آن بر نمی تابد مرحمت فرمودند ـ بعد از آن قوت الظهر خلافت سلطان محمد داراشکوه را به تشریف خلعت خاصه با نادری تکمهٔ لعل و مروارید و شمشیر و گهپوه مرصع و رتهه که از روی شگون و راه حسن فال کشورکشایان این اقلیم در وقت توجه به تسخیر سمت جنوبی برای سواری می گزینند و دو اسپ خاصه یکی با زین مرصع و دومین با زین طلا و فیل با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل سرمایهٔ اعظام و اکرام بخشیده هنگام رخصت که فی الحقیقت ملاقات آخرین

و رخصت واپسین بود بحکم غلبهٔ افراط محبت آن جان جهان را چون روح روان تنگ در برگرفته زمانی دراز در آغوش عاطفت داشته رایحهٔ حیات جاوید بمشام امید رسانیدند - پس از آن که آن والا گهر درج دولت و اقبال بنا بر ادای حق سپاس عواطف و مراحم بی قیاس خاصه این مایه عنایات نمایان تسلیمات و سجدات شکر بجا آورده خواست که روانهٔ مقصد شود بهمت اشرف بهمراهیٔ بدرقهٔ تائید الٰہی گماشته دست بدعای استدعای ظفر آن بلند اختر از عطا کدهٔ فضل و افضال نامتناهی برداشته از روی خلوص نیت و صدق طویت اجابت این درخواست از درگاه مجیب الدعوات نموده رو بقبله استاده فاتحه باکمال رقت و توجه خاطر خواندند - و از کمال عنایت و غایت مراتب شفقت مقرر کردند که هم از دروازهٔ کتهرهٔ نقره قرین دولت و سعادت بر رتھ سوار شده گورکهٔ دولت را برای شگون فتح و نصرت بلند آوازگی داده روانهٔ سمت مقصد گردد - چون فرموده بجا آمد و آن والا گهر بدستور مذکور سوار شده امرای عظام و بندہای بادشاہی ہمگی باندازهٔ قدر و مقدار و فراخور قرب و منزلت در کمال ادب و اندام ہالہ وار اطراف آن ماه تمام را فراگرفته و دیگر منصبداران بیشمار از یمین و یسار از برقنداز و باندار و نیزه دار در رکاب سعادت و ہمچنین سائر لوازم این مقام که بحلیهٔ حسن توزک و ترتیب مزید آرایش و پیرایش پذیرفته بود قدم براه نهاد اعلیٰ حضرت از مشاہدۂ این حال در لجهٔ حیرت فرو رفته تا برآمدن از دروازهٔ خاص و عام بتکیهٔ عصا ایستاده نظر فیض اثر وقف تماشای جمال آن ماه اوج اقبال داشتند ، غافل از آنکه ارادهٔ جناب الٰہی و اقتضای قضا بامر دیگر متعلق گشته از رنگ آمیزیهای نیرنگ تقدیر معامله رنگی غریب بر آرد و وقوع این معنی باعث فساد نظام عالم و شورش احوال دارالخلافهٔ بنی آدم گردیده خلعت خلافت از آن حضرت خلع نمایند و بوسیلهٔ این ہنگامه چارقب سلطنت ربع مسکون از آن عزیز کردهٔ حضرت عزت انتزاع نموده بدیگری می پوشانند چنانچه حقیقت آن عنقریب بر اصحاب بصیرت از سیاق کلام ظهور یافته باعث حیرت ارباب خبرت میگردد - القصه بعد از رخصت شاه بلند اقبال چون ملاحظهٔ وقت ضرور بود زینت افزای سرادق عز و تمکین بادشاه زمین و زمان ملکهٔ معظمه صاحبهٔ مکرمه ناموس العالمین بیگم صاحب نامهٔ عاطفت مضمون بجهت اطفای نایرهٔ فتنه و فساد بقلم آورده مصحوب فاروق بخشیٔ سرکار خود ارسال داشتند -

نقل نامهٔ بیگم صاحب

"از آن جا که مرتبهٔ ظلیت الٰہی نظر بعموم کائنات مقتضیٔ پایهٔ نگاہبانی است بر بادشاہان عظیم الشان که متحملان بار امانت خلافت اند لازم است که نسبت بکافه برایا و رعایا که ہمه رمهٔ حضرت پروردگارند دقیقهٔ از دقائق مراعات طرف حمایت ایشان مہمل و معطل نگذاشته در ہمه باب لوازم پاسبانی بجا آرند۔ الحمد للہ که اعلیٰ حضرت عموم اوقات فرخنده ساعات شبان روزی را بعد از ادای وظائف طاعات باہتمام نظام ملک و ملت مصروف داشته ہمواره توجه اشرف بمعموری و امنیت مملکت و رفاہیت خلائق مبذول میدارند و از مبادی احوال فرخنده فال تا حال پیوسته بر وفق احکام کتاب و سنت حضرت خیرالانام اطاعت حضرت رب العزت پیشه نموده شیوهٔ که شبہه بل مشتبه به بیروشی و بیطریقی باشد از ہیچکس قبول ندارند، علی الخصوص از فرزندان سعادتمند که آراسته بمزایای ادب و اخلاص اند۔ درین وقت که بسبب وقوع ہرج و مرج که خاصیت ایام فترت و از لوازم ماہیت امثال این اوقات است از زیاده سری فتنه پرستان وہن و سستی بکشاد و بست امور ولایات نزدیک و دور راه یافته ضرر کلی عاید حال رعایا و ضعفا گشته تلافی و تدارک بی اندامیٔ اشرار نابکار و ترمیم احوال دل خستگان و ستم رسیدہا منظور نظر فیض اثر است بگفتهٔ نافرسودگان روزگار که نه عقل آزمونکار دارند نه خرد آموزگار مہیج فتنه و فساد گشتن و ارتکاب بر افعال ناصواب نموده در صدد ضرر جان و مال و ناموس سپاہی و رعیت که ہمگی مسلمانان پاکیزه اعتقاد صاف دین اند درآمدن و از ملاحظهٔ صوابدید ہنگام و ایام اغماض عین نموده تجہیز جیوش و جنود و تسویهٔ صفوف مصاف با برادر کلان و ولی عہد بادشاه جہان که در ظاہر و باطن مبارزت بقبلهٔ کونین است پیش نہاد ہمت ساختن از آئین حق پرستی و خدا شناسی و رسم و راه سعادت کیشی و دور اندیشی بسیار بعید است۔ باید که آن برادر کامگار خود را بوادی صدق و ارادت و حسن اعتقاد نزدیک ساخته و سر تا سر احکام را از ته دل و جان بقبول تلقی نموده در اظہار لوازم اخلاص و شرایط خلوص یکرنگی ایستادگی نمایند و از سوء خاتمت مقابلهٔ ولی نعمت و بقتل رسیدن مسلمانان طرفین در ایام فیض نظام رمضان الذی انزل فیه القرآن احتراز واجب دانند۔ و در ہر مقام که رسیده باشند توقف ورزیده بر مکنون ضمیر و مرکوز خاطر آگاه

سازند که مطابق خواهش شریف حقیقت بعرض اقدس رسانیده جمیع امور ساخته و پرداخته آید ـ"

چون فرستاده رسید و مکتوب برسانید و مقارن آن احوال خبر رسیدن شاهزادهٔ کلان بدهولپور و قائم نمودن گذرهای دریای چنبل که نشیب و فراز و شکستهای تنگ گذار دارد ، نیز گوش زد آن والا جاه گردید ، برنگ باد وزان و برق فروزان روان گشته برهنمونیٔ زمینداران آن حدود براهی که هرگز قدم لشکر ظفر اثر بر سبیل راه‌گذر آشنای آن سرزمین نشده بود شباشب از آب مذکور که عمقش در آن مکان تا بزانو بود ، عبور نموده رسول مذکور را دستوری معاودت داده عرضداشتی در خدمت اعلی حضرت باین مضمون ارسال داشتند :

نقل عرضداشت

"بعرض اشرف حضرت ظل سبحانی خلیفة الرحمانی میرساند که چون اختیار روائی امور ملکی و مالی بآن حضرت نمانده و مواد استقلال و تصرف شاهزادهٔ کلان در حل و عقد امور جهانبانی از آن گذشته که بشرح و بیان راست آید لاجرم بوسیلهٔ مزید اعتبار و علت دوام تسلط و اقتدار همواره در ایذا و آزار نیازمند بوده مدار کار بر پیش رفت خواهش طبع خویش نهاده آنچه متضمن فساد بلاد و عدم صلاح عباد بوده بعمل می آورد و راه منافع از هر سو بر روی خیر اندیش مسدود ساخته خواست که باین طریق ابواب مداخل خزانهٔ دکن که قلت زر آن علت خرابی و پراگندگیٔ لشکر است بر روی روزگار این رضاجو فراز نموده چنانچه در عین وقت کار که حسب‌الحکم لشکر بر بیجاپوریان کشیده بصد هزار سعی کار بر آنها تنگ ساخته در مضیق قبل داشت و نزدیک بود که پیشکشی گرانمند بگیرد یا همه را مستاصل مطلق ساخته بی جا و بی پا کند سزاولان شدید بطلب لشکر بادشاهی فرستاده نهانی کسان خود را بقصد تسلی قلب و استمالت خاطر اهل بیجاپور تعین نمود ـ وقوع این معنی و خبرهای مختلف کوفت اشرف موجب خیره چشمیٔ غنیم گشته وهن و فتور تمام در مبانیٔ ثبات دلاوران لشکر راه یافت ـ و بنا بر این مصلحت که عین مفسده بود اکثر مردم سر خویش گرفته بهر طریق و هر طرف متفرق گشتند ـ اگر خدا نخواسته در ملک غنیم چشم زخمي عظیم بلشکر ظفر اثر میرسید در سائر اقلیم سبعه

شهرت یافته موجب خفت دولت پائدار میشد و یقین که تلافی و تدارک آن از حیّز امکان و قوت اقتدار اشرف بیرون بوده از عدم عاقبت اندیشی شاہزادۂ کلان عمرہا صورت نمی بست - بکرم الٰہی نیازمند صاحب این حال بود که باوجود بی مددی اعوان و انصار دل بر کارگری تائید الٰہی بسته و نظر بر راه عقده کشائی اقبال کشاده اہل عناد را سر کوفته و گوش تافته بعد از فوز مطلب با خیل سعادت صحیح و سالم از حدود آن ملک گذاره نموده باورنگ آباد رسیده - و باوجود این مایه بی مددی و کار شکنی اکتفا نه نموده بی سابقهٔ تقصیر و اندک بیروشی و لغزش که مستلزم فی الجمله کم لطفی و سزاوار کم توجهیٔ آن حضرت بوده باشد محال برار ازجاگیر ہمچو منی درست اعتقاد رضاجو تغیر نموده تنخواه طلب آن چنان ناخلفی که بی موجب سر از دائرۂ انقیاد برآورده مصدر گوناگون بی ادبی و فساد گردیده بود نمود - و بر وفق ارادۂ ناصواب ہمگی مطلب صحیح داعیٔ دولت خواه را بطریق ناشائسته خاطر نشان اشرف کرده جسونت سنگھ را با لشکری گران سنگ بقصد انتزاع مختصر ملکی که نامزد نیازمند شده بود فرستاده قصد آن نموده که بہر صورتی که رو دہد و بہر طریق که پیش رود قطعاً ناخن تملک خیر اندیش در محال متعلقهٔ بادشاہی بند نگشته یک کف دست زمین ہم در قبضهٔ قبض و تصرف خیرخواه نماند - چون مجاری احوال بدین منوال مشاہده افتاد و سیاق کار بدین نہج ملاحظه گردید و آن حضرت از روی بی اختیاری مطلقاً باختیار او شده مؤید تفتیش امور ملکی نمی شوند و سائر فرزندان را بگفتهٔ او دشمن انگاشته بہرچه تجویز می نماید فرامین صادر می فرمایند ، پاس ناموس غیرت بر ذمت ہمت گرفته بخاطر قرار داد که خود را بسعادت ملازمت اشرف رسانیده حقیقت معامله را بوجوه معقوله خاطر نشان اشرف سازد - راجه جسونت سنگھ از ورود و صدور این مرید خبر یافته بتحریک کمال بی سعادتی ہنگام کوچ سر راه بر عبور خیل اقبال گرفت - ناچار طریق تنبیه و گوشمال این کوتاه اندیش فراپیش گرفته آن سست رای را که خار مانع سرراه شده بود شکست سخت داده از راه بر خیزانید - بر رای عالم آرای ظاہر است که اگر سوای دریافت ملازمت ارادۂ دیگر می بود بدست آوردنِ او و ہمراہانش که بحال تباه و روز سیاه پی سپر وادی ہزیمت شده بودند چه قدر کار بود - اکنون شنیده می شود که شاه بلند اقبال لوای خصومت برافراخته بارادۂ مقابله بدھولپور رسیده اند

چون مواجههٔ ایشان با همچو من غنیمی لشکر شکن بهیچ وجه صورت بستنی و نقش مرادش با مثل من حریفی پر فن اصلاً درست نشستنی نیست صرفه درین است که معامله را بطرح انداخته چندی بصوب پنجاب که در تیول ایشان مقرر است شتافته خدمت حضور اقدس باختیار این مرید مرشد پرست واگذارند بعد ازین بهرچه رای عالم آرا اقتضا نماید بعمل خواهد آمد۔''

پس از فرستادن عرضداشت شاه مظفر لوا بنابر نوید دریافت مقصود که از اشارت سراپا بشارت دولت جاوید یافته بودند بترتیب افواج پرداخته همعنان دولت و بخت روی بسمت بناوردگاه نهادند۔"

ابیات

بر آمد به پیل آن یلِ ارجمند
چو خورشید بالای کوه بلند

بجنبید لشکر بلرزید خاک
شد از نعل اسپان زمین چاک چاک

بگردون شد از نای زرین خروش
بدریای لشکر در افتاد جوش

رسیدند لشکر باشکر فراز
زمانه درِ کینه را کرده باز

سپاه از دو جانب صف آراسته
زمین آسمان وار برخاسته

اگرچه از جانب دیگر دارا شکوه نیز بترتیب افواج والا بر طبق ارشاد خلیفهٔ زمین و زمان که مرشد دین و دنیای اہل سعادت و رہنمای معاد و معاش ارباب ارادت است پرداخته از مغولان نبرد آزمای مرد افگن و راجپوتان آزرم دوست فرار دشمن و افغانان و شیخ زادہای صف شکن که اگر بمثل در بزم رزمگاه عنان خفیف و رکاب سبک سازند از بیم ضرب دست و زخم تیغ گران سنگ ایشان اسفندیار روئین تن بل رستم تهمتن بسبکیٔ ہزیمت تن داده عار فرار بخود قرار دہد و اگر فی‌المثل خدنگ راست آہنگ ایشان راه بالا پیش گیرد ہر آئینه بسهم آن بهرام خنجر گذار از

دائرۂ چنبر چرخ زجاجی بیرون رود در ہراول و چنداول و برنغار و جرنغار تعین نموده خود بطریق تمکن و ثبات در سراپای پیکر قول مانند روح به نیروی شجاعت و دلیری در قلب تمکن گرفته ہمگنان را نیرو میداد و بمجرد رسیدن سر پله از جلادت ارثی چون شیر یله بر قلب خیل شاہی حملهای مردانه نموده تا ممکن و مقدور داد سعی و تلاش داد - اما چون مشیت جناب الٰہی بر آن تعلق گرفته بود که ادبار آسمانی شامل حال او گشته بخت زبون و طالع واژون محیط روزگارش گردد و ملک و دولت باین سزاوار مکارم تاج و تخت ارزانی شود ، لاجرم ابواب بلیهٔ جلیه بر روی وقتش مفتوح گشته از ہر چہار جانب جنود غیبی بقہر و طردش برخاست و راه نزول حوادث آسمانی یکباره برو کشاده کار بجای رسید که دوست و دشمن خویش و بیگانه سر رشتهٔ مروت از دست فروہشته قاصد جان و مالش گردیدند ، بمرتبهٔ که سائر طبایع و ارکان و بسایط و مرکبات کون و مکان از ذره تا خورشید و ماه تا ماہی در مدد ہواخواہیٔ این والا جاه و مقام انتقام آن سلطنت پناه در آمدند - لاجرم ہمه سرداران بیکبار نشانهٔ تیر تقدیر گشته در دم از صدمهٔ قہر الٰہی بنحوی نیست و نابود گشتند که پنداری اصلاً بر روی زمین نیامده بودند - و پیش از آن که بعضی جوہر مردی و حمیت آشکارا نموده داد شہامت و دلیری دہند ، ہمه بزخمهای توپ و تفنگ یکجا سر بر خط فرمان اجل نہادند - و حقیقت این واقعه از قرار واقع و شرح این معنی مبہم آن که چون کتایب افواج ہر دو طرف که باعتبار تراکم چون امواج دجله و جیحون از حد حصر و احصا بیرون و بحسب شمار چون خیل ستارگان از شمار افزون بودند کوه و ہامون را فروگرفته دشت و صحرا پر شیر و ببر و پلنگ و ہژبر گردید و گورکهٔ سطوت و دمامهٔ دولت که از صدای رعد قوی صولت تر بود بر فیلان عربده گر که سحاب آسا روی زمین را فرو گرفته بودند بغریدن درآمده زلزله در زمین و زمان انداخت سوار و پیادہای طرفین مانند سپاه دو رنگ شطرنج در عرصهٔ کارزار برابر یکدگر یسال بسته توپهای راست آہنگ درست انداز دور رس اژدہا نفس را که بدمی عالمی را برہم زند زیور زمین مصاف گردانیدند - نخست از آمد و شد سفیر تند پی تیز رو تیر پران و پیک گرم تگ تفنگ خروشان که مدار گفت و شنید دلیران بر آن است سر جنگ و مجادله وا شد و ہنوز کار بسرزنش و تغیر شمشیر و حرف پہلودار دلخراش خنجر بیغاره تند و تیز

کناره نرسیده که تیر جهندهٔ بان بآهنگ برهمزنی درمیان شیر دلان پلنگ افگن بموشک دوانی درآمد ـ و زنبورک بنیاد نیش زدن نموده کجنالها از بالای پیلان مست عربده جو سرکوبی دور و نزدیک آغاز نهاده دود از نهاد و گرد از بنیاد اکثری از بهادران برآورد ، چندانکه هنگامهٔ گرمخونی تیغ دم سرد و نوبت تیز زبانیٔ سنان دلجوی جانستان در رسید ـ و کار از دستبازی و یکه تازی گزشته معامله بکین توزی و جلادت اندوزی جملگی افواج طرفین کشید ـ و پلنگان سخت کوش که جز در کنام قربان و نیستان ترکش آرام نداشتند باستقبال هژبران بیشهٔ جدال و قتال پیش آمده تیغ جلادت از نیام تجلد و تهور برکشیدند ـ و بهادران پر دل کم هراس مانند شیر ژیان و ببر بیان خود را در عرصهٔ رزم انداخته از گریبان کشیٔ اجل و تقاضای خون گرفتگی باهم دست و گریبان شدند ـ و ثابت قدمان عرصهٔ پایداری بادپایان آتشین لگام را گرم عنان ساخته بانداز دستبازی در عرصهٔ نبرد چالشگری آغاز نهادند ـ آشنا و بیگانه از هر گوشه کمان طعن زه کرده بارادهٔ ستیز و آویز تیغ سرزنش را بفسان جنگ دادند ـ علی الخصوص چشم و چراغ انجمن سروری دل و زهرهٔ پلنگان دلاوری و دلیری شاهزاده محمد مراد بخش ـ

ابیات

بمیدان مردی چو غرّنده شیر
نهنگی بدست اژدهای بزیر
کمان بسته و ترکش آراسته
جوان شیری از نیستان خاسته

صرصروار فیل سوار خود را بمیدان صفوف انداخته بنای محکم مهم سازی بر میانجی شمشیر قاطع خود گذاشته و صفحهٔ میدان ستیز را که از شور داروگیر نمودار روز نشور و روکش عرصهٔ رستخیز شده بود کارستانی نموده بزخم دو تیر بر رو کامگاری یافته ازین رو تازه روئی ابد حاصل نموده مانند شمشیر مرد افگن در عرصهٔ جانبازی جوهر مردی و معنی دلاوری آشکارا نموده محضر شجاعت و طومار شهادت را بمهر زخمهای نمایان رسانید ـ درین حالت دلیران شیر دل پیلتن که بر خلاف شیران و پیلان بیشه بی اندیشه خود را بر دریای آتش میزنند بلی مانند

باد صرصر گذار از بحر و بر و کوه و در برابر دانسته بنا بر کمال عدم بیم و باک از بوار و ہلاک نمی اندیشند ۔ خصوص داؤد خان ملازم دارا شکوه درین پله نیز از قضا حذر ننموده بآن بادشاه زادهٔ والا تبار روبرو شد و بضرب پیلک زره‌بر و ناوک دلدوز و تیغ جوشن در مغفر شکاف بر فرق و پلک بر حدقهٔ ہمراہان آن عالی مقدار دوخته ترک و تارک و سر و پیکر ہمگنان را از ہم گسسته صفوف ایشان را از یکدیگر شگافت و فیل سواری آن پلنگ صولت و شیر سطوت را که از کثرت زخم تیر چون فیل مرغ پر برآورده بود از روی تسلط بر گردانید ۔ و از جانب دیگر ہژبر بیشهٔ جلادت نہنگ بحر شجاعت خان حقیقت نشان بی ریو و رنگ رستم خان بہادر فیروز جنگ که اسمش بر حقیقت مسمیٰ دلالت حقیقی مطابقی داشت به نیروی ذاتی و بہادری جبلی چون کوه پا بر جا قدم ثبات و قرار استوار ساخته کارستان نمایان در عرصهٔ کارزار بر روی کار آورد و مانند تیغ بیدریغ بکارزار درآمده ترددات نمایان خود را روکش کارنامهٔ رستم و اسفندیار گردانید ۔ و بدستبرد نمایان و حملهای متواتر چندین تن را بی سر و جمعی کثیر را زخمدار از پا در آورده جوہر حدت اصلی آشکارا ساخت و به نیروی تائیدات ربانی و تقویت آسمانی نصرت و فرصت یافته به نہایت غلبه و کمال قدرت فوج پیش روی خود را برداشت ۔ و ہمچنین از اطراف و جوانب پیاده و سوار به پیکار مردم روبروی خود رو در آورده بکاوش خنجر ہای آبدار چشمه چشمه خون بر زمین ریختند و بهیئت مجموعی حمله آورده چندان ایستادگی و پائداری بجا آوردند که قلیلی در گرد و پیش فیل سواری شاه نصرت پناه تاج خلافت را گرامی در مہد اورنگ زیب بہادر مانده دیگر اکثر مردم طریقهٔ فرار مسلوک داشتند ۔ در این وقت آن شهسوار برگزیده جوہر نمای گوہر مردی و شیری و حرز بازوی دلاوری و دلیری طراز عرصهٔ مصاف آرائی کلید مخزن کشور کشائی :

نظم

بہر جوشنی سبز چون نوبہار
بزیر ابلقی تند چون روزگار
بہر جا که شمشیر او کار کرد
یکی را دو کرد و دو را چار کرد

نہ بیم از خدنگ و نہ باک از سنان
قضا را بہ تسلیم داده عنان

بتحریک ہمت والا و رسوخ عزم جزم با فوج عمان موج بمدد افواج برہم خورده و باعانت و امداد برادر بی جا و بی پا شده رسیده گرد از زمین مصاف برآورد و از جویبار و سرشار شمشیر آبدار آب بر آتش شعلہ خیز ستیز زده التہاب آن را فرو نشاند :

ابیات

برآمد ز قلب دو لشکر خروش
رسید آسمان را قیامت بگوش

دو لشکر نگویم دو دریای خون
بہ بسیاری از ریگ دریا فزون

دویدند برہم یلان بیدریغ
چو جوہر بدندان گرفتند تیغ

بقصد دلیران کمان در کمین
ز جوہر در ابروی شمشیر چین

اتفاقاً در آن عرصہٴ گیرودار کہ کشاکش کمند دلیران روکش جذبہٴ زلف پرخم دلبران و کمان و ترکش پر تیر دلاوران رشک ابروی دلجوی مہوشان و صف مژگان دلدوز خوبرویان شده و از بس جوش خون تا بکمر رسیده پیکانہا برنگ لعل پیکانی و از آن رو ترکش کان بدخشان گشتہ یکایک ضرب جراحت منکر تفنگ بر بازوی خان فیروز جنگ رسیده نزدیک بود کہ ہمانجا از پا درآید اما بمحض نگہبانیٴ عنایت ربانی دمی چند سالم مانده از غایت غیرت شجاعت بتحریک این حرکت ناہنجار از فیل فرود آمده بر اسپ سوار شده باکمال قہر و غضب از روی کین توزی بر فوج پیش روی خود تاختہ جمعی کثیر را در عرصہٴ دار و گیر از اسپ حیات پیاده نموده بخانہٴ ممات فرستاد ـ با آنکہ زیاده بر بیست تن در آن وقت نازک بہمراہیش نرسیده بودند برزم رستمانہ کام از اعدای خود گرفتہ مصدر ترددات نمایان گشت ـ و مانند کوه پا بر جا قدم ثبات استوار ساختہ و از راه شجاعت بسان

کوه در زیر تیغ پائداری نموده باوجود زخمهای منکر چنانچه باید تمکن ورزید و درین صورت حقیقت سرباری و جانفشانی مجسم و مصور ساخته با صد ہزاران نیکنامی بدرجۀ شهادت رسید ۔ و ہمچنین راو ستر سال ہاده و راجہ روپ سنگھ راتھور و راجه شیو رام گور و ارجن وغیره سرداران راجپوتیه که ہمه سرداران کار آزمودۀ مصاف دیده و دیگر امرای نامدار تہور شعار که آسمان آسا سراپا زہره و چون کرۀ زمین ہمه تن دل و گرده بودند بعد از ترددات نمایان جان از گرداب فنا بیرون نبرده در معرکۀ دلاوری رایت نیکنامی برافراختند ۔ و دیگر جمعی کثیر از اہل اسلام از سرخی شهادت رو سفیدی دریافت این سعادت که غازۀ چهرۀ مردمی و سفید روئی مردانست آراسته و پیراسته بزفاف حور عین شتافتند ۔

ابیات

چو دارا چنین دید رفت از شکوه
بجنبید با لشکری ہمچو کوه
به تندی بر آن پیل تن راند پیل
چو ابری که آید بدریای نیل
دو دریا دگر بار جوشنده گشت
بہر سوی سیلی خروشنده گشت

مردانِ صاحبِ جوہر از طرفین مانند شمشیر خونریز جوہر ذاتی خود را آشکارا نموده پنجه در پنجۀ یکدگر افگندند و از فرط کشاکش در کشش و کوشش سر رشتۀ پائداری از دست نداده بہان طریق می آویختند تا آنکه داراشکوه از غایت اضطراب و بیچارگی آئین سرداری فروہشته از راه نیامد کار و بی مددی طالع از توپ خانۀ خود گذشته فیل پیش راند و با جمعی از سادات بارہہ و یکه تازان مغول در آن بحر طوفان خیز آتش که از شعله فشانیٔ اژدہای پران بان و تیر و توپ قیامت آشوب شش جهت را گرفته بود خوی سمندر گرفته غوطه خورد و در عرصۀ زد و خورد که وقت تردد و مقام انتقام بود توپخانۀ خود را معطل ساخته گرفتار باران مرگ که از رگ ابر پلارک بر سر خون گرفتگان اجل رسیده در ریزش بود ، گردید ۔

ابیات

شتابان دو شاه از دو سو بیدرنگ
دل هر دو جوشان ز صفرای جنگ
دو صف چون مژه درهم آویختند
چو چشمان عشاق خون ریختند
ز موج سپاه و ز گرد زمین
گلین گشت چرخ و زمین آهنین

ملخص سخن در آن میدان فساد و عناد تا کران سحاب اجل کله زده و ابر هلاک تتق بسته و از رگ ابر بلا یعنی پلارک مرد افگن باران خون بر عرصهٔ چمنستان کارزار می بارید و از میغ دیگهای جوشان و توپهای خروشان صائقهٔ عالم سوز بر خیابان صفوف مصاف می افتاد و از سوی دیگر افروزش برق تیغ بیدریغ از نیام دلاوران خرمن بخت تیره روزان یکدیگر می سوخت و بارش تگرگ آتشین از تفنگ رعد آهنگ برقندازان مزرع حیات مرده دلان درهم می‌کوفت ـ و در هر گوشه از قوس قزح کمانهای بلند خانهٔ کمین کشایان ژالهٔ تیر زود گیر چون اجل پران بپرواز درآمده بود و همه جا بیدستان ترکش راست کیشان از سرد مهری زمهریر مرگ در غیر موسم خزان گرم برگ ریزان شده از هر طرف دلیران تهور شعار از سر بیباکی در سایهٔ سروستان نیزهای قیامت قامت خرامان شده به گلگشت سوسن زار سنانهای برچهٔ جانستان درآمده از فرط اهتزاز تهور آغوش شوق بر کشاده سهی قدان ناوک دلجوی را مانند دلبران سرکش در برکشیده بر لاله ستان خون می غلطیدند ـ و در آن میان احیاناً گلهای زخم بی تکلف بر سر زده دسته دسته سوسن دشنهٔ سیاه تاب و نیلوفر خنجر شاداب بی مبالات حریفانه بر کمرگاه یکدیگر می خلانیدند ـ و چندی از مردمان شیر افگن از طرفین باین روش دست تنگ در آغوش کشاده شاهدان جراحتهای خون گرم در آورده بخاک و خون تا بامداد روز نشور خفتند ـ و بسی هژبران شیر اوژن صید غمزهٔ آهوان شیر شکار یعنی چشم جوهر خنجر زهرابدار گشته دیدهٔ طمع از زندگی بستند ـ و چندین دلاوران تهور شعار گرفتار غنچه دهانان ناوک

خونخوار و اسیر کمند پرخم[1] دلآویز نیزهای صنوبر قامت شده خیرباد جان گفتند ۔ قضا را درین اثناء از آن جا که کارگریهای بخت موافق و یاوریهای اقبال مساعد است بعضی امرای بادشاہی بکارفرمائی نفس اماره در عین گرمی کارزار از مراسم اقامت پهلوتهی کرده توفیق نیافتند که مصدر امری شوند و جمعی که بوسیلهٔ نفاق از آسیب جنگ گزندی نیافته سلامت مانده بودند، رو ببادیهٔ فرار نهادند و زیاده بر سی چهل نفر گرد و پیش سواری دارا شکوه نماند و بقیه مردم عنان استقامت از دست دادند ۔ لاجرم آن سلطان آشفته روزگار بی اختیار از جاه و مال حرمان نصیب افتاده رضا بقضا و مرضیات الٰهی داده از روی بیچارگی و اضطرار عنان باز گشت را مثنی ساخته ثبات قدم را خیرباد گفت و خیمه و خرگاه و سائر اسباب و سرانجام دولت را بتاراج غارتگران داده قریب بشام باضطراب تمام داخل اکبر آباد گشت و زیاده بر یک پهر شب در آن مقام نیز توقف مناسب ندانسته راه لاهور پیش گرفت ۔ بهمدست ید قدرت عزیز کردهٔ جناب عزت بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با فر سلیمانی و شوکت صاحبقرانی چهرهٔ دولت برافروخته و اسباب جاه و جلال برافراخته برسم و آئین شایان و توره و توزک نمایان در قرارگاه هزیمتیان نزول نموده مراسم شکر الٰهی بجا آوردند ۔ و از آن جا بدو کوچ بباغ نور منزل تشریف آورده ظاهر اکبرآباد را مضرب خیام نصرت ساختند و سائر ارکان دولت و اعیان مملکت با خویشان و منتسبان بقدم اطاعت پیش آمده جمیع امرای عظام و مردم معتبر درگاه بآن حضرت والا مرتبت اقتدا نموده سعادت ملازمت لازم البرکت دریافتند ۔ و گروه گروه مردم بطمع اضافهٔ منصب سررشتهٔ وفاداری از دست داده رعایت نمک خداوند قدیم بر طاق بلند گذاشتند ۔ چون بی حقیقتی مردم و بظهور نرسیدن آئین سلوک و دلگرمی که از بادشاه زادهٔ مظفر و منصور توقع داشتند باعث کدورت و ملال خاطر اشرف گردید لاجرم خان حقیقت نشان مقرب الحضرت فاضل خان که بمزید اعتبار و وفور اعتماد بسبب محرمیت و حفظ اسرار سلطنت از اقران امتیاز داشت با فرمان عالیشان نزد شاه نصرت دستگاه فرستاده و بعضی پیغامهای زبانی نیز دادند ۔ خلاصهٔ مضمون فرمان عالیشان آنکه :

۱- پرچم - قلمی - (و - ق) -

فرمان عالی شان

"چون کوکبهٔ جاه و جلال آن فرخنده کوکب برج اجلال را در نزدیکیهای دارالخلافہ اتفاق نزول افتاده و خبر قرب وصال و وصول آن یوسف کنعان اقبال و قبول کہ در مدت دوری ضروری از ملازمت قبلۂ حقیقی و خداوند مجازی خویشتن حرمان نصیب و بی شکیب بود بنواحی این مصر عزت رسید بحکم استیلای شدت اشتیاق کہ لازمۂ بعد عهد فراق و مقتضای قرب وصال است خاطر اشرف بی اختیار بدریافت لقای فرخندهٔ آن خجستہ اطوار آرزومند است - باوجود غلبۂ افراط محبت اشرف و استیلای اقتضای شدت شوق آن فرزند کامگار توقف آن قرة العین خلافت درین نزدیکی بغیر از سخت جانی و سست سهری دیگر چہ تصور نموده آید - اگر بکارگری طلب صادق و از راه تعظیم و تکریم والد ماجد پای ارادت در رکاب سعادت آورده رهگرای وادیٔ آرزو گردد از فیض ملاقات این نیازمند درگاه الٰهی کہ دوباره زندگانی از سر نو بعالم وجود آمده سعادت اندوز گشتہ چهرهٔ شادمانی را بضیای جاودانی برافروزد هر آئینہ از دولت دو جهانی تمتع و برخورداری یافتہ کامیاب مرادات صورت و معنی خواهد گشت -"

چون خان والا مکان فرمان سعادت عنوان را با پیغامهای زبانی رسانید همہ را بسمع قبول اصغا نموده و آداب اطاعت و انقیاد بجا آورده در جواب بدین مضمون عرضداشت ارسال داشتند -

جواب فرمان

"مراسم سجدهٔ شکر و تسلیم و لوازم تعظیم و تکریم بجا آورده بعرض میرساند کہ فرمان فرخنده عنوان مشتمل بر کیفیت آرزومندی خاطر فیض مظاهر بزود رسیدن این پروردهٔ نعمت و برآوردهٔ تربیت بزمین بوس حضور فایض النور شرف صدور و عز ورود یافت - از دریافت مضمون اشفاق مشحون آن جریدهٔ فیض کہ هر کلمہ اش سرمایہ ده انوار برکات و هر فقره اش پیرایہ پیرای حیات بود سرتا سر صفحۂ خاطر زینت جمعیت و طراز شگفتگی یافتہ روکش نسخۂ رنگین بهار گردید - فروغ آن آیات رحمت و شمول نشاة عاطفت از سر نو پرتو وصول بر بام و در طارم دماغ گسترده سرشار نشای طراوت و مسرت ساخت - شکر این عنایات تازه و مرحمت بی اندازه کہ

از ظرف طاقت تحریر و تقریر بیرونست از تنگیٔ دستگاه لفظ و معنی چگونه بتقریر زبان کسرت بیان راست آید ۔

مصراع

هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند

الحمد لله و المنة که خاصیت صدق ارادت مضمر و خلوص عقیدت مکنون در ضمیر منیر آن حضرت جای خود کرده بتازگی فروغ ظهور از نهانکدۂ باطن بر روی بروز انداخت و از سلسله جنبانیٔ اقبال آسمانی و فیض خواهش جسمی و جانی بفوز کمال عنایت حضرت ظل سبحانی رسیده گلشن مراد و امید را شگفته و خندان ساخت آکنون که کار از اظهار عواطف رسمی و مراسم ظاهری گذشته بخواهش حقیقت رسیده و رایحهٔ التفات معنوی بمشام آرزو فایز گشته باعث مزید حیات گردید ، امیدوار است که اسباب مواصلت این دور افتاده در وقت مسعود و ساعت سعادت آمود دست بهم دهد و از فیض قدمبوس مبارک آن حضرت که فی الحقیقت برکت روزگار و آیت رحمت پروردگار اند و روزگار آن انتظار این وقت و آرزوی روزی شدن این روز داشت بر مراد خاطر فیروز گشته از تجلیٔ دیدار فایض الانوار روزنهٔ دیدۂ منتظر را روکش دریچهٔ مشرق مهر انور سازد زیاده ازین دراز نفسی و کوته اندیشی میداند ۔''

خان مذکور شاد کام مراجعت نموده حقیقت حال بعرض اشرف رسانید و عرضداشت از نظر فیض اثر گذرانید ۔ خدیو عالم خدایگان دارالخلافهٔ بنی آدم از آداب اندیشی و سعادت منشیٔ آن کامل النصاب تام النصیب قرین مسرت گشته روز دیگر اشتیاق زیاده از حد نموده خان معز الیه را با تحف و جواهر گرانمایه باز فرستادند و پیامهای شوق آمیز بزبان فصیح بیان آن سرآمد فضلای زمان حواله فرمودند ۔ چون بعد از برگشتن خان معز الیه جمعی از مفسدان ناحق شناس خواهش اعلیٰ حضرت را در لباس دیگر بنظر آن والا جاه جلوه داده خاطر خطیر را بغایت متغیر ساخته بودند ، این مرتبه که باز آن کامل فرهنگ با تحف مذکور باداى پیغام پرداخت بفکر صائب و حدس درست دریافت که فتنه انگیزان غبار کلفت و گرد وحشت بنحوی برانگیخته اند که الفت و موانست و صلح و صفا بهیچ رو درمیان راه ندارد ، بمقتضای حق مقام بچاره سازی این معاملهٔ از دست رفته درآمده از راه دانش و فرهنگ

بیغرضانه به تقریر دلپذیر بنحوی بادای مطلب پرداخت که همه دلنشین آن سرور گشت - از آنجا که بر وثق کلام معجز نظام حضرت رسول امین که بیان متین کار سحر میکند گفتار دلپذیر آن حکمت پژوه که بزیور تقریر آرایش پذیر گشته بود اولاً در باطن شاه والا جاه تاثیر تمام نموده برقرار معهود باز آورد ، لیکن از آنجا که معامله موقوف بر رای و تجویز دیگر مردم بود بیک حرف آنها فتور در جمیع امور افتاده ملتمسات فاضل خان از خاطر انور محو شد - خان مشارٌ الیه چون دید که تلافی و تدارک این معنی اصلاً صورت نمی بندد و معامله بحسن تدبیر و لطف تقریر چاره نمی پذیرد ، ناچار دستوری خواسته بی نیل مقصود مراجعت نموده آنچه دیده بود بعرض اشرف رسانید - حضرت خلافت مرتبت باز از روی خطای مصلحت خلافت مرتبت باز فرمان عالیشان دیگر بنظم آورده مصحوب فرمان عالیشان دیگر بقلم آورده مصحوب خلیل الله خان که فی الجمله آزردگی از آن حضرت داشت و فاضل خان فرستادند -

نقل فرمان

"آنکه درین مدت آن فرزند ارجمند همواره در صدد تحصیل خورسندی و همه جا در مقام اقامت مراسم رضامندی ما شده پیوسته در پی خدمات پسندیده بود چنانچه در حصول مرضیٔ اشرف اصلاً بتقصیر از خود راضی نگشته اکنون وجه این همه سوء ادب و این مایه کم مهری نسبت بوالد والا قدر که مستلزم بدی دارین است و این همه دلگرانی و رنجش خاطر بی وجه و سبب ظاهر نیست و بآنکه چشم داشت انواع رضا جوئی و اخلاص پژوہی داشت بی آنکه مراسم عیادت و استفسار کوفت جسمانیٔ ما به ظهور رسد و رعایت حقوق تربیت بمیان آید متعجب است که باعث این همه نامهربانی و علت این مایه سرگرانی در واقع چه باشد - این معنی اگرچه بنا بر سعایت ارباب غرض و عناد و تفریب و افساد ارباب فتنه و فساد رو داده نزدیک است که از شیمهٔ کریمهٔ آن فرزند ارجمند بغایت دور نما باشد ، چون غرض پرستان فتنه انگیز کیفیت عنایت و اشفاق والا بلباس نامناسب و بدترین صورتی که هرگز در خاطر اشرف خطور نکرده در نظر آن فرزند ارجمند جلوه داده اند اگر بنفس نفیس از ملازمت فیض رتبت استعداد یافته بوجوه معقوله کیفیت حال را بفهمد و

معامله را بطرح انداخته ما را دشمن خود کام نسازد ، گنجایش دارد ، چه درین ضمن هم گرد کدورتی که بر صفا خانهٔ خاطر انور آن فرزند نشسته بزلال لطف مقال و حسن بیان محو ساخته می شود و هم مطلب صحیفهٔ ما که ناراستان همداستان شده آن را مفسده نامیده بوجه ناشایست خاطر نشان نموده اند پرتو راستی بر ساحت ضمیر انور آن فرزند انداخته باعث رفع کلفت گردد ۔''

پس از ادای پیغام و رسانیدن فرمان خلیل الله خان در خلوت بار یافته فاضل خان بیرون ماند و مردم میگویند که در آن وقت خان مذکور مقصد اشرف را لباس ناخوش پوشانیده ببدترین وضعی در نظر انور در آورد و باتفاق بعضی مردم دیگر بجای وفا و وفاق نفاق و شقاق درمیان آورده بقید آن حضرت و تسخیر قلعه و ضبط خزائن کنکاش داد ۔ آن سرور ادب پرور بحسب ظاهر از روی مصلحت خلیل الله خان را نظربند نگاهداشته بفاضل خان جواب دادند که چون درین وقت بسبب وقوع بعضی امور معامله رنگی دیگر بر کرده خاطر از جانب آن حضرت جمع ندارد و ظن غالب اینست که هنگام دریافت ملازمت بمقام انتقام درآمده قصد امر دیگر نمایند بنا بر آن آمدن خیرخواه خلق الله صورت نمی بندد ۔ خان مذکور برگشته آمده حقیقت مفصل خاطر نشان اشرف ساخت و ظاهر نمود که اکنون کار از کارسازی نامه و پیغام گذشته بهبودی چهره نما نیست بلکه احتمال چیزهای دیگر است ۔ بنا بر آن اعلیٰ حضرت محض از ملاحظهٔ آنکه مبادا مفسدان بی اطلاع بادشاهزادهٔ والا مقدار خیال خامی اندیشیده اندیشهٔ فاسد را بخود راه دهند ، ابواب قلعه را مسدود ساخته حفظ و حراست آن را که اهم مهمات بود بعهدهٔ دولت خواهان مقرر نمودند ۔ همین که شب بسر آمد جمعی کثیر از ملازمان شاهی پنهانی خود را بپای حصار رسانیده بشغل محاصره پرداختند ۔ از آن رو که استحکام آن قلعهٔ استوار سپهر مدار مرتبهٔ نداشت که بمحض یورش و نقب و ملچار بر آن دست توان یافت و از پرانیدن برج و دیوارش که بسبب عمق خندق تا به آب رسیده بود تصور تسخیر آن در آئینهٔ خیال صورت توان بست در پناه دیوارهای شهر و باغات دور قلعه درآمده رد و بدل توپ و تفنگ درمیان آوردند ۔ اگرچه درونیان نیز بمقام مدافعه درآمده شرط ممانعت چنانچه حق مقام بود بجا آوردند اما اکثری از ناسعادتمندان که هرگز سینه سپر تیر قضا نه نموده و پیوسته چون کمان پشت می نمودند تاب

محاصرهٔ یک شبانه روز نیاورده خود را به بهانهٔ مدد آب آوردن بیرون افگندند و جمعی که مانده بودند نیز چشم از رعایت حق نمک پوشیده خواستند که بوسیلهٔ امان و زینهار خواهی بیرون آیند ـ اعلیٰ حضرت برین کیفیت مطلع شده هرچند خواستند که آن جماعت ناحق شناسان از سوء خاتمت و اظهار نفاق پرحذر بوده طریقهٔ وفا و وفاق سپرند اثری بر آن مترتب نشد ـ لاجرم در مصالحت زده فاضل خان را باز بفرمان عالیشان فرستادند ـ خلاصهٔ مضمونش آن که :

فرمان

خدایراست بزرگی و ملک بی انباز
بدیگری که تو بینی بعاریت دادست
کلید فتح اقالیم در خزائن اوست
کسی بقوت بازوی خویش نکشادست
گر اهل معرفتی دل بآخرت بندی
نه در خرابهٔ دنیا که محنت آبادست
جهان بر آب نهادست و عاقلان دانند
که روی آب نه جای قرار بنیادست

در انجاح حاجات و برآمد مهمات بخت مساعد و اقبال موافق بوده در هر وقت و همه حال ادوار چرخ و انقلاب لیل و نهار بکام آن فرزند ارجمند باد ـ ازین واقعهٔ حیرت افزا که نصیب خلیفهٔ زمان و زمین گردیده و این مایهٔ کدورت و الم که گرد صفوت کدهٔ ضمیر منیر خدیو هفت کشور گشته کار بجای رسیده که دور فلک در هیچ مرتبه از مراتب آزار به هیچ وجه کوتاهی نمیکند و اقبال در سر هر پله از دستیاری پا کشیده از تقدیم امور نامرضی دست باز نمی دارد ـ لاجرم از افسردگیٔ خرامش سپهر بی مدار و حرکت ناهنجار و گردش بیروش روزگار دست از کار و کار از دست رفته خرد خرده بین رخصت بیان آن نمی دهد و این مایه حزن و اندوه و جذبهٔ خواهش خاطر اخلاص پرور دل سنگین آن بی مهر را از جای در نمی آرد ـ درین مدت متمادی خود دقیقهٔ از دقایق ترک ادب و عدم حفظ مراتب از آن فرخنده فرزند بظهور نیامده و جز تحصیل رضا و سعی در مراضیٔ والد بزرگوار خود

امر دیگر ازو بوقوع نه پیوسته ـ اکنون که ما بتوفیق عنایت یزدانی از سلطنت صوری در گذشته بادشاهی معنوی اختیار نموده ایم و باعلام الٰهی از کیفیت زمانه آگاهی یافته در زاویهٔ عزلت به پرستاری حضرت باری تعالیٰ جل شانه درآمده ایم و روائی کارفرمانروائی که مدار رونق کارخانهٔ خدائی بر آنست او بخود متعلق می‌شناسد و نگاهداشت سررشتهٔ نظام عالم که از عهد الست بعهدهٔ تعهد ما بود الحال بهرکه خواهد باشد چه برین داشته که باقتضای بداندیشیهای غرض پرستان و کج روشیهای ناراستان بخیال محال و پندار دور از کار این مکان ظاهر آباد باطن خراب که کاروبارش فی الحقیقت خوابی است بیداری نما و سرابی است آب سیما از جا درآمده خود را بدنام و ما را خفیف میسازد ـ و بخلاف سعادت منشیها بخاطر نمی آرد که والد والا قدر او چه قدر تطاول کوته اندیشان را گذرانیده تحمل جراحتهای این مشتی دراز دست بی ادب می نماید ـ هر که اندک مایه خرد دقیقه یاب دارد حقیت این حقیقت بر او چون روز روشن است که در دارالمکافات دنیا کارکنان قضا و قدر همه وقت بر سر کار بوده از احوال ماه تا ماهی حتیٰ حرکتی که بهنجار لکنند و از نفسی که نه باندازه زنند قیاس و شمار بر می دارند ـ

ابیات

ایکه وقتی نطفه بودی در رحم
وقت دیگر طفل گشتی شیرخوار

مدتی بالا گرفتی تا بلوغ
سرو بالای شدی سیمین عذار

همچنین تا مرد نام آور شدی
فارس میدان و مرد کارزار

آنچه دیدی بر قرار خود نماند
وین که می بینی نماند برقرار

پیش ازان کز دست بیرونت برد
گردش گیتی زمام اختیار

شکر نعمت را نکوئی کن که حق
دوست دارد بندگان حق گذار

با ولی نعمت سلوک نیک کن
تا ہمہ کامت برآرد کردگار

ازین رو کہ دیرینہ آئین این کہن دیر بی بقا درآخرکار مقتضیٔ تعب است و برسم معہود این رباط بی ثبات ہر عافیت را عاقبت رنج و نوایب در عقب عشرتش آمادۂ عسرت است و جمعیتش سرمایۂ پریشانی و حسرت اگر گزندی از چشم بد روزگار باین مایہ آبرو و آن پایہ اعتبار رسد و آسیب دستبرد حوادث گیتی باین دولت و مال و خواستہ مکتسب و موروث درخورد جمعیت حواس شرافت اساس بہ تشویش نمی گراید و در تشیید مبانیٔ ثبات و قرار و نیروی توکل ما فتور و وہن و سستی اعتقاد راہ نمی یابد ۔ ہمانا منظور نظر فیض اثر از این معنی اظہار ما فی الضمیر و اعلام قرارداد خاطر خطیر بر آن است کہ ظاہر بینان کور باطن پی بدان بردہ راہ گم نکنند و ہمگنان علی الخصوص آن فرزند سعادتمند از تقلبات لیل و نہار و گردش روزگار حسابی برداشتہ مغرور بکارکشائی اقبال ظاہر کہ فی الحقیقت اعتبار و وجودی ندارد مغرور نگردد ۔ و بہمہ حال اگر نظر دوربین بمنتہای مطلب و سرانجام کار برگماشتہ بر وفق احکام کتاب مستطاب آسمانی و سنت حضرت سید المرسلین و طریقۂ ایمۂ دین مبین عمل نمودہ اطاعت والد والا قدر کہ در حقیقت خدای مجازیست بجا آرد در اعداد عبادت و اطاعت معبود حقیقی معدود و عنداللہ ماجور و عندالناس مشکور خواہد بود ۔"

بعد از ورود این منشور لازم الاذعان و آگہی بر مضمون فیض مشحون آن عرضداشتی در جواب بدین مضمون ارسال داشتند ۔

عرضداشت

"فرمان عالیشان کہ از پیشگاہ عنایت و احسان حضرت خلیفۂ زمین و زمان کعبۂ مرادات ہر دو جہان شرف صدور یافتہ بود در عزیزترین احیان پرتو ورود بر ساحت احوال انداختہ افتخار را شجرہ و امتیاز را تذکرہ گردید ۔ چون بنور بینش افزای سوادش چراغ نظر برافروختہ توتیای روشنائی معرفت و سرمۂ بینائی حقیقت در چشم کشیدہ خاطر از سر نو سرمایۂ مزید تمیز اندوخت و ہمگی اندرزہای مرشدانہ را کہ در ضمن آن جریدۂ فیض مندرج و مسطور بود از روی

ادب اندیشی و ارادت کیشی بسمع قبول تلقی نموده بشکرانۀ دریافت این سعادت عظمیٰ سجدات نیاز ادا کرد و حق سپاس این اختصاص خاص بسبب محرومیٔ استسعاد حضور پُرنور غائبانه حتی‌الامکان بجا آورد ـ این سواد خوان دبستان تعلیم الٰهی و حروف شمار دانشکدۀ فضل نامتناهی تا از سبق تمیز بهره یافته و بوسیلۀ مراتب معرفت اسرار مبداء و معاد دل بدریافت حقیقت کار داده در طی گردش روزگار بی مدار بسی اسرار ژرف بحکمتهای شگرف ملاحظه نموده از حساب هر کار شمار و از مقدار هر چیز قیاس بر گرفته تصورات بی صورت و توهمات بیجای دنیا را سرمایۀ استظهار خود نمی داند و از نشای سرشار این بادۀ هوشربای مرد آزما از جا نرفته بسرمایۀ خود سری خیال عصیان و اندیشۀ طغیان با خود مخمر نساخته مجاری امور بر نهج استقامت و ارشاد جاری داشته خود را همان مرید صادق العقیده می انگارد ـ قلم فیض رقم شکایت گونه از وضع روزگار و گردش لیل و نهار بر صفحۀ بیان نگاشته بود درین مقام که جای گفتار نیست بعد از ادای آداب معهوده بعرض اقدس میرساند که در ضمن افعال محکمۀ حضرت حکیم علی‌الاطلاق بسی از حکم و مصالح مندرج است که عقول بشر پی بسر آن نمی تواند برد درین صورت بر دقایق پژوهان حقایق آگاه لازم است که پیش آمد احوال مشتمل بر فوائد بسیار و منافع بیشمار انگاشته انگشت اعتراض بر واردات تقدیر ننهند و بسی اغراض صحیحه در بطن آن نهفته پنداشته از در تسلیم و رضا درآمده در چون و چرا کشاده ندارند ـ غرض از تشیید مبانیٔ این تمهید شرح کیفیت حال خود است که بر امثال افعال این ارادت سرشت[1] از ارتکاب امور بعید الوقوع ریختۀ قلم عنایت رقم شده که در نظر ارباب شهود و اصحاب تصفیۀ باطن در اکثر صور بعنوان دیگر ظاهر و جلوه گر میگردد ـ اگر بغور اندیشۀ لطف پیشه اصل کار را مشاهده فرمایند دریابند که حرکات و سکنات خیرخواه مطابق رضای آن عین عیان مکنونات[2] مرکز دائرۀ عنایات حضرت مستغنی الصفات که سکون قلب و حرکات ارواح کائنات بتحریک و آرام آن کعبۀ حاجات

۱- قلمی میں سرشت کے بعد ہے "نکات بعد الوقوع ریختۀ قلم عنایت رقم شده در نظر ارباب سهو و اصحاب تسویه باطن . . . ـ"

۲- قلمی : مکونات (و ـ ق) ـ

منوط است بوده در انجام آثار آن بطبع مقدس سرایت مینماید ـ چه قسم آشفته مغز خفته خرد خواهد بود که باین مایه ارادت و آن پایه اخلاص شیرازهٔ مجموعهٔ سعادت را گسسته نفس جز بشکر قبلهٔ کونین گذارد و قدم جز باطاعت پیر و مرشد دارین بردارد و بامری که باعث گرانیٔ خاطر اشرف اقدس و خلاف مرضیٔ مقدس باشد روادار سر موی از آن بوده سررشتهٔ رضا و تسلیم و آداب تعظیم و تکریم از دست دهد بنهجی که حضرت ولی نعمت را در وقوع مراتب عاطفت قطعاً امتناع مراد نیفتاده این خدمتگذار را نیز جز خلوص ارادت و محض صفای اخلاص در آئین جانسپاری و عقیدت امری دیگر پیش نهاد همت نبوده باین حساب این اعتراض برین مرید که همواره بسلسله جنبانیٔ بختیاری و بحکم التزام حق گذاری در مراعات مراتب تربیت و پاس مراسم عنایت هیچ جا کوتاهی نورزیده جایز نیست بلکه باوجود بی مددی برادر بزرگ ببرکت رضاجوئی و خدمت پرستیٔ آن حضرت منظور نظر این مایه عاطفت روزافزون آمده و این پایهٔ والا بمحض استحقاق و شایستگی یافته از تمکین بخت بر بساط کامروائی متمکن گشته دقایق علو درجات مقدار از پله برادران دیگر درگذرانیده بهمه حال درین مکان نه زبان شکر است و نه مجال معذرت ـ

مصراع

هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند

اراده چنان بود که منشور عنایت نشور را که اگر هزار جان گرامی بزندگانیٔ جاودانی نثار هر کلمهٔ آن در شاهوار معانی نماید گنجایش دارد ، توقع رستگاریٔ دو جهانی و طغرای منشور سعادت جاودانی دانسته از کمال ارادت و عقیدت نشرهٔ جان و حرز روح و روان ساخته بخدمت فیض رتبت شتابد ، اما چون بسبب وقوع بعضی امور یک گونه حجابی درمیان آمده از ملاحظهٔ گرانیٔ طبع اشرف مغلوب واهمه است اگر بحکم مرحمت نامتناهی ابواب قلعه و مداخل و مخارج آن را بکسان مرید سپرده ازین واهمه ایمن و مطمئن سازند بمقام تلافیٔ تقصیرات درآمده بملازمت اقدس رسیده رضا برضای اشرف میدهد و امری که موجب استخفاف و تصدیع آن حضرت باشد روادار آن نمیگردد ـ"

چون خواست الٰهی برآن رفته بود و مقتضای قضا برین جمله تعلق پذیر گشته

که روزگاری دراز اہل روزگار از احسان و نیکوکاری آن حضرت محروم گشته از لذت آسایش و فیض فراغ بال بیگانه باشند بی رعایت مراسم حزم و احتیاط و لوازم آگاہی بمحض رسیدن عرضداشت تمام قلعه را خالی نموده تسلیم ملازمان سرکار عالی نمودند - و ہمین که بندہای شاہی بکشاد و بست مداخل و مخارج دست یافتند ہمگی ابواب آن حصن حصین را بتصرف خود درآورده مردم بادشاہی را بالکل از آمد و رفت منع نموده سائر کارخانجات را با خزانهٔ گرانمند در زیر مہر درآوردند - و بحسب نصیب آن سرور سروران زمان که بتقدس ذات و صفوت صفات برکت لیل و نہار و سرمایهٔ عشرت روزگار بود بکمال دشمن کامی و شماتت اعدا نظربند حوادث زمانه گشت و از بی مہریٔ زمانه کار بجای رسید که جمعی شدید بکشکداریٔ آن حضرت تعین گشته مدتہا بجز خادمهٔ چند کسی در خدمت آن حضرت بہیچ وجه راه آمد و شد و روی تردد بل قدرت سخن کردن از دور نیز نداشت -

نظم

ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری
وز نفاق ماه و قصد تیر و سیر مشتری

نه وفاقش با وفای عهد گردد آشنا
نه خلافش باشد از آلایش حیلت بری

القصه روزگار بد مہر عیش زندگانی را بر آن حضرت تلخ ساخته قلعه را بر آن جناب زندان گردانید - کوه کوه الم و اندوه بر دل فیض منزل وارد گشته از نوایب آخرالزمان بحال خیر مآل رسید آنچه رسید - عالمی درین غم از خویشتن داری برآمده بنوحه و زاری در آمد و جہانی ازین مصیبت سرگرم آه و ناله گشته گرفتار انواع بیقراری گشت - چنانچه آثار حزن و اندوه از سیمای خورد و بزرگ روزگار چہره نما گشته سراسر دلہای مردم ماتمدار گردید - و در ہر خانه نغمه بنوحه بدل گشته خاطر ہا سوگوار و دیدہا اشکبار شد - و چرا چنین نباشد که ہندوستان در زمان آنحضرت گلستان روی زمین آمده و عہد عافیت مہدش موسم بہار روزگار گشته بمحض برکات ذات خجسته صفات این خرگاه نیلگون برپا و این کارگاه بوقلمون بر جا بود - اکنون که آن شجر برومند حدیقهٔ اقبال سایهٔ عاطفت از سر خلایق باز گرفته

و ہواخواہانش از ظل راحت مایوس گشته ره بجای نمی برند - و گرما زدگان تموز حوادث و بی برگان روزگار مانند ماہی بی آب در خاک و خون حسرت طپیده آه و ناله بفلک میرسانند - نمیدانم که این ایام تعب کی بر ہواخواہان دولت پائدار بپایان میرسد و روزہای محن و آلام چگونه بر آن حضرت بسر آمده روزگار ناموافق کی راه مرافقت با سالکان طریق دولتخواہی پیموده از در موافقت در می‌آید -

نظم

ای عہد دولت تو جہان را به از بہار
سرسبزی تو زینت بستان روزگار
کوتاه باد دست حوادث ز دامنت
ای آب زندگی تو کجا و کجا غبار
خورشید دولتی و جہان از تو روشن است
یا رب ترا گرفته مبیناد روزگار
تو چشم روزگاری و بادا ز ہر طرف
دست دعای خلق چو مژگان ترا حصار

چون عادت الله بر آن جاری شده که ہر کرا بحکم مصلحتی روزی چند نعمت روزی شود و دولتی باو رو نہد اگر قدر آن عنایت خاص بواجبی ندانسته شکر حق چنانچه حق شکر است بجا نیاورد و مراسم سپاس آن کما ینبغی بتقدیم نرساند ہر آئینه مجازات دارالمکافات روزگار آن نعمت ازو استرداد نموده دادہا را بتمام و کمال ازو باز ستاند - عالم غیب و شہادت شاہد و مشاہدۀ خصوصیات احوال آن حضرت برین دعوی گواه صادق است که از آغاز ایام آگہی تا این ہنگام اصلاً و قطعاً احسان عنایت الہٰی را باسأت تلقی و نعمت را بکفران مقابله نفرموده اند و ہمه وقت بشکر این نعمت عظمی سر بسجده نہاده آنچه لازمۀ سپاس نعمت است بجا آورده - و جریان اوقات و حال عاقبت اشتمال در ہر وقت و ہر حال بر وفق احکام کتاب مستطاب و سنت و اطاعت طاعات آن والا جناب و تقدیم مراسم شکر و سپاس بوده باحیای مراسم عدل و داد و اعلای اعلام اسلام و رفع نشان جور و اعتساف پرداخته اند - نمیدانم کدام امر ناشایست و فعل قبیح خلاف رضای الہی از آن صاحب وقت و حافظ عہد بوجود آمده که بمکافات

آن کارکنان قضا و قدر اندیشهٔ صائب و فکر درست از آن سرور دریغ داشته به چنین دردی بیدرمان و مصائب بی پایان گرفتار ساخته اند - آری بی نیازی مرتبهٔ صمدیت و استغنا که لازمهٔ کبریای جلال حضرت احدیت است جهان را سرگشته و حیران رنگ آمیزیهای نیرنگ خود داشته گاه خلیل خود را بنار نمرود میفرستد و گاه آرهٔ بیگانگان بر فرق آشنایان نهاده تا بقدم می برد - خرد کار آگاه که از نیرنگ ابداع اطلاع داشته باشد داند که بصنعت آرائی مصلحت نقشبند قدرت به تحت هر لفظ از ارقام منشیان دارالانشای لوح و قلم صد نکتهٔ سنجیده گنجیده که عقل هیچ دانا بحل آن اشکال راه ندارد و حقایق دقایق کارگاه قضا که شرحش در دفترها نگنجد بجز عالم الاسرار کسی نمیداند - بیهات چه میگویم طایفهٔ عرش آهنگ سدره پرواز که بفضیلت پیغمبری ذہن درست شان بر خزائن افلاک نقب زده اگر خواہند که بکلید افکار حسنه قفل اشکال از در گنج اسرار این کارخانهٔ ہوش فریب کشاده بر نیرنگ تقدیر آگاہی یابند لطمهٔ حیرت بر رو خورده بقفا درآیند - درین صورت ما کودک خردان کوچک منش را با این پستی پایه کجا آن مایه که حرفی ازین مقدمه درمیان آریم و بجست و جوی این کیفیت درآئیم که برہم شدن چنین دولت بزرگ و افتادن سایهٔ سرور جوان بخت دیگر بسر وقت تاج و تخت از چه جهت رو نموده و درین ضمن مصلحت آفریدگار عالم چه بود - چون شرح و بسط انواع محن آن حضرت بتقریر زبان و تحریر بیان راست نمی آید لاجرم خامهٔ حقایق نگار صرفهٔ کار در تفصیل آن ندیده کیفیت برہمزدگیٔ سلیمان شکوه و گرفتار شدن مراد بخش و رفتن داراشکوه بلاہور بمیان می آورد و باز بر سر گفتگوی پیشینه رفته باین تقریب سر رشتهٔ تتمهٔ سخن بدست بیان میدہد -

پس از آنکه حسب الحکم اشرف شاہزاده سلیمان شکوه از مونگیر مراجعت نموده بکارفرمائی عجلت رو بصوب دارالخلافه آورده وارد اله آباد گردید سائر خورد و بزرگ لشکر بمجرد استماع خبر شکست یافتن دارا شکوه و گشتن روزگار بر وفق مرام این مالک رقاب انام و تکیه زدن این شاه بساط روزگار بدرست نشینیٔ منصوبه بر مسند ایالت این ولایت چشم از حق نمک پوشیده رو بگریز نهادند - و چندین مرد مردانه قدیم الخدمت مغلوب واہمه گشته آن شاہزاده را تنها در صحرا گذاشته بتاراج نقد و جنس او پرداخته بامید دریافت ملازمت لازم البرکت متوجه اکبر آباد

گردیدند ـ ناچار آن درماندهٔ نوایب روزگار با هزاران سعی و تلاش داخل کوه سری نگر شده پناه بزمیندار آن جا برد ـ شاه گردون دستگاه بعد از وقوع این معامله شادکام و مقضی المرام بحکم این عزیمت که دارا شکوه هزیمت را بحساب غنیمت شمرده بعجلت تمام خود را بلاهور رسانیده در فکر فراهم آوردن لشکر بداعیهٔ مقابله با سپاه نصرت دستگاه است در چنین وقت که اسباب وهن و ضعف و علت قلت عدد و عدت برای او مهیاست یکباره مستاصل مطلق سازند پای اقبال در رکاب سعادت نهاده متوجه پنجاب گشتند ـ و بعد از طی پنج منزل و چند مقام در نزدیکیٔ متهرا صلاح در آن دیدند که اول فکر مراد بخش که هوای سروری را در دماغ خود سری جا داده نغمهٔ خارج آهنگ بغی و خروج در پرده می سراید درست نموده بعد از آن فکر سرانجام معاملات دیگر پیش نهاد همت ساخته آید ـ چون آن خام خیال بدنبال نفس خود کام شتافته شاهراه مستقیم سلوک و روش روزگار از دست گذاشته بوادیٔ بیراهه گرائیده و مانند شاه شطرنج اسم بی مسمای سلطنت بر خود گذاشته و بی اختیار بدنامیٔ شاهی رضا داده بر خداوند دولت و ولی نعمت خود برآمده بود حق تعالی بمکافات این مایه جرأت و پاداش این مایه دلیری دیدهٔ کوتاه نظرش از دوربینی و به اندیشی بر دوخته افساد مهات و برهمزدگیٔ معاملات را بعنوان صلاح وقت و مصلحت روزگار در نظرش جلوه داده هر اندیشه که بخاطر فاتر رسانید بر عکس مطلب نقش بست ـ و بنا بر آنکه تدبیر درستی در هیچ باب نیندیشیده و منصوبهٔ صائب ندیده و راحت یکدمهٔ خود غنیمت انگاشته و جمیع مهات و معاملات را بنا آزموده کاری چند که گرم و سرد و تلخ و شیرین روزگار نچشیده فراز و نشیب روزگار نه پیموده بودند باز گذاشته تا آنکه رفته رفته کار بجای رسید که آن نادان سرشت برهنمائی غرور و جهل جوانی راه بادیهٔ ادبار سپرده بی تخویف تصدیع بسعیٔ خویشتن از پیش برخاسته ببلای زندان مؤبد گرفتار گردید ـ و حقیقت معامله آن بود که او در احمد آباد بنابر ارادهٔ فاسد که همواره مکنون خاطر داشت در ایام کوفت اعلی حضرت بی اختیار باظهار آن پرداخته و بقصد و تمهید مبانیٔ آن برای سست بنیاد سکه و خطبه بنام خود کرده باستصواب رای ناصواب جمعی از فتنه جویان واقعه طلب بخزاین سرکار والا و مال سوداگر وغیره دست اندازی آغاز نهاده بپاس مرتبهٔ خویش نپرداخت و نقد و جنس از هر جا و از هرکه بدست می افتاد بر نوکران مجهول نامعتمد خود قسمت نموده صلاح کار فاسد خود در آن می دید ـ

چنانچه بعد از میسر آمدن فتح اکبر آباد مبلغ کلی سرکار عالی گرفته بی صرفه سپر سپر زر بمردم میداد و نوکران قدیم و جدید نالایق خود را بخطابها و منصبهای عالی نامزد نموده بمرتبهای والا که بمراتب از پایهٔ قدر و منزلت ایشان برتر بود هرچند محض نامی بود نامی میگردانید - بتصور آنکه از دستیاری کوشش همدستان پنجه در پنجهٔ قضا و قدر میتوان کرد و غافل از آنکه نا داده نتوان گرفت و نانهاده نتوان یافت - والا حضرت که بموافقت توفیق یزدانی مشید و تائیدات آسمانی مؤید اند درین وقت بقرارداد خاطر او پی برده برین معنیٔ بی صورت آگاهی یافتند لاجرم از راه خیر اندیشیٔ عالمیان و مقتضای مصلحت ملک و ملت نخواستند که باوجود ذات مقدس که بهمه جهت سزاوار خلافت است آنچنان خرد سالی بی تدبیر نامزد مرتبهٔ ظل الٰهی گشته برین سر عالمی بفساد رود بنا برین اراده پیش از آنکه بنای کارش پائدار گشته و اساس معاملهٔ او استحکام یافته دمار از روزگار و گرد از بنیادش بر آورده شود و قبل از آن که مطلبش صورت درستی بر کند و مقصدش اصلی بهم رساند بآسانی در استیصال او کوشیده آید چندی از دولت خواهان را بکنگاش طلبیده از روی احتیاط و حزم که عمده ترین ارکان سرداریست درین باب راه استشاره و استخاره مفتوح داشتند - چون همگنان تصویب این رای پسندیده نموده این مقدمهٔ مسلمه را بحلیهٔ اتفاق کلمه آرایش دادند لهٰذا بر طبق عزم جزم عمل نموده کس بطلب آن نادان سرشت فرستاده پیغام دادند که بحکم استیلای شدت شوق که لازمهٔ اخوت و محبت است خاطر عاطر بغایت آرزومند است اگر قدم براه نهاده دل بی شکیب و خاطر حرمان نصیب را پیرایهٔ تسلی و اطمینان بخشند گنجایش دارد - بنابر آنکه منع قضا و رفع قدر در امثال این احوال قفل دهان زبان آوران و بند دست زبردستان میشود بمجرد رسیدن پیغام آن خام خیال درین باب راه گفتگو مسدود انگاشته بل مجال دم کشیدن نیافت و برهنمونیٔ ادبار و عنان کشیٔ شوربختی راهی شده چون دولت بیدار بپای خود نزد شاه والا جاه آمد - پس از آن که اسباب مواصلت در آن وقت مسعود دست بهم داد اخبار دلنشین و سخنان رنگین ملایم و مناسب بمیان آمده تفقد احوال در انجمن یک جهتی بمرتبهٔ کمال ظهور یافت و بخرمی و خوشوقتی بسرآمدن این انتظار و آرزوی روزی شدن این چهرهٔ شادمانی بر افروختند - و لحظه بلحظه مراسم معانقه و مصافحه بجا می آوردند تاآنکه آن مرحوم بعد از تناول نمودن مغیرات از غایت نشاط و جمعیت در آرامگاه مقدس پهلوی راحت

بر بستر استراحت نهاده چشم از مراسم دولت و عزت پوشیده و بعلامات نگون بختی و واژون طالعی مژه برهم نهاده فرود گرداب خواب که برادر مرگ است گردید ـ چندی از خاصان و مقربان درگاه که در کنار و گوشهٔ بساط پنهانی جا گزیده منتظر این وقت و فرصت بودند فی الحال از جا برخاسته دست و پایش را بزنجیر ادب و اندام قائم بسته بنظر اشرف در آوردند ـ خداوند وقت و خدیو زمانه بفتوای خرد مصلحت اندیش مقید و مسلسل بشاهجهان آباد فرستادند و صبح روز دوم خود نیز از منزل مذکور کامیاب و کامران بصوب دارالخلافه نهضت فرمودند ـ بعد از رسیدن آنجا بخیر اندیشیٔ عالم بنابر آنکه اختیار عرصهٔ خلافت از قبضهٔ اقتدار بیرون نرود و تفرقه و پراگندگی بجزئیات ملک و دولت راه نیابد روی اورنگ خلافت را از جلوس مبارک زینت بخشیده مراسم عیش و عشرت که لازمهٔ جشن اورنگ نشینی و سریر افروزی بود بجا آورده همگنان را باضافهٔ منصب و انواع داد و دهش بکام خاطر رسانیده هفتم ماه مذکور متوجه لاهور گردیدند ـ و چون در ایام برسات عبور از آب ستلج بدون سفاین در کمال تعذر ظهور یافت صلاح وقت در آن دیدند که تا فراهم آمدن کشتیها توقف نموده اسپان را آسایش دهند ـ ناچار برین قرارداد نه روز بگرد آوردن کشتی و بستن پل این روی آب و ده روز دیگر آن روی آب تا هنگام عبور سپاه نصرت دستگاه که بسان باد از آب میگذشتند مقام فرموده اراده چنان بود که بلاهور کوچ بفرمایند ـ مقارن این حال مبشران دولت و اقبال بمسامع جاه و جلال رسانیدند که داراشکوه بمجرد استماع توجه اشرف بدانصوب و عبور افواج بحر امواج از آب ستلج باوجود فاصلهٔ منازل و مراحل بصوب تته شتافت ـ و موجب این حرکت آن بود که راجروپ و خنجر خان و چندی دیگر از سرداران امان نامها طلبیده جدائی اختیار نمودند و سائر نوکران شاهی که سالهای دراز بدولت و نعمت تربیت یافته باعلیٰ درجات امارت و ترقی رسیده بودند از غایت بیمناکی سررشتهٔ خویشتن داری از دست داده حقیقةً در سعادت جاوید بر روی خویشتن بستند و بدین مایه عصیان اکتفا نه نموده بعد از پیوستن لشکر ظفر اثر از سر نو سر رشتهٔ کفران نعمت و طغیان بدست آورده کمر بجنگ خداوند ولی نعمت قدیم خود بستند ـ و از بی حقیقتی با صاحب خود از راه خلاف و نفاق درآمده خود را مطعون خاص و عام ساختند ـ لاعلاج آن گرفتار نوائب روزگار بنابر بی مددی طالع و عدم مرافقت

ہمراہان با سائر متعلقان ہزیمت اختیار نموده راه تتہ پیش گرفت ـ سلطان السلاطین استظهار خواقین از راه قصور و چهنی[1] جریده شده با جمعی از مردان کار و شیران بیشۂ پیکار رو بسوی ملتان نهادند ـ و تا آن مکان مراسم تعاقب بجا آورده شیخ میر و دلیر خان را بدنبال او رخصت فرمودند ـ خود بدولت و اقبال بجهت اطفای نائرۂ فتنہ و فساد شاہزاده محمد شجاع کہ بتحریک و اغوای کوتہ اندیشان تیره رای فتنہ گرای خیال خام و اندیشۂ ناتمام نموده باستقلال تمام قدم از حد خود فرا ترک گذاشتہ آن طرف الہ آباد مانند حباب خانہ خراب خیمہ برپا کرده بود بسرعت باد و سحاب مرحلہ نورد گشتہ چون در سر زمین دارالخلافہ رسیدند بنہ و اسباب سنگین وغیره و دواب زیادتی را در شاہجهان آباد گذاشتہ فارغبال بی احمال و اثقال روی توجہ بسوی سرزمین نبرد آوردند ـ وقتی کہ بیک کروہئ تالاب کهجوه کہ منزلگاه غنیم بود رسیدند برد و بدل توپ و تفنگ مراسم جلادت از طرفین بظهور رسیده تا شام پای ثبات و قرار افشرده حق تجلد و جلادت ادا نمودند ـ بعد از آن والا حضرت در ہمان مکان و غنیم در منزل خویش نزول نموده بہ بیزکداری و پاسبانی عساکر شب را بروز آوردند ـ آخر شب راجہ جسونست سنگهہ بی تحقیقی و بد اصلی بظهور آورده باوجود عنایتهای تازه و نوازشهای بی اندازه کہ پس از روزی شدن نصرت و فیروزی در مقام انتقام در نیامده در حق او بجا آورده بودند رو براه فرار کہ سر راست آن شده بود نهاده وسیلۂ برهمزدگی و بیدلئ سائر سپاه گشتہ دست یغما بر اُردو کشاد و بتاخت و تاراج اسباب مردم گریختۂ لشکر پرداختہ سر تا سر قصبات سر راه را پی سپر ستوران غارتیان ساختہ ہر چہ دست بدان رسید دست از آن باز نداشتہ بقبضۂ تصرف در آورد ـ بعد آن بعملہ و فعلۂ اردو کہ ازین شور و غوغا احمال و اثقال خود را برواحل بار کرده مستعد قطع مراحل شده بودند رسیده شتر و اسپ بسیار بدست آورده بخواستۂ بسیار و متاع بیشمار گرانبار و سرمایہ دار گشتہ رو بوطن نهاد ـ سردار آزموده کار شهامت آثار یعنی شاه بساط روزگار مطلقاً ازین حرکت بیوقت کدورت و وسواس بخاطر نیاورده چون کوه ثابت و برقرار بر جای خویش ماندند ـ و از روی

۱ـ در نسخۂ ایشیاتک سوسایتی بنگال نشان دی ۲۵۱ اسم این موضع ماچهی رقم شده ـ

کمال شجاعت و تهور سرشار تزلزل در بنیان تمکن و استقرار خود راه نداده عدم و وجود غنیم را یکسان شمردند و باعتماد عون و صون الٰهی بیم و هراس را بخود راه نداده از بیشی اعدا نیندیشیدند ـ و پس از دسیدن صبح سعادت آن خداوند طالع بلند و صاحب دولت ارجمند بفرّ خاقانی و شکوه سلیمانی با افواج بحر امواج که مانند حلقهای پیلان مست سحاب ساون بتوالیٔ یکدیگر جوشان و خروشان گرم شتاب بودند رو برزمگاه آورده زیب افزای عرصهٔ نبرد گشتند ـ و از آن طرف غنیم بسرانجام سائر اسباب نبرد و مواد جنگ و ترتیب یسال پرداخته روبروی لشکر سیلاب اثر قرار گرفت ـ

نظم

دو لشکر رو برو خنجر کشیدند
جناح و قلب را صف برکشیدند
سواران اسپ در میدان فگندند
دلیران رخش بر شیران فگندند
صهیل تازیان آتشین جوش
زمین را ریخته سیماب در گوش

بهادران فولاد جوشن آهن پوش و سپاهیان صلابت کیش سخت کوش که گاه تیراندازی بدقت نظر مانند اندیشهٔ درست مو میشگافتند دست و بازو بکمان کشی برکشادند و چندین تن خون گرفتها را از خانهٔ زین بر زمین انداختند ـ و تفنگ اندازان قوی دل که گاه برقندازی بر ابر سبقت میگرفتند شعلهٔ فنا در خرمن بقای یکدیگر زده در اندک فرصتی جمعی کثیر را از کوچهٔ تنگ تفنگ روانهٔ فسحت آباد عالم دیگر ساختند ـ هژبران بیشهٔ ستیز باستظهار یکدیگر حمله آور گشته در اظهار جلادت بتقدیم پیش دستی اقدام نمودند ـ و صفدران عرصهٔ شجاعت باد پایان شعله شتاب را گرم عنان ساخته جلو ریز بمیدان ستیز در آمدند ـ برقندازان خونفشان تفنگهای رعد آهنگ آتشین نفس را چون اژدهای دمان بر چهار طرف عرصهٔ نبرد رها کردند ـ و همگنان از راه کمال دلاوریٔ طبعی بمثابهٔ باد صرصر که بیمحابا خود را بر آب و آتش میزند روبروی توپ و تفنگ شده خویش را بر سر

پلهٔ کار رسانیدند - از سهم اورقهای (؟ ۱) پی در پی ناوک کمانداران قدر انداز که مانند خیل اجل پران هوا گرفته بود مرغ روح جمعی کثیر از آشیان کالبد تن و قفس بدن هردم رسیده پرواز مینمود - و از بیم ریزش تیر باران متواتر که مانند ژالهٔ ابر بهاران در بارش بود جم غفیر مانند برگ خزان دیده از صدمهٔ تند باد وزان بر خاک هلاک می افتادند -

ابیات

دو رویه آن سپه برهم فتادند
در کینه بیکدیگر کشادند
ترنگ تیر و چاکا چاک شمشیر
دریده مغز پیل و زهرهٔ شیر
غریو کوس داده مرده را گوش
دماغ زندگان را برده از هوش

در عین این حال که از هر دو طرف جنگ ترازو شده معامله به نیروی سرپنجه و زور بازو افتاده بود دلاوران موافق و مخالف بر سر آن پله پایهٔ قدر و مقدار دلیریٔ یکدیگر می‌سنجیدند و یکه سواران معرکه آرا با دل قوی سرگرم جنگ گشته دست و بازو بسر بازی و جان فشانی می کشودند فوجی از غنیم بغرور دلاوری و تهور اسپ برانگیخته بی اندیشه خود را بر سر پلهٔ کار رسانیدند - با آنکه در هر دفعه چندین دلاور کار طلب از معرکهٔ سر فشانی و سر بازی جان بیرون نبرده سر میباختند اجل رسیدهای دیگر از مشاهدهٔ این حال گرمیٔ دیگر اندوخته خود را بمهلکه می انداختند - تا آنکه ظریف از روبرو و سید عالم و سید اعظم و شیخ ولی از چپ و راست در آمده باوجودیکه مردم قلیل همراه ایشان بر سر کار رسیده بودند داد داروگیر داده جمعی از بی همتان را بضرب و زور بیجا ساختند - و پا بر مدارج جانفشانی که فی‌الحقیقت معراج بهادریست نهاده معامله بجای رسانیدند که افواج چپ و راست و روبرو جا خالی نموده رو بهزیمت نهادند و خون حمیت هدر

۱- اورومهای ، قلمی -

کرده و آبروی مردی بخاک ریخته اکثری تا اکبرآباد عنان نگرفتند - درین وقت عرصهٔ کار بر مردم باقی مانده که عدد همه زیاده از سه هزار سوار نبود مانند مضیق حوصلهٔ تنگ ظرفان تنگ فضا گردیده کار بآن کشید که از دراز نفسیٔ اژدهای دمان ضربزن متنفسی در میدان جنگ بسلامت نماند - و همگنان دل از دست داده و دست از جد و جهد باز داشته بی سعی و تردد غنیم خواستند از پیش برخیزند - شاه تهمتن دل اسفندیار تن خدیو پلنگ صولت شیر سطوت عدو افگن باوجود چنین حال فتور را در اثنای هزیمت مذکور قطعاً در بنای رسوخ اندیشهٔ فتح پیشه راه نداده عزم صایب دیگر باره بزیور جزم آراسته همت بر عدو بندی برگماشتند - و از سر ثبات قدم و نیروی قوی دلی در ساحت معرکهٔ جنگ باهنگ خونریز اهل ستیز رنگ قرار و درنگ ریخته لوای کینه کشی و سخت کوشی برافراشتند - و بنای پیکار بر رسوخ عزیمت پایدار نهاده بنای شکست همگنان را بدین دست استوار ساخته یکه تازان معرکهٔ جلادت را سرگرم کار ساختند - بامداد عون و صون ایزدی مستظهر و معتقد گشته باتفاق چندی از دلاوران قوی عزم پیکار طلب طلبگار برآمد مطلب گشته خلل در بنیان استقامت خصم انداختند -

ابیات

سواران تیغ برق افشان کشیدند
هژبران سربسر دندان گزیدند
خدنگ از سینه دل می کرد غارت
کمان می کرد از ابرو اشارت
سپاه شاه چون دریای جوشان
چو ابر تند و چون تندر خروشان

درین مقام که سرپلهٔ تجلد و جلادت و میزان پایه سنج مراتب شجاعت بود قوی نفسان رزم آزما مانند تفنگ از ته دل سرگرم جانفشانی و بسان سنان از میان جان سر راست جانستانی شده شرایط ممانعه و مدافعه چنانچه حق مقام بود بجا آوردند - و از جویبار سرشار شمشیر آبدار آب بر شعلهٔ آتش خیز غنیم زده ظریف وغیره را بضرب گرز و شمشیر بر زمین انداخته زنده دستگیر نمودند - قضا را در چنین وقت

از نقاب حجاب غیب شاهد این لطیفهٔ شریفه رو نمود که در حقیقت همان موجب فتح اولیای دولت و علت کسر قلب اعداء شده مخالفان دم نقد از آن شگون بد نقد دل باختند ـ چه مراد کام و عبدالرحمٰن سلطان ولد نذر محمد خان که سرداران نامیٔ لشکر غنیم بودند برهبری بخت داخل افواج منصور گشته شرف ملازمت اشرف دریافتند ـ شاه بساط روزگار از مدلول درآمد آیهٔ اقبال فال مراد زده نزول سورهٔ فتح در شان مستقبل احوال موکب اقبال یافته بتازگی بر سرکار رفتند ـ و برهنمونیٔ آن دو بیدار بخت توپخانهٔ غنیم را چپ داده با بهادران عساکر ظفر اثر که از غایت تهور ذاتی چون دم تیغ خود را دم تیغ میزدند بر صف مخالفان حمله آور گشته عرصهٔ کارزار را کارنامهٔ سام و رستم نمودند ـ

ابیات

ملک در جنبش آمد بر سر پیل
بفرّ رستمی جوشنده چون نیل
روان شد پیل شه با سرفرازی
بیک شه پیل برد از خصم بازی
بر آن سو تعبیه زانگونه بشکست
که مهره رائگان شد دست بر دست
وزان جانب حریف از هر کرانه
همی راند اسپ خود را خانه خانه
مبارز سرنگون از زین همی‌گشت
بدینسان بیذق از فرزین همی‌گشت
بسا تن پیش شه کاندر گل آمیخت
حریفش گوئیا مهره فرو ریخت

بالجمله بیاوریٔ نصرت آسمانی شکست عظیم بر لشکر غنیم افتاده سایر توپخانه و چند فیل باشیای دیگر در تصرف اولیای دولت قاهره درآمد ـ القصه بعد از روزی شدن فتح و نصرت نوباوهٔ بوستان سلطنت و بختیاری شاهزاده سلطان محمد و معظم خان را با بسی سرداران نامدار بتعاقب تعین نموده پس از رسیدن خبر مفتوح شدن قلعهٔ اله آباد غرهٔ جمادی‌الاول سنه یک هزار و شصت و نه هجری از مکان مذکور

مراجعت بمستقر الخلافه فرمودند - و شاهزاده و معظم خان کوچ بکوچ متوجه شده چون نزدیک براج محل رسیدند شاه شجاع ، الله وردی خان را که در ظاهر وسیلهٔ شکست او شده بود بایک پسر بقتل رسانید و از آب گنگ گذشت - و هر روز حق مقابله و مقاتله ادا نموده باوجود قلت جمعیت داد اقامت و مقاومت میداد تا آنکه بعد از دو سه ماه از هجوم افواج رعب و هراس تزلزل در بنیان تمکن شاهزاده سلطان محمد افتاده با شاه شجاع ابواب موافقت مفتوح ساخته بمظنهٔ دور از کار در شب تار از چنان دریای زخار با چندی مخصوصان بر زورقچهٔ از آب گذشته بسلطان شجاع پیوست - روز دیگر سلطان شجاع مهربانی بسیار و عنایت بیشمار زیاده از توقع شاهزاده بدرجهٔ ظهور رسانیده بمصاهرت خویش عز امتیاز بخشید - و پس از آن باتفاق یکدیگر رو بعرصهٔ مصاف آورده بقوت و قدرت تمام هر روز هنگامه آرای نبرد میگشتند و جلوریز بعرصهٔ ستیز رو آورده بی محابا خود را بر آب و آتش میزدند - سردار متانت شعار یعنی معظم خان که بارها پیکار دیده و تیغ و سنان بر مردان و مرد افگنان آزموده درین مقام نیز مانند کوه ثابت قدم بر جای خود استوار مانده از صدمهٔ آن دو شاهزاده اصلاً از جا در نیامد - و بنابر تحریک عرق نسبت نسبی بحضرت کرار غیر از قرار بمجرد رسیدن بر سر پله شجاعت ازلیٔ جناب اسد اللّهی بکار برده هر مرتبه که غنیم بهیئت اجتماعی حمله آور میگشت باتفاق جمعی از دلاوران قوی عزم خلل در بنیان استقامت خصم انداخته چون اندیشهٔ ایشان پاشان و پریشان میساخت - تا آنکه چندین مرتبه ترددهای نمایان و دستبردهای شایان از طرفین بمیان آمده گروهی انبوه در عرصهٔ مصاف افتادند - و بسبب درآمد موسم برسات و بکار آمدن مردم بسیار و متفرق شدن نواره شاه شجاع بستوه آمده از مجادله نومیدی اندوخت - درین اثناء بادشاهزاده سلطان محمد بتقریبی از شاه شجاع متوهم شده بنحویکه ازین جا رفته بود بهمان دستور از آنجا باز آمده در خیمهٔ اسلام خان نزول نمود - شاه شجاع بعد از اطلاع برین معنی بی اختیار با بعضی از خواتین و چهل و پنجاه نفر از نوکران وفا سرشت کشتی سوار بصوب مکه روانه شده تا الیوم که سال هزار و هشتاد و یک هجریست هیچکس از حیات و ممات جا و مکان مقرر او نشان نمی دهد و اصلاً ظاهر نیست که در کدام سرزمین هایم و سرگردان است یا از کوسکیان ملک عدم گشته - حسب التجویز معظم خان فدائی خان سلطان محمد را بعنوان نظربند

پالکی سوار بشاهجهان آباد رسانید - چون این حرکت ناشایست از سلطان محمد مذکور خلاف مرضیٔ اشرف بوقوع آمده موجب کمال گرانیٔ خاطر فیض مظاهر گشته بود حسب الحکم معلیٰ در قلعهٔ نورگده مقید و محبوس گشت -

اکنون حقیقت توجه آن آفتاب سپهر نیک اختری و سعد اکبر برج سروری بصوب دارالبرکت اجمیر نگاشتهٔ خامهٔ بیان میگردد که چون حرکت ناشایستهٔ راجه جسونت سنگه که در عین وقت کارکه هنگام جوهر نمائی گوهر مردی و مردانگی بود باعث کسر شان هواخواهان و فتح باب مقصود بداندیشان شده و بسبب این کوتاهی و تقصیر که بنا بر بی جرأتی ازو بظهور رسید سرمایهٔ چیره دستیٔ غنیم افزوده و مایهٔ خیره چشمیٔ خصم گردیده بود بعد از ظفر یافتن اولیای دولت و هزیمت شاه شجاع و مراجعت موکب همایون باکبرآباد حکم والا بشرف نفاذ پیوست که عساکر بحر امواج متوجه آن دیار گشته بپاداش سوء ادب و دراز کردن پای جرأت از حد گلیم کوتاه خویش راجهٔ مذکور را گوش تافته آنچنان مالش دهند که باعث عبرت دیگران گردد - راجه بعد از اطلاع بر ارادهٔ اشرف تاب مقاومت باحکام آسمانی و تائید ربانی در خود ندیده از روی کمال اضطرار و اضطراب معتبران خود را نزد بادشاهزاده محمد داراشکوه که پس از فرار او باحمد آباد رسیده هنوز از تاب آفتاب حوادث و رنج تردد راه ریگ بوم در سایهٔ آرام نفس راست نکرده خود را جمع نیاورده بود فرستاده طلب کومک خود نمود - و بوسیلهٔ عرایض نیاز آمیز حسن اعتقاد را در لباس افشای ارادت باطنی و شعار هواخواهی جلوه داده در باب زود رسیدن مبالغه و الحاح از حد گذرانید - آن صدر نشین بساط ناکامی که بحیله بازی سپهر دغاباز مهرهٔ اقبالش در شاه مات بلا و حیرت افتاده مانند پرکار سرگشتهٔ وادیٔ ادبار بود بمجرد وصول عرایض ارادت مشحون خواهش او را بصدق اعتقاد مقرون دانسته بی تهیهٔ اسباب پیش رفت کار و عدم مصالح جنگ بمهمیز آتش انگیز عجلت تگاور سبک خیز سرعت را بر انگیخته متوجه اجمیر گردید و غافل از آنکه هنوز فلک را دل از دل آزاری سیر نگشته داعیهٔ برهم زدگی و سرکوبی دیگر در خاطر است که بانتقام یک لحظه سرخوشیٔ آرزو صد گرانیٔ ناکامی پیش رو آرد - مجملاً حضرت خلافت مرتبت بعد از اطلاع برین معنی که بادشاهزاده محمد داراشکوه بعهد و پیمان آن سست عهد که بایمان ملت هندوی مؤکد نموده بود اطمینان قلب و امنیت خاطر اندوخته نزدیک بمملکت او رسیده بی توقف همعنان عون و صون جناب پروردگار بآن صوب کوچ فرمودند -

و ہمین کہ سرادق عز و جلال بر و بوم آن دیار را در خیمہ و خرگاہ خیل اقبال فرو گرفت فرمان تہدید از روی کمال ترہیب و اندرز مشتملبر انواع عتاب و خطاب و بعضی مقدمات عنایت آمیز بنام راجہ شرف صدور یافت ۔ آن پیمان گسل بمجرد وصول فرمان عالیشان و آگہی بمضمون آن بغایت سراسیمہ گشتہ بسرعت بخت برگشتہ از داراشکوہ برگشتہ بسوی وطن خود راہی گردید و بوسیلۂ شفاعت میرزا راجہ جیسنگھ کہ برہمزن جمعیت داراشکوہ گردیدہ این منصوبہ درمیان آوردہ بود از در اظہار اطاعت و پذیرفتن مراسم طاعت درآمد و بدست آویز خجالت و ندامت عرضداشت نیاز آمیز در باب اعفای زلات جرائم خویش فرستادہ درخواست امان جان و حفظ ناموس و مال خود نمود ۔ خدیو جہان و مالک رقاب دوران کہ از غایت حلم و نیکوکاری مروت و احسان باوجود گناہ عظیم بندگان با ہمگنان در مقام مسامحہ و مساہلہ اند اصلا بیروشیہای او را کہ از لغزش کم خردی و بیدانشی ناشی شدہ بود بنظر انتقام در نیاوردہ و قطعاً در مقام مکافات و پاداش معاصیٔ بی پایان او در نیامدہ بعطای صوبہ داری احمد آباد و صدور فرمان عالیشان متضمن بر قول و عہد و خلعت خاصہ سرافراز نمودہ مقرر فرمودند کہ بی آنکہ شرف ملازمت لازم البرکت دریابد از ہمان راہ متوجہ آنصوب گردد ۔ و پس از آنکہ بدلائل فسخ عزیمت آن رجیم معلوم شاہزادہ داراشکوہ گردید و از رنگ آمیزی نیرنگ قضا معاملہ رنگی دیگر برکردہ وسائل کامیابی برنگ موانع جلوہ گر شد و از بازیچہای روزگار منصوبہ ساز این گونہ صور بر روی کار آمدہ اسباب مقصود در عقدۂ تعویق و درجۂ تسویف رو نمود ازین سفر ملامت اثر و حرکت بی برکت در محیط حیرت فرو رفتہ از ورطۂ حوادث رخت بساحل نجات افگندن محال دانست و مانند مرکز پابند دائرۂ این بلای ناگہانی گشتہ بر آمدن از آن مہلکہ دشوار انگاشت لاچار بتقدیر قادر قوی رضا دادہ بفرمان مقدر کن فکان سر نہادہ کمر ہمت قائم بست ۔ و تا سہ روز ہنگامۂ جنگ بدراز نفسیٔ توپ و تفنگ گرم داشتہ باوجود ہجوم افواج بحر امواج اضطراب و بی طاقتی را در بنای استقامت و استقلال راہ نداد ۔ آخر روز چہارم باشارۂ شاہنواز خان کہ نظر بملاحظۂ حال و مآل پا از ناعاقبت اندیشی کشیدہ و بدست آویز ارادت نہانی باطنی ابواب دار الامن سلامت و عافیت بروی روزگار خویش کشادہ از جملہ بندگان درست اعتقاد بود شیخ میر و میرزا راجہ و

دلیر خان باعتضاد ہمدستیٔ یکدیگر یکدل شده رخ بکارزار ملچار او نہادند ـ و پس از وصول بمقصد ارادۂ پیش پیشنهاد ہمت ساخته خان یکرنگ دو رو را که از آن جانب ہم موفق بصدور خدمتی نشده مفت زر کیسهٔ خود بدر نموده وہلهٔ اول بزخم پیکان جانگزای رہگرای سیر آنجہانی نمودند ـ و بباد حملهٔ صرصر اثر در یک دم دمار از روزگار ہمراہانش که مطلقاً دست به یراق نبرده امان خواه رو بگریز نہادند بر آورده گرد از خرمن حیات شان برانگیختند ـ و جمعی دیگر از فرقهٔ تفرقه اثر را که از سطوت صدمهٔ سخت بہادران پراگنده شده باز بر سر ملچارہا جمع شده بودند بضرب و زور پاشان و پریشان ساخته اکثری را راہگرای وادیٔ نیستی ساختند ـ

بیت

گشت از دو طرف روانه شمشیر
آویخت بحمله شیر با شیر
می کرد سنان بچشم باریک
جاسوسیٔ سینهای تاریک
ابروی کمان کرشمه انگیز
ناوک بکشش چو غمزۂ تیز

داراشکوه از مشاہدۂ این حال با جمعی قلیل با دلی قوی و پیشانیٔ کشاده بر سر قتال و جدال آمده ہمراہان را سرگرم داد و ستد جان و سود جوی روح و روان نمود و باوجود بیمددیٔ اعوان و انصار و نفاق و تزویر ارباب روزگار رزم رستانه بجا آورده بضرب سر پنجهٔ مردی و نیروی بازوی دلیری کام خاطر از ہم نبرد خود گرفت ـ و در چنین مقام که طوفان آتش بجوش آمده اژدہای ضربزن و نہنگ تفنگ عالمی را بدام می‌کشید بی ملاحظهٔ اندیشهٔ ہلاک عرصهٔ پیکار را کارستانی نموده داد مقابله و مجادله داد ـ قضا را از کم فرصتیهای روزگار در عین گرمی ہنگامهٔ کار شیخ میر به نیش جانگزای تیر مار جہندۂ تفنگ مرتبهٔ سرافرازیٔ شہادت یافته جان را نثار راه ولی نعمت حقیقی نمود و درین مقام که ادای حق مقام تربیت بسیار بجا بود خود را در راه ارادت درباخته چہرۂ مردانگی بسرخروئی دارین بر افروخت ـ دلیر خان وغیره خود را بمدد آن مرحوم رسانید بازی عرصهٔ پیکار را قائم داشتند

و تا غروب آفتاب از ہر دو سو بہادران رزم جو کہ مانند ہژبران تند خو از سرپنجۂ زبردستی تیغہای مرد افگن جزو بدن داشتند پنجہ در پنجہ افگندہ پایۂ شجاعت و مقدار یکدیگر می سنجیدند ۔ چون در عین آویزش و آمیزش طرفین ظلمت جہان را مسخر کرد و سپہر سیاہ دل دیوان ظلم ترتیب دادہ بر مسند انتقام مظلومان بنشست معاملہ از کمین کشائی و کمان کشی بشمشیر زنی و خصم افگنیٔ جنگ مغلوبہ کشید و در اثنای زد و خورد از موافق و منافق فرق بمیان نماندہ آشنا و بیگانہ معلوم نمی شد ۔

دارا شکوہ از راہ بیدلیٔ ہمراہان کہ خود را بنامردی درباختہ فکر گریز در پیش داشتند لاعلاج شدہ آہنگ سر بدر بردن نمود و از بیچارگی نقارہ و فیل و خزانہ و سائر اسباب دولت و حشم جابجا گذاشتہ با سائر مردم محل از چنان مخمصہ سلامت بیرون رفت ۔ بامدادان کہ سلسلۂ جمعیت انجمن انجم از ہم پاشید و ثوابت و سیار ہر یک رخت خود بگوشۂ انزوا بردند سررشتۂ صحبت طرفین از ہم گسستہ لشکرہا مانند بنات النعش متفرق گردید ۔ شاہ عدو بند کشورکشای شادیانۂ فتح بلند آوازہ ساختہ از سرادق جاہ و جلال رو بعمارات اجمیر آوردہ پیش از داخل شدن دولت خانہ بشکر وصول این فتح مبین بزیارت خواجہ معین الدین و الدنیا شتافتہ در آن مکان میمنت نشان فراوان سجدات نیاز بدرگاہ منعم متوالی الاحسان بجا آوردند و سایر سران لشکر را کہ حسن خدمت شان مستحسن و مساعیٔ جمیلۂ آنہا مشکور و مبرور افتادہ بود بگوناگون عنایت خورسند ساختہ بر کام خاطر فیروز ساختند ۔ چون از صفحات صحایف اعمال و جراید احوال داراشکوہ کہ عنوان ناکامی و محرومی از مقاصد داشت آیات وہن و ضعف طالع مطالعہ نمودند لاجرم بجہت یکسو کردن معاملۂ او میرزا راجہ را بانعام اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقرہ و یک لک روپیہ نقد نوازش نمودہ با بہادر خان وغیرہ امرا بتقدیم خدمت تعاقب مختص و مرخص ساختند ۔

گرفتار شدن شاہزادہ محمد دارا شکوہ از بی مہریٔ فلک جفاکار

آفریدگار عالم ہرکرا از روز ازل فیروزی نصیب و فتح روزی مخلوق میگرداند

کارکشایان عالم بالا ابواب سعادت و بهروزی بروی روزگارش مفتوح ساخته ساعت بساعت بشارت فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه باو میدهند و اسباب جهانگیری و جهانبانی و مصالح عدوبندی و کشورستانی برای او آماده ساخته در هر حال بشاهراه مقصود دلالت می نمایند چنانچه بسلسله جنبانی اقبال بهر طرف که رو آورد به نیروی تائیدات آسانی آن کار سرانجام درست یافته حسب الاستدعا مدعا برآید و بهر جانب که لوای آهنگ برافرازد عزیمتش هم اثر عزایم سور کرام گشته دولت و ظفر باستقبالش آید - شاهد این حال و گواه صدق این مقال انعطاف عنان و انصراف موکب اقبالست از اجمیر بسوی مستقر سریر عز و جلال اعنی دارالخلافهٔ شاهجهان آباد و ورود اشرف در آن خطه مقدسهٔ مبارک - چون بیست و چهارم رمضان‌المبارک سنه یک هزار و شصت و نه هجری بجهت جلوس همایون آن شهسوار عرصهٔ وجود و صاحب طالع مسعود بر سریر گوهرنگار ساعت سعید مقرر شده بود سامان طرازان کارخانجات سلطنت بدربایست وقت مامور شدند و صحن بارگاه فلک پایگاه را بانواع فروش بوقلمون و بساطهای گوناگون زیب و زینت دیگر داده در و دیوار و سقف و ستون را در پرلد چینی و خطائی و مخمل زردوزیٔ فرنگ و دیبای رومی گرفتند - چون آن وقت در رسید آفتاب روی زمین یعنی سایهٔ مرحمت جهان آفرین نشیمن سریر خلافت مصیر را از پرتو تحویل اشرف رو کش شرف محمل حمل ساخته از برکت حضور فایض النور رونق دیگر بر آرایش دولت خانهٔ والا افزودند و در همان ساعت مسعود خطبه را بنام نامی بلند آوازه و سکه را باسم سامی نام بردار شهرت گردانیدند - و بشکر این موهبت عظیم و لطف جسیم منعم عمیم الافضال بجهت کامیابیٔ صغیر و کبیر و غنی و فقیر حکم فرمودند که از تاریخ مذکور تا عیدالضحیٰ دو نیم ماه بساط دولت بهمین دستور مفروش و اسپک شامیانه منصوب بوده لوازم جشن و سرور بمیان می آمده باشد تا عموم خلایق ببرکت انعام عام خداوند انام از منت عنا و تمنا بی نیاز گشته در عیش آباد بکام دل رسند و قاف تا قاف آفاق را آوازهٔ مکارم و مفاخر بی اندازه فرو گرفته ناکامی در دنیا کامگار گردد - و بحسب اتفاق در عین گرمیٔ این هنگامهٔ سور و سرور و کامروائی فیض حضور خبر گرفتار شدن داراشکوه نشاء خرمیٔ والا حضرت دوبالا نموده مسرت بر مسرت افزود و شاهد این لطیفهٔ شریفه از نقاب حجاب رو نموده خاطر مقدس را بخرمیٔ جاوید برآمود -

ابیات

خدا ہر کرا کامگار آفرید
کند بہر او قفل کار کلید
بہر کار نصرت بود یار او
خدا ساز گردد ہمہ کار او
ازو حکم طاعت ز چرخ برین
وزو عزم و فتح از جہان آفرین

چگونگیٔ وقوع این سانحهٔ دولت افروز بدین آئین است کہ چون آن گرفتار حوادث روزگار در یساقہای طویل علی الخصوص ہنگام فرار این بار بنابر فقدان باربردار اکثر اموال و گنجہای مالامال جابجا گذاشتہ بیشتر بتصرف اولیای دولت پائیدار و کمتر بتاراج زمینداران بر و بوم دادہ براہ ولایت جام و بہارہ رو بجانب تتہ نہاد و ارادہ نمود کہ بعد از عبور آب بھکر در کمال استعجال مرحلہ پیما شدہ برای بسر بردن ایام ناکامی خود را بنواحیٔ قندھار رساند و در لباس بہانهٔ حمایت پناہ بوالیٔ ایران جستہ اگر از ہمراہیٔ وقت فرصتی و از مساعدت روزگار رخصتی یابد آرزوی مکنون زوایای سینہ بر آوردہ بدین وسیلہ شاہد مرادی کہ پیش نہاد ہمت داشت بیابد - حسب الحکم اشرف بہادران جنود فیروزی آمود نیز ہمہ جا بر اثر او راہی شدہ بآہنگ یک رو کردن کار از روی عجلت تمام رو براہ سرعت می نہادند و بجہت پیش رفت کار در طیٔ مسافت روز از شب و شب از روز باز نشناختہ مراسم تعاقب چنانچہ باید بجا می آوردند - اتفاقاً در ضمن این مایہ تغیرات احوال کہ بسبب یساق شاق و ترددہای دشوار و حرکات عنیفہ کہ در طی اسفار و متاعب صعبہ و عقبات مشکلہ پیش می آید و مجال توقف محال بود بحسب نصیب کوفت صعب طاری احوال مستورۂ سراچهٔ عزت مخدرۂ سرادق عفت زوجهٔ مطہرۂ آن والا نسب گرامی حسب کہ از کمال خدمت گذاری و پرستاری در شادی و غم و عافیت و الم و سفر و حضر ہمدم دمساز و محرم ہمراز بود گشتہ بہ ہم نشینیٔ حور عین و صدر گزینیٔ قصور بہشت برینش رسانید - و بنابر وقوع کمال الفت و مودت و اتفاق نہایت انس و محبت کمال بی طاقتی و بیقراری در استقامت حال شاہزادہ راہ یافتہ کلفت و کدورت این غم بیکبار از پا در آورد و مصیبتی بزرگ و اندوہی سترگ وارد

وقتش گردیده بگرداب حیرت فرو برد ـ باوجود این مایه کلفت و پریشانی و آن پایه کدورت و سرگردانی رحلت نمودن حلیلهٔ ارجمند و ہمدم دلبند سربار جمیع آزار گشته بدان مثابه خداگیر شد که عنان اختیار گیرائی از دست و قوت روائی یکبارگی از پایش رفت چنانچه از غایت درد معنی ہلاک بنظرش مصور شده ہر لحظه صورت اجل معجل در آئینه معائنهٔ احوال مشاہده می نمود ـ و مدہوش وار زمام اختیار و خویشتن داری از دست اقتدار داده ہر روز بقدر قوت مسافتی پی سپر می کرد و با دلی سوگوار و دیدهٔ اشکبار وداع صبر و قرار نموده و خیرباد سلطنت و سایر آرزوہا گفته قدمی براه می نهاد ـ و باین حال بصدد مدد و علت بیکسی به بلیهٔ جلیهٔ ملاحظهٔ موکب اقبال که ہمه جا چون سایه بدنبال بود بدرد بی درمان گرفتار گشته بہر که پناه می آورد قاصد جان و مالش می گردید حتٰی ہر گل زمینی که مامن خویش انگاشته نفسی درو آرمید در دم خار نومیدی از در و دیوار در دیدهٔ حرمانش می خلید ـ چون خواست الٰہی بر آن رفته و اقتضای قضا آن بود که باوجود این پریشانی از رزق مقسوم و وجه معلوم نیز بی بہره گردد و از جاه و مال و جان حرمان نصیب افتاده در آخر امر ببلای زندان نیز دوچار شود لاجرم از نامساعدی وقت آماج طعن دوست و دشمن بل موقع سرزنش خویشتن گشته بہر سو که شتافت رو نیافت و بکمال دشمن کامی در عین ابتلای غم مفارقت یگانه مونس غمگسار بانواع بلای آسانی نیز مبتلا گردیده محل ترحم ہیچکس نگشت تا آنکه از ایلغارہای پی در پی کوفته شده سوارانش از کار و چارپایانش از رفتار باز ماندند ـ و به لکدکوب ہجوم حوادث روزگار پامال دستبرد آفات لیل و نہار گشته با جہان جہان سرگشتگی و عالم عالم بخت برگشتگی افتان و خیزان خود را بسرحد دہاور رسانید ـ از آن جا که کار بر سرش افتاده ایام دولتش بپایان رسیده بود و چاره‌گری سعی سودی و اصلاً امید بہبودی نداشت لاجرم آخرکار رفتار بیخودانه اش یکبار بعنان کشیٔ زندان افتاده بقرارداد اقامت روزی چند در آن مکان باعتماد جیون زمیندار آنجا که مرہون احسان و ممنون نوازش بی پایان آن عالی جناب بود از سر کوچ در گذشت و از ته دل از حب جاه و مال برخاسته ہمرہان بیوفا را میان مرافقت و جدائی مختار ساخت ـ خدا نگاہدارد از گزند روزگار و چشم بد ادبار که چون شامل حال کسی گردد در ہیچ حال سر از دنبال او برنداشته در ہمه جا ہمراه باشد ـ و ایزد تعالٰی امان دہد از واژونیٔ بخت و بی مددیٔ اقبال که ہر گاه محیط روز و روزگار کسی گردد مادام

که گرد از بنیاد و دود از نهادش برنیارد ، دست ازو برندارد ۔

ابیات

اگر چرخ و فلک در روزگار است
همه یار اند تا بخت تو یار است
دمی کادبار دامنگیر گردد
دم عیسیٰ دم شمشیر گردد
برفعت گر نماید خودنمائی
فتد در خاک چون تیر هوائی
همه اسباب جاه و ملک و مالش
وسائل گردد از بهر زوالش
اگر بر بستر راحت شود یار
به پهلویش گل راحت شود خار

چون زمیندار مذکور که شیوۂ بدنهادی در نهاد طبعش بودیعت نهاده بودند بامید ترقیٔ تازه چشم از حقوق و لوازش دیرینۂ آن عالی مکان پوشیده و باتفاق فرقۂ صحرا نشینان که گرگان آن سرزمین و راهزنان آن بر و بوم بودند چون اخوان الزمان آن عزیز یوسف مصر بیکسی را تنها یافته به بدترین وجهی و اقبح ترین روشی دستگیر ساختند ۔ و دور آن مرکز دائرۂ حوادث روزگار را که ادبار سر بدنبالش نهاده در باب اهتمام تعاقب از بهادران موکب اقبال پای کمی نداشت فرو گرفته خبر نزد بهادر خان فرستاد ۔ چون شان این فتح نمایان عظیم تر از آن بود که در مدت قلیل از چاره گری سعی و تدبیر از پیش رود و چنین نصرت نمایان بی مددگاری تائید آسمانی در لباس ترکتاز رو دهد بنابرآن همگنان از فوز این نعمت غیر مترقب اتفاق که همانا از دستبازی اقبال خدیو روزگار با تاثیر دامان کشیٔ وقت روداده بود مشغوف شده رو براه نهادند ۔ و هنگام طلوع طلیعۂ بامداد مانند قضای آسمانی ناگهان بر سر منزل آن خون گرفته ریخته و با اهل و عیال مقید نموده متوجه درگاه آسمان جاه گشتند و حقیقت این فتح مبین که بی دستیاری کوشش بمحض اقبال آسمانی دست داده بود در طی عرضداشت بپایۂ سریر خلافت مصیر عرض داشتند ۔ بادشاه فلک جاه از اطلاع این حقیقت شکر و سپاس منتهای بی منتهیٰ بدرگاه واهب بی ضنت

و جواد بی منت ادا نموده از روی شگون برسم معهود امر بنوازش شادیانه و نقاره فرمودند - ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم تهنیت ادا نموده تسلیمات مبارکباد بجا آوردند -

درین مقام که جای عبرت است خامه سر بر سر حق گذاری نهاده برآن سر است که حرفی چند از کیفیت رسیدن آن والا گهر بدارالخلافهٔ شاهجهان آباد بنگارش آورده از طول سخن نیندیشیده و برخی به پهناوری رفته بتحریر قصهٔ حالش خون سیاه از دیدهٔ قلم بتراوش آورد -

آوردن شاهزادهٔ محمد دارا شکوه از نواحیٔ سکر و فیل سوار گذرانیدن از میان بازار دارالخلافهٔ شاهجهان آباد و بردن بخضر آباد

چون آن مهر سپهر سلطنت و بزرگواری را که بکسوف نا کامی گرفتار شده در ماتم دولت و بخت لباس آسمانی دربر داشت بدارالخلافه رسانیدند و آن ماه اوج عزت و نامداری را که بخسوف بدفرجامی دوچار گشته بر نفس دل بامید و بیم در می باخت بکسوت خاکستری بشهر درآوردند از مشاهدهٔ این حال که آن سرو حدیقهٔ اقبال از بیداد سپهر ستمگر هنگام عبور از میان شهر مانند شاخ شکسته با طبع ناشگفته و نم از نهادش رفته سر خجلت بر نمی داشت چار بازار گیتی از رونق و رواج افتاده رنگ کار بروی گلشن روزگار شکست - و از معاینهٔ این احوال که آن رنگین گل ریاض عزت و جلال از بدعهدیٔ عهد جفا گستر بهم آغوشیٔ حسرت برنگ غنچه از کهن باغ زمانه دامن کشیده نظر بهیچ جانب نمی انداخت سپهر سفاک چون خم نیل بجوش آمده از کردهٔ خود پشیمان گشت - درین وقت که مدت کامرانیٔ آن شایستهٔ مسند دولت جاودانی بانتها رسیده نوبت رنج ناگهانی درآمد و اندیشهٔ غم بر قصد جمعیت پیشی گرفته راه نزول حوادث آسمانی یکبار بر آن مظلوم کشاده گردید فلک بی مهر نظر بر عجز و افتادگی و شکسته بالی و پریشان حالی آن سرور نینداخته بآئین جفا کاران رسوم و آداب جلادی بظهور رسانید - سبحان الله این چه مکان حیرت افزاست که باوجود این همه دلفریبی و رنگ افروزی گل عیش از بوستانش کسی نچیده و نظارگیان ظاهر پرست را هنگام تفرج بجز خار اندوه در دل و دیدهٔ آرزو نخلیده - تمنای تماشای گلهای

نگارینش که بیقراری و ناپائداری از رنگ آن نمودار است ریشهٔ محبت در بر و بوم دلها دوانیده ہمہ را فریفتۂ نیرنگ خود دارد ۔ و طراوت عارضی نقش وجودش که مانند نقش حباب بر روی آب وابستہ بباد است اہل عالم را بچہ طول امل گرفتار ساختہ شاخ بشاخ میدواند ۔ ہمہ از بیخردی غافل از آنکہ گزند عین الکمال عدم ہمہ وقت در دنبال است و این ہستی موہوم با سائر آرزو و آمال در معرض فنا و زوال ۔ نہ نعمتش پائدار است و نہ راحتش برقرار ۔ از خندۂ گل و فریاد بلبل کیفیت این راز عیانست و از رنگ گلشن و نیرنگ چمن حقیقت این معنی بمیان که نشاء نشاط این موطن فرح و انبساط که حسن لطافت روحانی در آن بکار نرفتہ و بنظر فریبی نزہت آباد فراغ خاطر شاد ارباب غفلت گشتہ انگیختہ خمار غم انجامی است و شیرینیٔ مرادش آمیختۂ زہر ہلاہل ناکامی ۔ کسی چہ داند که این گنبد نیلگون و این خرگاہ منقش که سرکوب جہان و محیط نقطۂ ارض است چرا در ہر آنی گوناگون نقشهای بدیع نمودار ساختہ عقل دانا را از مشاہدۂ آن در ورطۂ حیرت می افگند ، و در ہر زمانی لعبتی چند از پردۂ خفا بعالم ظہور فرستادہ فکر معنی رسان را محو دریافت آن میکند ۔ گاہ یکی را بوصول مرام چون گل از نسیم مہر سرشار خندۂ نشاط میگرداند و گاہ دیگری را بدرد ناکامی چون بلبل چشمہ چشمہ خون از دیدہ می‌راند ۔

رحلت بادشاہزادہ محمد دارا شکوہ ازین جہان بی‌مدار بدار النعیم ابدی وجوار رحمت ایزدی وکشتن بادشاہزادہ محمد مراد بخش بفتویٔ قاضی گوالیار و فرستادن سلطان سلیمان شکوہ و شاہزادہ سلطان محمد بقلعهٔ گوالیار و خورانیدن کوکنار و در گذشتن شاہزادہ سلیمان شکوہ باجل طبعی

درین دیر دیرین بقای ابد
خدای جہان آفرین را سزد

کسی کی درین دیر دارد بیاد
که کی بود دارا کجا کیقباد

چو جاوید گیتی نماند بکس
جهانبان جهان آفرین است و بس
چنین داند آنکو خدا بنده است
که گیتی بگیتی گذارنده است

کلک حقایق نگار و قلم واقعه گذار کیفیت روانه شدن شاهزاده محمد دارا شکوه بعالم بقا بدین نمط در سلک تحریر میکشد که چون آن گرفتار پنجهٔ تقدیر و مرکز دائرهٔ الم ناگزیر که خورشید عمرش مشرف بر غروب گشته و کوکب اقبالش بهبوط وبال فرو رفته بود مانند پرکار بگرد محیط نقطهٔ خلافت برآمده با جهان جهان سر گشتگی و عالم عالم بخت برگشتگی در قرارگاه گذر خواجه خضر رسیده باقتضای قضا گردن بطوق رضا داده در کنج آن مکان خونفشان مانند آب حیات در قید ظلمات نفسی چند آرمید از امهات سفلی پیامش آمده و از آبای علوی سلامش رسیده از دریافت گرامی رتبهٔ شهادت و ادراک این درجهٔ والای سعادت آگاه ساخت ـ اگرچه بحسب ظاهر مانند خردوران کار آگاه بصدمهٔ قدر از جا نرفته خود را بقضا تسلیم نمود و بشدت دریافت آن درجات عالی و مراتب والا از خود بر نیامده منتظر دعوت داعیٔ حق بود اما فی‌الحقیقت حجاب هوش و پردهٔ چشم و گوش دور انداخته جان مشتاقش بتماشای جمال جهان آرای واحد بینظیر از تن بیرون رفته و بخیال آشنا روئی مرآت الحقیقت وحدت وجود رو از آینهٔ کثرت نمای شهود برتافته در نظر ظاهر بینان نمودی بر روی کار و مثالی بر صفحهٔ اعتبار مانده بود ؛ چون وقت گذشتن از جهان زود گذر شد و هنگام وقوع واقعهٔ ناگزیر در رسید اختر از غایت حسرت بصورت اخگر در سینهٔ فلک نمودار گشت و مهر از غم این مصیبت در ظلمت حجاب فرو رفت و سلامت حال و استقامت مآل از دار دنیا رخت بسته ستیزهٔ گردون دود از نهاد جان جهان بر آورد و افواج تیره دل شب پنجشنبه بیست و دوم ذی حجه سنه هزار و شصت و نه هجری شامیانهٔ نیلفام ظلام بر فضای انجمن خاص و عام جهان کشیده از چهار جهت دامان این لاجوردی خرگاه فروهشت ـ و سرادق قیر گون بر دور دائرهٔ افق نصب کرده قاف تا قاف قیروان عالم را احاطه نموده مؤکلان قاهر بصورت هولناک از در درآمده قصد ازالهٔ حیات آن رفیع الدرجات نمودند ـ و ارادهٔ اعدام آن پیکر نو آئین که ید قدرت شامله آنرا بسالهای دراز

ساخته بود بمیان آورده خنجر بر گلوی نازنینش کشیدند ـ سبک خرامیٔ آن تازه گل گلشن سلطنت و کامرانی از بوستان عمر و جوانی با آن همه حسرت و نگرانی گلستان روزگار را پیرایهٔ خزانی داد ـ و گذشتن آن عمر عزیز حضرت صاحبقرانی از دولت و زندگانی با آن همه بیچارگی و حیرانی بار اندوه جاودانی بر دلها نهاد ـ

ابیات

تنی کاسیب گل بودی دریغش
فلک بین تا چسان زد زخم تیغش
سپر می‌کرد خورشید از تن خویش
ولی تقدیر یکسو کردش از پیش
کند تیغ قضا چون قطع امید
نه مه داند سپر گشتن نه خورشید
قضا کامد ز بهرش ز آسمان زیر
قلم چون رفته بودش راند شمشیر

مجملاً چون آن زیب مجموعهٔ عزت که موج خونش خاک را در چمن لاله گرفته چهره بخون شهادت رنگین ساخته مانند گل با سینهٔ صد چاک از چمن دنیا رحلت نمود با همان لباسی که دربر داشت آورده در روضهٔ حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه مدفون ساختند ـ قلم قدرت و خامهٔ تقدیر بخون آن شهید مضمون فاعتبروا یا اولی الابصار بر کتابهٔ پیش طاق روزگار نگاشته سرمایهٔ عبرت بارباب خبرت داد ـ چون بیان این واقعه بر لوحهٔ زبان خلایق در صورت گذارش جریان یافت و خصوصیات احوال ایام حادثه زای و صدور این امور عبرت نمای الم انتما در مرآت الحقایق باطن آگاه اعلی حضرت کما هو الواقع پرتو انداخت ازین جهت که معامله باختیار آن نبود از کمال ملال و هجوم اندوه بستوه آمده هر لحظه صورت اجل معجل در آئنهٔ معاینهٔ احوال برای العین میدیدند و هر نفس بسکرات دوچار گشته بخون دل رخساره افروز بخت می‌گردیدند ـ از آن رو که بلا بیشتر متوجه اهل صفاست و رنج و عنا همواره نصیب اهل صفوت و ذکا ، چنانچه قیاس این حال از احوال انبیا پیدا است و تصور این معنی از پیش آمد اوقات اولیا هویدا ، فلک بی مهر

کفایت باین جسارت نکرده چندین داغ دیگر بر دل و جگر آن حضرت نهاد و بلا فصل درد بر درد افزوده سیل خون از دیدهٔ مبارک آن حضرت کشاد - یعنی درین ایام میرزا راجه جی سنگھ به تنبیه نصایح هوش افزا زمیندار سری نگر را از گران خواب بیهوشی بیدار ساخته پیغام داد که اگر می خواهد که بنیاد دولتش از تندباد سطوت قهرمان و صدمهٔ صرصر صولت اولیای دولت از پا درنیاید شاهزاده سلیمان شکوه را بهر نوع که داند روانهٔ حضور نماید - زمیندار مذکور نظر بجانب تعظیم مرسل نموده کما ینبغی تکریم فرستاده بجا آورد و در قبول فرموده ایستادگی ننموده آن شاهزاده را مقید و مسلسل مصحوب پسر خود بدرگاه عالم پناه فرستاد - حضرت خاقان گیتی ستان بعد از دو روز او را بحضور طلبیده دیدند و فردای آن با بادشاهزادهٔ عالی قدر سلطان محمد روانهٔ گوالیار نموده برای هر کدام خورانیدن کوکنار مقرر فرمودند - چون عقل باصلاح فاسد و رفع مفاسد حکم می فرماید و مفتیٔ شرع ارتکاب ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام تجویز می‌نماید ، لاجرم پسران علی نقی را که مدعیٔ خون پدر بودند همراه خواجه بهلول بگوالیار فرستاده بدو امر فرمودند که بعد از ثبوت شرعی مراد بخش را بقصاص رسانند - چون مدعیان در آن جا رسیده بحضور قاضی گوالیار گفت و گوی آغاز نهادند شاهزاده مجیب گشته بر زبان آورد که اگر حضرت خلافت مرتبت پاس عهود و وفا بموعود در نظر داشته از خون این نامراد می‌گذشتند نقصان بدولت و سلطنت والا نداشت - اگر خواه نا خواه توجه اشرف مصروف برین است که وجود بی سود این ضعیف درمیان نباشد مواجهه باین قسم مردم کم مایه چه لطف دارد ، هرچه می خواهند بکنند - آنگاه باشارهٔ قاضی آخر روز چهار شنبه بیست و یکم ربیع الثانی سنه یک هزار و هفتاد هجری دو نفر چیله بدو زخم شمشیر آن شاهزادهٔ رفیع الشان را از تنگنای ساحت زندان نجات داده جسدش را بقلعهٔ گوالیار بخاک امانت سپردند - و بتاریخ یازدهم شوال سنه یک هزار و هفتاد و دو هجری در سن سی سالگی سلطان سلیمان شکوه نیز بسعیٔ محافظان از مطمورهٔ زندان بفراخنای عالم بقا انتقال نموده باجل طبیعی درگذشته متصل شاهزاده مراد بخش مدفون شد - الحمد لله که باوجود اصابت این مایه عین الکمال که نسبت به بندگان اعلیٰ حضرت وقوع یافته و میباید بر وفق مرضیات الٰهی راضی بقضای یزدانی بوده سررشتهٔ صبر و شکر هیچ گاه از دست ندادند و

تادم واپسین و نفس آخرین کشتهٔ روزگار و درودهٔ فلک را بی چین جبین و اکراه خاطر غذای صبر و استقامت می ساختند - الحق سبیل بزرگان والا مقدار خرد آئین همین است که اگر از بیروشیهای روزگار امری پیش آید که بر وفق مراد نباشد و نقشی صورت بندد که مطابق پیشنهاد خاطر و قرار داد دل نبود از خصوصیات احوال انبیای عظام قیاس کار و شمار گرفته سرمایهٔ تسلیٔ خاطر و سایهٔ قوی دلی فرادست می آورند و در امثال این احوال دل بد نکرده قرین رضا و تسلیم می باشند - بی شائبهٔ تکلف آن حضرت در پایداری تحمل این گونه مصائب خاصت انبیا دارند از آنست که بصدق عقیدت و حسن خاتمت در هیچ وقتی از اوقات کلمه از سرنوشت درمیان نمی آرند - مجملاً درین مدت هفت سال بسی وہن و فتور باحوال ہواخواہان آن حضرت راه یافته بسیار قضایای ناشایست صورت بسته که خامهٔ ادب گذار تجویز نگارش سر جمله از آن ناکرده دلیری ذکر و اندازهٔ شرح آن داستان دور و دراز ندارد - بهر تقدیر چون وقت آن رسید که کارپردازان عالم بالا آن حضرت را بجهانبانیٔ عالم دیگر خوانند و لباس حیات مستعار از آن حضرت انتزاع نموده خلعت زندگانی جاودانی پوشانند لاجرم بنابر حکم مقدمهٔ مذکوره بنان داستان پرداز باوجود خود کامی و گرم لگامی از پویهٔ آن وادی عطف عنان نموده کیفیت خرامش بادشاه خلد آرام گاه بسیر گلشن ارم و نزہت کدهٔ فردوس برین به نگارش می آورد -

خرامش بندگان اعلیٰ حضرت خاقانی صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی ازین وحشت سرا بسرابستان ریاض قدس و قرین ملال گشتن متوطنان عرصهٔ وجود ازین مصیبت عام

گرت در سینه چشمی هست روشن
بعبرت بین درین فیروزه گلشن

ازین گلها که بینی گلشن آباد
برنگ و بوی چون طفلان مشو شاد

نگر تا چند گلبن تازه بشگفت
کہ از یک صدمہٴ دی بر زمین خفت

نہ دولت راست پیوست استواری
نہ محنت نیز دارد پایداری

جہان را با ہمہ جور این ہنر ہست
کہ نبود شیون و شادیش پیوست

گہ آرد محنت و گہ کامرانی
بہ کم مدت برد ہر دو کرانی

اما بعد این حکایت درد انگیز و قصہٴ مصیبت آمیز کہ سوادش از دودۂ شمع دل نہ از دودۂ چراغ گل بر صفحہٴ بیان نگارش پذیرفتہ از ہر لفظ پرسوزش دود غم برخاستہ آتش بدل آب حیوان میزند و از ہر کلمہ اش کہ مایہٴ درد دل است خون حسرت میچکد ، ہر زمان فقراتش مانند موج از بیتابی از جا جستہ و نکاتش از گرمیٴ معنی گلوسوز چون سپند فریاد کنان از جا رفتہ تو گوئی سطورش سنبلستان بوستان حسرت است مانند ماتمیان گیسو کشادہ و حروفش بنفشہ زار کنار جویبار مصیبت است بلباس سوگواران در نظرہا جلوہ دادہ مشتمل است بر قضیہٴ ناگزیر و واقعہٴ بیرون از تدبیر حضرت سلطان السلاطین زمان بادشاہ بادشاہان جہان منظور نظر رحمت ایزدی مظہر فیوضات سرمدی آفتاب اوج عزت و اقبال سعد اکبر برج عظمت و اجلال مالک رقاب ملوک عالم کارفرمای دارالخلافہٴ آدم مطلع انوار دانش و آگاہی بہین مرأت تجلیات نامتناہی مہر سپہر عز و تمکین نیروی دولت و دین زینت افسر سرافرازی شہاب الدین محمد ثانیٴ صاحب قران شاہجہان بادشاہ غازی کہ مدت سی و دو سال بکمال جاہ و جلال و نہایت تمکین و استقلال ملکرانی و کارفرمائی کردہ جہانگیری و جہانداری را رسوم نو و قوانین تازہ وضع فرمودہ ازین رو درگاہ سپہر اشتباہش باندک فرصتی مرجع و مجمع اصناف امم بل مجموعہٴ زبدہ و خلاصہٴ ہنرمندان عالم گردیدہ ببرکت توجہ والایش سرزمین دلنشین ہندوستان گلستان جہان آمدہ عہد عافیت مہدش موسم بہار روزگار بل سن شباب لیل و نہار گشت ۔ و چون روی سریر فرماندہیٴ این کشور از جلوس شاہ فلک جاہ محمد اورنگ زیب بہادر عالمگیر بادشاہ غازی زینت یافتہ آن حضرت بنا بر اقتضای قضا از روی

بی اختیاری در قلعهٔ اکبرآباد عزلت گزین شده تا انجام کار و فرجام روزگار که اختر بخت هواخواهان آن عالی جناب از اوج طلوع و صعود بحضیض هبوط و افول افتاد درگاه نابسته در احسانش بسان دریچهٔ مبداء فیاض بر روی دلها باز بوده اہل دریوزه را ہمه وقت بدان راه بود و پیوسته بحر جود جاری و موج انگیز گشته بوسیله سید فاضل دیندار میر سید محمد قنوجی که ظاہر و باطنش بمآثر محموده و مفاخر ستوده آراسته و از آغاز سال سی و دو ہمه وقت در مجلس اشرف حاضر بوده به بیان آیات قرآن مجید و احادیث ادای حق وام مقام نموده حاضران مجلس را مستفید میساخت باصحاب حوایج فراخور حال و قدر احتیاج و استحقاق می رسید ـ در عین این حال که بجمعیت کمال در گوشهٔ مسکنت و انزوا بفراغ خاطر و دل صابر ساعات شبان روزی را که قرین سعادت و بہروزی بود تقسیم اقامت و وظایف طاعات و عبادات و ادای فرایض بجمیع سنن فرموده پیوسته بتلاوت مصحف مجید و تحریر آیات آن و اوراد و استماع احادیث و مذکور بزرگان سلف اشتغال داشتند و افاضهٔ داد و دہش و بخشش و بخشایش را شمول کلی بخشیده عجب آنکه اکثر اوقات در لباس سخنی چند که دلالت بر قطع علایق تعلقات صوری مینمود بر زبان مبارک می آوردند و ذکر حرف انتقال و ارتحال ازین مرحلهٔ فنا و زوال باعث انبساط و صفا و خوشیٔ وقت و حال آن حضرت گشته وحشت و نفرت بخاطر مبارک راه نمی یافت ـ

بیت

چشم بد دہر را خبر شد ناسازیٔ روزگار سر شد

فلک جفا کار اکتفا بر بی مہریٔ سابق نکرده بستیزهٔ تازه برخاست و برین حال ہم رشک برده سنگ تفرقه بمیان جمعیت الداخت ـ کیفیت این معنی غم اندوز این صورت دارد که چون نزدیکان بارگاه عزت را بانواع اوجاع و اقسام آلام امتحان مینمایند و ابواب رنج و عنا بر روی مقربان آن درگاه می‌کشایند لاجرم بیک ناگاه دو گهری از روز یکشنبه یازدہم رجب سال ہزار و ہفتاد و شش ہجری مانده در آغاز سال ہفتاد و پنجم شمسی که سن مبارک آن حضرت به ہفتاد و شش سال و سه ماه و بیست و پنج روز قمری رسیده بود از سبب مالیدن تیل ساختهٔ رزق الله ولد

مقرب خان گیرائیہ[۱] حرارتی در بدن مقدس اثر کردہ عارضۂ ناملایم حبس بول و پیچش شکم عارض وجود گرامی گردیدہ طرفہ گرانی پیرامن کالبد روحانی آن پیکر قدسی گشت - و پانزدہ روز ازین آزار صعب صاحب فراش بودہ در عرض این احیان اگرچہ بعد از نہ روز علاج بندرابن جراح کارگر آمدہ بند از راہ بول برخاست و قارورہ بدستور سابق آمدن گرفتہ تخفیف کلی ازین راہ رو داد ، اما چون چارۂ تقدیر از سرحد اقتدار بشر بیرونست و دفع مقتضای قضا از حوصلۂ طاقت خردمندان افزون از جہت ضعف قویٰ کہ از تاثیر الم ناشی شدہ بود قوت ساقط گشتہ ضعف استیلا گرفت - و خشکیٔ لب و زبان از خوردن شربتہای سرد بہم رسیدہ روز بروز تغیری فاحش در مزاج گرامی راہ یافت - درین وقت و چنین کوفت کہ مردان قدسی فطرت را قدم ثبات از جا رفتہ آزادگان تجرد منش دل می بازند ، آن حضرت کہ خالی از نشای ولایتی و ربطی بمبداء نبودند باعلام الہام الٰہی از رسیدن وقت انتقال بجوار رحمت ناستناہی آگاہی یافتہ اسباب تجہیز و تکفین را خود ترتیب دادہ از نواب قدسی القاب بادشاہزادۂ جہان و جہانیان بیگم صاحب درخواست مراعات خاطر و دلجوئی ثمرۂ پیش رس نہال سلطنت پر ہنر بانو بیگم کہ بحسب سن و سال از ہر چہار بادشاہزادۂ والا مقدار و ہر سہ دختر نیک اختر کلان است و از بطن کریمۂ دودمان نجابت و شرافت صبیۂ رضیۂ میرزا مظفر حسین صفوی بوجود آمدہ و اکبرآبادی محل و دیگر حرمہای محترمہ نمودند - و پس از آن مراسم وصیت و وداع بجا آوردہ بصدد تسلیہ و تشفیۂ خاطر حزین و قلب اندوہگین آن ملکۂ خجستہ صفات درآمدہ انواع عواطف صوری و معنوی بظہور رسانیدہ بخواندن آیات قرآن مامور فرمودند - و خود نیز برقت تمام دہان درفشان را کہ درج جواہر اسرار الٰہی بود ، لبالب از حلاوت کلمۂ شہادت ساختہ از خواندن آیت ''ربنا آتنا فی الدنیا حسنۃ و فی الآخرۃ حسنۃ وقنا عذاب النار'' سہ گھری از شب دو شنبہ بیست و ششم رجب سال حال مذکور گذشتہ بشوق ادراک سعادت اقامت در جوار رحمت ایزدی بپای اجابت دعوت راہ سرمنزل مغفرت ایزدی پیمودہ بمسند گزینیٔ قصور بہشت و ہمنشینیٔ ارواح مطہرہ توجہ فرمودند - باجود آنکہ ملکۂ روزگار بانوی بانوان

۱- کیرانہ - قلمی (و - ق)

والا مقدار بمقتضای پاس ادب و تقدیم لوازم ارادت و حق ابوت سرانجام برداشت و بزرگ داشت موافق شان و شوکت آن حضرت درست نموده خواستند که بعد از طلوع صبح نعش انور مطهر آن قبلهٔ روزگار را بعز و وقار بروضهٔ منوره که مقیاس بندسهٔ خرد از قیاس قدر اساس و تقدیر مقدار سقف و جدار آن کوتاهی می‌نماید و فسحت حوصلهٔ اندیشهٔ مهندس پیشه از مساحت ساحت آن به تنگی می‌گراید و باعتبار وقوع آن در گلشن فردوس زیب بر کنار دریای جون نمودار جنات تجری من تحتها الانهار است و از غایت فیض بخشی و دلکشائی فضا و فرح افزائی ساحت و صفا پروریٔ مقام بر روی زمین بچشم فلک بزار چشم درنیامده یادگار روزگار است و چرا چنین نباشد که سر تا سر منار و جدار آن از سنگ مرمر صاف شفاف در عهد اعلی حضرت بصرف پنجاه لک روپیه در مدت بیست سال باتمام رسیده بام تا شام از ہر لوحش سفیدهٔ صبح صادق پرتو ظهور دارد و تماشائی را از دیدن آن آرزوی تفرج خلد برین از یاد میرود رسانیده عالمی را از دولت دریافت سعادت ہمراہی و ادای نماز جنازه بهره ور فیض جاوید سازند ـ الحق جای آن داشت و لازم چنین بود که نعش مبارک آن مورد جلوهٔ صفات جمال و جلال را که ہم دوش رضوان و مغفرت حضرت عزت بود ارکان دولت و اعیان حضرت از دولت خانه تا روضهٔ منوره بکمال تعظیم و نهایت تکریم دوش بدوش رسانیده بدریافت این سعادت عظمیٰ سرافرازی دارین می اندوختند و اعیان اکابر و اعالیٔ اہالیٔ اکبرآباد و سائر اشراف و اعاظم و ائمه و موالیٔ اطراف و جمیع فضلا و علما و ارباب ورع و تقویٰ و اصحاب عمایم حاضر آمده سر و پا برهنه کرده گرد و پیش نعش مقدس کلمه گویان و تسبیح خوانان بذکر تکبیر و تمجید غلغله در گنبد دوار می انداختند و از ہر دو طرف آن حضرت سامان طرازان سلطنت دستها بریزش سیم و زر برآورده بجهت ترویح روح و روان و فرحت و سرور آن قبلهٔ زمین و زمان چندان نثار رہگذر نعش انور می نمودند که خرمن خرمن درہم و انبار انبار دینار بجهت بی برگان روزگار ذخیره می شد و غنی و فقیر از خوان احسان بهره ور و زله بر می گشتند ، اما چون بندگان حضرت در دارالخلافهٔ شاهجهان آباد تشریف داشتند و بیگم صاحب بهمه جهت بی اختیار و مدار کار در دست دیگران بود آخرهای شب از راه زینهٔ شاه برج بروضهٔ منوره رسانیده بعد از ادای نماز جنازه وقت دوپهر زمین را بشگافته و آن زنده دل را که آیهٔ رحمت الٰهی و گنج فیض نامتناهی بود ، بودیعت نهادند ـ

ابیات

به پیرانه سر گنبد لاجورد
بشاهنشه دهر بین تا چه کرد
مباد آن گلستان که سالار او
بدین خستگی باشد از خار او
نفیر از جهانی که شاه جهان
ازو شد دل آزرده سوی جنان
مگر جوهر مردمی گشت خورد
که در مردمان مردمیها بمرد
بچشم اندرون مردمک را کلاه
هم از مردن مردمی شد سیاه

روایح ذات مقدس آن روح مجسم باطن ارض را لبالب از عطر فیض ساخت و تن ارجمندش که جان مصور بود زمین مرده را پیرایهٔ زندگی بخشید ـ رضوان سعادت نشان از پرند دیدهٔ حور عین و پرنیان خوی نازک نازنینان بهشت برین پااندازش نموده ساحت جنت را به بساط شادکامی و خرمی هزاران زیب و زینت داد ـ و از انوار قدوم آن سرور ادب پرور زینتی دیگر بر آذین آن بسته برسم شگون ابواب نشاط بر روی مقدسان عالم بالا برکشاد ـ و ساقیان بزم خلد با زلال رحمت باستقبال آمده مبارکباد خیرمقدم بجا آوردند و حوران فردوس درود آغاز نموده زلال آمرزش برایش تحفه آوردند ـ زهی ارجمند گوهر روحانی که تا زینت افزای خطهٔ وجود بود بچشم جهان در جامهٔ معشوق جلوه میکرد و در نظر اهل طلب بلباس وجدان مطلب مصور می شد و چون از دنیا رحلت نمود از توالیٔ مغفرت شادکام و از میامن رحمت خاص قرین اقسام آسایش و آرام گشته بر صدر جنت جا گزید ـ

ابیات

زمین چون ننازد که آن پاک دین
چو گنج است پنهان بزیر زمین
بخاک آن تن پاک کرده قرار
چو آیات مصحف بخط غبار

ارزنده گوہر درج عصمت بیگم صاحب و دیگر محترمان حریم دولت و اقبال از مشاہدۂ این حال روی گلگون را بضرب طپانچہ نیلگون ساختہ از صدف دیده دریا دریا گوہر آبدار بر زمین ریختند و از غایت حسرت ہمہ چون مردم دیده تن بلباس سیاه داده بخون دل رخساره افروز بخت گردیدند ـ و دیگر سائر نقاب گزینان حجاب عزت از وقوع این حادثۂ اندوه زا خورشید رخسار را در ظلمت گیسو نهفتہ از لعل آبدار بجزع و فزع آتش در خرگاه فلک زدند ـ و بنالۂ جانگداز گرد فنا از بنیاد بقای دوران برآورده از موج خیز طوفان اشک سفینۂ حیات جهان را بغرقاب یاس دادند ـ کاکل تابدار و سنبل آبدار سلسلہ مویان از کشاکش انامل مانند تارہای چنگ از مضراب غم بفریاد آمده از ہر مو جدا جدا نفیر بر می آمد ـ و پیچاک طرۂ مسلسل لالہ رخان از آویزش پنجۂ اندوه تار تار گشتہ خود را بیتابانہ بر آفتاب می زد ـ خاصہ بیگم صاحب کہ درین مصیبت عام از فرط انعدام شکیب و آرام رو و مو کنده ہر لحظہ صورت اجل معجل در آئنۂ معائنہ برای العین می دیدند و از کمال ملال و ہجوم اندوه بستوه آمده باین نوحۂ درد انگیز می پرداختند ـ

ابیات

ای آفتاب من کہ شدی غائب از نظر
آیا شب فراق ترا کی بود سحر
ای بادشاه عالم و ای قبلۂ جهان
بکشای چشم رحمت و بر حال من نگر
نالم چو نی ز غصہ و بادم بود بدست
سوزم چو شمع در غم و دودم رود ز سر

دریغ از نهان گشتن آن روی چون ماه در گرد تیره از جفای آسمان و افسوس از فرو رفتن آن نیّر نور افروز در چاک سینۂ خاک از فتنۂ آخرالزمان ـ اجل را رحم نیامد کہ آن چنان شجر برومند بوستان عز و جلال را بخاک افگند و فلک را دریغ نیامد کہ آنچنان سرو سہی گلستان خلافت را از کنار جوئبار زندگی برکند ـ ای روح مجسم وقتی بوی گل بر تنت گرا نی‌میکرد اکنون در زیر انبار گل چونی ؟ و ای جان مصور وقتی حرکت نسیم جسم نازنینت را رنج می آورد ، حالیا در تہ خاک چونی ؟

نظم

شد گره از گریه چون گرداب دریا در گلو
گر خدا آسان نسازد کار بر من مشکلست
گرد رخسارش بگیسو پاک کن ای حور عین
میزبانی کن که مهمانی عجب در منزاست
ای انیس گور دمسازش بحسن خلق باش
خاطر او را نرنجانی که بس نازک دلست

بادشاها دلت که مشکٰوة نور ارض و سما است چرا بعزلت گزینی خو گرفته ای ؟ و جمالت که کعبهٔ اہل صفا ست چون از مهجوران رخ نهفته ای ؟ قسم بجاه و جلالت که بی پرتو آفتاب رخت شب تاریک غم کیشان رو بصبح نمی آرد و بی فروغ ماه دیدارت جهانی سرگشتهٔ ظلمات حیرت بوده را بجای نمی برد ۔ یکی از مشرق چهروکه مهر کردار جلوه در کار مشتاقان کن که عالمی ببلای درد انتظار گرفتار است و دمی از فروغ نور حضور مجلس خاص و عام را روشنیٔ نیک اختری ده که جهانی از محرومیٔ رخت سوگوار است ۔ سریر گوہر و عرش مینا کار از فراق جلوس مبارک ہمه تن خون گشته از چشم چشمه چشمه گوہر آبدار بدامان می ریزد ۔ و قرة العین سحاب که بامید پابوس مبارکت از آغوش صدف جدائی گزیده تن بمصاحبش داده بود از درد حرمان رنگ بر رو شکسته در آب و تاب خود می طپد ۔

القصه در شبستان دولت قیامت کبری قایم گشته سوگ بمرتبهٔ استیلا یافته که مستوران جنت بصدمهٔ ہای ہای بانوان حرم سرای عزت از جا در آمده با گریبانهای چاک مراسم تعزیت بجا آوردند ۔ و از آه و نالهٔ سوگواران که در گنبد مینا پیچیده بود بنات گردون بجهت تقدیم لوازم ماتم داری رو و مو کشاده از اقامت لوازم ماتم داری چیزی باقی نگذاشتند ۔

نظم

مهر و مه بر روی آن فرخ لقا بگریستند
روز و شب بر حال آن صاحب لوا بگریستند
بسکه اندر عهد او ماہی و مرغ آسوده بود
ماہیان در آب و مرغان در ہوا بگریستند

آسمانها با ہزاران دیده بر اہل زمین
ہمچو باران بہاری در ہوا بگریستند
خلق و عالم ہر طرف نوحہ کنان و موکنان
کوبکو و سوبسو و جابجا بگریستند
از خروش گریہ و بانگ عزای کس نخفت
بسکہ در ہر خانہ از اہل عزا بگریستند

مجملاً از وقوع این واقعۂ درد افزای شکیب کاه سلامت حال و استقامت مآل از جہان رخت بستہ ستیزهٔ گردون گرد از نہاد گیتی برآورده کوه کوه الم و جہان جہان اندوه بخاطرہا راه یافتہ زمین برقرار پیش بلکہ آسمان بر مدار خویش نماند ۔ و کوچہ و بازار شہر نمودار رستخیز گردیده از ہر خانہ فریاد و شیون بآسمان برخواست و آشوب محشر از ہر طرف پدیدار گشتہ عشرتکدهٔ گیتی را ماتمکدهٔ ملال ساخت ۔ اکنون[1] جہان کو بغم نشینی کہ از شادی اثری نماند و فلک کو خون گری کہ در مہر از صدف آسمان بیرون رفت ۔

نظم

کی ز دل کلفت این حادثہ کمتر گردد
مگر آن روز کہ شاہم ز سفر برگردد
خود گرفتم کہ فلک فکر تلافی دارد
راحتی کو کہ باین رنج برابر گردد
ہیچ رو نیست ز دوران دو رو خاطر خواه
کار بہتر نشود گر چہ ورق برگردد

چون این درد بیدرمان کہ دل عالمی بدرد آورده بہ آه و نالہ دفع نمی گردد و تسلیٔ خاطر از گفتن و نوشتن میسر نمی آید بلکہ اگر عرصۂ سخن چون آسمان وسیع گردد محیط شمۂ از آن نمی تواند گشت و اگر متون کتب و بطون تواریخ

۱۔ اکنون جہان کو بغم نشینی کہ از شادی اثری نماند ۔ و فلک کو خون گری کہ دُرِ مہر از صدف آسمان رفت ۔ قلمی ۔ (و ۔ ق)

تا روز جزا بذکر مجملی از آن پر شود هنوز اندکی از بسیار باظهار نرسیده باشد درین صورت قلم شکسته چه نویسد و تا کجا نویسد ـ امید که تا بنائی این دیرینه دیر بجا باشد اثر خیر آن بهین رقم خامهٔ قدرت کتابهٔ پیشطاق این بلند رواق باد و تا بنای این دار فنا را بقا باشد ذکر باقیات صالحات و شکر خیرات جاریات آن محیط جود و احسان ورد زبان پیر و جوان گرداناد ـ

انموذجی از احوال برکت اشتمال اهل حال و قال از سادات عظام و مشایخ کرام و علمای علام و فضلای انام و اطبای حذاقت پیشه و شعرای لطیف اندیشه و امرای عالی مقدار که ادراک سعادت عهد میمنت مهد حضرت صاحب قران ثانی نموده اند

چون ابواب انواع برکات و میامن بر روی فاتحهٔ این کتاب مستطاب به یمن فتح الباب توحید و نعت و منقبت آل و اصحاب مفتوح گشته لاجرم خاتمهٔ آن را بتذکار احوال و آثار زمرهٔ ابرار و احرار که بنا بر مقتضای مضمون خبر صدق مشحون عند ذکر الصالحین ینزل الرحمة از روی یقین مستلزم نزول مواهب و مراحم عالم بالا و احیانِ ذکر شان بیشک از مظان افاضهٔ فیوضات و فتوحات ایزد تعالیٰ است کامل نصاب برکت و شامل نصیب میمنت میسازد تا مگر ریختهٔ کلک گسیخته سلک این شکسته مقال خسته بال ازین پیوند اتساق و انتظام پزیرفته سر رشتهٔ یکدستی و ربط فرادست آرد ـ و بو که انگیختهٔ بنان از دست رفتهٔ این آشفته حال به نسبت شمایم نفحات انس بو بمهب نسایم قدس یعنی استیناس طبایع و قبول قلوب صاحبدلان برده برین سر سرمایهٔ طیب خواطر مقبلان اندوزد ـ چنانچه باقبال گذارش احوال سعادت مآل خداوند این دولت بی زوال درین عهد فرخنده از حضیض بیقدری و خمول باوج شهرت و قبول رسیده ـ همچنین نظر به پرتو شرح حالات آن طبقهٔ والا نیز تا بامداد روز نشور منظور نظر توجه دیده وران بالغ نظر و مذکور انجمن حضور صاحب خبران سخن پرور گردد ـ

نظم

بی خرد را خرد کند بخرد
نیک گردد ز قرب نیکان بد
خاک را نافه مشکناب کند
آب را بوی گل گلاب کند

سلالهٔ سلسلهٔ علیهٔ مرتضوی سید محمد بخاری رضوی

سر رشتهٔ نسب والای آن واسطة العقد و زیب آل عبا و مرسلة الصدر عترت رسول الله صلی الله علیه و سلم به پنج واسطه تا غوث اعظم شاه عالم و از آن پیشوای سادات ذوی السعادات بمیانجیٔ بیست و یک بطن کریم کرامت نصاب بوالا جناب شاه ولایت مآب میرسد ـ و سلسلهٔ نسبت آن همایون نسب خود بیوساطت وسایط بدانحضرت می پیوندد ـ و اکثر ازین سلسلة الذهب با کرامت ذات و صفات ولی یا ولی شعار بوده اند که خلعت خلقت والای ایشان بطراز حسن مذهب و صلاح ظاهر و باطن مطرز و مذهّب است ـ و شیمهٔ کریمه هر یک ازین جمع ذی شان به تهذیب مکارم اخلاق و تادیب بآداب و سنن انبیا علیهم الصلواة مؤدب و مهذب ـ از جمله ولی الاولیا سید جلال معروف به مخدوم جهانیان که مرقد مطهر ایشان در قصبهٔ اوچه واقع است ـ و همچنین قطب السادات سید برهان الدین المشهور به قطب عالم که در موضع بتوه سه کروهیٔ احمد آباد آسوده اند ـ و سید اعظم سید محمد مشتهر بشاه عالم که روضهٔ متبرکهٔ ایشان در مقام رسول آباد بظاهر احمد آباد سمت وقوع دارد ـ مجملاً جمله محامد سیر این سید ستوده خصال نیکو محضر در مرتبهٔ نیست که مراتب آن تا روز حساب بشمار درآید ـ از جمله دقایق تجرد ظاهر و باطن و عدم علاقهٔ قلب بعلایق صوری و معنوی باوجود کمال جاه و جلال که همانا سرمایهٔ تعلق خاطر بدلبستگیهای گیتی باشد در درجهٔ داشت که مافوق آن به تحت تصور خرد در نیاید ـ اولاً در طریق ایثار که مدار این سید بزرگوار بر آن بود بنحوی ملکهٔ راسخه داشت که باوجود آن مایه درآمد کلی و منافع و مداخل عظیمه از رهگذر انعامات و اقطاعات ابدیٔ این دولت کدهٔ سرمدی و فتوحات و نذورات اصحاب ارادت از کل خطهٔ گجرات و

اکثر اہل اقطار آفاق ہمگی را بر ارباب استحقاق انفاق نمودہ خود بکرتۂ یک تہی و لب نانی تہی قناعت می کرد ۔ و سایر فقرا و مساکین را از اطعام عام و انعام خاص زلہ بر و بہرہ‌ور میساخت ۔ از جملہ در روز عرس شاہ عالم یعنی سر سال ارتحال آن مقتدای امم کہ زیادہ بر یک لک آدمی از شہر و نواحی در بقعۂ رسول آباد فراہم می آمدند خوان نوال بہمہ کس یاب ہمہ جا رس می کشید کہ فواضل آن از زلہ بندان شرہ مند فاضل می آمد ۔ ملخص سخن ہرچہ از ہر راہ میرسید بر ابنای سبیل سبیل مینمود و تا حبہ کہ بدان دسترس داشت در دبہ زنبیل مسافر و مجاور می ریخت ۔ حضرت شہنشاہ گیتی پناہ دو مرتبہ از ادراک برکت لقای مبارک آن سید جلیل القدر فیض یاب شدہ اند ۔ نوبت نخستین در ایام بادشاہزادگی در خطۂ پاک احمد آباد و دوم بار بوقتی کہ از دارالخیر اجمیر متوجہ قرارگاہ سریر خلافت مصیر شدہ بودند و گذار موکب اقبال در طی راہ بر احمد آباد افتاد ۔ و چون جلوس ہمایون بمبارکی و فرخندگی وقوع یافت بنا بر آنکہ از عروض عارضۂ ضیق النفس عرصہ حرکت بر ایشان تنگ فضا شدہ بود ناچار خلف الصدق خود سید جلال را کہ ہم اکنون برخی از احوال آن سید حمیدہ افعال علی الاجمال گذارش پذیر خواہد شد ، بر سبیل ادای رسم تہنیت بدربار گیتی مدار فرستادند ۔ و رحلت آن سید ملک صفات در ہشتمین سال جلوس فرخندہ فال مطابق سال ہزار و چہل و پنج ہجری اتفاق افتاد ۔ و مرقد منورش در گنبد متصل بدروازۂ سمت غربی روضۂ حضرت شاہ عالم سمت وقوع پذیرفت ۔ و آن صاحب سعادات دارین بتاریخ ولادت خود بدین مصرع مشہور ۔

من و دست و دامان آل رسول

بر خوردہ بود ۔ و سید جعفر نبیرہ اش خلف الصدق سید جلال تاریخ ارتحال جد امجد خود را سید محمد آخر الاولیا یافتہ ۔

نقاوۂ آل کرامت صفات سید شریف الذات کریم الخصال سید جلال

شمایل کردار و گفتار این سید آرمیدہ اوضاع و حمیدہ اطوار ہمگی مخایل کمال مراتب فضایل نفسانی و ملکات راسخۂ ملکی و خصایل کاملۂ انسانیست ۔ و آثار

شرافت ذات و صفات کہ از سیمای حال آن زبدۂ آل والا جلال چہرہ نماست دلیل است بر آن کہ فرع اصل اصیل کراست انتساب امامت انتہا است ۔ باطنش بمبادیٔ مآثر محمودہ و مفاخر ستودہ آراستہ و ظاہرش بصلاح و سداد و انواع حیثیت و استعداد پیراستہ و اقسام علوم ظاہری و فنون دانش رسمی آموختہ و از منبع مقامات علیہ و سخنان بلند و مشرب ارجمند مشایخ کبار مذاق عالی و ذوق سرشار اندوختہ ۔ آنگاہ بانداز ہمت بلند آہنگ رفتہ رفتہ بر مراتب و مدارج و معارج اہل وصول و وجدان ترقی نمودہ باسرار استار این طایفۂ والا پی بردہ طریقۂ پیرویٔ ارباب سلوک و عرفان کما ینبغی باقدام فرط ریاضت سپردہ از محض استعداد ذاتی و قابلیت وہبی برسبیل ظفرہ بمنازل عالیۂ این طبقۂ علیہ رسیدہ ۔ و باوجود این مراتب در باب تحصیل استعدادات جزئی کہ جمال صوری و کمال ظاہریٔ مرد بالکلیہ در استکمال فنون آنہا منحصر است مثل حسن محاورہ و لطف محاضرہ و طلاقت لسان و فصاحت بیان و ابواب مجالست وآداب مصاحبت ملوک خصوص سنجیدگیٔ حرکات و سکنات و موزونیت طبع نکتہ سنج دقیقہ یاب شمول نصیب وکمال نصاب دارد ۔ و گاہی بہ تحریک انبساط طبیعت لطیف و اہتزاز سن شریف درر غرر اشعار آبدار عاشقانہ عارفانہ در سلک نظم انتظام می دہد ۔ و چون سر رشتۂ نسب این سلسلۂ علیہ بسادات عالی حسب رضوی میپیوندد لہٰذا رضائی تخلص می‌کند ۔ و از جملہ اشعار شعرای شعار آن سید عظیم القدر رفیع المقدار باین سہ رباعی درین مقام اختصار نمود ۔

رباعی

آن ماہ کہ مہر او مرا مضطر داشت
وز خاک فراق بر سرم افسر داشت
چون پردہ ز خورشید رخ خود برداشت
ناگہ دیدم کہ در کلاہم سر داشت

رباعی

عشق است کہ کام دل و جان می شکند
عشق است کہ پیدا و نہان می شکند

عقلم آذر شده است و عشق ابراہیم
کین بتها می تراشد آن می شکند

رباعی

ہر چند کہ چون روح مجرد پاکم
آلودہ و پابند جہان خاکم
مانندہ مہتاب بپای ہمہ کس
می افتم و نور دیدۂ افلاکم

این سید فرشتہ سرشت کہ مکرر بملازمت اشرف رسیدہ خواہ در ایام حیات والد والا قدر و خواہ بعد از وفات آن قدسی صفات ہموارہ بکمال عنایت و مہربانی معزز بودہ و بہ نور نہایت قرب انجمن حضور انور آنسرور چہرۂ اقبال مندی افروختہ شاہد قبول و اقبالش بزیور قابلیت و استعداد و حلیۂ تہذیب روش سلوک و تادیب بآداب ملازمت ملوک محلیٰ گشتہ و محامد صوری و مناقب معنویش بی نہایت مقبول و مرغوب طبع دشوار پسند آن حضرت آمدہ ، چنانچہ مکرر بر زبان حق تبیان حقایق ترجمان می آوردند کہ وجود سید جلال درین عہد سعادت مہد بسیار مغتنم است ۔ و امروز کسی کہ بہمہ جہت خصوص از رہگذر کرامت حسب و شرافت نسب و مفاخر صوری و معنوی و مآثر ظاہری و باطنی شایان اعزاز و احترام بادشاہی بودہ قابلیت آن داشتہ باشد کہ بشرف صحبت و قرب حضرت خلافت من حیث الاستحقاق مفاخر و مباہی گردد ، این سید جلیل الشان است ، ازین جہت کہ حضرت خلافت منزلت با خود قرار این معنی نمی دادند کہ آن مہذب آفریدۂ جناب آفریدگار و برگزیدۂ عنایات حضرت پروردگار یک لمح البصر از نظر اقدس دور باشد ، لاجرم نہم شعبان سنہ ہزار و پنجاہ و دو بکمال مبالغہ و نہایت تکلیف بقبول صدارت کل ممالک محروسہ و تفویض منصب شش ہزاری دو ہزار سوار کامروائی سایر محتاجان جہان و نیازمندان روزگار گردانیدند ۔

ولادت آن سر حلقۂ رضیہ رضویہ و صاحب جلالت دینیہ و دنیویہ در یازدہم ماہ جمادی الثانیہ از شہور سال ہزار و سہ ہجری اتفاق افتادہ ۔ و عدد حروف لفظ وارث رسول بآن تاریخ موافق آمدہ ۔ غرۂ جمادی الاول بیست و یکم جلوس مبارک

موافق ہزار و پنجاه و ہفت ہجری ازین دار ملال به فسحت آباد جہان باقی انتقال نمود ۔ از جمله مواہب و عواطف حق تعالیٰ در حق این سید ارجمند اعطای آن گونه دو فرزند سعادتمند است ۔ اولین ستوده سیر فرشته محضر سید جعفر که در صورت و سیرت بعینه سید جلال است ، چنانچه بمقتضای الولد سر لابیه ہانا مظهر جمال و کمال آن ستوده خصال است ۔ بی تکلف آثار سداد و صلاح از لطافت ظاہرش که دلیل شرافت باطن است چون تجلیٔ نور بر شاہق طور فروغ ظهور می دہد ۔ و مکارم اخلاق که لازم کرایم اغراق است بر سلامت نفس و کرامت ذات و صفاتش براستی و درستی ادای شهادت می نماید ۔ دوم مظهر انوار تجلیات جلی با صدق حقیقی لفظ ولی سید علی مخاطب به رضوی خان که ید قدرت خمیر فطرتش را از آب لطف خوی فرشته بگل بهشت سرشته و طبع شریفش بعفاف و صلاح و راستی و درستی انس تمام گرفته ۔ و دیده از مطالعهٔ صفحهٔ جمال و ملاحظهٔ اقوال و افعال آن ستوده خصال حیران قدرت الٰهی میگردد ۔ و از مشاهدهٔ سیمای والایش که فهرست خصایل حمیده و شمایل پسندیده است این مدعا که خلق تابع خلق است بسرحد نبوت میرسد ۔ ایزد تعالیٰ چون می خواست که رسم آز و نیاز از گیتی برافتد آن خازن جواہر اسرار دین و دولت را صدرالصدور ممالک محروسه گردانید ۔

قدوهٔ اصحاب فنا و اسوهٔ ارباب بقا شیخ جلیل کبیر بندگی حضرت میان میر

آن پیشوای اہل سلوک و وصول و مقتدای خداوندان اقبال و قبول بعد از طی مسلک تجرید و تفرید در مقام فنای مطلق و نفی ماسوا قدمی ثابت و اقامتی راسخ داشتند ۔ و پس از قطع مسافت پر آفت سلوک پیمائی ترک دنیا و مافیها و انقطاع از علایق قوی پیوند ہوس و ہوا پی بسر منزل وصول برده مجاورت کعبهٔ وصل برگزیده بودند و در فنون علوم معقول و منقول کمال تبحر اندوخته و در جمیع ابواب دانش رسمی بغایت مستحضر بودند ۔ چنانچه اکثر دانشوران عهد برای حل مطالب مشکله بایشان رجوع مینمودند و در باب اطلاع بر حقایق و معارف متصوفه و اصطلاحات این طائفه خود بحر ژرف بودند و اکثر عبارات فتوحات مکیٔ شیخ الموحدین ابن عربی بخاطر داشتند و صفحه صفحه شرح فصوص الحکم حضرت مولوی جامی را از بر

می خواندند ـ و سر رشتهٔ نسب آن عالی جناب بحضرت فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه اتصال دارد ـ و اسم سامی ایشان میر محمد است و در افواه عوام و خواص باشتهار میان میر اختصاص دارند ـ ولادت با سعادت ایشان در قصبه سیوستان از مضافات تهته وقوع یافته ـ والدین و همشیرهٔ آن سر حلقهٔ خداوندان حال و استقبال از اہل حال و قال و از کمال مرتبهٔ صفای باطن صاحب کشف و کرامات بودند ـ آن پیر طریقت در عین عنفوان شباب از مولد خود پرتو ورود مسعود بدارالسلطنت لاہور گسترده در خاک پاک پنجاب نشو و نما نمودند و آن جا سلوک مسالک طریقت بروش سلسله عالیه قادریه اختیار کردند ـ از آن جا که دشمنیٔ شهرت و دوستیٔ گمنامی شیمهٔ کریمهٔ اصحاب کمال و شیوهٔ ستودهٔ اہل حال است چه عارف را با معروف بودن کاری نیست و شناسای خدا را با شناسای خلق نسبت بخود شماری نی ، لاجرم مدتی متمادی همت بر طی این وادی گماشته خامل الذکر و مجهول القدر در زاویهٔ خمول جا داشتند ـ چندانکه تا قرب چهل سال ہیچ آفریده از حقایق احوال فرخنده مآل آن برگزیدهٔ عنایت حضرت آفریدگار خبردار نبوده مظهر اسم شریف الخفی و مصداق مصدوقه اولیای تحت قبابی لایعرفهم غیری بودند ـ عاقبت از آنجا که عشق و مشک پنهان نمی ماند جمعی که روایح معرفت بمشام جان شان رسیده بود بو بدان گل سر سبد وجدان و گلدستهٔ گلشن عرفان برده از صفوتکدهٔ قدس یعنی خلوت مقدس آن عرشی مکانت کرسی مکان نفحات فیض استشمام نمودند ـ و در آن خرابهٔ معموره که فی الحقیقت بیت المعمور عالم حقایق و معارف بود بر سر این گنج خفی و خازن بل مخزن نقد توحید برده آن کنز مخفی را بر آوردند ـ مجملاً از جمله خصایص آن اخص خواص مقربان درگاه این که مدت العمر پارسا بوده تاہل اختیار نه نمودند و نهایت مرتبه فقر و فنا و غایت مراتب غنا و استغنا داشته ہیچ چیز از ہیچکس نمی‌گرفتند مگر قلیلی از ملایمات نشاء بشریت که بر سبیل ندرت بنابر وجوب سد رمق و ستر عورت ہنگام کمال احتیاج از ممر حلال قبول می نمودند و اہل دنیا را بدون ترک تعلق مطلقاً تلقین نمی کردند و صاحب تصرف تام بوده قدرت کلی بر ایصال اہل طلب بسرمنزل مطلب داشتند ـ چنانچه ہر صاحب سعادتی که بطریق ایشان سالک مسالک طریقت می شد زود بمقامات عالیه وصول یافتی ـ و در اواخر عمر غیرت معشوقیٔ شاہد حقیقی دیده ایشان را از مشاہدهٔ غیر بر دوخته بیک بار

در ظاہر و باطن محو شہود مطلق خویشتن ساخت ۔ و چون آن آزردۂ علائق و آزادۂ تعلق صحبت خلائق کہ مفتون تنہائی و دل بستۂ جدائی خویش و بیگانہ بود آشنائی خواہش آن یار یگانہ داشت و کشاد خویشتن در بستن در خلوت بر روی آمد و شد مردم می داشت ۔ چنانچہ مضمون این منظومہ ۔

فرد

چون تنہایم ہمنفسم یاد کسی است
چون ہمنفس کسی شوم تنہایم

بہانان حسب حال ایشان شدہ بود ۔ لہٰذا در مدت انزوا و اعراض از تعرض ماسوی اللہ قطعاً گوشۂ عزلت را از دست ندادہ پا شکستۂ کنج تنہائی می بودند و بزیارت درویشان چہ جای دیدن مردم اہل دنیا و دخول در منازل ایشان رغبت نمی نمودند ۔ لاجرم حضرت بادشاہ دین پناہ کہ ہموارہ خواہان صحبت خدا آگاہان می باشند و پیوستہ در پی تقرب مقربان درگاہ بودہ باین تقریب مزید درجات قرب آن حضرت می جویند بعد از معاودت کشمیر چنانچہ در مقام خود سمت ایراد پذیرفتہ مکرر بقعۂ متبرکہ آن سر حلقۂ سلسلہ اہل اللہ را از فیض حضور پرنور بتازگی مہبط انوار برکت ساختند ۔ و باوجود کمال وحشت و نفرت کہ از ملاقات خلق داشتہ از ہمہ کس پہلوتہی می کردند بشگفتہ پیشانی و کشادہ روئی پیش آمدہ انس تمام بحضور آن حضرت گرفتند ۔ و بمجالست آن مہین جانشین خلفای راشدین راغب شدہ ترغیب توقف و اظہار خواہش امتداد جلوس نمودند ۔ آن روز غریب صحبتی رنگین رو دادہ سعادت یافتگان حضور این انجمن پرنور اقتباس انوار و فیوضات بیقیاس نمودند ۔ و حضرت بادشاہ حقایق آگاہ بنحوی شیفتۂ صحبت آن مقتدای اصحاب عرفان شدند کہ مزیدی بر آن متصور نباشد ۔ چنانچہ بارہا اطوار محمودہ و احوال ستودۂ ایشان را ستودہ می فرمودند کہ از مشائخ متصوفۂ این کشور میان میر را کامل‌تر یافتم و ازیشان گزشتہ شیخ المشایخ شیخ فضل اللہ کہ ملاقاتش در ایام بادشاہزادگی در برہانپور کہ موطن او بود رودادہ از ہمگنان بمبداء مربوط تر دیدم ۔ بالجملہ میان میر زیادہ بر شصت سال در دارالسلطنت لاہور اقامت پذیر شدہ مدتی مرجع طالبان و موصل سالکان بودند ۔ و بسال ہزار و چہل و چار خلع خلعت عنصری نمودہ بہ

صحبت قدسی پیکران عالم دیگر گرائیدند ۔ و مرقد مطهر ایشان در موضع غیاث پور که نزدیک بعالم گنج لاهور یعنی خان بیاعان غلات واقع است مقرر گردید ۔

شیخ جلیل القدر شیخ بلاول قادری

عزت گزین زاویهٔ عزلت و طالب وحدت در کثرت بوده با پاکیزه روزگاری کمال پرہیزگاری داشت و پارسائی کامل تمام جمع کرده بود ۔ اگرچه ابواب طلب بالکلیه مسدود نموده بود اما راه قبول نذور و فتوح مفتوح داشت و مخارج همگی مداخلش انعام نیازمندان و اطعام ارباب استحقاق می شد ۔ و جمیع اوقات بل سر تا سر حرکات و سکناتش مصارف خدمت فقرا و مساکین می‌گشت ۔ بسیار شگفته جبین و کشاده رو و نان ده و مهمان دوست و مهذب الاخلاق و خوش نقل و نیکو محاوره بود ۔ و سخنان بلند و نوادر ارجمند و نصایح و مواعظ دل پسند را متذکر بوده در طی صحبت بمناسبت مقام بر سبیل وعظ و تذکیر ایراد می نمود ۔ و در واقع کلامش در دلها وقع تمام یافته خود در نظرها وقر کلی داشت ۔ بادشاه دین پناه مکرر به بقعهٔ ایشان تشریف بردند و پرتو حضور پرنور بر خانقاه شیخ گستردند چنانچه سابقاً سمت گذارش پذیرفته ۔ در شعبان سال هزار و چهل و شش هجری متوجه عالم باقی گشته دامن تعلق از صحبت مردم بر افشاندند ۔

مظهرِ تجلیّات خفی و جلی مولانا محب علی

آن شارب رحیق تحقیق پیمانه پیمای نبیذ تجرید که از راه روح افزای فنا فی الله نشای بقا بالله یافته در عین سکر شوق محو صحو ذوق گشته و از تردماغیٔ وجد و وجدان بحالنامه خوانیٔ ترانهٔ دلکش انا هو من اهوی و من اهوی انا تر زبان آمده ۔ آن ذاهب مذهب وحدت وجود بل صاحب مشرب توحید موجود از سرجوش خم بادهٔ هوش ربای معرفت و به جرعهٔ مرد آزمای حقیقت تا غایتی بی خویش و سرخوش گشته که پی خویش را گم کرده آنگاه ببال کمال وارستگی از قید دام دلبستگیٔ هر دو کون جسته در وادیٔ تعبد از غایلهٔ غول راه اخلاص یعنی بیم دوزخ و امید بهشت رسته در جمیع مواقف و اماکن خود را وقف خدمت فقرا و مساکین کرده درِ انجاحِ مقصد وِ مرامِ عموم اصناف انام زیاده بر امکان مساعیٔ جمیله مبذول

میدارد ـ اصل آن جناب از اویماق چغتا است از نسل قوم معروف کوه ُبر و باعث اشتهار بانتساب بلاد سند آنست که صدر الدین محمد والد اخوند همراه جنت آشیانی همایون بادشاه بخطهٔ تته رفته بنابر صغر سن از متابعت خیل اقبال تخلف ورزیده در آن مقام توقف گزید ـ و بعد از اشراف بر سن تمیز تکلیف تاہل اختیار نموده میلاد اخوند در آن بلاد اتفاق افتاده نشو و نما نیز در آن جا یافته ـ بعد از تحصیل علوم دینی عبدالرحیم خان خانان ہنگام فتح آن دیار نظر بحالت حالی و قالی آن صاحب نشاء معانی کرده تکلیف ہمراہی نمود ـ و ایشان نیز بدین معنی راضی شده در سن سی سالگی در برہانپور بزاویهٔ انزوا نشستند ـ و پس از چندی آہنگ طواف مقامات حجاز و یثرب نموده در بندر سورت ادراک فیض ملاقات پیر کامل و سالک واصل عارف خدا آگاه شیخ محمد فضل الله نموده شرف صحبت آن قدوهٔ اصحاب عرفانرا از دست ندادند و خرقهٔ رشد و ارشاد و اجازت اہدا و ارشاد گرفتند ـ و بعد از مراجعت سفر برکت اثر حج در برہانپور فیض حضور مجلس پرنور اشرف اندوختند ـ و حسب الامر عالی بالتزام رکاب نصرت نصاب ارتکاب نموده از آن وقت ہمه جا بسعادت ملازمت فایز بوده در سال ہزار (؟)[1] از جہان فانی رحلت نموده در جوار رحمت ایزدی جا گزیدند ـ و آن عارف کامل در عین غلبهٔ نشای ذوق گاہی اشتعال نائرهٔ شوق را برشحه فشانیٔ لطف اشعار آبدار فرو نشانده انواع سخن از مثنوی و غزل و قصیده و رباعی که از روی کمال مرتبهٔ وجد و حال ناشی شده انشا می نمایند و اغلب اوقات شاہد معانی عاشقانه و عارفانه که از شمایم آن نسایم قدس و نفحات انس تمام بمشام ارباب عرفان و وجدان میرسید در لباس نظم جلوه می دہند ـ درین مقام بایراد بیتی چند از آن جمله ادای وام حق مقام می نماید :

بادی نوزد ز ہیچ سوی
کز من نبرد دلی ببوی

چون آئینه خلوتیست مارا
نا بسته دری بہیچ روی

۱ـ محمد صالح سنین وفات آن بزرگان دین و اہل کمال که بعد از سپری شدن ایام حیات عبدالحمید مؤلف بادشاه نامه جان بحق سپردند بصحت رقم نکرده چنانچه این نقص چند جا در تصنیفش یافته می شود ـ

مثنوی

غباری که بینی درین پهن دشت
گریوه است در ره که باز گشت

کاوخی دو بالای هم چیدهٔ
برو خانمان گفته پیچیدهٔ

غمی چند بر گردن دل سوار
تو نامش کنی خانهٔ روزگار

یکی صورتی ماه در آب دید
روان بر سرش دام ماهی تنید

چو از جنبش باد درهم شکست
بغواصی آمد کش آرد بدست

فرو رفت تاکه بکام نهنگ
ترازوی مارا همین است سنگ

نظم

عشق را خانه ایست بر سر دار
نی درش بسته نی کسی را بار

سست بنیان چو گریهٔ ماتم
تنگ میدان چو خندهٔ بیمار

سالکانش چو چاه خانه نشین
ساکنانش چو ماه خانه گذار

کس از آن خانه ره نبرده بدر
وز درش نیز کس نرفته بدار

نه در آن می نه جام مستانش
بیخبر گشته از سر و دستار

رباعی

ای من تو تو من نه من تو گشته نه تو من
ای من با تو بمن چو ز بوی چو من
ای من بتو چون من ترازو همراه
یکمن چو کشی بکش بناچار دو من

خواجهٔ عظیم القدر عزیز الوجود
خواجه خاوند محمود

سلسلهٔ نسب عالیٔ ایشان از جانب پدر بجناب ولایت مآب خواجه علاءالدین عطار می پیوندد ـ و از جانب والده بسلطان الاولیا برهان الاتقیا خواجه بهاء الملت و الحق والدین نقشبند قدس الله نفسه و طیب تربته منتهی میشود ـ و نسبت ارادت ایشان بخواجه علی الاطلاق خواجه اسحٰق خواجهٔ ده بیدی که یگانهٔ انفس و آفاق بودند میرسد و ازیشان ارشاد گرفته اجازت دارند ـ و آن سر حلقه اصحاب سلاسل صاحب سلسله و خانقاه اند و همگی اہل ماوراء النهر تحریک سلسلهٔ ارادت و اخلاص نسبت بدیشان می نمایند ـ و در عهد حضرت عرش آشیانی از وطن بکابل آمدند و از آن جا بدین کشور اکبر رسیدند و فیض ملازمت اشرف در یافته اختیار توطن در خاک کشمیر نموده در آن بقعه خانقاہی عالی اساس بنیاد نموده ـ و در سال ہزار و (؟) ہجری از دار ملال رحلت نموده بفردوس برین شتافتند -

حقایق آگاه ملا شاه

اصل آن جناب از بدخشان است و بارقهٔ انوار عرفان از جبین مبین ایشان چون لوامع آفتاب از پیشانی صبح دوم رخشان بود ـ بحکم آنکه سالک طریق طریقت را از سلوک مسالک شریعت گریز نیست و وصول بسرمنزل حقیقت بدون عبور بر شرع شریعت تیسیر پذیر نه چه علم بی عمل دستخوش ابلیس و بازیچهٔ شیطان است ـ لاجرم در حیات والدین [در] طلب علوم مشغول گردیده بعد از کسب علوم رسمی و اخذ فنون عقلي و نقلي و اکتساب معالم فن توحید سالک مسالک طریقت شده پیوسته

در پی مطلب اصلی میبود ـ چون در مدرسه بهیچ باب دری نکشوده و از ہیچ راه فتوحی رو ننموده بتحریک سابق تائید و تحریص قائد توفیق در سال ہزار و بیست و سه راه ہندوستان پیش گرفته بمجرد رسیدن لاہور خود را بمنزل شیخ الطائفه میان میر رسانیده بدریافت ملازمت آن حضرت استسعاد یافت ـ و مدتی مدید آمد و شد می نمود و از ایشان رو نمی یافت بلکه ایشان راه نزد خود نمی دادند ـ و عاقبت که ثبات قدم و صدق طلب مومی الیه بحسب ظاہر نیز سمت ظهور یافت مهربان شده از در ارشاد در آمدند و تلقین طریقهٔ انیقهٔ خویشتن نموده در اندک مدت بنهایت مرتبه سعادت رسانیدند ـ و از آن باز باشارهٔ آن حضرت مشارٌ الیه بکشمیر رفته در آن جا اقامت نمودند ـ و تا فرجام روزگار تابستان در کشمیر و زمستان در لاہور بسر برده در سال ہزار و ہفتاد و دو سفر عالم بالا اختیار نمود ـ اغلب اوقات از آن عرفان مآب اشعار آبدار سرزده ابداع انواع معانی و انشای اقسام سخن از مثنوی و قصیده و غزل و رباعی مینمود ـ درین مقام بایراد بیتی چند از آن اکتفا می نماید ـ

ابیات

آن ابروی کجش را تیغ خمیده گفتم
زان تیغ اشارهٔ کرد بالای دیده گفتم

چشم و ابروش چو باہم پیوست
درمیان شرح اشاراتی ہست

رباعی

از بستگیٔ خویش اگر وا گردی
بر دار رسن[1] خویش مهیا گردی
وا کرد بگرد خویش مانند حباب
تا وا کردی خویش ز دریا گردی

۱ـ وارسی ـ قلمی (و ـ ق) ـ

رباعی

از شش جهتم رو نمودی آخر
از ہر طرفی دام ربودی آخر
بیرون و درون جلوه گری می دیدم
بر تحقیق آمدم تو بودی آخر

رباعی

رفتیم بہر جا کہ ده و بستان است
خفتیم بہر جا کہ گل و بستان است[1]
چون طفل رضیع رو بخویش آوردیم
دیدیم کہ شیر در ہمین پستان است

رباعی

ای بند بپای و قفل بر دل ہشدار
وی دوختہ چشم پای درگل ہشدار
عزم سفر مغرب و رو بہ مشرق
ای راہرو پشت بمنزل ہشدار

زاهد پاکیزه دین زبدهٔ اهل یقین میر حسام الدین

اصل گوہر اصیلش در معدن بدخشان است و مولد و منشاش خاک پاک

۱- قلمی میں مندرجہ ذیل رباعی بھی ہے :
گر میل یگانگی و طاقیست ترا
می نوش ز دست آنکہ ساقیست ترا
ای عاشق صبح خیز عرفان دگرست
از ظلمت شب ہنوز باقیست ترا

(و - ق)

ہندوستان جنت نشان ۔ پدرش قاضی نظام در عہد اکبر بادشاہ بدرجۂ امامت ترقی نمودہ بخطاب قاضی خانی کامل نصاب کامرانی گشتہ ثانی الحال بنا بر ترددات شایستہ و مجاہدات و غزوات کہ باعدای دین و دولت بجا آوردہ غازی خان خطاب یافتہ دریافت نہایت مرتبۂ تمنا نمود ۔ میر حسام الدین در آغاز عمر در زمرۂ ارباب مناصب والا داخل بودہ در عین عنفوان جوانی قطع علایق و عوایق ماسوا نمودہ ترک ہوا و ہوس و ساز و برگ و نوای مقام انزوا اختیار کرد و سلوک طریقت و حقیقت بروش اہل شریعت پیش گرفت ۔ صوفی متشرع متورع بود چنانچہ اکثر اوقات در عبادت و تلاوت قرآن مجید گذرانیدہ ہر ماہ پانزدہ ختم کلام سی نمود ۔ و در اکتساب علوم رسمی بی بہرہ نبودہ ، در سلک عالمان عالم انتظام داشت ۔ و نسبت ارادت بقدوۂ اہل سعادت خواجہ باقی سمرقندی الاصل کابلی المولد کہ در انجام کار و فرجام روزگار مجاور دارالملک دہلی بود ، درست کردہ ازیشان تلقین روش سلوک و طریق ذکر خفی و اجازت ارشاد سالکان و اہدای طالبان داشت ۔ در سال ہزار (؟) رحلت نمود ۔

صاحب باطن صافی و ظاہر طاہر شیخ ناظر

اگرچہ از علوم رسمی و فنون صوری کم بہرہ است و لیکن در اقامت مراسم فرایض و سنن شریعت چنانچہ شرط عبودیت است تعبد و تطوع بجا می آورد ۔ و باکمال تعبد و تشرع و در تأدب بآداب طریقت نہایت مبالغہ داشت ۔ و نسبت ارادت بخدام سیادت نسب ولایت حسب سید احمد بن سید رفیع الدین بن سید جعفر شیرازی الاصل کہ در گجرات توطن گزین بودند و بمنتہای مدارج کمال رسیدہ نہایت ربط بمبداء داشتند میرساند ۔ اگرچہ در اجازت نامہ کہ از مرشد خویش یافتہ بود اسمش سید ناصر بن سید حاجی مسطور است و لیکن بنا بر آنکہ از جانب آن سید والا جناب در موارد تخاطب بشیخ ناظر مدعو بود الحال نظر بہ تسمیۂ مرشد خویشتن را بہ ہمین اسم اشتہار دادہ ۔ بالجملہ ولادتش در مدینۂ طیبہ سمت وقوع پذیرفتہ و نشو و نما نیز در آن خطۂ برکت انتہا یافتہ ۔ در مبادئ روزگار سلوک چندی بگام مشقت و ریاضت مساحت بادیۂ سیاحت نمودہ و طول و عرض وادئ این بوادی را بپای مسکنت و نامرادی پیمودہ بعد از وصول بمنتہای مرتبۂ سلوک

در ایام سعادت فرجام بادشاهزادگی بخدمت بندگان اعلی حضرت استسعاد یافته از آن عهد باز علی الدوام التزام ملازمت لازم البرکت می نماید و در سفر و حضر و خلوت و انجمن روز و شب بدریافت حضور پُر نور فایز است ـ و در سر تا سر سال زمستان و تابستان لباسش جبّه جامه ایست پر پنبه و بر روی آن خرقهٔ پشمین نیز می پوشید و باینگونه پوششی یک لمحه بی سلاح نمی باشد چنانچه شمشیر و جمدهر و ترکش پر تیر بر کمر بسته و سپر حمایل کرده و نیزه در دست گرفته پیوسته بر در خوابگاه مقدس در عین بیداری و خبرداری بشرف حضور اختصاص دارد و این ادعا می نماید که من ـمن جانب الله بپاسداریٔ ظل ظلیل حضرت باری ماموررم ـ و باوجود آنکه کمال وسعت در دستگاه معاش دارد چنانچه از سرکار خاصه شریفه روزیانهٔ گران مند بنام او مقرر است گاه گاه پشتوارهٔ هیزم و کاه از جنگل بشهر آورده می فروشد و ازین ممر حلال وجه قوت خاصه خود آماده میسازد و بانواع نباتات صحرا اغتذا مینماید ـ و از آن صوفیٔ صافی منش امری چند از قبیل خوارق عادات سر بر می زند که همگی در بادیٔ رای و ظاهر نظر بغایت مستبعد و جای ایستادگیٔ خرد است و معهذا برخی از کوتاه نظران ناقص اندیشه بدایع اعمال آن سالک عرفان پیشه را بر مخاریق و شعبده حمل می نمایند ـ و گروهی آن صاحب کیمیای سعادت را که سیمای کرامت دارد بنظر سیمیا دیده از عالم اخذ عیون می گیرند ـ غافل از آنکه اعمال سیمیائی حقیقت نفس الامری ندارد بلکه همین نمودیست بی بود که فی الحال متغیر و متبدل می شود و آنچه از شیخ صادر میشود کمال ثبات و بقا دارد ـ چنانچه مکرر سنگریزه و سفال و امثال اینها از دست مردم فهمیده گرفته روپیه نموده و مدتها بر آن گزشته و انقلاب بصورت فرعی آن راه نیافته ـ و این معنی از زبان صدق بیان خدیو روزگار سامعه افروز آمده که بسیار مشاهده گشته که شیخ قطرهٔ آبی بدست سعادت یافتگان انجمن حضور پُرنور چکانیده و در دست ایشان مروارید آبدار شده ـ و از گلولهٔ موم و گل در شاهوار ساخته و کلوخ را نبات و نمک نموده و سیخ را ماهی کرده ـ وقتی در حضور اشرف از استماع سرود قوالان شیخ خوش گشته بوجد و سماع در آمد و در عین حال جام آبی طلبیده قدری آشامید و باقی را بحاضران داده همگنان از آن آب طعم شربت شهد ناب دریافتند ـ و مکرر اتفاق افتاده که در اثنای سماع شیخ که آثار کمال وجد و حال از آن ظهور می یافت حضار مجلس از هیبت آن حال بی اختیار بر می خواستند ، چنانچه ما نیز از جا

در سی آمدیم - روزی شاہزادہ محمد دارا شکوہ و قاضی محمد اسلم باتفاق کلمہ معروض داشتند کہ در حضور ما شیخ رومالی را کبوتر و برگ کاہی را کرم ساختہ - در سال ہزار و پنجاہ و ہشت ہجری در خطہ' کابل ازین دار فنا پذیر رحلت بجہان باقی نمودہ نعشش باکبرآباد رسیدہ بر کنار جون جانب عمارت ہوج مدفون گردید -

عارف عرفان نصیب شیخ حبیب معروف براجہ

آزادہ وشی است ریاضت کیش و عزلت کوشی است وحدت اندیش - در دارالخلافہ' اکبرآباد فروکش گشتہ و ابواب طلب مانند در خواہش جاہ دنیا از تہ دل بالکل برآوردہ مراتب صفائی قلب و کشف باطن بجای رسانیدہ کہ بنا بر اعلام الہام اکثر از حالات مستقبل خبر می دہد - از جملہ قبل از استیلای اولیای دولت ابد منتہا بر قلعہ' قندھار صدر الصدور موسوی خان را خبر دادہ بود کہ در فلان تاریخ این معنی از حیز قوہ بفعل می آید - و در فلان وقت افواج روم بر لشکر قزلباش غالب آمدہ بہ تغلب بر بغداد و مضافات آن مستولی میگردد - و صدر الصدور مذکور حقیقت مسموع را از زبان صدق بیان بمسامع علیہ رسانیدہ ہر دو مقدمہ بشہادت تقریر خدیو کشورکشای آفاق گیر حلیہ پذیر زیور وقوع گردیدہ چنانچہ بر سبیل تفصیل بجای خود ایراد پذیرفتہ دو مرتبہ در خلوت سراسر برکت ملازمت خدیو زمان دریافتہ - رحلت آن جناب در سال ہزار (؟) ہجری واقع شد -

عمدۂ نزدیکان حضرت باری ملا خواجہ بہاری

آن سر حلقہ' سلسلہ' الذہب احرار و درة العقد ابرار اخیار از خاک پاک بہار است - در عنفوان سن شباب بعد از اکتساب فنون رسمی و علوم صوری از وطن خویش بدارالملک پنجاب آمدہ رحل اقامت انداخت - و آنجا بملازمت مرشد کامل مکمل میان میر مذکور استسعاد پذیرفتہ از آن والا جناب ارشاد یافت - و سلوک مسلک طریقت بطریقہ' ایشان فراپیش گرفتہ در خدمت آن مقتدای اہل سلوک بوصول مجاہدت و ارتیاض اشتغال نمودہ در کمتر فرصتی فتوحات و فیوضات بی شمار یافتہ بمقامات عالیہ و درجات متعالیہ رسید - او نیز بر طریقہ' پیر خویش رفتہ از جوانی باز شیوۂ پارسائی پیش گرفتہ قطعاً فتوح و نذور را بہ پایہ' قبول راہ

وصول نمی داد ـ و در دارالسلطنت لاہور ادراک فیض ملازمت بادشاه بادشاہان خدیو خدا آگاہان نموده اوضاع و اطوارش پسندیدۀ آن برگزیدۀ حضرت پروردگار افتاد ـ و در سال ہزار (؟) رحلت نموده نزدیک روضۂ میان میر مدفون گشت ـ

عارف معنوی و صوری شیخ صادق برهانپوری

آن سالک پا بر جای این راه و ثابت قدم مجاورت آن والا درگاه کمال وارستگی و عدم دلبستگی بعلایق گیتی داشته صاحب کشف و صفای باطن بود ـ چنانچه در ایام خیر فرجام بادشاہزادگی بندگان حضرت خلافت مکان بوساطت مقربان حضرت پیغام داده بود که عنقریب افسر سروری از تارک مبارک فروغ گیرد و اورنگ خلافت از قدم قوام سعادت پذیر گشته قوایم آن چون قواعد دولت ابد مقرون تا قیام قیامت بعدل و داد آن حضرت و اولاد امجاد قرین استقامت خواہد بود ـ و در اندک مدت قول آن مخبر صادق بوقوع پیوسته امید که مقدمۂ ثانیه نیز حلیۂ ظہور پذیرد ـ

صوفیٔ پاک منش صافی ضمیر مصطبه نشین سلامت کدۀ خلایق میان شیخ پیر

در سلک زمرۀ اصحاب ذوق و حال و حلقۂ ارباب وجد و سماع انتظام داشت ـ و در باب استماع رود و سرود بغایت راغب بوده پیوسته ازین معنی وقت خویش را در ہر صورت خوش میداشت ـ و خود نیز تصانیف صوفیانه که در عرف این طبقه بذکر معروف است تالیف مینمود ـ و ہمیشه از داعیان دولت بندگان حضرت بوده در بعضی از اسفار که ہنگام بادشاہزادگی روی داد ملازم موکب اقبال و ملتزم رکاب نصرت نصاب شده بود ـ آن حضرت بمقتضای ربطی که باین طبقۂ والا دارند اکثر اوقات با شیخ در مقام اعزاز و احترام بوده تفقد احوال شریف آن جناب به تکلیف نقد و جنس می فرمودند و بگوناگون مہربانیٔ خاص اختصاص داده درین صورت ادای وام اخلاص او می نمودند ـ در سال ہزار (؟) مسافر عالم بقا گشته در قصبۂ میرته منزویٔ نہانخانۂ خاک گردید ـ

ثابت قدمِ صراط المستقیم وحدت و توحید سردفترِ ارباب ِتوکل و تجرد شیخ عبدالرشید

که ذات جامع الکمالات او سرمایهٔ برکت لیل و نهار است و دلش مانند مطلع خورشید مظهر فیض حضرت نورالانوار - از خاک صفا پیرای جون پور پذیرای سرشت گردیده بصفای باطن و آراستگیٔ ظاهر و پاکیٔ سرشت و ذکای طبیعت موصوف است و به نهایت تقدس ذات و برکت دم و یمن قدم معروف - بی قیل و قال از گفتارش بوی حال می آید و از استماع کلامش که همه موحدانه و عارفانه است ، دل را فیض خاص حاصل میگردد - آن شهسوار میدان حقیقت از صحبت خلایق مجتنب است و از دید و وادید مردم بغایت محترز - بی نیازی را سرمایه همت انگاشته .و از بی تعینی تعینات را در نوشته اصلاً بپذیرای فتوح نمی پردازد و مطلقاً باہل دول آمیزش نمی کند - وقتی که قبلهٔ خدا آگاہان بادشاه بادشاہان حضرت صاحبقران ثانی خواہش ملاقات آن وحدت گزین خلوت دوست نموده بمبالغه منشور طلب مصحوب یکی از بندگان آداب دان فرستادند - چون آن سحر خیز پرہیزگار که در مقام نفیٔ ماسوی‌ا قدمی ثابت داشت تن بقبول این معنی نداده پہلو از پذیرائی حکم معلّی تہی کرد - مجملاً اگر بشرح عوارف و فضایل و بیان مشارب و اذواق آن حضرت پرداخته آید تصنیفی جداگانه می باید ، لاجرم اکتفا بهمین دو کلمه نمود -

آراستهٔ مزایای فضل و آداب مظهرِ سعادات ازل و ابد میر سیّد محمد

موردِ عنایات سرمدی و مظهر اخلاق محمدیست - مدام از نشاء سرشار فیض کیفیت معنی حاصل می نماید و پیوسته از نفحات شمایم انس بوی مدعا یافته از کیمیای سعادت تعلیم مس قلب مسترشدانرا زر میگرداند - و از آمیزش ارباب صفا و مطالعهٔ کتب صوفیه بغایت محظوظ بوده همه وقت مانند سخن به اہل معنی صحبت میدارد - و در آغاز حال در قنوج که وطن ظاهر آن عالی منزلت است منزوی بوده به تعلیم نیض سکّان صوری و معنوی می پرداخت و در زاویهٔ فقر به کمال توکل و تسلیم اوقات شریف بسر برده اصلا به تکلیف ارباب دول قدم بیرون نمی گذاشت -

مگر در اواخر عهد بندگان اعلیٰ حضرت فردوس منزلت بتکلیف آن حضرت متوجه حضور پرنور گشته از ابتدای سال سی و دوم جلوس تا دم رحلت آن حضرت بفردوس برین همه وقت در مجلس والا حاضر بوده به بیان معانیٔ آیات قرآن مجید و احادیث سرور انبیا صلی الله علیه وسلم حاضرانرا مستفید می ساخت ـ و الیوم در خدمت فیض موہبت حضرت خلافت مرتبت مهد اورنگ زیب بادشاه عالمگیر مذکور احیای علوم و کیمیای سعادت درمیان دارد ـ

عارف کامل حقائق آگاه بیدار دل
معنی پناه شیخ عنایت الله

اصل طینت فرشته سرشتش که همانا از گوہر آب و خاک است چون جوہر فیض از ارض مقدس لاہور است و مولد مبارکش بلدۀ دارالسرور برہانپور ، در آغاز امر و عنفوان عمر در زمرۀ ارباب مناصب داخل بوده عاقبت چون در زمرۀ اہل دنیا بودن مرضیٔ خاطر عاطرش نیامد بلکه رہنمای فضل عالم بالا بوادیٔ ترک و تجرید ہادی گشته سالک طریق نسبت[۱] به مبادیٔ عالیه و ملاء اعلیٰ گردانید ـ اگرچه چندی بکسب ابواب علوم ظاہری پرداخته طرفی از علوم اندوخت و مطالب ضروری و معالم دینی از بعضی بزرگان دین اخذ کرده اکتساب معالم فن توحید نمود اماچون گنجی که در خرابهٔ خرابات خانهٔ عشق مخزون و مدفون است از کنج کاوی معمورۀ عقل پیدا نشود و آنچه در خانقاه نهاده اند در مدرسه بدست نیاید چه پیداست که تشنه را سراب سیراب نسازد و گلاب از گل کاغذی بر نیاید ، لاجرم بی اختیار از مدرسه رو به خانقاه آورده بخدمت خادمان حضرت سلطان الاولیا خواجهٔ خواجهای بزرگوار خواجه قطب الدین بختیار کاکی پیوست و باستمداد روح پر فتوح و توجه ارشاد آن حضرت والا رتبت باوجود کثرت اسباب تعلق قوی پیوند از علاقهٔ زن و فرزند وما یتعلق بها قطع علایق ته دلی نموده و کوه کوه موانع و عوائق را برابر برگ کاہی سنگ راہی نساخته باتمکین سلطنت فقر مسند نشین و تخته پوست گردید ـ و در زاویهٔ ویرانهٔ مسکنت چون گنج مخفی بکنج اختفا جا گرفته و در خلوت

۱ـ تشنه ـ قلمی (و ـ ق)

بر روی دوست و دشمن و آمد و شد آشنا و بیگانه بسته چشم بدریچهٔ مبدای فیض کشاد ـ و از بیدار دلی شبها سر بخواب فرو نیاورده شمع کردار از روشنیٔ فطرت شب زنده میداشت ـ و مرات الصفای دل صفوت منزل را بمصقل مکاشفات روحانی و مجاهدات نفسانی جلا داده و دیدهٔ مراقبه بر راه ورود واردات غیبی و شهود مشاهدات قلبی نهاده از شام تا صبح بنماز و از صبح تا شام بتلاوت قرآن مجید و دیگر اذکار قیام می نماید ـ چنانچه با صدق نفی ماسوا از سیمای فرخنده لقایش چهره نما است و معنی ترک دنیا از صورت سراپا انوارش پیدا ـ مجملاً آن مجمع کمالات انسانی که مربی و ولی نعمت صوری و معنویٔ این بنده بود و در سخن سرائی و معنی پیرائی یدبیضا می نمود ، از عهد طفولیت تا الیوم توجه والا بتربیت این ذرهٔ بی مقدار مصروف داشته همه وقت چهرهٔ شاهد کلامم را بغازهٔ اصلاح می آراست و صورت معنی ازآئینهٔ سخنم باحسن وجه نمودار می ساخت ـ بحسب نصیب و تقدیر پیش از آنکه این کتاب مستطاب بنظر اصلاحش رسیده از پرتو نظر فیض اثرش عبارت را رتبه و معنی را کمال حاصل آید روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاول سال هزار و هشتاد و دو که تاریخ تولد مبارکش نیز همین بود در سن شصت و پنج سال قمری رحلت بر اقامت گذیده متوجه خلد برین گشت ـ و برین سوختهٔ آتش غم زندگانی وبال ساخته هزاران نشتر جفا در دل سوگوار شکست ـ کاش بقیه حیات این ضعیف بر عمر آن والا جناب افزوده قضیهٔ ناگزیر من در حضور او رو می نمود تا بدین مرتبه دل سوگوار و دیده اشکبار نمی گشت ـ اکنون رنگین مجلس نکته دانی که رشک بهارستان فردوس جاودانی بود بنهجی پامال خزان اندوه و پریشانی گشته و ازین حسرت خار تا بهٔ گل این بوستان بلکه سر تا سر خشک و تر این نزهتستان بنوعی بآتش بلا سوخته که اگر هزار بار باد بهشت بوزش درآید غنچه از بس گرفتگی لب به تبسم نمی کشاید و اگر جهان جهان بهاران بر چمن دنیا نزول نماید گل از لباس غنچگی بر نمی آید ـ دریغا سپهر سیاه دل عوض کدام شادی این کوه اندوه بر دلم نهاده و در بدل کدام انبساط این لشکر الم بتاراج جمعیت این تن ناتوان فرستاد ـ

نظم

پای تا سر همه چون سلسله آیم بفغان

چون بیاد آیدم آن سلسله جنبان سخن

از سر درد چو بر حال سخن گریه کنم
خون شود گوهر معنی همه در کان سخن
تیره شد مشرق خورشید معانی افسوس
محو شد مطلع برجستهٔ دیوان سخن
بود باریک ره فکر کنون شد تاریک
رفت برباد فنا شمع شبستان سخن

آن آمادهٔ نزول مغفرت را که بهمه جهت منظور نظر قبول الٰهی بود ، متصل مزار فیض آثار حضرت قطب الاقطاب خواجه قطب الدنیا و الدین در خانقاه بنا کردهٔ خود بلطف ایزدی و مرحمت سرمدی سپردند ـ امید که پیوسته از سحاب رحمت بی حساب الٰهی باقصی غایت کامیاب بوده تا روز جزا بهره ور و فیض بر از ریاض رضوان باد بحرمت النبی و آله الامجاد ـ

ذکر علما و فضلا و سخنوران خردپرور از ارباب نظم و نثر و اهل خط که فیض عهد سعادت مهد آن حضرت دریافته از عنایات خاص بهره ور گشته اند

طبقهٔ علما

حبر محقق و تحریر مدقق سرآمد دانشوران واجب التعظیم مولانا عبدالحکیم

منشاء و مولدش قصبه سیالکوت از مضافات دارالسلطنت لاهور است و مراتب شهرت ذکر فضایلش از لیالی و ایام و شهور و اعوام اشهر ـ اگر او را ثالث معلمین خوانند می شاید و اگر عقل حادی عشر دانند می سزد ـ آن جناب در آغاز حال از دبستان تعلیم الٰهی ادب آموزی کرده و از دانشکدهٔ فضل نامتناهی حکمت اندوزی نموده ، در آخرکار پرده کشای اسرار عالم سواد و بیاض گشت ـ و به نیروی کمالات خداداد و نهایت معرفت بمبداء و معاد برکتب معتبره که همگی از تصانیف اوستادان پاستانست و تفصیل آن در ذیل این صحیفه مرقوم حواشیٔ خرد پسند معنی طراز

بقلم آورده دیباچهٔ هر کدام را از نام نامی حضرت ثانیٔ صاحبقران شاه جهان بادشاه مزیّن ساخت - و مدت شصت سال صدر نشین مدرسهٔ تلقین سنن و فرایض شرع نبوی صلوات الله و سلامه علیه و علیٰ آله و صحبه بوده از برکات ذات عالی درجات و میامن مکارم صفات حمیدهٔ خویش پنجاب بلکه هندوستان را لبریز فیض جاوید داشت - رفته رفته علم علم در عرصهٔ تفرد بعنوانی برافراخت که سائر آموزگاران روزگار در پیشش دبستان گزین استفادهٔ فنون دانش گشته و جمله ادبای سخن پرداز مانند کودکان حرف شمار در جنب کمالاتش بشمار آمدند - بلکه ارباب دانش و اصحاب فطرت کامل ادیب یونان را از تهجی خوانان دبستان ادب آموزش و عقل دانش افروز را جزو کش مدرسهٔ تعلیمش تصور نموده بدین تجویز درست خود را صاحب تمیز کامل دانستند - بالجمله آن صاحب فضایل صوری و معنوی حق عظیم بر سائر ارباب فضل ثابت کرده در سال هزار و شصت و هفت هجری متوجه دارالبقا گردید - اکنون در جمیع امور بهمه وجوه بارث و استحقاق جانشین آن جناب عرفان مآب مجموعهٔ کمالات انسانی حقائق و معارف آگاه مولانا عبدالله خلف الصدق آن حضرت است که جامع جمیع علوم است و صاحب مکارم اخلاق و کرایم اعراق و محاسن شمایل و محامد خصایل - امید که ایزد تعالیٰ آن مظهر فیض ایزدی و مورد عنایات سرمدی را مسند آرای انجمن فضایل بسی سال دارد[1] -

مجمع فضایل صوری و معنوی مولانا عبدالحق دهلوی[2]

که مظهر فیض حق و مهبط نور مطلق است ، از خاک پاک دهلی بپایهٔ ظهور

۱- حاشیه بر تفسیر بیضاوی و حاشیه بر مقدمات اربعهٔ تلویح و حاشیه بر مطول و حاشیهٔ میر سید شریف و حاشیه بر شرح مواقف و حاشیه بر شرح عقاید تفتازانی و حاشیهٔ خیالی و حاشیه بر شرح شمسیه و حاشیه بر شرح مطالعه و حاشیه بر شرح ملا و حاشیهٔ عبدالغفور و حاشیه بر شرح عقاید ملا جلال دوانی در اثبات علم واجب و دیگر حواشی درکنار حاشیه شرح حکمت العین و دیگر حواشی درکنار شرح هدایت حکمت و دیگر حواشی درکنار مراح الارواح - (اسمای حواشی که ملا عبدالحکیم بقلم آورده) -

۲- جد مادریٔ مصحح این کتاب بود -

رسیده و مجموع علوم را جامع گردیده ، در فقه و تفسیر ممتاز است[۱] بر صفحهٔ روزگار گذاشته از دامگاه فنا به آرامگاه عالم بقا شتافت ـ و پس از رحلت آن جناب نورالحق خلف الصدقش که در علم و فضل شهره آفاق بود ، مدت مدید صدر آرای مدرسهٔ استفاده گشته آخرکار او نیز از سر گفتگوی جهان گذران درگذشت ـ و در جوار مزار فیض آثار حضرت خواجهٔ بزرگوار قطب الدنیا و الدین در مقبرهٔ پدر جاگزید ـ

واقفِ رموز عجمی و تازی مولانا شکرالله شیرازی مخاطب بافضل خان

که زاد و بومش شیراز است و در اکتساب جلایل عبادات و نیل انواع سعادات از باب خیرخواہی خلق و رضاجوئی خالق و قضای مطالب و انجاح مآرب کاینات و سرانجام امور دین و دولت بی انباز ـ ہنگام تقریر و تحریر مقدمات حکمت طبیعی بتائید الٰہی روان ارسطو و افلاطون را شاد میکرد و ہم گفتگوی اشراقیان را بدستیاریٔ ضمیر روشن میگردانید ـ و از فیض سبحانه و تعالیٰ طبع فیاض و عقل بالغ نظر کامل عیار در ہر فن یافته ـ باعتبار فصاحت حسان عهد بود و در ہیأت و ہندسه و جزئیات دیگر بهمه حساب در وقت مذاکره صورت معنی از آئینهٔ سخن بوجه احسن مینمود ـ و در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه از راه بندر سورت

---

۱ ـ عبارت ذیل در نسخهٔ مطبوعه حذف شده است :

”در منطق و معانی و کلام بی انباز ، در مبادی جوانی و مقدمه زند(؟) به تحصیل علوم دینیه پرداخت ـ و معقول و منقول بدلائل عقلیه و نقلیه خاطر نشین خویش ساخت ـ آنگاه بافاده و افاضه مشغول گردیده روزگاری بتدریس و تعلیم گذرانید ـ بعد ازان تن بریاضت و مجاهده داد و در کشف و مشاہده در افتاده علم رسمی را واگذاشت ـ و معنی توحید بر لوح دل برنگاشته بعزم کعبه در سفینه نشست ـ و از بحر طول در گذشته به بیت الله رسیده و معنی آن بیت(؟) را دریافت ـ و مدتی دران اماکن شریفه بتفصیل تحصیل فصول ابواب دانش نموده مراجعت بدہلی فرمودند ، یکصد و چند کتاب از تصانیف مختصره و مطوله . . . ـ“

به برهان پور رسیده فیض صحبت مقدمهٔ کتاب نکته دانی شایستهٔ خطاب خانخانانی دریافته رعایتهای نمایان یافت ـ آنگاه بسفارش و صدارت آن عظیم القدر ملازم سرکار خاصه شریفه گشته از اواسط ایام بادشاهزادگی تا آغاز ایام فترت سرانجام مهمات دیوانیٔ سرکار والای آن حضرت بدو تفویض یافته بخطاب افضل خان مامور گردید ـ و چندی از فیض حضور محروم بوده بخدمت میرسامانیٔ حضرت جنت مکانی پرداخت ـ و در سال دوم جلوس مبارک از تغیر ارادت خان بپایهٔ وزارت کل و منصب هفت هزاری پنج هزار سوار رسیده تا سنه هزار و چهل و هشت که سال رحلت اوست ، این خدمت را در نهایت شایستگی بتقدیم رسانید ـ

دانشور خرد پرور علامهٔ دوران سعد الله خان

در فنون علم دینیه و طلاقت زبان و فصاحت بیان و حفظ قرأت و مزید کیاست و وفور حدس و فراست و اصابت رای و متانت اندیشه و قوت حافظه ثانی و نظیر خود نداشت ـ و بعطای رتبهٔ کمالات خداداد و علو فطرت ازل آورد و بخت مادرزاد مانند خرد کامل اثر در همه فن مستشار مؤتمن گشته ـ قوت ممیزه خرد بجنب کمالاتش در عداد کودکان حرف شمار بشمار آمد و باوجود تخلق باخلاق کاملهٔ ربانی و تحلی بزیور ملکات فاضلهٔ ملکی و انسانی فضایل نفسانی ملکهٔ او گشته علم تفرد در عرصهٔ علم و دانش بنوعی بر افراخت که در جنب فصاحت و بلاغت روشنیٔ بیانش ارباب بدایع بیان و صنایع معانی مانند کودکان هیچمدان از غایت حیرت خاموشی گزین بودند ـ و بکمال استعداد ذاتی و قابلیت اصلی جملگی حیثیات جزئیه و کلیه بدست آورده سخنان رنگین و نوآئین بآئینی بر زبان می آورد که دقیقه سنجان فضل و هنر از استماع آن چون طومار پیچیده در حیرت فرو رفته مانند قلم از خجلت سر بالا نمیکردند ـ چه هرگاه مطلبی را بزیور حسن تقریر آرایش پذیر میساخت از موج گفتار نوعی آب بر روی کار بیان می آورد که معنی دل و سخن زبان می یافت ـ کیفیت داخل شدن آن جناب در زمرهٔ اقبالمندان بصدارت موسوی خان و رسیدن بخطاب خانی و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و فایز شدن بمرتبهٔ وزارت کل هندوستان مفصل در سال چهاردهم جلوس مبارک مرقوم قلم وقایع نگار گشته ـ در سال هزار و شصت و هفت هجری دامن از تعلقات ظاهری برچیده بسیر ریاض قدس آهنگ فرمود ـ

منظور نظر عنایت بیچونی ملا علاء الملک تونی مخاطب بفاضل خان

در فنون حکمت ممارستی تمام داشت و به نیروی طبیعت هنگامهٔ طبیعی را آن چنان می آراست و ریاض ریاضی را بتائید الٰهی بنوعی می پیراست که در حالت تقریر و تحریر مطالب ابوریحان را در خط میکرد و صاحب تحریر را جامهٔ کاغذ می پوشانید - بی مبالغه کلامش سرمایهٔ بیان معانی بود و منطقش پیرایهٔ سخندانی - در حساب و جبر و مقابله هیچ یکی با او یارای مقابله نداشت و در هیئت و هندسه کسی را با او نیروی مقابله نبود - در آغاز حال بتوسط طی مرتبه هیولانی تا مرتبهٔ عقل مستفاد ترقی نموده به تفصیل تحصیل فصول و ابواب دانشور ایران گردید و در فنون دانش و بینش مرتبهٔ معلم ثالث بل رتبهٔ عقل اول بهمرسانیده چون جامع فضایل وهبی و مکتسبی گشت بخرم بوستان هندوستان که مجمع و مرجع اصناف اسم بل مجموعهٔ زبده و خلاصه هنرمندان و منتخب مستعدان عالم است رو آورده بیمین الدوله امین الملت آصف مکانت والا شان میرزا ابوالحسن مخاطب بآصف خان که باوجود بزرگی و جلالت دینی و دنیوی پایهٔ دانش پژوهی و حکمت دانی از مرتبهٔ معلم ثانی در گذرانیده بل دقایق حقایق آگاهی بمافوق درجهٔ عقل اول رسانیده پیوست - و تا هنگام متوجه شدن آن والا جاه بعالم بالا همدم و دمساز بوده پس از آن در سلک استسعاد یافتگان گیتی پناه منتظم گشته بمقتضای قابلیت ازلی و استعداد اصلی بپایهٔ منصب ارجمند خانسامانی و خطاب فاضل خانی رسید - و در عهد بادشاه فلک جاه محمد اورنگ زیب بهادر شاه عالم‌گیر بپایهٔ وزارت کل هندوستان که بالاترین مراتب است و منصب پنج هزاری سرافرازی یافته بحسب نصیب زیاده بر دو هفته مسند آرای دیوان وزارت نبوده در سال هزار و هفتاد و سه از دار فنا رخت ارتحال بدار بقا کشید -

موردِ مراحمِ ایزدی مولانا شفیعای یزدی مخاطب بدانشمند خان

مدتی استفادهٔ علوم متداوله در ایران نموده و بقدر طاقت و استعداد در مراتب

علمی استحضاری بہم رسانیده ـ و پس از تحصیل برای اکتساب رزق مقسوم مبلغی از تجار بعنوان مضاربت گرفته به ہندوستان جنت نشان که از غایت عظمت شان مصداق ارض الله واسعة است ، رسیده چندی در اردوی معلیٰ بداد و ستد و خرید و فروخت پرداخته ـ بعد از جلب منافع به ارادهٔ مراجعت وطن چون به بندر سورت وارد گردید بکارفرمائی بخت سعید مراتب فضل و دانش او بوساطت مقربان حضرت خلافت بعرض مقدس رسیده ہمین که نسیم عاطفت از گلشن جاوید بہار درگاه عالم پناه دربارهٔ طلبش وزیدن آغاز نہاد و موافقت طالع بلند مژدهٔ این نوازش بگوشش در داد شکر کنان و سجده گذاران گام در طئ مراحل این سفر فرخنده اثر گذاشته بعد از دریافت سعادت ملازمت بمنصب ہزاری صد سوار سرافرازی یافت ـ چون ہنجار مراتب علمی را تمام درنوردیده و حکمت و ہیئت را نیک ورزیده ، سخنش سند ارباب معانی ہیأتش سر حساب نکته دانی بود ـ و فکر درست و اندیشهٔ رسا و طبع فیض اندیش و ذہن معنی پژوه داشت ، به برکت مرتبه دانئ آن حضرت تربیت یافته دقایق مراتب دولت از دیگر ہم چشمان در گذرانید و در مدت قلیل بخدمت جلیل القدر میر بخشی و منصب پنج ہزاری رسیده در سال ہزار و ہشتاد ہجری از تعیناتیان ملک عدم گردید ـ

بحر مواج فیض بخشی مولانا محمد فاضل بدخشی

حسب الموافقت توفیق آسمانی چون قابلیت ذاتی و استعداد وہبی با کمال و استکمال کسبی موافق افتاد در سائر فنون عقلی و نقلی ندرت و تفرد کلی اندوخته چون نقش نگین بر چار بالش فضائل اربع مربع نشین گشت ، و از علوم حکمت و تفسیر و اصول بہرهٔ وافی و نصیبهٔ شامل یافته حلال معاقد منقول و کشاف غوامض معقول گردید ـ آنگاه از وطن سعادت گرای ملازمت لازم البرکت گشته در سلک بندہای درگاه گیتی پناه حضرت جنت مکانی جہانگیر بادشاه انتظام یافت ـ چندگاه در آن عہد بمنصب عدالت اردوی معلیٰ و در ایام سلطنت حضرت صاحبقران ثانی تا سال ہشتم جلوس بہمان منصب عز امتیاز داشته پس از آن رخصت گوشه نشینی در لاہور یافت ـ و در ہمان مکان بر وقت معہود باجل موعود دوچار گشته برحمت حق پیوست ـ

فاضل اکمل والا مقام مولانا عبدالسلام

صاحب کمالات خداداد و استعداد مادرزاد بوده بعد از طی مراتب علوم عربیه تا مرتبهٔ فضل و کمال ترقی نموده در دارالسلطنت لاهور بخدمت جامع المعقول و المنقول ملا عبدالسلام لاهوری که در فنون تفسیر و فقه ثانی و نظیر نداشت بسیاری از کتب معتبره بسند رسانید ـ و بعد از آن در سلک ملازمان درگاه منسلک گشته بخدمت افتای عسکر فیروزی اثر عز امتیاز یافت و تا رفاقت فرصت و مساعدت روزگار بدرس متداولات اشتغال داشته آخرکار در وقت موعود رخت هستی بر بست ـ

سرآمدِ فضلای ملتِ حنیف مولانا عبداللطیف

در سلطان پور لاهور پذیرای سرشت گردیده بگردآوری سائر علوم و جملگی فنون حکمتی و ادبی کوشیده نهایت مراتب امکان این مرتبه بدست آورده بحدت فهم و قوت حافظه و فصاحت تقریر و صفائی تحریر بی نظیر وقت و روزگار بود ـ پیش از جلوس مبارک سعادت ملازمت اشرف دریافته بمنصب تعلیم شاهزادهٔ بلند اقبال محمد داراشکوه مقرر گشت ـ و مدتی بقیام این خدمت شرف اندوز بوده صدر مکتب را از حضور پرنور روکش دارالحکمت یونانیان داشت ـ چون از کثرت مطالعه چراغ نظرش از نور بی بهره گردید چشم از تماشای سواد و بیاض روزگار بردوخته در کنج وطن منزل گزیده موضعی چند برسم سیورغال یافته تا آخر عمر در آن جا گذرانید ـ

سر دفترِ علمای خطهٔ وجود ملاّ محمود

که ضمیر پاکش معانی را مقام محمود است و سپهر فضل و دانش را کوکب مسعود ، در شهر صفاپرور جونپور پذیرای سرشت گردیده و از آغاز ایام شعور در ابداع بدایع محسنات سخن کوشیده مظهر فضل سرمدی و منبع فیض ابدی بود ـ در انواع فنون دانش خصوص علم معقول و منقول و ریاضی و طبیعی و الهی هیچ کس از ارباب استعداد را قوت دعوی برابری با وی نبود ـ اگرچه درخور دانش و بینش خود طلاقت زبان و تقریر لسان نداشت اما قلم فیض رقمش در حالت تحریر تفسیر آیات کلام الهی و تعبیر حقایق اشیا کاهی بعنوان تصنع و تفنن بکار میبرد که

بر نقش کلکش دعوی فضیلت معنیٔ پردازیٔ آن جناب را زبان میداد و سخنان ارجمندش بعلاقهٔ غرائب معنی در صدر انجمن دلهای والا فطرتان اقامت انداز گشته - بر لفظش که در اثبات شرافت لطایف نطقی ناطق و مخبری صادق است ابواب حیرت بر روی روزگار می کشاد -

جلوه طرازِ حسنِ کلام فاضلِ عالی فطرت والا مقام مولانا عوض وجیه

مولد و ماواش اخسیکت است - فاضلی است تیزفهم روشن ضمیر در دریافت کیفیت معانی و نزاکت امور سخندانی و والا فطرتی است بی نظیر - بصفای اندیشه و ذکای فطنت بر دقایق امور کلی و جزوی علم آگهی یافته - بتدریس متداولات فنون معقول و منقول بی مثل وقت خود است و به پاکیزگی اطوار و راستی و درستی گفتار و حسن خلق و شرافت ذات آغوش پرورد سعادت ازل و ابد - در سال بیستم جلوس مبارک بعد از فتح بلخ از ماوراء النهر بهندوستان جنت نشان که ملجا و ماوای هنرمندان جهان است ، آمده شرف ملازمت اشرف دریافت و در زمرهٔ بختمندان محسوب گشته بخدمت افتای اردوی معلی سرافرازی یافت -

بهارِ گلشنِ دانشوری مولانا محمد یعقوب لاهوری

که ذات خجسته صفاتش مظهر فیض ایزدی و مورد عنایات سرمدیست و در فقه و اصول و تفسیر و حدیث و منطق و معانی و کلام و دیگر فضایل و کمالات نفسانی و ملکات ملکی و انسانی نظیر و ثانی ندارد - چون تابنده هور از افق لاهور طلوع نموده و وجود مسعودش که سرچشمهٔ فیض و محض خیر است آبروی پنجاب افزوده - در علم و فضل شهرهٔ آفاق است و در هندسه و هیأت و جزویات دیگر نیز طاق - بعد از تحقیق دقایق و تشخیص حقایق در حالت بیان منطق و معانی سحر مبین بر روی کار می آورد و هنگام درس بکلید اندیشهٔ والا قفل از در گنج خانهٔ عالم بالا می کشاید - الیوم در همه باب بهمه حساب بر دیگر فضلا مزیت نمایان دارد -

سرحلقهٔ اربابِ دانش و نکته دانی مولانا ابوالفتح ملتانی

که بعلم و فضل شهرهٔ زمانه است و در فنون دانش و حکمت یگانه - کلامش بهمه جهت فصیح و حدیثش بهمه حساب صحیح - سخنان روشنش فروغ بخش هر انجمن و شگفتگی طبع و رنگینی سخن و تازه گفتاری و پاکیزه اطواری خاصهٔ آن زبدهٔ ارباب سخن - بالجمله نور ضمیرش دیده افروز بینش و فروغ سخنش روشنی بخش دانش است - امید که آن مورد عنایات الٰهی سالهای دراز مسند آرای انجمن دانش باشد -

طبقهٔ حکما و جراحان

حکمت مآب حکیم صدرا خلف حکیم فخرالدین محمد شیرازی

که در عهد شاه طهماسپ فرمانروای ایران بمیرزا محمد نامی شده بود - سررشتهٔ نسبش بحارث بن کلاده که شرف ملازمت لازم البرکت حضرت سرورالانبیا صلی‌الله علیه وسلم و آله و اصحابه دریافته، بدعای فیض انتهای آنحضرت اطبای دانا و حکمای حاذق از نسلش بهم رسیده تا روز جزا فن طبابت در دودمانش باقی خواهد بود - پس از تحصیل طب ریاضی و سائر فنون این علم در سال چهل و ششم جلوس اکبری موافق سال هزار و یازده هجری بهند آمده و در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بخطاب مسیح الزمان معزز و مکرم گشت - اگرچه چندی در آغاز کار دراستعمال فنون طبابت یدبیضا نموده کارنامهٔ تاثیر نفس روح القدس و دم مسیحا بر روی کار می آورد، اما آخرکار از ملاحظهٔ این معنی که دفع مقتضای قضا از حوصلهٔ طاقت خردمندان افزون است، استعفا ازین امر خطیر نموده مکرر سعادت طواف حرمین الشریفین دریافت و تا بود بمنصب سه هزاری عز امتیاز داشت -

حکیم ابوالقاسم مخاطب به حکیم الملک

در هند متولد شده - ازین جهت که دقایق مهارتش در فن طبابت بدرجهٔ کمال ارتفاع داشت، در عهد حضرت جنت مکانی بمنصب دو هزاری و پایهٔ عزت و اعتبار

تمام رسیده درین وقت سعادت طراز نیز منظور نظر عنایت حضرت خاقان خرد پرور است ـ

حکیم رکنای کاشی

از علم طب و معالجات صائبه بهرهٔ شامل و نصیبهٔ کامل داشت و هر درد دشوار علاج را معالجهٔ نیکو نموده اوراق دلهای پریشان بیماران را شیرازهٔ جمعیت صحت باحسن وجه می بست ـ چندی داخل بندگان حضرت بود ، بسبب کبر سن رخصت انصراف بوطن یافته از ابر نوال بادشاه دریا دل کشت امیدش سرسبز گشت ـ

حکیم مومنای شیرازی

فن حکمت را نیکو ورزیده و لطف حکمت را بحسن خلق آمیزش داده اطوار حمیده و اوضاع پسندیده را فراهم آورده بمیمنت دست و برکت دم موصوف است و بدستیاری معالجات پسندیده در خلایق مشهور و معروف است ـ بعد از آمدن بهندوستان نخست با رکن سلطنت مهابت خان همراهی گزیده در آخر عهد حضرت جنت مکانی داخل ملازمان سرکار خاصه گشت ـ درین عهد میمنت مهد بمنصب هزاری سرافرازی یافته مقضی المرام است ـ

حکیم فتح الله شیرازی

از فرط ممارست این فن دقیقه شناس حقایق اشخاص اعیان وجود گشته بمعالجهٔ اقسام عوارض نیکو می پرداخت و در استعمال فنون دوا و مداوا و تشخیص مرض ثانی نداشت ـ بعد از رحلت او حکیم صالح پسرش به یمن سلیقهٔ رسا و تجربه بخطاب خانی و منصب هزاری عزّ امتیاز دارد ـ

حکیم علم الدین مخاطب به وزیر خان

مولد و منشاش ارض پنجاب است ـ بعد از اشراف بر سن تمیز طریقهٔ اکتساب علوم دنیوی پیش گرفته کتب طب از حکیم داوی بسند رسانیده در اندک مدت در سائر فنون آن ندرت و تفرد کلی اندوخت و از روی کمال مهارت و خبرت پی به

تشخیص ہر مرض از قرار واقع بردہ در معالجات کارستانی می‌کرد ۔ و چون از قدم خدمت و تکرار معالجات نبض کیفیت مزاج خدیو روزگار و طبع شاہزادہای والا مقدار بدست آوردہ نہایت مرتبہ حذاقت را درین امر کار می فرسود ، بدین وسیلہ بسعادت محرمیت بار یافتہ چندی بہ دیوانی بیوتات و خدمت خانسامانی و دیوانی عز امتیاز داشت ۔ و از غایت کاردانی پس از جلوس اشرف بر سریر سلطنت بمنصب پنج ہزاری ذات و سوار سربلندی یافتہ بصاحب صوبگی پنجاب علم عزت برافراخت ۔

حکیم داؤد

کہ از حضرت خلافت بخطاب تقرب خان سرافراز است ۔ خلف حکیم عنایت اللہ است کہ شاگرد رشید پدر مسیح الزمان بود ۔ بعد از رحلت پدر از غایت اقتدار معالجۂ امراض سر آمد اطبای شاہ عباس گشتہ کمال قرب و محرمیت بہم رسانید و پس از گذشتن شاہ چندی منزوی گشتہ متوجہ حرمین شریفین شد و از آن جا براہ بندر لاہری و تتہ مراجعت نمودہ در سال ہفدہم جلوس مبارک موافق سال ہزار و پنجاہ و سہ ہجری دولت ملازمت اشرف دریافتہ از فرط مہارت درین فن بکمال رتبۂ عزت رسیدہ مکرر معالجات حکما پسند نمود ۔ اگرچہ چارۂ تقدیر از سرحد اقتدار بشر بیرون است و فی الحقیقت ہر درد دشوار علاج را از شفاخانۂ لطف حکیم علی‌الاطلاق دوا مرحمت میگردد ۔ اما چون از وفور حدس و تجربہ در معالجۂ امراض آن پایہ بہم رسانیدہ کہ در مداوای اعراض تختہ بر سر بقراط و جالینوس می زند از روی مبالغہ می توان گفت کہ ہر جا کہ سبابۂ تشخیص او بہ نبض گیری در آید شاید از لطف الٰہی دستبرد اجل را یارای غارت جانہا و اندازہ تاراج روانہا میسر نگردد ۔ اکنون بمنصب پنج ہزاری سرافراز است و بکمال قرب و محرمیت از سائر حکما ممتاز ۔

شیخ حسن ولد شیخ بہینا متوطن کیرانہ

در فن جراحی استاد کامل قدرت بالغ خرد بود ۔ چون مہارت کلی و ید طولیٰ درین باب داشت بچارہ گرئ ہر گونہ جراحت و ورم کہ سر پنجۂ قدرت بر می‌کشود معالجہ اش سودمند افتادہ جراحت زود رو بہ اندمال و التیام می آورد بلکہ باعتبار سودمندی دوا و مداوا می توان از روی مبالغہ گفت کہ درین مادہ یدبیضا مینمود ۔

چنانچه به یمن این فن رسا در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بخطاب مقرب خان و منصب پنج هزاری رسیده درین زمان سعادت نشان بسبب ضعف پیری در کیرانه که وطن اوست گوشه نشین است و بیک لک روپیه سالیانه خرسند ـ شیخ قاسم برادر زاده‌اش اگرچه همچو او نیست اما بالفعل درین فن سرآمد جراحان قانون دان است و در معالجهٔ مواد دموی و دیگر اقسام ورمها و جراحتها مثل و قرین ندارد ـ

طبقهٔ شعرا

سرآمد جادو کلامان نادره فن
حاجی محمد جان قدسی

از متوطنان مشهد مقدس است و به نهایت مرتبهٔ تقدس ذات و پاکیزگی صفات و ورع و تقوی متصف ـ صاحب طبع و ستوده رای است و در شیوهٔ سخنوری متانت و جزالت را چنانچه باید رعایت می فرماید ـ چون ظهور فیض باندیشه او موقوف است و خفای نیر معانی به بیفکری او موصوف در قصیده قصدهای نیک میکند و در قطعه و غزل و رباعی و بتخصیص مثنوی دادِ صنایع و بدایع لفظی و معنوی داده ایراد معنیهای برجسته بی اهو می نماید ـ از روی انصاف هیچ کس از سخنوران بر سخنش انگشت نتواند نهاد و در گفتار سحر آثارش ناخن بند نتواند نمود ـ زیرا که سخن او مانند زر پخته از آلایش خامی منزه است و بجمیع وجوه نزد عیارشناسان معنی معقول و موجه ـ القصه سخن بلند پایه را همواره از فیض طبعش سرمایهٔ بلندی جاوید حاصلست و اکثر معنی پیش پا افتاده را آن چنان می بندد که پا از معنی بالا دست کم نمی آرد تا بمعنیٔ والا چه رسد ـ باعتقاد عزیزان سخن فهم که مدتها تن به بوتهٔ سخن سنجی گداخته و قلم را رگ ابر معانی ساخته از هم روزگاران سزایش ترجیح و شایستگی تفصیل دارد ـ اگرچه بحسب وجود از زمرهٔ متاخران است اما بحسب مزیت و اعتبار معنی در مقدمان بشمار می آید ـ در سال پنجم جلوس مبارک موافق سال هزار و چهل و یک هجری از وطن احرام طواف رکن و مقام این قبلهٔ امانی و آمال محتاجان و کعبهٔ جاه و جلال انس و جان بسته چون خود را بادراک این سعادت عظمیٰ رسانید بانعام نقد و خلعت سرافرازی یافته بروزیانهٔ

گرانمند در حلقهٔ ثنا طرازان بارگاه گیتی پناه جا یافت ـ این چند بیت که به بیوت کواکب پهلو میزند از آن خورشید آسمان فضل بظهور آمده ـ

ابیات

من آن نیم که کنم سر کشی ز تیغ جفا
چو شمع زنده سر خویش دیده ام بر پا

دمی که بگذردم بی کرشمهٔ ساقی
نفس کند بدلم کار ریزهٔ مینا

کسی که لذت پیکان بی نشانی یافت
دگر نشد به نشان آشنا چو تیر خطا

نه غم بسینه نه پیکان بدل نه خار بپای
بتنگ عیشیٔ من کس مباد در دنیا

شبی که عقده کشایم بناخن از مویش
چو شمع جان بسرانگشتم آید از اعضا

برای زینت مژگان بدیده خواهم خون
و گرنه بر کف دریا کسی نه بسته حنا

بآب خود چو زمرد کسی که سبز بود
نه شان ابر شناسد نه شوکت دریا

غزل

ای مرا بی رخت افتاده دو عالم ز نظر
مردم چشم مرا خاک رهت نور بصر

خط رخسار تو با خویش طلسمی دارد
که توان خواندنش از ره نتوان کرد ز بر

بحر با دست تو منشور سخا می طلبد
همه گفتند که بر آب نویسد محضر

گر کنی نامیه را منع نیاید بیرون
غنچه از شاخ چو پیکان محبت ز جگر

نظم

زود به کردم من بی صبر داغ خویش را
اول شب می کُشد مفلس چراغ خویش را

عیش این باغ باندازهٔ یک تنگدل است
کاش گل غنچه شود تا دل ما بکشاید

در چنین فصلی که بلبل مست و گلشن پر گل است
گر همه پیمانهٔ عمر است خالی خوب نیست
سرنوشتم را قضا ازبس پریشان زد رقم
هر که دیدش گفت مضمونی درین مکتوب نیست

کنند چو حرف گرفتاری مرا تحریر
بپای خامه[1] سزد گر رقم شود زنجیر
غلام همت درویشی ام که بی منت
نشانده آتش حرص مرا بموج حصیر
گذشتنم ز تو باشد چو رشتهٔ سوزن
که با حریر بود گرچه بگذرد ز حریر

در دل من از نم آبله می روید خار
گلشنم تازه بود بی مدد ابر بهار
جوهر ذات تهی دستیٔ جاوید آرد
چون ترا تجربه حاصل نشد از دست چنار
بیم نقصان بود آنرا که کمالی دارد
میوه چون پخته شد از شاخ بریزد ناچار

۱- خانه - قلمی - (و - ق)

عاشقان را بدو محراب حرام است نماز
قبلهٔ طاعت محمود بس ابروی ایاز

من نمی گویم بچشمم نه قدم یا بر زمین
چشم من قرش است هر جا می نهی پا بر زمین
کشتیٔ چشم تر من بود یا دریا قدر
اشک زور آورد آمد پشت دریا بر زمین

یاد روی تو بخاطر رسد از دیدن گل
هیچ راهی بحقیقت نبود به ز مجاز
رشک بر زندگی خضر ندارم بجز این
که نشان از سر زلف تو دهد عمر دراز

جا بود افتادگان عشق را بر آسمان
من هم از افتادگان عشقم اما بر زمین

آنکه هرگز بر نمی دارد قدم از چشم من
حیرتی دارم که نقش پای او بر خاک چیست
دل بزلفش بستهٔ قدسی چه می خواهی دگر
صید بسمل گشته را معراج جز فتراک چیست

رباعی

در ساغر من می طلب را جا نیست
می گویم و از هیچ کسم پروا نیست
با گوهر اشک خویش ساخته ام
چشمم چو حباب بر کف دریا نیست

رباعی

دانی ز چه بی حجاب می خندد صبح
افگنده ز رخ نقاب می خندد صبح
این غمکده چون مقام خندیدن نیست
بر خندهٔ آفتاب می خندد صبح

مثنوی

غنیمت شمار این چنین دوستی
که دید این قدر مغز در پوستی
سخن آنچنان در وی افشرده پای
که از نقل کردن نه جنبد ز جای

مثنوی

ز پیوستن خلق تجرید به
ز پیوند بر شاخ روید گره
مپوئید با هیچ کس زینهار
که ناقص بود ظرف پیوند دار
ز قطع تعلق چه بهتر بود
گلی چیده را جای بر سر بود

ابو طالب متخلص بکلیم

موطنش کاشان و تولدش در همدان و نشو و نما در هندوستان که مقام ہا کان هفت اقلیم جهان است یافته ـ نخست با میر جمله که بروح الامین متخلص است بسر میبرد و بعد از جلوس مبارک ملازم سرکار خاصهٔ شریفه گشته به تحریک بخت کارفرما چون گفتارش هوش فریب و دولآیز و طبعش معنی رس و فیض آمیز بود بخطاب ملک الشعرائی امتیاز یافت ـ اگرچه استحقاق آن منصب جلیل القدر حاجی

محمد جان قدسی داشت اما ازین رو که پیش از رسیدن حاجی او باین خطاب سرافرازی یافته بود تا دم آخر برو بحال ماند و تغیری بدان راه نیافت ـ بالجمله شاعر جادو فن تازه گفتار است و بنای سخن از متانت فکر فلک آهنگش مستحکم و استوار ـ سخنانش پخته است و بمیزان اندیشه بر سخته ـ هرچه گفته همه متین و دلنشین و عبارتش صاف و معنیش رنگین ـ حسب الحکم اقدس چندی بجهت نظم بادشاهنامه انجمن آرای نکته دانی بود تا آن هنگام که بهار مانند در گلشن جاوید ربیع کشمیر توطن اختیار نمود و رقم سنجان دیوان قضا بر ورق حیاتش خط کشیدند ـ نبذی از اشعار او بجهت انبساط طبیعت سخن فهمان بقلم می آید :

ابیات

ز تیغش چاک شد دل چون نهان سازد غم او را
گریبان پاره شد گل را کجا سازد نهان بو را
سخن در هر زبان بی زحمت تعلیم می گوید
اگر طوطی به بیند یکره آن چشم سخن گو را

دیگر

دنبال اشک افتاده ام جویم دل آزرده[۱] را
از خون توان برداشت پی نخچیر پیکان خورده را

دیگر

هر کس اگر بقدر هنر بهره یافتی
بایست آب بحر نصیب گهر شود

دیگر

زخمهای شانه از زلفت فراهم می شود
بخت اگر یاری نماید مشک مرهم می شود

۱- گم کرده - (و - ق)

دیگر

خنده بدمستی است در ایام ما ہشیار باش
محتسب بو می کند این جا دہان بستہ را

دیگر

بی دیده راه اگر نتوان رفت ہس چرا
چشم از جہان چو بستی ازو می توان گذشت

دیگر

دوست ہیچم فروخت باہمہ یاری
یار فروشی درین زمانہ ہمین است

دیگر

جا نیابی اگر ای دل گلۂ بیجا چیست
تو کہ پروانۂ بزمی ہوس اینہا چیست

دیگر

سرو را سایہ یکی بیش نباشد یا رب
این قدر خاک نشین در تہ آن بالا چیست

دیگر

طوطی آن روز کہ منقار بخون رنگین کرد
گشت روشن کہ چہ روزیٔ سخن پرداز است

دیگر

چہ دل سوزی کہ چون من رفتم از دست
کسی از کشتہ پیکان بر نیارد

میان غمگساران سوزم از غم
چو آن کشتی که در دریا بسوزد

دیوانهٔ حسن معانی شیفتهٔ طرز سخندانی
واقف رموز نهان و پیدا ملا شیدا

فکرش نکته طراز و طبعش معنی پرداز است و منشاء و مولدش فتح پور اکبر آباد - ہر لحظه طبعش در انگیخت معانیٔ تازه آئینه وار چندین خیال نو آئین بر روی کار می آورد و خاک زمین سخن راکه از گرد کساد خاکمال خورده بود بکیمیای فکر زر مینمود - و در سخن طرز باستان گزیده بر متاخران پیوسته زبان طنز می‌کشود و یک قلم این جماعت را از سلسلهٔ ارباب سخن خارج دانسته از خطهٔ سخنوری اخراج مینمود - و از بس که اندیشهٔ رسا و فکر درست داشت در مجلس فکر سخن مینمود و پیوسته در انجمن با شاہدان معانی خلوت می داشت - و با طرزی تازه خصم دیرینه است و شعر تازه گویان را بدتر از تقویم پارینه می داشت - اگرچه از مراتب علمی بیگانه بود اما در قوانین سخن آفرینی یگانهٔ وقت خود است و رسائی فکر بپایه ایست که در یک ساعت نجومی قصیدهٔ غرا که نظم ثریا را نمونه تواند بود بکلک شعری شعار می پرداخت - و طرهٔ اشعار را از دستی پیرایش می داد که ہیچ سخن دستگاہی شانه وار در وی ناخن بند نتواند ساخت - و در برابر مخزن گنجور گنجه که صاحب پنج گنج است طبعش با خور ہم پنجه قریب بدوازده ہزار بیت مثنوی منظم ساخته مشتمل بر سخنان حکمت آمیز و معانی دلآویز و آن را دولت بیدار نام نہاده و سرآغاز آن این بیت است :

بیت

بسم الله الرحمٰن الرحیم آمده سر چشمهٔ فیض عمیم

در آن کتاب داد سخنوری بنوعی داده که ہر نکته از آن یک کتاب سخن است بلکه ہر نقطه از آن خال رخسارهٔ شاہدان این فن - و از برای حاجی محمد جان قدسی که سر دفتر قدسیان است به تیزی تیغ زبان قطع اللسان گفته و بر قصیدهٔ او که مطلعش اینست :

بیت

عالم از نالهٔ من بی تو چنان تنگ فضاست
که سپند از سر آتش نتواند برخاست

نکتهای رنگین گرفته و بعضی جا کاکش از دستی ناخن بند کرده که جای انگشت نهادن نیست و بعضی جا بر طرهٔ اشعار شانه وار بیجا پیچیده - و در سال هزار و چهل و هفت هجری این قطعه که بر تیز زبانی او برهان قاطع است در هجو میر الٰهی گفته -

قطعه

اے میر من که کرده الٰهی تخلصی
از مرد لای ارچه الٰهی شدن خطاست

زین رطب و یابسی که بود در کلام تو
گر منکر کلام الٰهی شوم بجاست

میر مذکور از استماع این قطعه بسیار برآشفت و چندین رباعی در هجو او انشا نمود اما هیچ تلافیٔ آن نکرد - و مولانا در اوایل ملازم سرکار خان خانان عبدالرحیم بود پس از آن بسلطان شهریار مخصوص گشته و بعد از آن داخل بندگان درگاه عالم پناه گردید - و در آخر حال گوشه گزین خطهٔ کشمیر و خوش نشین آن مکان دل پذیر گردید و بمواجبی که از سرکار می یافت خورسند بود و باقی عمر آنجا بسر رسانید - و بعضی از ابیات بلند آوازهٔ آن بالغ نصاب کمال بلاغت کلام آویزهٔ گوش بنات گردون و ابنای روزگار گشته و بآشنا روی غرایب معنی در صدر انجمن دلها جا گرفته درین اوراق پذیرای تحریر می‌گردد :

ابیات

ای بروی تو گرو آئینه را چشم نیاز
شانه را دست دعا در شب زلف تو دراز

گر بصحرا مو فشاند دشت پُر سنبل شود
ور بدریا مو بشوید خار ماہی گل شود

هوای شست زلفت ماهی از کوثر برون آرد
شکرخند تو مور جوهر از خنجر برون آرد
هوایت در سری گنجد که در زیر دم تیغت
چو شمع از جیب خود هردم سر دیگر برون آرد

زلف او را رشتهٔ جان گفتم و گشتم خجل
ز آنکه این معنی چو زلفش پیش پا افتاده است

اگر گیسو برافشانی هوا در مشک تر پیچی
و گر رخساره بنمائی شب ما در سحر پیچی
فسونگر داند آن خاکی که از وی بوی مار آید
شناسم بوی زلفت را اگر در مشک تر پیچی
نه من دودم نه تو بادی نه من زلفم نه تو شانه
که چون من بیشتر پیچم تو با من بیشتر پیچی
بدین حسن تونگر زلف چون دلق گدا داری
که گاهی سائبان رخ کنی گه بر کمر پیچی

زهی بزلف و برخ طاعت و گناه تمام
که این تمام بود روشن آن سیاه تمام
من و شبی که نه گردد بسال و ماه تمام
توئی و روز وصالی بیک نگاه تمام
نسوده زلف سیه طالعم چو تو مشقی
که نا نوشته کند دست را سیاه تمام

اشکم نه ز خون است گره بسته بمژگان
کز جور تو چشمم گزد انگشت بدندان
از لذت آب دم تیغ تو سرشکم
هر لحظه برآرد سر دیگر ز گریبان

از وحدت و کثرت چو سخن گوید عارف
از خط و دہان تو کند حجت و برہان
از روشنی و تیرگی آن عارض و گیسو
چون صبح تونگر بود و شام غریبان

مثنوی

ستایش سراپا نیایش تراست
کہ در ہر نمودی نمایش تراست

دہد ذوق توحید تو در دہن
سخن را زبان و زبان را سخن

باندیشہ راہ تو نتوان سپرد
کہ کس تشنگی ز آب گوہر نبرد

سخن چون ز حمد تو بندد نگار
چہ پروردہ گوید ز پروردگار

چو چشم ارچہ خود روسیاہ آمدم
بچندین زبان عذرخواہ آمدم

چو چشم سیہ بہتر است از سفید
بجرم از تو باشم چرا نا امید

نکتہ سنج بی نظیر قدسی فطرت روشن ضمیر مولانا ابوالبرکات المتخلص بہ منیر

امیر خطۂ کلام است و کلامش زیب صفحۂ ایام ـ فروغ رایش اظہر من‌الشمس است و طبعش مانند ماہ چہاردہ درست و روشن ـ در انگیزش معانی و پروازش خیالات بی انباز و در ابداع عبارات بدیعہ و مضامین عالیہ از سایر نکتہ وران ممتاز ـ در زباندانیٔ او ہیچ سخنوری را سخن نیست و در شیوۂ زباندانی ہیچ نکتہ وری چون او نادرہ فن نہ ـ بلندیٔ فطرت بمرتبۂ کہ فوق آن متصور نباشد و درجۂ فکرتش

بدرجهٔ که بالاتر از آن در خیال نیاید ـ مانند نفس کل تمام[1] استعداد است و بسان عقل اول تمام خرد ـ هرگاه طبعش چمن طرازیٔ گلستان سخن می کند از شاخ قلمش سخنان رنگین بر می دهد و فکرش چون محسنات بدایع را ابداع و قافیهای مستحسن را اختراع می نماید زمین سخن رشک چمن فردوس می گردد ـ بعنوانی که در شیوهٔ نظم به تجرید منسوب است بهمان دستور در فن نثر به تفرید موصوف ـ آن نیر اوج سخنوری که سخنانش بتازگی مشهور است و نزاکت و لطافت عباراتش بر زبانها مذکور اگرچه بحسب سرشت از افق لاهور طالع گردیده اما کوکب بختش بر اوج دقیقه سنجیٔ معانی هزار درجه زیاده از اہلِ ایران ارتقا گزیده چنانچه در نظم پروین نگاری نموده همچنین در نثر نثاری پرداخته در منشات بطرز خسرو زمین سخن و آفریدگار معانی قلمرانی نموده و الفاظ تازیٔ فصیح بالفاظ فارسی آمیخته معانی روشن در عبارات ایراد نموده ـ القصه بروشی حرف زده که از آن دست سخن بلند گفتن از دست آن والا دستگاه می آید و هیچ صاحب سخن را این دستگاه دست نمی دهد ـ بالجمله آن ملک الملوک اقلیم فضائل بر دست سخن سکهٔ فیض زده و معنی را صاحب خطبه ساخته حیف صد حیف و جهان جهان دریغ و درد که آن جوان طبع بکمال عمر طبعی نرسیده و مراحل زندگانی تمام نوردیده در عین ایام شباب که فصل بهار نیکوئی سالهای زندگانی است رو بشهرستان عدم آورد و مانند معنی نو در زمین سخن تن بخاک در داده فرصت آن نیافت که سخن خود را گرد آوری نماید ـ من بنده را از آغاز ایام طفولیت بآن مستجمع بدایع معانی اتفاق صحبت افتاده مانند دو معنی در یک بیت و چون دو صورت در یک آئینه در یک بیت و یک خلوت بسر می بردیم ـ اگر پاس ظاهر درکار نبودی و در نظر پیش بین نزدیک نگر اہل استبعاد دور از کار ننمودی ہر آئینه فصلی در مدح و ستایش او از روی نفس الامر نه از راه مبالغه بقلم آورده منت بر جان سخن گذاشتمی ـ رحلت آن جناب روز دوشنبه هفتم رجب سال هزار و پنجاه و چهار در اکبرآباد واقع شده و نعشش بلاهور رسید ـ این چند بیت که ہر یک آن مانند فرد آفتاب عالمگیر شده شایستگیٔ آن دارد که بر بیاض صبح نوشته شود درین مقام ایراد مینماید :

۱ـ نقش کالتمام ـ قلمی ـ (و ـ ق)

نظم

بسکہ دامن گیر حسن او بود دست حجاب
از حیا در خلوت آئینہ بکشاید نقاب
چشم دل چون باز شد معشوق را در خویش دید
عین دریا گشت چون بیدار شد چشم حباب
من خجل از ذوق خود او شرمسار از ناز خویش
غافل از شوق نگہہ او از حیا من از حجاب
نامۂ از درد دل ہرگہ کہ می سازم رقم
می طپد در دست من نبض قلم از اضطراب
رنگ گل جوشد ز **فیض** مدحش از شاخ قلم
بوی عود آید بہ بزم خلقش از چوب رباب
ہر کہ کج باشد زبانش پایۂ او کمتر است
شانہ چون دارد زبان راست جایش بر سر است
رازدار حق نہ دارد قدر اگر سامانش نیست
ہدیۂ مصحف چو خطش خوب نبود کمتر است
ہر چہ گوید مرد صاحب دم دلیل معنی است
ہر چہ آید بر زبان تیغ بحث جوہر است
عزت ار خواہی مشو پابند یکجا ای عزیز
تا زمین گیرست زر پیوستہ خاکش بر سر است

باز وقت آمد کہ از کیفیت فیض ہوا
ابر گردد تر دماغ و گل شود رنگین ادا
مسطرش از رشتۂ باران کند ابر بہار
چون نگارد وصف گل پر کاغذ ابری ہوا
از تماشای چمن نظارہ رنگین می شود
می توان بستن کنون بر پنجۂ مژگان حنا

مصرع آن قامتم یاد آمد و از خاطرم
مطلعی سرزد که لفظ اوست چون معنی رسا
قامت او صد قیامت مصرعست و یک ادا
قامت موزون کجا و مصرعهٔ موزون کجا

رباعی

آئینه را که عهد بحسن تو بسته است
با صورت تو نقش درستی نشسته است
از شانه کاکلت بزبانها فتاده است
تا در شکست دل کمر خویش بسته است

ابیات

در چمن آن سرو رعنا بر کنار جو گذشت
آب از رفتار ماند وگل ز رنگ و بو گذشت
داشتم زان شوخ آهو چشم امید نگاه
گوشهٔ چشمم نمود از دور و گفت آهو گذشت
پای چوبین را ره باریک رفتن مشکل است
شانه حیرانم چه سان از تار آن گیسو گذشت

بگاه جلوه برافشان ز ناز گیسو را
ز تار گیسو زه کن کمان ابرو را
بجز منیر که طاق است در سخندانی
کسی نه فهمد مضمون بیت ابرو را

سرگذشت گریه از مژگان ما باید شنید
از زبان موج حرف آشنا باید شنید
ازسیه مستی زدم در دامن زلف تو دست
از زبان شانه ام اکنون چها باید شنید

ما برنگ شیشه صاحب مشرب و آزاده ایم
تازه رو مانند ساغر صاف دل چون باده ایم
چون حباب باده از مستی درین بزم نشاط
رفته ایم از خویشتن تا چشم را بکشاده ایم

گر چشم تو نکته دان نبودی
مژگان ترا زبان نبودی
من آئینه را ندادمی روی
گر روی تو درمیان نبودی

منم آن که کوس دانش ز شکوه نکته دانی
زده خسرو ضمیرم بقلمرو معانی
رخ صفحه ز آب گوهر همه شست و شوی یابد
رگ ابر خامهٔ من چو کند گهر فشانی
چو نسیم نوبهاری چو هوای صبحگاهی
سخنم بتازه روئی نفسم به گل نشانی
ز متانت و جزالت همه لفظ و معنیٔ من
چو خرد بکهنه سالی چو هوس به نوجوانی
چو روم سوی گلستان غزل مرا سرایند
همه بلبلان گلشن ز ره مزاجدانی
من و آتش محبت تو و آتش جوانی
من و عشق جاودانه تو و حسن جاودانی
ز غبار سینه بادا همه عمر تیره چشمی
که ز خط عارض تو نکند سواد خوانی
سبق کرشمه کم ده مژهای سحر فن را
که باابروت ز شوخی نکنند هم زبانی

بتو داده شرح سوزم بتو گفته حال اشکم
مژه ام ز گرم خونی نگه ام ز تر زبانی
همه گوش چشم گردد همه چشم گوش آن دم
که پیام ناز گوید بمن ابروت زبانی
نه مرا زبان شکوه نه ترا دهان خنده
من و رنج بیزبانی تو و قید بیدهانی

یک نفس از سینه ام سوز محبت دور نیست
از دلم سردی مجو این شمع از کافور نیست
تا بکی باشد ز درد انتظارت خون چکان
رحم کن چشم سفیدم پنبهٔ ناسور نیست
تیره بختی با دل روشن شگون دارد منیر
شمع را صبح سعادت جز شب دیجور نیست

ای ز عکس چهره ات گل در کنار آئینه را
جلوهٔ حسنت بود فصل بهار آئینه را
چون شوی با آئینه از جلوه سازی روبرو
عکس رخسارت کند آئینه دار آئینه را

تا هست مرا بخاموشی دست رسی
راز دل خویشتن نگویم بکسی
نی راز دلم ماند و نی من بر جای
مانند حباب گر برآرم نفسی

از حسن تونگر تو مه برده زکات
بر صبح نوشته شام خط تو برات
می کرد رقم وصف لبت را قلمم
یک نیزه گذشت از سرش آبحیات

مهین برادر مولانا منیر مولانا فیضا

بعد از "ملا" منیر شاه فیضا که فیض اندوز مبدای فیاض و مهین برادر آن رازدان سواد و بیاض است چون ازین جهت که به تجرید یگانه و در فقر افسانهٔ روزگار بود عزیزان صحبتش را که مانند نام او سراپا فیض انگاشته وجودش را غنیمت می دانستند و از بس که صاحب مشرب و درویش وضع افتاده در خاکی نهادی هیچکس بگرد او نمی رسد قائم مقام "ملا" منیر قرار داده بهرهٔ فیض کامل ازو می یافتند - بیست سال دیگر انجمن آرای سخن بوده در سال هزار و هفتاد برحمت حق پیوست -

مظهر فیض نامتناهی میرالٰهی

که با فیض رابطهٔ الٰهی دارد و با سخن استیناس طبعی - طراز سخنش بسیار تازه و اشعارش بلند آوازه - لطف کلامش از قیاس افزون و جزالت الفاظش از خیال بیرونست - در قصیده قصدهای نیکو می‌کند و در غزل معنیٔ برجسته می بندد - استعاره و تازه گوئی را بمرتبهٔ کمال رسانیده و در خانهٔ بیت خصوصیات دیگر را طفیلی دانسته - بیشتر در تازگیٔ ادا و نزاکت و استعاره میگوید - مولدش همدان است و بمواجبی درخور داخل بندگان درگاه فلک نشان - در وقت مراجعت حکیم حاذق از حجابت بخارا در خطهٔ کابل چون میر مذکور بدیدن حکیم حاذق رفت قضا را نقش حکیم با میر کج نشست و صحبت باهم راست نیامد - میر رنجیده خاطر گردیده و از شوخیٔ طبیعت که لازمهٔ شعراست این رباعی در هجو آن مجموعهٔ مدائح پرداخت :

دایم ز ادب سنگ سبو نتوان شد
در دیدهٔ اختلاط مو نتوان شد
صحبت بحکیم حاذق از حکمت نیست
با لشکر خبط رو برو نتوان شد

این چند بیت نیز از نتایج طبع اوست :

چشمت از هر گردشی با ناز عهد تازه بست
خط مشکینت بیاض حسن را شیرازه بست

نشاء از تیغ او دارم که چاک سینه ام
چون خمار آلود نتواند لب از خمیازه بست
سینه کندم دل خراشیدم ولی از قحط خون
ناخنم بر خویش نتوانست رنگ تازه بست

بر روی تابان باز کن زلف بهم تابیده را
بکشا که مضمونیست خوش این مصرعهٔ پیچیده‌را
از زلف خوبان فارغم اما پریشانم هنوز
آری به بیداریست غم خواب پریشان دیده را

هیچ است ترا دهان چون قند
مائیم و دلی بهیچ خورسند
از ما دل اگر کنند سهل است
دل از دل ما نمی توان کند

بزبان آنچه نگفتم بنگه خواهم گفت
مردم دیدهٔ ما هم لب گویا دارد

ما از همه کس بیش بهائیم الٰهی
در شهر اگر مردم بیکار فروشند

کشور سخندانی را صبح صادق
مجموعهٔ حکمت الٰهی حکیم حاذق[1]

که چراغ دودهٔ حذاقت است و فروغ دیدهٔ صداقت ـ قانون سخنوری را بلطف اشارات بیان میکند و قاعدهٔ معنی پروری را بحسن عبارات عیان می نماید ـ

۱- در یک نسخه (نشان ۶۲۰ ایشیاتک سوسائٹی بنگال) اسمش حکیم صادق مرقوم است ـ

نزاکت را با متانت باہم آمیختہ و چندین معانیٔ نوآئین انگیختہ طرز سخن طرازیٔ پاستان را با طرز معنی پردازان تازہ امتزاج دادہ و طرزی نو آغاز نہادہ ـ مقتدای ارباب فضل و براعت است و پیشوای اصحاب این صناعت ـ شعر را بطرزی میخواند کہ صورت معنی را برای العین میتوان دید و جلوۂ ابکار افکار را توان بچشم ہنر مشاہدہ کرد ـ او پسر حکیم ہمام است و باعتبار اصل گیلانی و ولادت او در فتح پور واقع شدہ و در قلمرو ہندوستان نشو و نما یافتہ ـ قبل ازین بمنصب سہ ہزاری و خدمت عرض مکرر سرافرازی داشت اکنون در اکبر آباد گوشہ نشین است و ہشت ہزار روپیہ سالیانہ دارد ـ و برخی اشعار آن سر دفتر سخنوران درین صحیفہ ثبت افتادہ :

ابیات

در سخن پنہان شدم مانند بو در برگ گل
میل دیدن ہر کہ دارد در سخن بیند مرا

گل در چمن نیامدہ در فکر رفتن است
دیگر چہ اعتبار جہان خراب را

سر زلف بر کشادی دل انجمن گرہ شد
سخن از لب تو گفتم بلبم سخن گرہ شد

از گریۂ ما بحر نہ تنہا گلہ دارد
گوش صدف از نالۂ ما آبلہ دارد

چنین کہ کرد سیہ روزگار من گردون
عجب نباشد اگر روز بینم انجم را

بنگر بسوی کوہکن و عبرت ازو گیر
از نیرو دل موم بود گر ہمہ خاراست

در پردهٔ خاک نغمهاست ولی
وقتی شنوی که گوش بر خاک نهی

سعیدای گیلانی

چون اختر سعد از گیلان طلوع نموده در درجهٔ سخن شناسی و تازه گوئی رتبهٔ والا دارد و طرز باستان را به نیکو طرازی می طرازد - هر بیتش بیت الشرف کواکب معانی و نگاشتهٔ کلکش زیور صفحهٔ نکته دانیست - چون در فنون هنرها و انواع بدایع و صنایع خصوص صناعت صباغت و حکاکی و خوشنویسی وحید عصر خود است و بغایت خوش صحبت و نیکو سخن و متواضع و خلیق در زمان جنت مکانی بخطاب بی بدل خان و داروغگیٔ زرگر خانه و منصب مناسب سرافرازی یافته در عهد مبارک نیز بهمان خدمت قیام می نماید - این چند بیت از اشعار اوست :

سواره آن مه زرین رکاب می آید
بچهره رشک هزار آفتاب می آید
بآب تیغ تو دل می کشد ز آب حیات
چو تشنه کو سوی آب از سراب می آید
کند رخت عرق ای نازنین ز تاب نگاه
بدور حسن تو از آتش آب می آید
تو مست حسنی و من مست عشق چیست حجاب
چنین دو مستی کجا از شراب می آید

از ناز چو آغاز کنی عشوه گری را
آرام بری آدمی و حور و پری را
شاید که بچین سر زلف تو برد راه
بگرفته دلم دامن باد سحری را
از جیب دلم تا نکنی دست ستم دور
با ناله هم آغوش کنی بی اثری را

ز تاب عشق هر گه پیش او بیتاب می گردم
گهی از شرم آتش میشوم گه آب میگردم
بروی چون زرم هرگاه خندد دلستان من
بگردش مضطرب چون قطرهٔ سیماب میگردم
نسیمی گر وزد بر تار زلف عنبر افشانش
چو زلف مشک بویش گرم پیچ و تاب میگردم

ای گلشن جمال ترا صد هزار گل
یک گل ز حسن تو نشگفت از هزار گل
مژگان چو سایه بر گل روی تو افگند
ترسم شود فگار چو از نوک خار گل
گر بگذری ز روی نوازش به گلستان
بلبل کند براه تو ای گل نثار گل

دارم اندر غنچهٔ دل از خیالت گلشنی
همچو گل پوشیده ام از خون دل پیراهنی
تیر مژگان بسکه زد چشمت ز مستی بر دلم
سینهٔ دارم که هر داغش بود پرویزنی

آنی که سریرت آسمان پایه بود
بر ملک جهان عدل تو پیرایه بود
تا هست خدا تو نیز خواهی بودن
زیرا که همیشه ذات با سایه بود

محمد قلی سلیم

شاعر سلیم الطبع سلیم تخلص صحیح فکرت سالم فطرت ولادت گاهش طهران است و الیوم از منسوبان وزیر صاحب تدبیر اسلام خان ـ در خیال انگیزی و اداپردازی با شیرینِ گفتار خجند پهلو می زند و هیچ بیتی از اشعار او خالی از

ادای نیست ـ و در انگیخت تشبیهات ید طولی دارد و در پرداخت ایهامات دست تمام حاصل کرده ـ هزاران معانیٔ عجیبه و غریبه از طبع او پدیدار گشته اگرچه کم گو است اما پاکیزه گفتار است و بسیار رنگین سخن ـ ازین رهگذر که باعتقاد بعضی عزیزان گاه گاهی فرزندان طبع بعضی عزیزان را که یتیم مانده اند به پسر خواندگی بر می دارد و در تربیت آنها کوشیده لباس فاخر می پوشاند بر زبانها افتاده ـ و اکثر ارباب سخن در فرزندان معنویٔ او نیز سخن دارند و گمان شان بلکه یقین آنست که آنها نیز پسر خوانده اند که ایشانرا زبان داده ـ بالجمله اکثر از ارباب این فن با وی بی اعتقاد اند و زبان به پیغارهٔ او می کشایند و بجز جمعی که آئینه دار انصاف اند و صورت و معنی را بوجه احسن شناخته هیچ یکی از نیکو خیالان را باو اعتقاد نیست ـ از اشعار آبدار او این چند بیت ایراد می یابد :

تنها نه همین زلف تو بسیار دراز است
مژگان تو هم چون شب بیمار دراز است

حاجت، بگل نه دارد آن گل که کج کلاه است
در خواب حیف باشد چشمی که خوش نگاه است

تا وجه می نباشد نتوان سوی چمن رفت
بر من نظارهٔ گل دیدار قرض خواه است

نوبهار است و چمن در پی سامان گل است
ابر بر روی هوا دود چراغان گل است

رشکم ز گفتگوی تو خاموش می کند
نامت نمی برم که دلم گوش می کند
نیک و بد زمانه برون کرده ام ز دل
آئینه هرچه دید فراموش می کند

دولت تیزی که می گویند شمشیر تو بود
بر سرم آمد ولی بسیار زود از من گذشت

جوہر ذاتی ندارد احتیاج تربیت
صورت آئینہ را نقاش کی پرداز کرد

در غمت نالۂ مرغ چمن آید بیرون
گر لب غنچہ کشائی سخن آید بیرون
از وجودم اثری بسکہ ضعیفی نگذاشت
چون حبابم نفس از پیرہن آید بیرون

مُلاّ نسبتی تھانیسری

کہ نسبت بہ سخن برگزیدہ و باہل معنی منسوب گردیدہ از مہر و محبت بہرہ اندوز است و جملہ درد و سراپا سوز ۔ سخنانش نمکین و شور انگیز است و گفتارش ہوش فریب و دلآویز ۔ رسائی بر طبع سحر پردازش مفتون و یکتائی از کمال تفرد فکر سدرہ پروازش ممنون ۔ خاکساری را از خاک برداشتہ و در گذشتگی از خانہ بدوشان گذشتہ ۔ در وقت آمدن از لاہور در سال ہزار و شصت و دو بندہ چون بہ تھانیسر رسید بتکیۂ آن نمدپوش رفت حالی قالی فرستاد و خود نیز مانند مصرع بہ بی تکلفی تمام در رسید و چون معنیٔ بلند بر زمین سخن نشست و معنی خاک نہادی را باز نمود ۔ این خاکسار نیز درین معنی تتبع او نمودہ خاک نشینی برگزید ۔ ظاہر شدہ کہ شیوۂ آن صاحب باطن ہمین بودہ ۔ گرمی بسیار نمود و چون یاران سوختہ برشتہ گرم جوشید آنگاہ لختی از اشعار آبدار خود را برقت تمام خواند و سخنان تر را گریہ آلود ساخت ۔ در آن ایام مثنوی در برابر مخزن اسرار درمیان داشت برخی از آن بر زبان آورد ۔ لآی سخنان در سفینۂ دلہا بطریق یادگار درج نمودہ شعر را بسیار بدرد و سوز می خواند و در اثنای خواندن شعر مژہ تر می کند ۔ ہمیشہ آئینہ وار آن روشن ضمیر نمد می پوشد و بلباس اہل دنیا تن در نمی دہد ۔

برخی از لطایف اشعارش درین صحیفه ثبت افتاده :

بلبلان ہم مزاج دان نشدند
کس نداند کہ گل چہ خو دارد
نسبتی دل بدرد معتبر است
لالہ از داغ آبرو دارد

لالہ رست از قتلگاہ کوہکن در بی ستون
خون ناحق کشتہ آخر دامن صحرا گرفت

بگیر پردہ ز رخسار و چشم بالا کن
گرسنہ چشمیٔ چشم مرا تماشا کن
دو زلف داری و خال و خط و کرشمہ و ناز
دگر چہ باید برخیز و فتنہ بالا کن
اینک خدنگ مژگان اینک کمان ابرو
مستی و فتنہ در سر برخیز و قتل ما کن

ز سوز دل افسانۂ می نویسم
بہ پروانہ پروانۂ می نویسم
بدل می نویسم چہ خواہم نوشتن
کتابت بہ دیوانۂ می نویسم

برون نیامدہ ام ہیچ گہ ز خانۂ خویش
سفر چہ داند عنقا ز آشیانۂ خویش
نمی پرم ز پر و بال عاریت چون تیر
نشستہ ام چو کمان روز و شب بخانۂ خویش

بسر زد یا بدل زد یا بپا زد
نمی دانم محبت بر کجا زد

ز اول سعیٔ بیجا کرد فرہاد
ہمان یک تیشهٔ آخر بجا زد

حسن بیگ رفیع مشہدی

مشہدی الاصل است و سخنان بلندش پیرایه ده عقل - طبعش چو موسم گل روانست و فکرش مانند بہار رنگین و گل افشان - اندیشه اش مانند بہار چمن طرازیٔ گلستان سخن می نماید و قلمش به تحریر اشعار رنگین زمین سخن را رشک چمن می کند - مدتی بعنوان انشا طرازی و منشور نویسی با نذر محمد خان والیٔ بلخ و بخارا بوده و در سال ہژدہم جلوس مبارک از راه تحریک محبت کارفرما که او را بدین درگاه آسمان جاه رہنما شده بود بآستان بوس معلٰی رسیده در بندہای والا درگاه شرف انتظام یافت - اگرچه در لباس شعرا نیست اما بمقتضای موزونیت طبع اکثر اوقات قصیده و غزل و مثنوی مشتمل بر مدح اشرف بنظر انور می‌گذراند - این چند بیت از جمله اشعار اوست :

ابیات

چو رشته از گہرم گر لباس پوشانی
بر آورم سر خود را ہمان بعریانی
چو غنچهٔ که بود درمیان خرمن گل
نشسته ام بدل جمع در پریشانی

عکس رخسار تو چون در می گلفام افتاد
شد گمانم که مه چارده در جام افتاد
طعنهٔ شہرت و رسوائی مجنون بس است
ورنه طشت من و او ہر دو ز یک بام افتاد

پای تا سر خویش را چون شمع محفل سوختم
گر نشیند عاشق از پا این چنین خواہد نشست

مثنوی

بآب زندگی شویم دہان را
چو مداحی کنم شاہ جہان را

صدف پر در کند گوش از کلامش
نگین ناکندہ گیرد نقش نامش

چرا در کان نباشد لعل سیراب
کہ از شرم وقارش کوہ شد آب

اگر یابد ز مدحش صفحہ زیور
شود ہر سطر او عقدی ز گوہر

اگر از لطف بیند سوی دریا
گہر گردد حباب روی دریا

ز قہرش گر نظر افتد بگرداب
شود چون دیدۂ مقراض بی آب

شیخ محسن فانی

جلوه سنج حسن کلام است و مانند بہار در کشمیر صاحب مقام ـ شاہدان معانی را باحسن وجوه بر صفحۂ بیان جلوه می دہد و سرانگشت قلمش عقده از سررشتۂ معانی بہ نیکو ترین وضعی می‌کشاید ـ فکرش آرایش ده دیوان سخن است و کلکش چہره آرای بتان معنی ـ فیض اندوز کمالات طبیعی و الہٰی بوده اوج گرای جمیع علوم است و شاعری دون مرتبۂ آن والا فطرت است و سخنوری کہین پایۂ آن مہین سردار خطۂ فکرت است ـ چون بعض اوقات بفکر شعر می پردازد و طرۂ اشعار را بشانۂ قلم می طرازد ، لاجرم نام آن عالی مرتبت در جرگۂ شاعران بقلم آورده از دیوانش این ابیات کہ دیوان دستور سخن اند درین دفتر ایراد نموده می آید ـ و چون غنی نام از شاگردان مولانای مذکور خالی از نشاء فیض نبود و گفتارش کیفیت خاص داشت چند بیت از زادہای طبع او نیز درین صحیفہ پذیرای نگارش می‌گردد ـ از جملہ اشعار ملا محسن :

ابیات

تاب دیدار تو آورد دل و منفعلم
آب می شد اگر آن آئینه جوهر می داشت

مصحف روی ترا آئینه ازبر می کند
پیش ارباب صفا اظهار جوهر می کند
گرچه خوبیهای حسنش گفت کاکل در قفا
خط کنون بر روی او عرض مکرر می‌کند

دست ارباب کرم چون کیسهٔ مفلس تهی است
معنیٔ این نکته حل شد از کف دریا مرا

نقش ابروی تو محو از دل ما نتوان کرد
یعنی از صومعه محراب جدا نتوان کرد
دل آئینه چو آئینه نگردد روشن
دعویٔ همدمیٔ اہلِ صفا نتوان کرد

همه بردند آرزو در خاک
خاک دیگر چه آرزو دارد

در عمل سرگرم بودن بی نیازان را تب است
بدنما تر برلب از تبخاله حرف مطلب است

اشعار غنی

بقدر وسعت مشرب بهر کس جرعهٔ دادند
تو در پیمانه می داری و من خون در جگر دارم

چو استعداد نبود کار از اعجاز نکشاید
مسیحا کی تواند کرد بینا چشم سوزن را
سواد کعبه کی منظور ارباب نظر باشد
بسنگ سرمه حاجت نیست هرگز چشم روشن را

تا سرمه دان سیاہیٔ چشم تو دیده است
در چشم خویش میل ز خجلت کشیده است
یک موی فرق نیست میان دو ابروت
خوش مصرعهٔ بمصرع دیگر رسیده است

ہر کس بدرگۂ کرمت برده تحفهٔ
ما را ز دست خالیٔ خود آستین پر است
جز زیر خاک جای من خاکسار نیست
روی زمین ز مردم بالا نشین پر است

آب بود سعنی روشن غنی
خوب اگر بستہ شود گوہر است

بگذر از خویش چو بینی دہن یار غنی
دل بہستی چہ نہی راه عدم در پیش است

نمی شود سخن پست فطرتان مشہور
بلند نیست صدا کاسهٔ سفالی را

محمد علی ماہر تخلص

که در سخن بوجه احسن ماہر است و لطف سخنش در نظر نکته دان ظاہر ـ متانت سنج معنی شعار است و گزیده فکر پسندیده گفتار ـ در درجه شناسی سخن درجهٔ والا دارد و در دقیقه سنجیٔ شعر سر موی سر فرو نمی گذارد ـ اگرچه اصلش

از ایرانست اما نشو و نما در ہندوستان یافتہ ۔ از عہد طفولیت، تا حال ایزد تعالیٰ او را فیض اندوز مبداء فیاض ساختہ ۔ مردیست تجرد منش آزادہ طبع و صاحب مشرب درویش وضع ۔ کم و بیش طالبی گرفتہ و بخشک و تر قانع گشتہ ۔ در ہر جا کہ دل می خواہد بسر می برد ۔ و چون شعر روان خویش بعنوان سیر شہر بشہر می رود و چون گوش و چشم بنغمہ و حسن گرو کردہ فریفتۂ حسن اصحاب نغمہ گردیدہ ہرجا کہ نغمہ اوج گرای میشود مانند طنبور آہنگ آن مقام ایراد می نماید و در ہرجا حسنی بجلوہ گری می آید چون آئینہ رو بآن جانب می نہد ۔ و برخی از لطایف اشعارش درین اوراق پذیرای نگارش می گردد :

ابیات

چندانکہ نظر کردم صحرای محبت را
چون طول امل دیدم پہنای محبت را
او چشم بمن دارد من چشم باو دارم
وا کردہ بروی ہم در ہای محبت را

فیض نظر ز پرتو روی تو حاصل است
آئینہ بی جمال تو چون فرد باطل است

ہر کجا سالک ز خود گردد جدا
از ہمان منزل خدایش ہمرہست

بحرف و صوت میسر نگردد آزادی
بہ بین اسیر قفس طوطیان گویا را

تا خط سبز و لب لعل ترا نظارہ کرد
خضر عمر از سر گرفت از چشمۂ حیوان گذشت
یار وقتی بر سرم آمد کہ افتادم ز پا
آن زمان درمان دردم شد کہ از درمان گذشت

بی نصیب از می کف خاکی درین میخانه نیست
یک سبو گر بشکند سامانِ صد ساغر شود

پیری که نشان ناتوانیست
خاکستر آتش جوانی است

مُلاّ حسن فروغی

از خاک صفا پیرای کشمیر پذیرای وجود گشته و آوازهٔ سخنش بگوش مردم هر دیار رسیده ـ شعرش چون زمین کشمیر شگفته و رنگین و بحر نظمش مانند تالاب صفاپور نور گزین ـ طبعش سرمایه اندوز معانی و فکرش پیرایه بخش سخندانی است ـ در خاکساری هیچ کس بگرد او نمی رسد و مانند خاک شیوهٔ افتادگی دارد ـ اگرچه کمتر سرگرم اندیشهٔ سخن می باشد اما اغلب سخنان با فروغ ایزدی سر میزند ـ آن شعله فطرت مدتی در کشمیر در کسوت خاک نهادی چون اخگر در خاکستر پنهان و به تجرید افسانه بود در سال هزار و شصت هجری بروز پنجشنبه بروزیانهٔ دوازده روپیه ملازم سرکار خاصه شریفه شد ـ و در خطهٔ مقدسهٔ شاهجهان آباد در سال هزار و هفتاد و هفت رقم سنجان دیوان قضا خط بر دیوان حیاتش کشیدند ـ از نتایج طبع او برین چند بیت اکتفا نمود :

ابیات

با زبان حال سنگ راه می گوید بلند
می خورد پا هرکه بر افتادگان پا میزند

گر دلت آرزو کند آن گهر یگانه را
رقص کنان بآب ده همچو حباب خانه را

ازان غم وطنم نیست کز سبک بالی
همیشه همچو کمان است خانه بر دوشم

لاله را هم با چمن دل صاف نیست
ما دل یاران عالم دیده ایم

ایکه در رفتن شتاب تیر دارد عمر تو
چون کمان بهر که می سازی منقش خانه را

کی ز بیم خنجرت خواهد دلم یکسو گرفت
همچو ابرو میتوان تیغ ترا بر رو گرفت

امام و قبلهٔ اهل نجات شاه جهان
که شد بسجدهٔ درگاه او فلک مامور
نشست بعد ز آبا بچار بالش جاه
ازان چو عقل دهم می دهد نظام امور
صلاح خلق در ایام او چنان شد عام
که دانهٔ نبرد بی رضائی دهقان مور
بمنع باده اگر گرم می شود غضبش
مویز گشته سر از تاک بر زند انگور
همیشه چار حد این مسدس نه سقف
ز کثرت سه موالید تا بود معمور
سرای دولت او را بحکم یزدان باد
بقا اساس و قضا بانی و قدر مزدور

سعید خان ملتانی

رنگین سخن تازه گفتار است و بسیار خوش صحبت و نیکو طبع پاکیزه روزگار ـ از مجالست نیکو طبعان و نکته دانان سخت محظوظ است و به اهل سخن چون سخن تازه با معنی مخصوص ـ هر جا که سخنوری را می شنود بخدمت او می رسد و باندازهٔ استعداد خود از صحبت او بهره می اندوزد ـ نگارندهٔ حروف را بارها بدو صحبت اتفاق افتاده ـ در شگفته روئی و آشنا پرستی همتا ندارد ـ و رغبت بنظم و نثر زیاده از حد دارد ـ سابق ملازم سلطان مراد بخش بود ـ اکنون داخل منتسبان والا درگاه

حضرت عالمگیر بادشاہ است و بمنصب چہار صدی ذات سرافرازی دارد ـ بالجملہ خوبیٔ سخن از کلامش پیداست و زیبائی معنی از لطف ادایش ہویدا ـ از نوخاستگان خاندان ضمیر او باین چند بیت اختصار نمودہ :

اشعار

چہ دولت است کہ با این قد خمیدۂ خویش
ببرکشیدہ ام آن سرو سرکشیدۂ خویش
ز فرقت تو چہ گویم کہ قصۂ طوفان
شنیدۂ تو و من دیدہ ام بدیدۂ خویش

مُلاّ حاجی[1] لاہوری

نشاء پرداز میخانۂ معانی است و بزم طراز منصۂ سخندانی ـ اگرچہ سخنان او تازہ نیست اما چون شراب کہنہ کیفیت تمام دارد و کیف ما اتفق از روی سخنان نشاء افزا سر میزند ـ و ارباب طبع سواد اشعارش را چون خط جام از مضمون بی‌نصیب نمی دانند بلکہ سخنان شیرینش را چون قند خمیر مایۂ حلاوت می شناسند ـ دیوان اشعارش را مانند ساغر حریفان دست بدست می برند و اکثر ابیاتش را باعتبار جزالت الفاظ مردم در دل جا می دہند ـ این ابیات سرخوش خمخانۂ طبع آن منشاء فیض الہی است :

ہر کس کہ دل از مدار دنیا برداشت
عبرت[2] ز شہار کار دنیا برداشت
گویند زمین بر سر گاو است بلی
گاوست کسی کہ بار دنیا برداشت

چندر بہان برہمن تخلص

از خاک لاہور پزیرای سرشت گردیدہ در دارالامان صلح کل آرمیدہ ـ بسیار

۱ـ جامی ـ قلمی ـ (و ـ ق)
۲ـ غیرت ـ قلمی ـ (و ـ ق)

پسندیده وضع و خوش اختلاط واقع شده ـ صنم پرست بتخانهٔ سخن است و جاروب کش آستانهٔ این والا فن ـ طبعش رسا است و فکرش اوج گرای ـ خط شکسته را درست می نویسد و بزبان قلم نستعلیق حرف می زند ـ و در آئین نثر و انشاء پردازی پیرویٔ ابو الفضل می کند و بهنگام خواندن اشعار روان آب از چشمهای او روان می شود ـ سخن را بچشم تر آب می دهد و دایم مژه تر می دارد و دم از درد طلب می زند ـ اگرچه بظاهر زنار بند است اما سر از کفر بر می تابد و هر چند بصورت هندو است اما در معنی در اسلام می زند و چون شعر خود در کمال سادگی و بی تکلفی می زید ـ زبان قلمش بسیار خوش سخن است و طبعش بغایت ماهر درین فن ـ در آغاز حال بامیر عبد الکریم میر عمارت لاهور بود پس از آن با دستور پاک روان افضل خان بسر می برد ـ اکنون داخل بندگان درگاه آسمان جاه است و این ابیات ازوست :

صفیر عندلیب از جا برد اهل محبت را
که حرفی گفت نادانی و بر دانا زند ناخن

چشم تا برهم زدی آغاز شد انجام عمر
طی شد این ره آن چنان کآواز پای برنخاست

متاع حسن ترا طرفه روز بازار است
که کس نیافته و عالمی خریدار است
بگلشن دل ما بگذر ای تماشائی
درین چمن گل خود روی داغ بسیار است

کجاست باده که عالم بباد دادهٔ اوست
اساس آب بر آتش بنا نهادهٔ اوست

گره بزلف تو افتاد جای آن دارد
که بر زبان سخن مدعا گره گردد

نظر به شاهد معنی ز پرده دوخته ام
حجاب عینک چشم است مرد بینا را

طبقهٔ ارباب انشاء

منظورِ نظر عالم بالا منشاء فضایل ایزد تعالیٰ
مظهر فیض ابدی میرزا جلالای طباطبائی یزدی

در پرداخت نثر یدبیضا مینماید و در فن انشاء و ترسیلات ایجاد طرز نو کرده سخن را جان میبخشد ـ و در اختراع معانی دستگاهش بلند است و در ابداع مضامین ید طولیٰ دارد ـ و در لغت دانی جوهری نزد او بی جوهر است و در حکمت اندیشی پور سینا پیش او بی سنگ ـ در صفاهان استفادهٔ سایر علوم نموده و بر مدارج علمی ارتقا گزیده در سال هزار و چهل و چهار ارادهٔ هندوستان جنت نشان که سر زمین آسمان نشانش گلستان روی زمین و مرجع و مجمع اصناف هنرمندان دانش‌گزین است ، نموده بموافقت بخت و رفاقت سعادت دولت ملازمت اشرف دریافت ـ و ببرکت تمیز نزدیکان بارگاه عزت و وسیلهٔ سلاست کلام و دست آویز لطف سخن در سلک سخن سنجان منظم گشته بنگارش احوال خیر مآل مأذون گردید ـ بی مبالغه دقایق نثر بدرجهٔ نثره رسانیده و در نگارش صور آثار بدیعه پنج سالهٔ احوال آن حضرت کارنامهٔ بر روی کار آورده بود که اگر از ناتوان بینیٔ اکثر اعزه برهم نخورده صورت تمامیت می یافت و اثری ازو باقی می ماند آوازهٔ سخن تازهٔ او آویزهٔ گوش روزگار گشته سر مشق فطرت تازه نگاران هند و ایران می شد و کالای سخن رواج و رونق والا گرفته پایهٔ کلام از کرسیٔ عرش می‌گذشت ـ مجملاً مواد عباراتش برنگ لیلة القدر حامل صد آفتاب معنی است و لطف طبعش مانند نور مهر لطف سخن بر روی روز افگنده ـ و گفتار سحر آثارش که چون کلام معلم اول از قانون حکمت بیرون نیست مانند زلال رحمت روح افزا جان دهنده سخن را بروشی دستگاه داده و پایهٔ معنی را بجای رسانیده که هیچ کدام از رقم سنجان والا مقدار که وجود شان پیرایهٔ این روزگار است قدرت آن نیست که در برابر عبارتی که از کلک دو زبان آن یکتای دودمان سخن بیرون تراویده یک حرف توانند بقلم آورد ـ بنده بی آنکه روی هیچ یکی از ارباب انشاء درمیان بیند نظر بر

آئینهٔ انصاف انداخته صورت این معنی را بنمایش آورده اگر کج خرامان بساط سخنوری از راستی گذشته برین ضعیف زبان سرزنش و پیغاره کشایند ایزد تعالیٰ خصم شان باد ـ

علامی فهامی افضل خان

در پرداخت نثر دستی تمام داشت و هنگام نگارش مطالب و صحایف صفحهٔ بیان را چون گلشن ارم بگوناگون گلهای معانی می آراست ـ

جمدة الملکی سعد الله خان

صاحب طبع هوش گرای و سخنور دانش پیرای بود و در نثر سلیقهٔ درست داشت و در انشاء پردازی و مدعا نویسی سحر سامری بکار می برد ـ و چون سامان سخن سهیا بود شاهدان معانی را از جامخانهٔ طبیعت خلعت خوش قماش در بر افگنده بطرز نوآئین جلوه می داد ـ اما حیف که باوجود شناخت سخن از حسن معانیٔ دیگران دیده و دانسته چشم می پوشید و بقدر یک مژه انصاف را منظور نمی داشت ـ

مدارالمهامی علاء الملک مخاطب به فاضل خان

معنی طراز نادر فن و استاد سخن بود ، نثرش رنگین تر از فصل بهار و عبارتش شگفته تر از موسم گلزار ـ در نامه طرازی و عبارت آرائی از دبیر فلک قصب السبق می برد و بوساطت کلک واسطی نژاد در اندک فرصت نامه پردازی می کرد و در نثره نثاری ید بیضا می‌نمود ـ بی مبالغه طرز سخنش پیرایه پیرای تازگی و نوی بود و نسبتش با معنی معنوی ـ

عبداللطیف گجراتی لشکرخانی

فکر تیز گردش مرحله پیمای جادهٔ سخن است و در پیرایش استعارات و آرایش عبارات دستی تمام داشت ـ بر آئین نثر طرازان پیشین در شیوهٔ سخن داد نکته سنجی می دهد و در باریکیهای سخن نازک و رنگین طبع روانش مانند آب در ریشهای گل فرو رفته آن باریکیها را بر روی آب می آورد ـ اگرچه معنیٔ غریب در کلامش کمتر است اما سخنانش آئینه وار صاف و ساده و خیالاتش که اندیشیده بی توجیه بوجه

احسن از آن رو می نماید ۔ سابق صاحب مدار معاملات لشکر خان مشهدی بود بعد از ترک منصب آن والا مکان در سرکار جهان مدار بخدمت دیوانیٔ تن و خطاب عقیدت خان و منصب ہزاری چهار صد سوار سرافرازی یافت ۔ چندی بتحریر ایام دولت ابد طراز می پرداخت ، آخر از نکته گیری ارباب حسد از خدمت مذکوره معاف و مرفوع القلم گشت ۔ بر مثنوی مولوی روم شرحی متین نوشته و دیباچهٔ رنگین بقلم آورده ۔ بعد از مطالعهٔ آن معلوم می گردد که پای قلمش در آشوبگاه سخن نه لغزیده و بدقایق معنی خوب وا رسیده ۔

عبدالحمید لاهوری

روش سخن پیرائی از کلام شیخ ابوالفضل فرا گرفته از فیض صحبت آن قدوهٔ اہل فضل بہرهٔ تمام اندوخته بهمان دستور قلمرانی می کند و در جادهٔ سخنوری پی بر پی آن پیش خرام ہنجار نکته دانی می نهد ۔ و در فن انشاء کامل است و در نکته دانی سرآمد اقران و اماثل ۔ شاخ قلمش از کلهای سخن بهره ور است و پیر خردش با عصای خامه ره سپر ۔ چون در ایام جوانی بہنجار مراتب علمی درنوردیده و فن انشاء را نیک ورزیده بود اکنون باوجود پیری در فن سخن طبعش جوان است و در ادراک معنی توانائی تمام دارد ۔ اگرچه از غایت ضعف مشت استخوانی بیش نیست اما بقوت خرد بمغز ہر دست سخن میرسد و ہنگام نگارش مطالب داد عبارت آرائی می دہد ۔ حسب الامر خاقان جهان نواز بجمع و ترتیب بیست ساله احوال آن حضرت پرداخته و در ضمن عبارت آن قدرت طبع ارجمند بالطف ادا ہویدا ساخته ۔ در سال ہزار و شصت و پنج ہجری بسبب کبر سن و ضعف قوی از کار باز مانده در ہمان ایام برحمت حق پیوست ۔

محمد وارث

که حارث خطهٔ معنی و وارث دودمان سخن است آئین نکته طرازی از شیخ حمید کسب نموده و بعد از رحلت او بضبط وقایع دفتر سوم بادشاہنامه پرداخته ۔ چون در مراتب علمی ممارست تمام دارد و در فن انشاء مهارت مالا کلام سخن را نیک می شناسد و معنی را خوب در می یابد ۔ بدون انشاء بفضایل دیگر نیز آراسته

و از فیض حق طبع فیاض یافته ـ بسیار خوش صحبت و نیکو طبع و پاکیزه اطوار است و در شیوهٔ ندیمی و بذله پردازی و لطیفه سنجی بی نظیر روزگار ـ

میرزا امینا

در اصطلاحات زبان فارسی مهارتی تمام دارد و قاعدهٔ فن انشاء را بقانون نیک می شناسد ـ شاهد سخنش از لباس تکلف مبراست و صاحب طبع مستقیم و ذہن سلیم و فکر رسا ـ سابق خدمت نگارش بادشاه نامه بدو متعلق بود بعد از آن بخدمت جمع وقایع می پرداخت ـ مردی خوش ظاہر و خوش محاوره بود و از بسیاریٔ تتبع در ہرگونه کلام استحضار تمام داشت ـ

شیخ عنایت الله

اوستاد و برادر کلان راقم الحروف و سرحلقهٔ صفا کیشان و فروغ بخش دلهای ایشان ـ در آئین سخنوری صاحب طراز است و سرآمد تازه نویسان سخنور ـ نثرش بسیار بمزه و متین و پُر معنی و عبارتش شسته و صاف و رنگین ـ لطف سخنش ہوش فریب و خاطرش معنی اندیش و سلاست الفاظ و جزالت عباراتش از اندازهٔ تحریر بیش ـ پیشگاه خاطرش پیوسته انجمن شاہدان معنی و فکرش محفل آرای سخندانی ـ باستحسان سخن نوعی کوشیده و محسنات بدایع بنهجی ابداع کرده که از سواد عباراتش سراغ آب حیات معنی میتوان یافت و از بنفشه زار حروفش مشام جانرا معطر می توان ساخت ـ در حالت تحریر مطالب فکر فلک پیوندش در ہیچ جا رنگینی را فروگزاشت نمی نماید و بی تامل بدستیاریٔ کلک معنی نگار مکتوبی رنگین که از شرم لطافت عبارتش معنی رنگ بازد بنگارش در می آورد ـ و عذوبت الفاظ و چاشنیٔ معانی و حلاوت عباراتش بی مبالغه از آب حیات شیرینی می برد ـ و ہر صفحهٔ نثرش چون خط نورستهٔ غالیه مویان بتازه ادائی دلهای ارباب سخن را در بند مضامین تازهٔ خود دارد ـ بتوفیق الٰهی وقایع ایام خلافت آبای کرام و اجداد عظام حضرت صاحبقران ثانی شاہجهان بادشاه غازی از زمان آدم علیه السلام تا انتهای عهد آن سلطان سلاطین صاحب تمکین مفصل و منقح بقلم آورده بتاریخ دلکشا موسوم ساخته ـ و تمامی مطالب را بعبارات بی آہو نگاشته در ضمن آن چندین معانی نوآئین

انشاء کرده در آخر آن بنگارش احوال خسرو عهد نیز بشکر گفتار پرداخته و پای قلم را ز سخنان نوش پرور جوی شیر ساخته - و بهار دانش نیز از چمنستان طبع آن بهار گلشن سخنوری گل کرده و سوادش از عبارتهای رنگین نمونهٔ سواد ارم گردیده - در آن گلشن فیض بسی از افسانهای پاستان ہندوستان بعبارت پارسی در آورده و بنگارش چندین حکایتهای نوآئین که ہر یک آن افسانهٔ دلپذیر است منت بر جان سخن نهاده - اکنون در ہنجار تحصیل علم حقیقت می پوید و دقایق معانیٔ خاص از کتاب معرفت الٰهی می جوید - بالکل ترک شیوهٔ سخنوری نموده در قیل و قال افتاده - و از غایت تجرد ظاہر و باطن و عدم تعلق خاطر با خویش و بیگانه سر آمیزش ندارد و از زاویهٔ خود که بیت القصیدهٔ قناعت است آن معنیٔ سخنوری پا بیرون نمی‌گذارد - ایزد تعالیٰ توفیق این معنی رفیق ہمه سازد -

از جمله فضلا و سخنوران که ماسبق ذکر ایشان پذیرای بیان گشته چندی که در نثر ہم دستگاه تمام دارند بطریق اجمال باز بذکر آنها صفحهٔ بیان را آرایش می دہد -

مُلّا محمود جونپوری

آئینه دار عرایس فکر بوده و جلوه نمای شاہدان معانیٔ بکر - زبان کلکش باروت سخن را مسکن است و جیب فکرش نخل معنی را گلشن - ہر چند خود گرفته زبان بود و شگفته لسان اما چون جان رگ معنی را شناخته و بمغز سخن پی برده ہنگام نگارش مراتب سخن را دل می داد و سخن را زبان -

مولانا ابوالبرکات متخلص بمنیر

بعد از شیخ فیضی در سواد اعظم ہندوستان سخنوری که در ہردست سخن اقتدار تمام داشته باشد و تتبع سلف بسیار نموده و بدون نظم و نثر بفضائل نیز آراسته بود بغیر ازو دیگری برنخاسته - و بچنین طبع برنا و اندیشهٔ سخن آرا و خرد فیض پیرا و معنیٔ نزاکت آفرین و عبارت معنی قرین بجز او کسی دیگر از شعرا در خطهٔ وجود قدم نگذاشته - کلامش باعث نظام امور سخندانی و نثرش شایسته نثار معانی - القصه چنانچه نظمش بتازگیٔ طرز مشهور است بهان دستور نثرش بر زبانها مذکور -

رسم تازه گوئی را تازه ساخته و طرز متاخران را طراز بخشیده - در نظم و نثر پای از جادهٔ متانت بیرون نگذاشته و در آرایش عبارات و پیرایش استعارات سر رشتهٔ معنی را از دست نداده - اگرچه دیگر شعرا نیز سلیقهٔ درست در نثر دارند اما بجامعیتی که آنرا با آن اکابر توان سنجید و مولانای مذکور بود که در ہر قسم سخن رسم تازه گوئی را تازه ساخته -

حکیم حاذق

که چون صبح صادق آفتاب معنی را در جیب سخن دارد و بدرستیٔ اندیشه و اوج گرائی فکر در نظم و نثر از دیگران پای کم نمی‌آرد - لآلی منثورش آویزهٔ گوش و آرایش گردن عرایس معنی و فکرش در طراحیٔ سخن و اختراع مضامین گلشن سخندانی - چندی آن والا طبع نیز در نگارش مآثر دولت ابد پیوند امتحان قلم نموده از تجویز دیگر ارباب انشاء ازین کار بیکار و معطل گشت -

شیدا

اگرچه سخن آفرین قلمرو ہندوستان و شناسای معانیٔ لطیفهٔ بیان بود و در نثر نیز دستگاه بالا داشت و بتائید طبع رسا معنیٔ تازه بر صفحهٔ بیان می نگاشت اما چون بچهره آرائی بیان و معانی پرداخته و از آرایش الفاظ انحراف ورزیده لاجرم عباراتش از امانی دور آمده و معانی در ضمیر آن مانند صاحب جمالان حسن پوش ماند - بر ارباب سخن ظاہر است که آن چنان که در نظم داد آرایش لفظ و معنی داده اگر در تحریر نثر نیز طبع را بهمان دستور کار می فرمود ہیچ کس را باو دعوی برابری نبودی - بهر تقدیر ستوده رای پسندیده گفتار بود و در سخن طبع بلند و طالع ارجمند داشت -

چندر بهان

که مانند سخن خود ساده در کمال بی تکلفی است و در شیوهٔ ترسیل و انشاءٔ ممارستی درست دارد و در نامه طرازی و مدعا پردازی مهارتی بر کمال دارد - در اوائل حال بامیر عبدالکریم میرعمارت و پس از آن با دستور ہندوستان افضل خان

منتسب بود و بعد از رحلت آن پاک روان ملازم سرکار خاصه شریفه بوده همراه وزرا بتحریر مطالب می پرداخت - چون طبع موزون داشت فکر شعر هم می کرد و در ضمن طایفهٔ اہل نظم احوالش مفصل بقلم آمده -

طبقهٔ خوشنویسان

محمد مراد کشمیری مخاطب به شیرین قلم

سحر طراز جادو رقم است - مشکین رقمان یک قلم از شرم تازه نگاریٔ قلمش در خط شده و قلمرو خط را یک قلم به نیزۂ خطیٔ قلم گرفته و بوساطت کلک واسطی نژاد اثری عظیم بر صفحهٔ ایام گذاشته و از دوایر حروف حلقهٔ بندگی در گوش سایر خوشنویسان روزگار انداخته - باعتقاد خط شناسان بالغ نصیب خط خفی و جلیست و باعتبار پختگی و حسن خط ثانیٔ اثنین ملا میر علی و سلطان علی -

آقا رشیدا

شاگرد رشید میر عماد است و مورد فیض خداداد - دوات چینی نسبش نافهٔ آہوان ختن و کلک سحر پردازش واسطهٔ آرایش سخن - بحسن خط و خوبیٔ کلام و نیکوئی طبع مشہور آفاق است و دوایر و مدات حروفش چون چشم و ابروی خوبان در نیکوئی طاق -

میر محمد صالح و میر محمد مومن پسران میر عبدالله مشکین رقم

ہر دو صاحب طبع تازه نگار سحر رقم اند و ہر قطعهٔ خط شان چون خط حور و شان عنبر سرشت است و ہم قطعهٔ نظم شان رشک قطعه بہشت - دایرۂ حروف شان زیب دایرۂ سپهر است و نقطهٔ خط شان مردمک دیدۂ مہر - ازین جہت که به میر صالح دقایق سخنوری کشف شده در فارسی کشفی و در ہندی سُجان تخلص می کند - و چون میر مومن سخن سنجی را بفکر عرش سیر بکرسی نشانده عرشی تخلص می نماید - چون ہر دو را با نغمهٔ ہندی گوشهٔ خاطریست نغمه سرایان ہند

پیش شان گوش می‌گیرند و در دایرهٔ مجلس شان چون دف حلقه در گوش می‌کنند ـ و چون دوستیٔ اہل بیت را بیت القصیدهٔ اعتقاد خود ساختہ اند چندین شعر شعری طراز در منقبت دوازده اختر برج ولایت پرداختہ و اعیان صوفیہ با ایشان آمیزش دارند ـ

شرف الدین عبداللہ عقیق کن

عقیق کن بحسن خط و درستیٔ قلم نگین دار نامدار بوده و ہنرمند زبردست روزگار ـ در شیوهٔ مہر و عقیق کنی کار دست بستہ می کرد و مہر حیرت بر دہان اوستادان می‌گذاشت ـ خطش کہ مانند خط خوبان آرایش صفحۂ حسن است نظرگاہ روشناسان معانی ـ و نقش قلمش کہ چون خط صبح نفسان دیده افروز است سرمایۂ حیرانی ـ صورت خطش بلطف معنی و نزاکت یگانہ و ہر قطعہ اش بحسن ادا افسانہ ـ با این ہمہ آن بیدار درون یکہ تاز عرصہ تفرید بوده و درس خوان شرح تجدید ـ دایم مژه تر دارد و در ہر چشم زدن بگریہ می پردازد و اشک مانند از صحبت مردم دوری می جوید ـ

میر سید علی تبریزی

کہ خط زیبایش بدرستیٔ ترکیب و نیکوئی اندام چون ریختۂ قلم قدرت از وسعت نقص مبراست و بدرستیٔ دوایر و مدات چون چہرهٔ خوبان بآرایش چشم و ابرو و خط و خال سر لوح کتاب صنع ایزد تعالیٰ ـ قطعاتش کہ حجت قاطع خوشنویسی است بہ تناسب حروف رونق بازار قطعۂ ملا میر علی شکستہ ـ و شگفتہ روئی الفاظ نگاشتۂ کلکش آبروی بہارستان معنی بخاک ریختہ ـ القصہ قلمش بمرتبہ کمال صنعت خط را آن مرتبہ داده کہ مانندش در قلمرو سواد ہند و بیاض ایران بہم نمی رسد و ہرگاه بنانِ فیضِ نشانش بحرکت در می آید رقم نسخ بر خط یاقوت لعل نیکوان میکشد ـ

شکسته نویسان

میرزا محمد جعفر مخاطب به کفایت خان و جلال الدین یوسف

- هر دو شاگرد رشید محمد حسین خلف اند که در نگارش خط شکسته و نستعلیق امروز کسی بآنها نمی رسد و طرف نمی تواند شد - خصوص کفایت خان که از غایت قدرت قلم بمومیائی مداد استخوان بندیٔ ترکیب سخن در صورت شکستگی درست می نماید - و در فن خویشتن باوجود شکستگیٔ الفاظ به نیروی درستیٔ خط دعوی تفرد نموده کوس یکتائی میزند - درین وقت دیگری هم که در خط مذکور رتبه و حالتی داشته باشد بنظر در نیامده ، شاید بعد ازین کسی بر روی کار آید که دعوی برابری یا بهتری نماید -

اکنون خامه بدایع نگاه بتحریر اسامیٔ بادشاهزادهای والا گهر عالی مقدار که هر یک درة التاج تارک خلافت و واسطة العقد سلطنت است و دیگر نوئینان نامدار و وزرای عالی مقام و سایر سعادتمندان ارادت کیش از نه هزاری تا پانصدی که بنابر سلسله جنبانیٔ بخت به اندیش از آغاز امر تا انجام عمر اکتساب انواع نیک اختری از آن سریر آرای انجمن سروری نموده اند خاتمهٔ این صحیفهٔ مفاخر را نگارین ساخته ختم سخن بآن می نماید و سر رشتهٔ گفتگو را بپایان آورده فراغ خاطر حاصل مینماید -

فهرست مناصب بادشاهزادهای عالی مرتبت والا منزلت

نخستین گوهر بحر عز و اجلال گرامی نیر اوج دولت و اقبال بادشاهزادهٔ عالی قدر دولت پژوه محمد دارا شکوه شصت هزاری ذات چهل هزار سوار ازین جمله سی هزار سوار دو اسپه سه اسپه و باقی بر آوردی -

دویمین رکن اعظم سلطنت حشمت و عظمت مظهر اتم علو شان و شوکت زینت دیباچهٔ کتاب ابداع شاه شجاع بیست هزاری پانزده هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

سویمین مهر سپهر عز و تمکین زیور افسر دولت و دین منظور نظر سعود گردون صاحب بخت همایون و فر فریدون کامل نصاب تام النصیب بادشاهزاده عالی مقدار

محمد اورنگ زیب بهادر بیست هزاری ذات پانزده هزار سوار دو اسپه سه اسپه ـ

چارمین رکن گوهر افسر جهانبانی نمایان جوهر تیغ گیتی ستانی محمد مراد بخش پانزده هزاری دوازده هزار سوار ازین جمله هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه ـ

گل امید جهان و گلبن مقصود جهانیان سلطان سلیمان شکوه نخستین خلف بادشاهزاده محمد دارا شکوه پانزده هزاری هشت هزار سوار ـ

ثمرۀ شجرۀ دولت و اقبال سلطان سپهر شکوه دومین فرزند بادشاهزاده محمد داراشکوه هفت هزاری دو هزار سوار ـ

نیروی بازوی دولت و دین سلطان زین الدین پسر بادشاهزاده محمد شجاع هفت هزاری دو هزار سوار ـ

فرخنده طلعت خجسته فال شاهزادۀ نیکو محضر سلطان بلند اختر دومین پسر محمد شجاع هنوز بمنصب سرافرازی نیافته ـ

جوان بخت سعادت پرور بلند اختر شاهزاده سلطان محمد اولین پسر بادشاه زاده آسمان جاه محمد اورنگ زیب بهادر هفت هزاری دو هزار سوار ـ

دومین خلف حضرت والا رتبت محمد اورنگ زیب بهادر سلطان عالی مرتبت محمد معظم هنوز بمرحمت منصب سرافراز نشده ـ

اقبال مند کامگار نامور سعادت یار سلطان محمد اعظم سومین پسر آن حضرت بمنصب سر افرازی نیافته ـ

قوت الظهر ارکان سلطنت بادشاهزادۀ خرد پرور محمد اکبر چهارمین پسر آن حضرت بمنصب سرافراز نشده ـ

قرة العین اعیان خلافت سلطان محمد کام بخش پنجمین فرزند آن حضرت که بعد از رحلت حضرت فردوس مکانی صاحبقران ثانی بادشاهزادۀ مسطور بعالم شهود خرامیده ـ

نوآئین گل گلشن دولت و اقبال سلطان ایزد بخش خلف بادشاهزاده محمد مراد بخش منصب نیافته ـ

امرای عظام

نُه هزاری

یمین الدوله آصف خان خانخانان سپه سالار نه هزاری نه هزار سوار دو اسپه سه اسپه - در سنه پانزدہم فوت شد -

هفت هزاری

نُه نفر

مهابت خان خانخانان ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار دو اسپه سه اسپه -

خان جهان لودھی ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار دو اسپه سه اسپه -

علی مردان خان امیرالامرا ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار پنج ہزار دو اسپه سه اسپه ، دو کرور دام انعام ، در سنه سی و یکم فوت شد -

خان دوران بہادر نصرت جنگ ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار دو اسپه سه اسپه - در سنه ہژدہم شهید شد -

سید خان جہان بارہه ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار دو اسپه سه اسپه - در سال نوزدہم فوت شد -

سعید خان بہادر ظفر جنگ ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار پنج ہزار دو اسپه سه اسپه - در سنه بست و پنجم در صاحب صوبگیٔ کابل رحلت نمود -

افضل خان دستور اعظم ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار - در سنه دوازدہم فوت شد -

اسلام خان جمدة الملک ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار پنج ہزار دو اسپه سه اسپه - در سنه بست و یکم در صاحب صوبگیٔ دکن فوت شد -

سعد الله خان مدارالمہامی ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار پنج ہزار دو اسپه سه اسپه - در سنه سی فوت شد -

شش هزاری

هفت نفر

خواجه ابوالحسن شش هزاری ذات شش هزار سوار ـ

عبدالله خان بهادر فیروز جنگ شش هزاری شش هزار سوار ـ

مهاراجه جسونت سنگه شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه ـ

رستم خان بهادر فیروز جنگ شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه ـ

اعظم خان شش هزاری شش هزار سوار ـ

معظم خان شش هزاری شش هزار سوار ـ

خسرو ولد نذر محمد خان شش هزاری ذات پنج هزار سوار ـ

پنج هزاری

سی و دو نفر

خان زمان بهادر پنج هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه ـ

قاسم خان پنج هزاری پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه ـ

وزیر خان پنج هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه ـ در سال پانزدهم در صوبه داریٔ اکبر آباد فوت شد ـ

راجه گج سنگه ولد سورج سنگه راتهور پنج هزاری پنج هزار سوار ـ

سپهدار خان پنج هزاری پنج هزار سوار ـ در سال هفدهم فوت شد ـ

شیر خان تونور پنج هزاری پنج هزار سوار ـ

راو رتن هادا پنج هزاری پنج هزار سوار ـ در سنه پانزدهم فوت شده ـ

راجه ججهار سنگه ولد راجه نرسنگه دیو پنج هزاری پنج هزار سوار ـ

یاقوت خان حبشی پنج هزاری پنج هزار سوار ـ

اودا جی رام دکنی ولد جادورای پنج ہزاری پنج ہزار سوار -
بہادر جی دکھنی ولد جادو رای پنج ہزاری پنج ہزار سوار -
میرزا عیسیٰ ترخان پنج ہزاری چہار ہزار سوار -
بہادر خان روہیلہ پنج ہزاری چہار ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ -
راجہ جی سنگھ پنج ہزاری پنج ہزار سوار چہار ہزار دو اسپہ سہ اسپہ -
قلیج خان پنج ہزاری پنج ہزار سوار چہار ہزار دو اسپہ سہ اسپہ -
شاہ نواز خان پنج ہزاری پنج ہزار سوار ہزار دو اسپہ سہ اسپہ
مکرمت خان پنج ہزاری پنج ہزار سوار سہ ہزار دو اسپہ سہ اسپہ در سنہ بیست و سوم در صوبہ داریٔ دارالخلافہ فوت شد -
جعفر خان پنج ہزاری پنج ہزار سوار دو ہزار پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ -
راجہ بیتھل داس پنج ہزاری پنج ہزار سوار دو ہزار و پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ -
خلیل اللہ خان پنج ہزاری پنج ہزار سوار -
اعتقاد خان پنج ہزاری پنج ہزار سوار -
مہابت خان پنج ہزاری پنج ہزار سوار -
رانا جگت سنگھ پنج ہزاری پنج ہزار سوار -
رانا راج سنگھ پنج ہزاری پنج ہزار سوار -
مولو جی بھونسلہ پنج ہزاری پنج ہزار سوار -
الہ ویردی خان پنج ہزاری چہار ہزار سوار -
لشکر خان پنج ہزاری چہار ہزار سوار -
رحیم خان ولد آدم خان دکنی پنج ہزاری چہار ہزار سوار -
نجابت خان پنج ہزاری سہ ہزار سوار -
راجہ رای سنگھ سیسودیہ پنج ہزاری دو ہزار و پانصد سوار -
میر جملہ بہادر پنج ہزاری دو ہزار سوار -
بہرام ولد نذر محمد خان پنج ہزاری ذات -

چہار هزاری[1]

سی و یک نفر

صادق خان چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
قباد خان چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
باقر خان نجم ثانی چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
دریا خان روہیلہ چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
راو سترسال ہادا چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
قاسم خان چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
سید شجاعت خان بارہہ چہار ہزاری چہار ہزار سوار دو ہزار پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ -
سیف خان چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
معتقد خان چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
دلاور خان بریچ چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
میر[2] خواجہ چہار ہزاری چہار ہزار سوار[3] -
نظر بہادر خویشگی چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
رشید خان انصاری چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
بہادر خان روہیلہ چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
مبارز خان روہیلہ چہار ہزاری سہ ہزار و پانصد سوار -
راو سور بہورتیہ چہار ہزاری سہ ہزار سوار -

۱- در نسخۂ خطی ۳۴ نفر چہار ہزاری اند - در نسخۂ مطبوعہ نام از سہ نفر ذیل ذکر نہ شدہ :
قباد خان چہار ہزاری چہار ہزار سوار -
عبدالرحمٰن ولد نذر محمد خان چہار ہزاری پانصد سوار -
خواجہ طیب چہار ہزاری ذات -

۲- شیر - قلمی - (و - ق)

۳- سہ ہزاری پانصد سوار - قلمی - (و - ق)

راجه بهار سنگه بندیله چهار هزاری سه هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -
جان سپار خان صوبه دار اله آباد چهار هزاری سه هزار سوار -
روپ سنگه راتهور چهار هزاری سه هزار سوار -
شاه بیگ خان چهار هزاری سه هزار سوار -
مرتضیٰ خان ولد میر جمال الدین بن حسین انجو چهار هزاری سه هزار سوار -
فدائی خان چهار هزاری سه هزار سوار -
سرافراز خان دکنی چهار هزاری سه هزار سوار -
سید دلیر خان بارهه چهار هزاری سه هزار سوار -
سرافراز خان دکنی چهار هزاری سه هزار سوار -
جگ دیو راو برادر جادون رای دکنی چهار هزاری سه هزار سوار -
صفدر خان چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار -
همیر رای دکنی چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار -
تقرب خان چهار هزاری یک هزار سوار -
موسوی خان صدر الصدور چهار هزاری هفتصد و پنجاه سوار -
اعتقاد خان چهار هزاری یک هزار سوار -

سه هزار و پانصدی
یک نفر

شجاعت خان سه هزار و پانصدی سه هزار سوار -

سه هزاری
پنجاه و هفت نفر[1]

افتخار خان سه هزاری سه هزار و شش صد سوار دو اسپه سه اسپه -

۱- در نسخهٔ خطی ۵۵ نفر ذکر شده ولے در نسخهٔ مطبوعه این دو نفر اضافه شده :
بهادر خان سه هزاری دو هزار سوار -
راؤ کرن سه هزاری دو هزار سوار -

جهانگیر قلی خان سه هزاری سه هزار سوار ـ
راجه انروده سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه ـ
ذوالفقار خان سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه ـ
سعادت خان سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه ـ
قزلباش خان سه هزاری هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه ـ
مکرم خان سه هزاری سه هزار سوار ـ
میرزا حسن صفوی سه هزاری سه هزار سوار ـ
میرزا نوذر صفوی سه هزاری سه هزار سوار ـ
میرزا خان سه هزاری سه هزار سوار ـ
پردل خان سه هزاری سه هزار سوار ـ
شاه بیگ خان سه هزاری سه هزار سوار ـ
مادهو سنگه هادا سه هزاری سه هزار سوار ـ
احمد خان نیازی سه هزاری سه هزار سوار ـ
اخلاص خان سه هزاری دو هزار و پانصد سوار ـ
شمشیر خان سه هزاری دو هزار و پانصد سوار ـ
ملک خان ولد سعید خان سه هزاری دو هزار و پانصد سوار ـ
راجه راج روپ سه هزاری دو هزار و پانصد سوار ـ
کار طلب خان سه هزاری دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه ـ
انوپ سنگه ولد امر سنگه زمیندار ماندهو سه هزاری دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه ـ
ذوالقدر خان سه هزاری دو هزار پانصد سوار دو اسه سه اسپه ـ
نصرت خان[1] روهیله سه هزاری دو هزار سوار ـ
مخلص خان سه هزاری دو هزار سوار ـ
شهباز خان روهیله سه هزاری دو هزار سوار ـ
بهادر خان سه هزاری دو هزار سوار ـ

۱ـ نصیری ـ قلمی ـ (و ـ ق)

سید مرتضیٰ خان سہ ہزاری دو ہزار سوار -
اللہ یار خان سہ ہزاری دو ہزار سوار -
مغل خان سہ ہزاری دو ہزار سوار -
حیات خان سہ ہزاری دو ہزار سوار -
حسن خان ولد فخرالملک سہ ہزاری دو ہزار سوار -
شیخ فرید سہ ہزاری دو ہزار سوار-
رام سنگھ ولد راجہ جی سنگھ سہ ہزاری دو ہزار سوار -
مکند سنگھ ہادا سہ ہزاری دو ہزار سوار -
راو کرن سہ ہزاری دو ہزار سوار -
اوداجی رام سہ ہزاری دو ہزار سوار -
پرسوجی سہ ہزاری دو ہزار سوار -
فخرالدولہ[۱] ولد یاقوت بد جوہر سہ ہزاری دو ہزار سوار -
حمید خان خویش ملک عنبر حبشی سہ ہزاری دو ہزار سوار -
حسن خان[۲] دکنی سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ -
سیادت خان سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار -
طاہر خان سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار -
ظفر خان سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار -
میرزا سلطان سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار -
فیروز خان خواجہ سرای سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار -
رام سنگھ ولد کرمی راتھور سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار -
منکوجی سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار -
اسد خان معموری سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار -
راجہ انوپ سنگھ سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار -
سزاوار خان سہ ہزاری ہزار و دو صد سوار -
جادون رای سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ -

۱- فخرالملک - قلمی - (و - ق)
۲- حبش خان - قلمی - (و - ق)

محمد امین خان سه ہزاری ہزار سوار -
راجه منروپ کچھواهه سه ہزاری ہزار سوار -
عاقل خان سه ہزاری ہزار سوار -
ہیرم دیو سیسودیه سه ہزاری ہزار سوار -
دتا جی سه ہزاری ہزار سوار -
فاضل خان سه ہزاری شش صد سوار -
دانشمند خان سه ہزاری شش صد سوار -

دو هزار و پانصدی
بیست و چہار نفر

شمشیر خان[1] دو ہزار پانصدی دو ہزار پانصد سوار -
ہادی داد خان دو ہزار پانصدی دو ہزار پانصد سوار -
جوہر خان دو ہزار پانصدی دو ہزار و پانصد سوار -
دیانت خان دشت بیاضی دو ہزار پانصدی دو ہزار سوار -
افتخار خان برادر سعید خان دو ہزار پانصدی دو ہزار سوار -
احمد بیگ خان دو ہزار پانصدی ہزار و پانصد سوار -
نامدار خان دو ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار -
لشکر خان دو ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار -
خدمت پرست خان دو ہزار پانصدی ہزار و پانصد سوار -
حسام الدین خان دو ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار -
ملتفت خان دو ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار -
قباد خان دو ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار -
الله قلی خان دو ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار -
دلاور خان دکنی دو ہزار پانصدی ہزار و پانصد سوار -
شمس الدین خان دکنی دو ہزار و پانصدی ہزار و دو صد سوار -

۱- شمس - قلمی - (و - ق)

ابراہیم خان دو ہزار و پانصدی ہزار سوار -
فاخر خان دو ہزار و پانصدی ہزار سوار -
سبل سنگھ سیسودیہ دو ہزار و پانصدی ہزار سوار -
عبدالرحیم اوزبک دو ہزار و پانصدی ہزار سوار -
نوازش خان دو ہزار و پانصدی شش صد سوار -
رضوی خان دو ہزار و پانصدی پانصد سوار -
محمد بدیع ولد خسرو دو ہزار و پانصدی سہ صد سوار -
شیخ[۱] ہدایت اللہ دو ہزار و پانصدی دو صد سوار -
شیخ میران[۲] دو ہزار پانصدی دو صد سوار -

دو هزاری
شصت و شش نفر

میرزا والی دو ہزاری دو ہزار سوار شش صد سوار دو اسپہ سہ اسپہ -
راجہ سجان سنگھ بندیلہ دو ہزاری دو ہزار سوار پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ -
راجہ تودر مل دو ہزاری دو ہزار سوار پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ -
راجہ دیبی سنگھ بندیلہ دو ہزاری دو ہزار سوار پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ -
عزت خان دو ہزاری دو ہزار سوار پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ -
محمد صالح ترخان ولد میرزا عیسیٰ ترخان دو ہزاری دو ہزار سوار -
ارادت خان دو ہزاری دو ہزار سوار -
باقی خان چیلہ قلماق دو ہزاری دو ہزار سوار -
دلیر خان دو ہزاری دو ہزار سوار -
خواجہ برخوردار داماد مہابت خان دو ہزاری دو ہزار سوار -
میر شمس الدین دو ہزاری دو ہزار سوار -
قزاق خان دو ہزاری دو ہزار سوار -

۱- سید - قلمی - (و - ق)
۲- میرک شیخ - قلمی - (و - ق)

گردهر داس کور دو هزاری دو هزار سوار -
مبارک خان نیازی دو هزاری دو هزار سوار -
محمد زمان طهرانی دو هزاری دو هزار سوار -
پرتهی راج راتهور دو هزاری دو هزار سوار -
جگراج بندیله دو هزاری دو هزار سوار -
رتن ولد مهیش داس دو هزاری دو هزار سوار -
مختار خان سبزواری دو هزاری هزار و پانصد سوار -
راو دودا نبیرهٔ راو چاندا دو هزاری هزار و پانصد سوار -
بابو خان کررانی دو هزاری هزار و پانصد سوار -
عبدالله خان ولد سعید خان بهادر دو هزاری دو[1] هزار و پانصد سوار -
سادات خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
تربیت خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
ایرج خان دو هزاری هزار و پانضد سوار -
ارجن ولد راجه بیتهل داس کور دو هزاری هزار و پانصد سوار -
راجه سیورام دو هزاری هزار و پانصد سوار -
عنایت الله ولد میرزا عیسیٰ خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
سید صلابت خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
جلال خان کاکر دو هزاری هزار و پانصد سوار -
راجه جی رام دو هزاری هزار و پانصد سوار -
زبردست خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
اوزبک خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
دلاور خان حبشی دو هزاری هزار و پانصد سوار -
میر ابوالمعالی ولد مرزا والی دو هزاری هزار و چهار صد سوار -
دیندار خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
بهاری داس کچهواهه دو هزاری هزار و دو صد سوار -

۱- در نسخهٔ خطی عدد دو نباشد - (و - ق)

راو روپ سنگھ چندراوت دو ہزاری ہزار و دو صد سوار -
عزت خان خواجہ بابا نام دو ہزاری ہزار سوار -
راجہ روز افزون دو ہزاری ہزار سوار -
خواجہ عبدالہادی دو ہزاری ہزار سوار -
سید فیروز خان دو ہزاری ہزار سوار -
آتش خان حبشی دو ہزاری ہزار سوار -
کاکر خان دو ہزاری ہزار سوار -
سید حسن دو ہزاری ہزار سوار -
صف شکن خان دو ہزاری ہزار سوار -
فیض اللہ خان دو ہزاری ہزار سوار -
مفتخر خان دو ہزاری ہزار سوار -
سید عمر دو ہزاری ہزار سوار -
قبچاق خان دو ہزاری ہزار سوار -
بختیار خان دکنی دو ہزاری ہزار سوار -
محمد علی خان دو ہزاری ہزار سوار -
راو امرسنگھ دو ہزاری ہزار سوار -
پتھوجی[1] دو ہزاری ہزار سوار -
اسد خان دو ہزاری ہشت صد سوار -
ابو سعید نبیرۂ اعتماد الدولہ دو ہزاری ہشت صد سوار -
سید شہاب بارہہ دو ہزاری ہشت صد سوار -
مخلص خان دو ہزاری ہشت صد سوار -
سجان سنگھ سیسودیہ دو ہزاری ہشت صد سوار -
خوشحال بیگ کاشغری ہشت صد سوار -
باپاجی دو ہزاری ہشت صد سوار -
نور الدین قلی دو ہزاری ہفت صد سوار -

۱- نیتو جی - قلمی - (و - ق)

مہدی قلی خان دو ہزاری شش صد سوار ۔
اعتماد خان دو ہزاری پانصد سوار ۔
حقیقت خان دو ہزاری سہ[1] صد سوار ۔
معتمد خان دو ہزاری دو صد سوار ۔

ہزار و پانصدی
ہفتاد و دو نفر

محمد حسین برادر ہمت خان ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار شش صد سوار دو اسپہ سہ اسپہ ۔

الہام اللہ ولد رشید اللہ[2] ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ ۔

آگاہ خان خواجہ سرای ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ ۔
ہمت خان ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار ۔
سید حسن ولد سید دلیر خان[3] بارہہ ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار ۔
خنجر خان ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار ۔
الف خان[4] ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار ۔
سلطان یار خان ولد ہمت خان کوکہ ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار ۔
شمس الدین ولد نظر بہادر خویشگی ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار ۔
پورن مل بندیلہ ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار ۔
راول پونجا ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار ۔
راجہ بدلسنگھ (مدنسنگھ ؟) بہدوریہ ہزار و پانصدی ہزار و چہار صد سوار ۔

۱۔ شش ۔ قلمی ۔ (و ۔ ق)
۲۔ خان ۔ قلمی ۔ (و ۔ ق)
۳۔ شیر ۔ قلمی ۔ (و ۔ ق)
۴۔ شریف خان ۔ قلمی ۔ (و ۔ ق)

قطب الدین خان ولد نظر بهادر خویشگی هزار و پانصدی هزار و چهار صد[1] سوار شش صد سوار دو اسپه سه اسپه -
شریف خان قدیمی هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار -
زین العابدین ولد آصفخان جعفر هزار و پانصدی هزار سوار -
میر لطف الله شیرازی هزار و پانصدی هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
اسد الله ولد رشید خان انصاری هزار و پانصدی هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
مرحمت خان هزار و پانصدی هزار سوار -
چتر بهوج چوہان هزار و پانصدی هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -
رای سنگه نبیرهٔ راجه گج سنگه هزار و پانصدی هزار سوار -
جان نثار خان[2] هزار و پانصدی هزار سوار -
سید یعقوب ولد سید کمال بخاری هزار و پانصدی هزار سوار -
یاسین خان ولد شیر خان تونور هزار و پانصدی هزار سوار -
هردیرام ولد بانکا کچهواهه هزار و پانصدی هزار سوار -
ستر سال کچهواهه هزار و پانصدی هزار سوار -
راجه دوارکا داس ولد راجه گردهر کچهواهه هزار و پانصدی هزار سوار -
راجه پرتاب سنگه هزار و پانصدی هزار سوار -
رشید خان برادر اله یار هزار و پانصدی هزار سوار -
دل دوز[3] ولد سرافراز خان هزار و پانصدی هزار سوار -
مرشد قلی خان هزار و پانصدی هزار سوار -
راجه امرسنگه نروری هزار و پانصدی هزار سوار -
دولتمند هزار و پانصدی هزار سوار -
میر عبدالله خویش سید یوسف خان هزار و پانصدی هشت صد سوار -
کرمسی راتهور هزار و پانصدی هشت صد سوار -
عبدالله بیگ ولد امیرالامرا هزار و پانصدی هشت صد سوار -

۱- پنج - قلمی - (و - ق)
۲- باز - قلمی - (و - ق)
۳- دوست - قلمی - (و - ق)

فتح الله ولد سعید خان ہزار و پانصدی ہشت صد سوار ۔
ہمت خان ولد شجاعت خان بارہہ ہزار و پانصدی ہشت صد سوار ۔
شمس الدین ولد مختار خان ہزار و پانصدی ہشت صد سوار ۔
حسین قلی خان ہزار و پانصدی ہشت صد سوار ۔
علاول ترین ہزار و پانصدی ہشت صد سوار ۔
چندرمن بندیلہ ہزار و پانصدی ہشت صد سوار ۔
جمال خان لوحانی ہزار و پانصدی ہشت صد سوار ۔
ولی محلدار خان ہزار و پانصدی ہشت صد سوار ۔
محسن خان ولد حاجی منصور ہزار و پانصدی ہفت صد سوار ۔
دولت خان ولد قیام خان ہزار و پانصدی ہفت صد سوار ۔
غریب داس ولد رانا کرن ہزار و پانصدی ہفت صد سوار ۔
یادگار حسن خان ہزار و پانصدی ہفت صد سوار ۔
جگمال ولد کشن سنگھ راتھور ہزار و پانصدی شش صد سوار ۔
ذوالفقار بیگ ترکمان ہزار و پانصدی شش صد سوار ۔
سید عبدالرسول ہزار و پانصدی شش صد سوار ۔
مظفر حسین ہزار و پانصدی شش صد سوار ۔
سیام سنگھ ولد کرمسی راتھور ہزار و پانصدی شش صد سوار ۔
حاجی محمد یار اوزبک ہزار و پانصدی شش صد سوار ۔
شاہ محمد قطغان ہزار و پانصدی شش صد سوار ۔
آقا افضل ہزار و پانصدی شش صد سوار ۔
اعتماد خان خواجہ سرا ہزار و پانصدی پانصد سوار ۔
میر میران ولد خلیل اللہ خان ہزار و پانصدی پانصد سوار ۔
میر جعفر خواجہ زادہ خلیفہ سلطان ہزار و پانصدی پانصد سوار ۔
محمد ہادی ولد میر رفیع صدر ایران ہزار و پانصدی پانصد سوار ۔
راو رایبا ہزار و پانصدی پانصد[1] سوار ۔

۱- شش صد ۔ قلمی ۔ (و ۔ ق)

معتقد خان ہزار و پانصدی پانصد سوار ـ
صمصام الدولہ ہزار و پانصدی پانصد سوار ـ
فراست خان ہزار و پانصدی پانصد سوار ـ
انی رای ہزار و پانصدی پانصد سوار ـ
رحمت خان ہزار و پانصدی چہار صد سوار ـ
بہرام برادر جعفر خان ہزار و پانصدی سہ صد سوار ـ
یحییٰ ولد یوسف[1] خان ہزار و پانصدی سہ صد سوار ـ
خواجہ عبدالوہاب دہ بیدی ہزار و پانصدی دو صد سوار ـ
گردھر دیو ہزار و پانصدی دو صد سوار ـ
میر عبدالکریم ہزار و پانصدی دو صد سوار ـ
عنایت خان ہزار و پانصدی دو صد سوار ـ
حکیم مومنا ہزار و پانصدی دو صد سوار ـ

ہزاری
یک صد و سی و ہشت نفر

سید قطب ہزاری ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ ـ
سید سالار بارہہ ہزاری ہزار سوار ـ
قلعدار خان شیرازی ہزاری ہزار سوار ـ
کرم اللہ ولد علی مردان خان ہزاری ہزار سوار ـ
اسفندیار ولد ہمت خان کوکہ ہزاری ہزار سوار ـ
مظفر ہزاری ہزار سوار ـ
نجف قلی خان ولد قزلباش خان ہزاری ہزار سوار ـ
محمد شریف تولکچی ہزاری ہزار سوار ـ
سید اسد اللہ بخاری ہزاری ہزار سوار ـ
گوپال سنگھ ولد راجہ من روپ ہزاری ہزار سوار ـ

۱ـ سیف ـ قلمی ـ (و ـ ق)

راول سمرسی[1] ہزاری ہزار سوار -
پرتاب زمیندار پلاموں ہزاری ہزار سوار -
شادمان پکھلی وال ہزاری ہزار سوار -
جبار قلی گکھر ہزاری نہ صد سوار -
میر ابوالبقا ولد شریف خان ہزاری نہ صد سوار -
کیرت سنگھ ولد راجہ جی سنگھ ہزاری نہ صد سوار -
غضنفر ولد الہ ویردی خان ہزاری نہ صد سوار -
حسینی برادر باقر خان ہزاری ہشت صد سوار -
حسن بیگ خان ہزاری ہشت صد سوار -
نوبت خان ہزاری ہشت صد سوار -
رعایت خان ہزاری ہشت صد سوار -
محمد صالح ولد میرزا سامی برادر زادۂ آصف خان جعفر بیگ ہزاری ہشت صد سوار -
ابو محمد کنبو ہزاری ہشت صد سوار -
شیر خان میانہ ہزاری ہشت صد سوار -
امام قلی ہزاری ہشت صد سوار -
شیخ معظم فتح پوری ہزاری ہشت صد سوار -
عثمان روہیلہ ہزاری ہشت صد سوار -
عیسیٰ ولد زکریا ہزاری ہشت صد سوار -
فتح ولد زکریا ہزاری ہشت صد سوار -
راجہ مہاسنگھ ولد راجہ مدن سنگھ ہزاری ہشت صد سوار -
جگ رام کچھواہہ ہزاری ہفت[2] صد سوار -
اسد اللہ ولد شیر خواجہ ہزاری ہفت صد سوار -
مغل[3] خان ہزاری ہفت صد سوار -

۱- سمرقندی - قلمی - (و - ق)
۲- ہشت - قلمی - (و - ق)
۳- لعل - قلمی - (و - ق)

سید غلام محمد بخاری ہزاری ہفت صد سوار -
سید علاول ولد سید کبیر بارہہ ہزاری ہفت صد سوار -
خواجہ عنایت الله نقشبندی ہزاری ہفت صد سوار -
سید عبدالمقتدر نبیرۂ مرتضٰی خان ہزاری ہفت صد سوار -
رای سنگھ جھالا ہزاری ہفت صد سوار -
راو سبل سنگھ جیسلمیری ہزاری ہفت صد سوار -
میر جعفر ولد میر خان ہزاری شش صد سوار -
میر احمد ولد ارادت[1] خان ہزاری شش صد سوار -
ضیاء الدین یوسف ولد امیر خان ہزاری شش صد سوار -
پلنگ حملہ ہزاری شش صد سوار -
میر علی ولد موسیٰ ماژندرانی ہزاری شش صد سوار -
محمد بیگ ہزاری شش صد سوار -
نذیر بیگ سلدوز ہزاری شش صد سوار -
دولت خان ترین ہزاری شش صد سوار -
یعقوب خان دلاور ہزاری شش صد سوار -
مرتضیٰ قلی خان برادر جانسپار خان ہزاری شش صد سوار -
عبدالقادر ولد احداد ہزاری شش صد سوار -
بلبہدر سیکہاوت ہزاری شش صد سوار -
راجہ ہرنراین بدگوجر ہزاری شش صد سوار -
روپ چند گوالیاری ہزاری شش صد سوار -
میرزا خان ولد زین خان ہزاری پانصد سوار -
جگت[2] سنگھ راتھور ہزاری پانصد سوار -
چتر[3] سین برادر زادۂ سیام سنگھ ہزاری پانصد سوار -

۱- سادات - قلمی - (و - ق)
۲- جیت - قلمی - (و - ق)
۳- ستر - قلمی - (و - ق)

حسن خان ولد خان جهان هزاری پانصد سوار -

سید بهادر هزاری پانصد سوار -

یادگار بیگ هزاری پانصد سوار -

سید نجابت ولد شجاعت خان بارہہ هزاری پانصد سوار -

خواجہ رحمت الله هزاری پانصد سوار -

اسحٰق بیگ برادر یادگار حسین خان هزاری پانصد سوار -

سید احمد[1] ولد سید افضل هزاری پانصد سوار -

آقا یوسف هزاری پانصد سوار -

عبدالوہاب هزاری پانصد سوار -

محمد علی کامرانی هزاری پانصد سوار -

غیرت خان هزاری پانصد سوار -

درویش بیگ قاقشال هزاری پانصد سوار -

یادگار بیگ هزاری پانصد سوار -

سجان سنگھ ولد محکم سنگھ هزاری پانصد سوار -

اودی بهان ولد رام[2] سنگھ هزاری پانصد سوار -

سیدی یوسف ولد ملک عنبر هزاری پانصد سوار -

آدم خان تبتی هزاری پانصد سوار -

ناظر خان هزاری پانصد سوار -

احداد ولد مهمند هزاری پانصد سوار -

عبدالنبی هزاری پانصد سوار -

محمد هاشم کاشغری هزاری پانصد سوار -

راجہ کشن سنگھ تونور هزاری پانصد سوار -

گوردهن داس راتهور هزاری پانصد سوار -

مهیش داس راتهور هزاری پانصد سوار -

بهوج راج کهکهار هزاری پانصد سوار -

۱- محمد - قلمی - (و - ق)

۲- سیام - قلمی - (و - ق)

سکندر خان ہزاری چہار صد سوار ـ
امام قلی ولد جان سپار خان ہزاری چہار صد سوار ـ
سیف الملوک کاشغری ہزاری چہار صد سوار ـ
سید مبارک قدیمی ہزاری چہار صد سوار ـ
امان بیگ[1] ولد بہادر خان تور بیگی ہزاری چہار صد سوار ـ
محمد صفی ولد اسلام خان ہزاری چہار صد سوار ـ
سید منور ولد سید خان جہان بارہہ ہزاری چہار صد سوار ـ
خنجر خان ہزاری چہار صد سوار ـ
بہادر برادر زادۂ خان جہان ہزاری چہار صد سوار ـ
بہیم ولد راجہ بیتھل داس ہزاری چہار صد سوار ـ
رای رایان عرف رای رگھناتھ ہزاری چہار صد سوار ـ
روح اللہ ولد یوسف خان ہزاری چہار صد سوار ـ
سلطان نظر برادر یوسف خان تاشکندی ہزاری چہار صد سوار ـ
سید عالم بارہہ ہزاری چہار صد سوار ـ
عبداللہ بیگ تبریزی ہزاری چہار صد سوار ـ
محمد مراد سلدوز ہزاری چہار صد سوار ـ
سید مقبول عالم ہزاری چہار صد سوار ـ
دیانت خان ہزاری چہار صد سوار ـ
میر قاسم سمنانی ہزاری چہار صد سوار ـ
شیخ موسیٰ گیلانی ہزاری چہار صد سوار ـ
سید منصور ولد سید خان جہان بارہہ ہزاری چہار صد سوار ـ
نورالحسن ہزاری چہار صد سوار ـ
راجہ کنورسین کشتواری ہزاری چہار صد سوار ـ
اسحاق بیگ ولد امیرالامرا ہزاری سہ صد سوار ـ
اسمٰعیل بیگ ولد امیرالامرا ہزاری سہ صد سوار ـ

۱ـ ابابکر ـ قلمی ـ (و ـ ق)

سید نورالاعیان ولد سیف خان ہزاری سہ صد سوار ۔
حسن علی ولد الله ویردی خان ہزاری سہ صد سوار ۔
دانا دل نبیرۂ عبدالکریم خانخانان ہزاری دو صد و پنجاه سوار ۔
میرزا حیدر ولد میرزا مظفر صفوی ہزاری دو صد سوار ۔
شریف خان ہزاری دو صد سوار ۔
میر شریف ہزاری دو صد سوار ۔
سید شیر زمان ولد سید خان جہان بارہہ ہزاری دو صد سوار ۔
رای کاشی داس ہزاری دو صد سوار ۔
میر نعمت الله ولد میر ظہیرالدین ہزاری دو صد سوار ۔
میر جعفر استرآبادی ہزاری دو صد سوار ۔
محمد شریف ولد اسلام خان ہزاری دو صد سوار ۔
مبارک رو ولد سیف خان ہزاری دو صد سوار ۔
ابوالقاسم پسر دیگر سیف خان ہزاری دو صد سوار ۔
عابد خواجہ شیرازی ہزاری دو صد سوار ۔
میر محمود صفاہانی ہزاری صد سوار ۔
رای مکند داس ہزاری دو صد سوار ۔
محمد مراد ولد صلابت خان ہزاری صد سوار ۔
حکیم فتح الله ہزاری صد سوار ۔
معزالملک ہزاری صد سوار ۔
رای بہارامل ہزاری صد سوار ۔
قاضی محمد اسلم ہزاری صد سوار ۔
رای بنواری داس ہزاری صد سوار ۔

نه صدی

سی و یک نفر

خواجہ خان نہ صدی نہ صد سوار ۔
راجہ مان سنگھ ولد راجہ روپ چند گوالیاری نہ صدی ہشت صد و پنجاه سوار ۔

صوفی بهادر نه صدی هشت صد سوار -
سید شاه علی بارهه نه صدی هفت صد سوار -
قزلباش خان نه صدی هفت صد سوار -
شرزه خان نه صدی شش صد سوار -
سید ماکهن بارهه نه صدی پانصد سوار -
راو دیال داس جهالا نه صدی پانصد سوار -
محمد امین ولد شاه قلی خان نه صدی پانصد سوار -
هوشدار ولد ملتفت خان نه صدی چهار صد سوار -
رای هرچند کچهواهه نه صدی چهار صد سوار -
ملک حسین برادر مظفر خان نه صدی چهار صد سوار -
ماهرو ولد راجسنگهه نه صدی چهار صد سوار -
عبدالرزاق ولد امیر خان نه صدی سه صد سوار -
ایل[1] افغان نه صدی سه صد سوار -
شیر افگن ولد شیرزاد نه صدی سه صد سوار -
نورالدین نه صدی سه صد سوار -
سید میرزا سبزواری نه صدی دو صد سوار -
محمد قلی ولد سکندر خان نه صدی دو صد و پنجاه سوار -
میر صالح پسر خالوی والیٔ ایران نه صدی دو صد سوار -
خواجه عبدالخالق داماد نذر محمد خان نه صدی دو صد سوار -
رای رایان معروف به دیانت رای نه صدی صد و پنجاه سوار -
شیخ ضیاء ولد حکیم فتح الله نه صدی صد و پنجاه سوار -
شیخ عبدالکریم نه صدی صد و پنجاه سوار -
میر صالح ولد میر عبدالله مشکین قلم نه صدی صد سوار -
روزبهان خواجه سرای نه صدی صد سوار -
میر باقی ولد محمود صفاهانی نه صدی صد سوار -

۱- ایمن - قلمی - (و - ق)

میر یعقوب نہ صدی صد سوار -
رشیدا خوشنویس نہ صدی ہشتاد سوار -
میر جعفر بلخی نہ صدی پنجاہ[1] سوار -
فرخ فال نہ صدی ذات -

ہشت صدی
ہشتاد و یک نفر

رای مکرند ہشت صدی ہشت صد سوار دو اسپہ سہ اسپہ -
مجاہد جالوری ہشت صدی ہشت صد سوار -
نوبت خان ہشت صدی ہشت صد سوار -
کرپا رام کور ہشت صدی ہشت صد سوار -
ہر سنگھ[2] داس ہشت صدی ہشت صد سوار -
ہمیر سنگھ کور ہشت صدی ہشت صد سوار -
محمد یوسف ولد سید میرزا ہشت صدی ہفت صد سوار -
محمد مراد ولد علی رای تبتی ہشت صدی ہفت صد سوار -
سید بہیکن[3] بخاری ہشت صدی شش صد و پنجاہ سوار -
اسمٰعیل ولد احمد خان تتاری ہشت صدی شش صد سوار -
دلدار خان ولد سردار[4] خان ہشت صدی شش صد سوار -
سردار خان نبیرۂ دولت خان قیام خانی ہشت صدی شش صد سوار -
جمال ولد دلاور خان کاکر ہشت صدی شش صد سوار -
سیف اللہ ولد شمشیر خان عرب ہشت صدی شش صد سوار -
اوگرسین کچھواہہ ہشت صدی شش صد سوار -

۱- صد - قلمی - (و - ق)
۲- نرسنگھ - قلمی - (و - ق)
۳- پھگن - قلمی - (و - ق)
۴- سرافراز - قلمی - (و - ق)

نظام الدین ولد غزنین خان جالوری ہشت صدی پانصد سوار ۔
سید راجی مانک پوری ہشت صدی پانصد سوار ۔
راجہ اودی بھان ہشت صدی پانصد سوار ۔
بہادر مانی ہشت صدی چہار صد[1] سوار ۔
خواجہ عبدالعزیز ولد صفدر خان ہشت صدی چہار[2] صد سوار ۔
سید لطف علی ہشت صدی چہار صد سوار ۔
سید علی برادر زادۂ خان جہان بارہہ ہشت صدی چہار صد سوار ۔
سید بہادر ولد سید صلابت خان ہشت صدی چہار صد سوار ۔
حاجی خواجہ ہشت صدی چہار صد سوار ۔
فرخ زاد ولد جہانگیر قلی خان ہشت صدی چہار صد سوار ۔
رحمان اللہ پسر شجاعت خان ہشت صدی چہار صد سوار ۔
رای جگناتھ راتھور ہشت صدی چہار صد سوار ۔
عظمت اللہ پسر خان جہان ہشت صدی چہار صد سوار ۔
راجہ اودی سنگھ ولد راجہ شیام[3] سنگھ تونور ہشت صدی چہار صد سوار ۔
سید امجد ہشت صدی چہار صد سوار ۔
حاجی بیگ برلاس ہشت صدی چہار صد سوار ۔
سید زبردست ولد ہژبر خان بارہہ ہشت صدی چہار صد سوار ۔
سید باقر ولد سید حامد ہشت صدی چہار صد سوار ۔
سید علی اکبر بارہہ ہشت صدی چہار صد سوار ۔
میرزا محمد بدخشی ہشت صدی چہار صد سوار ۔
جلال الدین محمد دردار ہشت صدی چہار صد سوار ۔
آقای محمد تاشکندی ہشت صدی چہار صد سوار ۔
بہار لوحانی ہشت صدی چہار صد سوار ۔

۱- پنج صد - قلمی - (و - ق)
۲- پنج صد - قلمی - (و - ق)
۳- رام - قلمی - (و - ق)

نیاز بیگ حامی ہشت صدی چہار صد سوار ۔
منوہر داس برادر زادہ راجہ بیتھلداس ہشت صدی چہار صد سوار ۔
رای تلوک چند ہشت صدی چہار صد سوار ۔
موہن سنگھ ولد مادھو سنگھ ہادا ہشت صدی چہار صد سوار ۔
اندرسال ہادا ہشت صدی چہار صد سوار ۔
راجہ مہا سنگہ ولد راجہ کنورسین ہشت صدی چہار صد سوار ۔
عجب سنگھ ہشت صدی چہار صد سوار ۔
سید قلی اوزبک ہشت صدی چہار صد سوار ۔
احمد بیگ داماد باقر خان ہشت صدی چہار صد سوار ۔
دولت بیگ سر انداز ہشت صدی چہار صد سوار ۔
سنگین بیگ سر انداز خان[1] ہشت صدی چہار صد سوار ۔
محمد شفیع عرب ہشت صدی سہ صد و پنجاہ سوار ۔
عثمان ولد بہادر خان قورَبیگی ہشت صدی سہ صد سوار ۔
شیر زاد خویش خان عالم ہشت صدی سہ صد سوار ۔
لشکری ولد مخلص خان ہشت صدی سہ صد سوار ۔
بہادر خان ولد جانسپار خان ہشت صدی سہ صد سوار ۔
محمد سلیم حارثی ہشت صدی سہ صد سوار ۔
محمد سعید معروف مالش قلماق ہشت صدی سہ صد سوار ۔
محمد حسین سری ہشت صدی سہ صد سوار ۔
شہسوار بیگ ہشت صدی سہ صد سوار ۔
آقا محمد قطغان ہشت صدی سہ صد سوار ۔
سبل سنگھ ولد رام سنگھ راتھور ہشت صدی سہ صد سوار ۔
حسین بیگ ولد محمد بیگ برلاس ہشت صدی دو صد و پنجاہ سوار ۔
سیف الدین ولد صف شکن خان ہشت صدی دو صد سوار ۔
خواجہ عبدالرحمٰن نقشبندی ہشت صدی دو صد سوار ۔

۱۔ میر مدار بدخشان ۔

سعدالله ولد سعید خان بهادر ہشت صدی دو صد سوار ۔
خواجه رحمت الله ده بیدی ہشت صدی دو صد سوار ۔
یادگار بیگ مسعود برادر زادۂ سعید خان بهادر ہشت صدی دو صد سوار ۔
مقیم خان ہشت صدی دو صد سوار ۔
خواجه عبدالله نقشبندی ہشت صدی دو صد سوار ۔
فتح سنگھ سیسودیه ہشت صدی دو صد سوار ۔
دوستکام ولد معتمد خان ہشت صدی دو صد سوار ۔
قاضی نظاما ہشت صدی دو صد سوار ۔
فضل الله ولد سیادت خان ہشت صدی دو صد سوار ۔
رای مکند داس ہشت صدی صد و پنجاه سوار ۔
میر خواجه داماد سعید خان بشت صدی صد و پنجاه سوار ۔
یزدانی ولد مخلص خان ہشت صدی صد و پنجاه سوار ۔
محمد علی ولد تقرب خان ہشت صدی صد سوار ۔
میر غیاث ولد اسلام خان ہشت صدی صد سوار ۔
خواجه عیسیٰ ولد خواجه طیب ہشت صدی صد سوار ۔
حاجی احمد سعید ہشت صدی صد سوار ۔
رزق الله ولد مقرب خان ہشت صدی چهل سوار ۔
حکیم صالح ہشت صدی سی سوار ۔

هفت صدی

هفتاد و هفت نفر

سید عبدالرحمٰن مقصدی ہفت صدی ہفت صد سوار ۔
مظفر شروانی ہفت صدی ہفت صد سوار ۔
راجه بهروز ہفت صدی ہفت صد سوار ۔
بایزید ولد محب غازی ہفت صدی ہفت صد سوار ۔
سید چاون ایرجی ہفت صدی پانصد سوار ۔
یوسف چیله ہفت صدی پانصد سوار ۔

سنگرام سنگھ نبیرۂ راجہ مان سنگھ ہفت صدی پانصد سوار ۔
چندر بہان نروکا ہفت صدی پانصد سوار ۔
سارنگ دھر نبیرۂ راجہ سنگرام ہفت صدی پانصد سوار ۔
ابوالفتح ولد خان جہان ہفت صدی چہار صد سوار ۔
میر مراد ولد میر موسیٰ مازندرانی ہفت صدی چہار صد سوار ۔
حسینی خان ہفت صدی چہار صد سوار ۔
سید باقر ولد سید مصطفیٰ خان ہفت صدی چہار صد سوار ۔
رستم ولد قزلباش خان ہفت صدی چہار صد سوار ۔
بہرام برادر رستم ہفت صدی چہار صد سوار ۔
شاہ علی ہفت صدی چہار صد سوار ۔
شرف بیگ خان ترکمان ہفت صدی چہار صد سوار ۔
ابراہیم بیگ ہفت صدی چہار صد سوار ۔
مقصود علی بیگ دانشمندی ہفت صدی چہار صد سوار ۔
پرتھی راج چوہان ہفت صدی چہار صد سوار ۔
متھرا داس کچھواہہ ہفت صدی چہار صد سوار ۔
جعفر بیگ جلایر ہفت صدی چہار صد سوار ۔
میرزا برادر رشید خان انصاری ہفت صدی چہار صد سوار ۔
سید عالم تہنوری ہفت صدی سہ صد سوار ۔
کریم داد قاقشال ہفت صدی سہ صد و پنجاہ سوار ۔
گرشاسپ ولد مہابت خان خانخانان ہفت صدی سہ صد و پنجاہ سوار ۔
امیر ساسانی ہفت صدی سہ صد سوار ۔
عیسیٰ (حسینی ؟[1]) نبیرۂ اشرف خان ہفت صدی سہ صد سوار ۔
طاہر نواسہ رستم خان ہفت صدی سہ صد سوار ۔
تولک بیگ کاشغری ہفت صدی سہ صد سوار ۔
برہانی بردار او ہفت صدی سہ صد سوار ۔

۱۔ حسنی ۔ قلمی ۔ (و ۔ ق)

پرتھی راج بھاتی ہفت صدی سہ صد سوار ۔
بلو چوہان ہفت صدی سہ صد سوار ۔
سندر داس سیسودیہ ہفت صدی سہ صد سوار ۔
جگت سنگھ ولد پرتھی راج راتھور ہفت صدی سہ صد سوار ۔
نیک نام عموی بہادر خان روہیلہ ہفت صدی سہ صد سوار ۔
عاشق بیگ گرزدار ہفت صدی سہ صد سوار ۔
راو نراین داس سیسودیہ ہفت صدی سہ صد سوار ۔
میر احمد خوافی ہفت صدی دو صد و پنجاہ سوار ۔
روح اللہ برادر زادۂ مکرمت خان ہفت صدی دو صد و پنجاہ سوار ۔
سید یادگار حسین نبیرۂ یوسف خان ہفت صدی دو صد و پنجاہ سوار ۔
اسفندیار خان ولد الہ یار خان ہفت صدی دو صد و پنجاہ سوار ۔
زاہد بیگ ترکمان ہفت صدی دو صد و پنجاہ سوار ۔
فتح سنگھ کچھواہہ ہفت صدی دو صد سوار ۔
عزیز ولد بہادر خان بلوچ ہفت صدی دو صد سوار ۔
بالا ولد جگناتھہ کچھواہہ ہفت صدی دو صد سوار ۔
میرزا محمد سلدوز ہفت صدی دو صد سوار ۔
عبداللہ نبیرۂ مرتضیٰ خان ہفت صدی دو صد سوار ۔
سید شمس ولد سید جلال بارہہ ہفت صدی دو صد سوار ۔
میرک عطاء اللہ خوافی ہفت صدی دو صد سوار ۔
قایم بیگ ہفت صدی دو صد سوار ۔
عبدالرسول نبیرۂ ملک عنبر ہفت صدی دو صد سوار ۔
تولم بہادر ہفت صدی دو صد سوار ۔
حاجی نیاز ہفت صدی دو صد سوار ۔
محمد مقیم بیگ ولد شاہ بیگ خان ہفت صدی دو صد سوار ۔
گدا بیگ ولد مامون بیگ ہفت صدی دو صد سوار ۔
نادر علی ہفت صدی دو صد سوار ۔

محمد ابراہیم ولد اسلام[1] خان ہفت صدی صد و پنجاہ سوار ۔
شاد کام چیلہ ہفت صدی صد و پنجاہ سوار ۔
نصراللہ ولد مختار بیگ ہفت صدی صد و پنجاہ سوار ۔
سلطان محمد خویش ابوالحسن ہفت صدی صد و پنجاہ سوار ۔
عارف بیگ شیخ عمری ہفت صدی صد و پنجاہ سوار ۔
افتخار ولد فاخر خان ہفت صدی صد و بیست سوار ۔
غازی بیگ ہفت صدی صد سوار ۔
عبدالرحیم ولد اسلام خان ہفت صدی صد سوار ۔
لطف اللہ پسر سعد اللہ خان ہفت صدی صد سوار ۔
خواجہ مہدی ہفت صدی صد سوار ۔
سیف الدین ولد تربیت خان ہفت صدی صد سوار ۔
محمد صالح کرمانی ہفت صدی صد سوار ۔
فتح اللہ ولد نصراللہ ہفت صدی صد سوار ۔
محرم خان ہفت صدی صد سوار ۔
مطلب ولد معتمد خان ہفت صدی صد سوار ۔
مشکی بیگ ولد تاتار خان ہفت صدی صد سوار ۔
کاظم بیگ ہفت صدی صد سوار ۔
خواجہ موسیٰ ولد طیب خواجہ ہفت صدی پنجاہ سوار ۔
سید عبدالصمد عمودی ہفت صدی پنجاہ سوار ۔
میر محمد امین ہفت صدی سی سوار ۔

شش صدی
پنجاہ و ہفت نفر

میر کلان خان دورانی شش صدی شش صد سوار ۔
سید مظفر داماد رندولہ شش صدی شش صد سوار ۔

۱۔ اصابت ۔ قلمی ۔ (و ۔ ق)

چتر بهوج سونکرا شش صدی شش صد سوار -
گردهر داس ولد راول پونجا شش صدی شش صد سوار -
میر اسد الله ولد میر فضل الله شش صدی پانصد سوار -
سید عبدالصمد مانکپوری شش صدی پانصد سوار -
محمد عابد ولد محمد صالح شش صدی پانصد سوار -
خوش حال بیگ پسر خواندۀ میرزا رستم شش صدی چهار صد سوار -
پیم چند نبیرۀ رای منوہر شش صدی چهار صد سوار -
خوشحال بیگ قاقشال شش صدی چهار صد سوار -
جعفر برادر باقر خان شش صدی چهار صد سوار -
فیروز برادر غزنین خان جالوری شش صدی چهار صد سوار -
سکندر شش صدی چهار صد سوار -
جیواجی برادر زادۀ مالوی جی دکنی شش صدی چهار صد سوار -
قلندر بیگ ولد الف خان شش صدی سه صد سوار -
محمد بیگ شش صدی سه صد سوار -
سید عبدالمنعم امروہی شش صدی سه صد سوار -
ادہم ولد نیابت خان شش صدی سه صد سوار -
پردهن برادر بیتهل داس شش صدی سه صد سوار -
ماه یار ولد الہ یار خان شش صدی سه صد سوار -
احمد قاسم شش صدی سه صد سوار -
فریدون ارلات شش صدی سه صد سوار -
پا کهر ولد شیر خان تونور شش صدی سه صد سوار -
سید احمد ولد سید بهوا شش صدی دو صد سوار -
خدا دوست ولد سردار خان شش صدی دو صد سوار -
میر عزیز بدخشی شش صدی دو صد سوار -
محرم بیگ ولد مراد[1] بیگ بدخشانی شش صدی دو صد سوار -

۱- میرزا - قلمی - (و - ق)

پاینده بیگ خواجه عنصری شش صدی دو صد سوار -

میر بزرگ نواسه سعید خان شش صدی دو صد و پنجاه سوار -

عزیز بیگ[1] شش صدی دو صد سوار -

بدهن بیگ شش صدی دو صد سوار -

امیر بیگ ولد شاه بیگ خان شش صدی دو صد سوار -

طغرل ارسلان شش صدی دو صد سوار -

پهلوان درویش سرخ شش صدی دو صد سوار -

ایشر سنگھ ولد امر سنگھ شش صدی دو صد سوار -

کپور سنگھ ولد مادھو سنگھ شش صدی دو صد سوار -

کیسری سنگھ ولد پرتھی راج راٹھور شش صدی دو صد سوار -

مسعود شش صدی صد و پنجاه سوار -

راجی بیگ[2] شش صدی صد و پنجاه سوار -

مکند داس راتھور شش صدی صد و پنجاه سوار -

محمد منعم ولد میرزا خان شش صدی صد و پنجاه سوار -

شیخ محمد ولد اخلاص خان شش صدی صد و پنجاه سوار -

هدایت الله ولد علی خان ترین شش صدی صد و پنجاه سوار -

کاکا (بهائی) کاکر شش صدی صد و پنجاه سوار -

میر باقر شش صدی صد و بیست سوار -

سید میر ولد موسوی خان شش صدی صد سوار -

ابراهیم بیگ عمزادهٔ نذر محمد خان شش صدی صد سوار -

مکند ولد بهرور کلان شش صدی صد سوار -

۱- نذیر - قلمی - (و - ق)

۲- زانی - قلمی - (و - ق)

خواجه حسن ده بیدی شش صدی صد سوار -

خواجه هاشم شش صدی صد سوار -

خواجه محمد شریف ده بیدی شش صدی صد سوار -

خواجه قاسم حصاری شش صدی صد سوار -

محسن ابدالی شش صدی صد سوار -

علی نقی شش صدی صد سوار -

قاضی یوسف شش صدی شصت سوار -

محمد مسیح[1] برادر زادۂ تقرب خان شش صدی پنجاه سوار -

محمد حسین جابری شش صدی ذات -

پانصدی

یک صد و هشتاد نفر

محمد طالب ولد خان جہان پانصدی پانصد سوار -

میر ماہ ولد میر شمس پانصدی پانصد سوار -

بدیع الزمان پانصدی پانصد سوار -

شہاب ولد مبارک خان شروانی پانصدی پانصد سوار -

شیخ عبدالمجید مانکپوری پانصدی پانصد سوار -

محمد افضل ولد تربیت خان پانصدی پانصد سوار -

قاسم بیگ علی پانصدی پانصد سوار -

شہباز افغان پانصدی پانصد سوار -

حیات ولد زکریا پانصدی پانصد سوار -

۱- شیخ - قلمی - (و - ق)

راجه امر سگنه بد گوجر پانصدی پانصد سوار ـ
یوسف خویش محمد خان پانصدی پانصد سوار ـ
محمد سعید ککهر پانصدی پانصد سوار ـ
چنبت بندیله پانصدی پانصد سوار ـ
رنبهاجی پانصدی پانصد سوار ـ
دهنا جی پانصدی پانصد سوار ـ
میر معظم ولد شاه نواز خان پانصدی پانصد[1] سوار ـ
بهادر کنبو پانصدی پانصد سوار ـ
اندرمن ولد بهار سنگه بندیله پانصدی چهار صد سوار ـ
هری سنگه ولد راو چاندا پانصدی چهار صد سوار ـ
جلبی رومی پانصدی چهار صد سوار ـ
راجه جگمن ولد جادون پانصدی چهار صد سوار ـ
همنت[2] رای پانصدی چهار صد سوار ـ
سید عبدالعزیز بخاری پانصدی سه صد سوار ـ
عزت الله ولد اسد الله پانصدی سه صد سوار ـ
قباد ولد شجاع کابلی پانصدی سه صد سوار ـ
دلیپ راتهور پانصدی سه صد سوار ـ
جمال پانصدی سه صد سوار ـ
راجه اودی سنگه ولد راجه مان زمیندار جمون پانصدی سه صد سوار ـ
عمر ترین پانصدی سه صد سوار ـ
علی اکبر یزدی پانصدی سه صد سوار ـ
هرجس ولد گردهر تونور پانصدی سه صد سوار ـ

۱ـ چار صد ـ قلمی ـ (و ـ ق)
۲ـ همیر ـ قلمی ـ (و ـ ق)

ہری سنگھ ولد چندربہان پانصدی سہ صد سوار۔
ذوالقرنین پانصدی سہ صد سوار۔
بہره ور نبیرۂ میرزا عیسیٰ ترخان پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
مادھو سنگھ سیسودیہ پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
میر ابالیل برادر شجاعت خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
جسونت برادر مہیش داس راتھور پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
گوبند داس راتھور پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
نرپت[۱] جہالا پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
اوتم نراین زمیندار پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
سید راجی ولد عبد الهادی پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
سید ولی محمد ایرجی پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
سید عبد الشکور ولد سید عبد الرسول پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
الہ دوست کاشغری پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
محمد علی ولد عزت خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
ابراہیم حسین ترکمان پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
یوسف برادر بہادر خان روہیلہ پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
اسمٰعیل بیگ اوزبک پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
نوری بیگ از برادران حسن قلی خان آغر پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
بشن سنگھ نبیرۂ مان سنگھ پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
رانا برادر راوت دکنی پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
اسمٰعیل ولد نجابت خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔
محمد ابراہیم ولد نجابت خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار۔

---

۱ - پرسا - قلمی - (و - ق)

میر عبد النبی ولد خان دوران پانصدی دو صد سوار۔
خدا یار ولد پلنگتوش پانصدی دو صد سوار۔
حیدر بیگ بدخشی پانصدی دو صد سوار۔
سکندر بیگ ولد حسن علی خان پانصدی دو صد سوار۔
میان داد پسر جلالہ پانصدی دو صد سوار۔
نرہرداس ولد بینی داس پانصدی دو صد سوار۔
ہرداس جہالا پانصدی دو صد سوار۔
طہماسپ ولد مہابت خان پانصدی دو صد سوار۔
ہر چند ولد راجہ بیتھل داس پانصدی دو صد سوار۔
بہاو سنگھ برادر بیتھل داس پانصدی دو صد سوار۔
سید محمد ولد خواجہ عبدالقادر پانصدی دو صد سوار۔
منصور نواسہ رستم خان بہادر پانصدی دو صد سوار۔
ذوالفقار ولد اللہ یار خان پانصدی دو صد سوار۔
مان سنگھ ولد راجہ بکرماجیت پانصدی دو صد سوار۔
بجی رام برادر زادۂ راجہ بیتھل داس پانصدی دو صد سوار۔
سبل سنگھ ولد بکرماجیت پانصدی دو صد سوار۔
میر ابوالفضل معموری پانصدی دو صد سوار۔
ابو البقا ولد قاضی[1] خان پانصدی دو صد سوار۔
محمد شریف ولد احمد بیگ خان پانصدی دو صد سوار۔
فتح سنگھ ولد سجان سنگھ سیسودیہ پانصدی دو صد سوار۔

۱۔ فاضل۔ قلمی۔ (و۔ ق)

اوگر سین کچھواہہ پانصدی دو صد سوار ـ

فتح سنگھ برادر روپ سنگھ پانصدی دو صد سوار ـ

چتربت سیسودیہ پانصدی دو صد سوار ـ

رام سنگھ برادر پرتھی راج پانصدی دو صد سوار ـ

مرارداس کور پانصدی دو صد سوار ـ

ناصر ولد نوبت خان پانصدی دو صد سوار ـ

نرہرداس جہالا پانصدی دو صد سوار ـ

عبدالعلی بیگ پانصدی دو صد سوار ـ

جواہر خان پانصدی دو صد سوار ـ

اسلو رومی پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ

مکند داس ولد راجہ گوپال داس پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ

نعمت اللہ ولد حسام الدین خان پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ

سید بایزید ولد سید بدھن بخاری پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ

شفقت اللہ ولد سزاوار خان پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ

سید خواجہ داماد سزاوار خان پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ

ابو البقا ولد سید یوسف کولابی پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ

حسین ولد اسحق بیگ ترکمان پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ

باقر ولد محل دار خان پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ

سید عبدالغفور پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ

خورشید نظر ولد خواجہ ابوالحسن پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ

دلدار بیگ تولکچی پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ

حمید برادر زادۂ جلال کاکر پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ

ارسلان بیگ بلوچ پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ

محمد صادق فراہانی پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ
قمر بیگ گیلانی پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ
سید شیر محمد بارہہ پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ
حسن سعید پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ
میر جمال الدین پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ
رنجھور برادر زادۂ راجہ بیتھل داس پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ
جی سنگھ ولد راج سنگھ راتھور پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ
ارسلان ولد الہ ویردی خان پانصدی صد و پنجاہ سوار ـ
عبدالرحیم ولد ہادی داد خان پانصدی صد و بیست سوار ـ
محمد واحد پانصدی صد و بیست سوار ـ
جہانگیر قلی ولد بہادر بیگ پانصدی صد و بیست سوار ـ
خواجہ عبداللہ پانصدی صد سوار ـ
سخی برادر زادۂ فدائی خان پانصدی صد سوار ـ
عنایت اللہ ولد سعید خان بہادر پانصدی صد سوار ـ
علی اصغر برادر آصف خان جعفر پانصدی صد سوار ـ
مجید[1] ولد مختار بیگ پانصدی صد سوار ـ
کریما پانصدی صد سوار ـ
صائب ولد باقر خان پانصدی صد سوار ـ
طالب بیگ پانصدی صد سوار ـ
عبدالرسول بریج پانصدی صد سوار ـ
فتحی ولد میرزا عیسیٰ پانصدی صد سوار ـ

۱ـ محسن بیگ ـ قلمی ـ (و ـ ق)

عسکری ولد جعفر بیگ پانصدی صد سوار -

جعفر ولد زین العابدین پانصدی صد سوار -

محمد مومن ولد شاه بیگ خان پانصدی صد سوار -

سید احمد کبیر ولد سید ہزبر خان بارہہ پانصدی صد سوار -

میرک حسین برادر زادۂ خواجہ جہان پانصدی صد سوار -

سید کرم الله داماد خان جہان بارہہ پانصدی صد سوار -

عبدالله داماد سید خانجہان پانصدی صد سوار -

سید عالم برادر سید[۱] سالار بارہہ پانصدی صد سوار -

سید قطب ولد سید مقبول عالم بارہہ پانصدی صد سوار -

محمد رحیم سلدوز پانصدی صد سوار -

عسکری قزوینی پانصدی صد سوار -

ادھم ولد باقی کوکہ پانصدی صد سوار -

محمد ابراہیم صفاہانی پانصدی صد سوار -

سید شہاب الدین پانصدی صد سوار -

محمد زمان تربتی پانصدی صد سوار -

احمد بیگ پانصدی صد سوار -

محمود بیگ خراسانی پانصدی صد سوار -

بہادر بیگ برادر زادۂ یکہ تاز خان پانصدی صد سوار -

شکر الله ولد جعفر نجم ثانی پانصدی صد سوار -

سید علی ولد ملک عنبر پانصدی صد سوار -

۱- سپہ - قلمی - (و - ق)

رای سبها چند پانصدی صد سوار ـ

خواجہ دولت محلی پانصدی صد سوار ـ

خواجہ طالب محلی پانصدی صد سوار ـ

سلطان سنگھ سیسودیہ پانصدی صد سوار ـ

ظاہر بیگ قاینی پانصدی صد سوار ـ

اسلام قلی پانصدی صد سوار ـ

نیل کنتھ برادر رای رایان پانصدی ہشتاد[1] سوار ـ

نعمت خان پانصدی ہشتاد سوار ـ

صالح قراول بیگی پانصدی ہشتاد سوار ـ

خواجہ معمور پانصدی ہشتاد سوار ـ

شیخ معین الدین راجگری پانصدی ہشتاد سوار ـ

دلیر ہمت ولد مہابت خان پانصدی ہشتاد سوار ـ

جانجانان پانصدی ہفتاد سوار ـ

سیف اللہ ولد نصراللہ پانصدی ہفتاد سوار ـ

میر معظم پانصدی ہفتاد[2] سوار ـ

برخوردار ولد عبدالمجید پانصدی ہفتاد سوار ـ

میر سیف الدین[3] پانصدی شصت سوار ـ

۱ـ نود ـ قلمی ـ (و ـ ق)

۲ـ شصت ـ قلمی ـ (و ـ ق)

۳ـ صفی ـ قلمی ـ (و ـ ق)

رشید ولد میرزا والی پانصدی پنجاه سوار ۔

محمد فاضل ولد وزیر خان پانصدی پنجاه سوار ۔

شهاب الدین قلی ولد فتح الله پانصدی پنجاه سوار ۔

خواجه اسحق ولد خواجه فاضل[1] پانصدی پنجاه سوار ۔

عبدالله پانصدی پنجاه سوار ۔

میر نورالدین پانصدی پنجاه[2] سوار ۔

خواجه نورالله پانصدی پنجاه سوار ۔

خواجه یحییٰ پانصدی پنجاه سوار ۔

باقی بیگ شاملو پانصدی پنجاه سوار ۔

محمد جعفر ولد مقیم خان پانصدی چهل سوار ۔

سید صدقه پانصدی چهل سوار ۔

سید حامد پانصدی چهل سوار ۔

قاضی خوشحال پانصدی چهل[3] سوار ۔

شیخ چاند پانصدی چهل سوار ۔

قادر خان پانصدی سی سوار ۔

مینا پانصدی سی سوار ۔

میر صالح فرمان نویس پانصدی سی[4] سوار ۔

۱۔ افضل ۔ قلمی ۔ (و ۔ ق)

۲۔ چهل ۔ قلمی ۔ (و ۔ ق)

۳۔ سی ۔ قلمی ۔ (و ۔ ق)

۴۔ بیست ۔ قلمی ۔ (و ۔ ق)

حکیم محمد مقیم پانصدی بیست و پنج سوار -
عیسٰی برادر زادۂ سلطان خان پانصدی ده سوار -
شیخ فضل الله برادر زادۂ مقرب خان پانصدی ذات -

[جلد سوم و کتاب بپایان رسید]

اشاریہ شاہجہان نامہ

جلد اول ، جلد دوم ، جلد سوم

مرتبہ

احمد رضا

اشخاص

الف

ب

پ

ت

ث

ج

چ

ح

خ

د

ذ

ر

س

ش

ص

ض

ط

ظ

ع

ف

ق

ک

گ

ل

ن

و

ہ

ی

☆ ☆ ☆

مقامات

الف

پ

ت

ج

چ

د

ز

س

ش

ص

غ

ف

ک

ل

م

ن

و

ی

☆ ☆ ☆

کتب

الف

ب

پ

ت

ح

د

ر

ز

س

ش

ص

ظ

☆ ☆ ☆

غلط نامہ

شاہجہان نامہ سوم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
ز	۴	دارلخلافۂ	دارالخلافۂ
ک	۱۳	۴۷۵	۳۷۵
۲۷	۸	تا	با
,,	۱۰	کاہم	کلیم
۲۸	۶	خورم	خرّم
۴۱	۷	تشبید	تشیید
۴۲	۱۲	پیشتاق	پیش طاق
۴۴	۱۶	یہروزی	بہروزیٔ
,,	۱۷	آوازاۂ	آوازۂ
۴۶	۲۶	گور کۂ	گورکۂ
۵۶	۱۷	میراز	میرزا
۶۳ ۶۴	فٹ نوٹ فٹ نوٹ	د ـ ق	و ـ ق
,,	۱	بتّانی	بتانیّ
۶۵	۷	آتشبازی	آتش باری
۱۰۰	۲۵	نقرا	فقرا
۱۳۶	۹	دوازاده	دوازده
۱۴۲	۱۴	زہن	زین
,,	۲۵	شگفتی	شگفتگی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۶	۱۶	نمام	تمام
۱۴۹	۱۵	ثلیثم	تلثیم
۱۵۲	۵	نثارو نقود جواہر	نثارِ نقود و جواہر
۱۵۶	۲	بخدمت	بخت
۱۶۵	۱۹	رقته	رفته
۱۷۸	۱۰	مرخّص	مرخص
۱۸۲	۱۳	مبیارد	میبارد
۲۱۳	۷	فومرده	فرموده
۲۱۶	۱۷	جملهٔ	حملهٔ
۲۱۹	۱۰	شبیه	شبیه
۲۲۷	۱۷	ذانی	ذاتی
۲۵۳ ۲۵۷	۱۶ ۷	دلی	دل
۲۶۴	۷	خاصت	خاصهٔ
۲۷۱	۱۱	را	راه
۲۷۹	۱۰	شناسای	شناسایی
۲۸۲	۲۱	سوی	سویی
،،	۲۲	ببوی	ببویی
،،	۲۴	روی	رویی
۲۹۶	حاشیه آخری سطر	(. . . . .)	(و ـ ق)
۳۰۵	۱۴	بی اہو	بی آہو
۳۰۸	۵	قرش	فرش
۳۰۹	۲۲	دولآیز	دلآویز
۳۱۷	۲۴	پر	بر
۳۱۹	۸	آئینه	آینه
۳۳۲	۱۱	بدرگهٔ	بدرگهِ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۳۲	۱۱	تحفهٔ	تحفه ای
۳۴۰	۱۴	کلهای	گلهای
۳۵۰	۱	جاد ورای	جادون رای
۳۵۱	فٹ نوٹ ۱	(. . . . . .)	(و - ق)
۳۵۲	فٹ نوٹ ۱	ولے	ولی
۳۵۲	فٹ نوٹ ۱	(. . . . . .)	(و - ق)
۳۵۳	۱۷	ہزری	ہزاری
۳۵۸	۲۳	ہشت	دو ہزاری ہشت
۳۵۹	۱۳	دلیر خان۳	دلیر۳ خان
۳۶۰	۱	چهار صد۱	چهار۱ صد
،،	۱۰	نثار خان۲	نثار۲ خان
۳۷۴	۱	پرہی	پرتھی
،،	۲	بو	بلو
،،	۲۶	نادر علی	ناد علی
۳۷۷	۱۲	راجی بیگ۲	راجی۲ بیگ
۳۸۵	۱۷	سیف الدین۳	سیف۳ الدین

☆ ☆ ☆